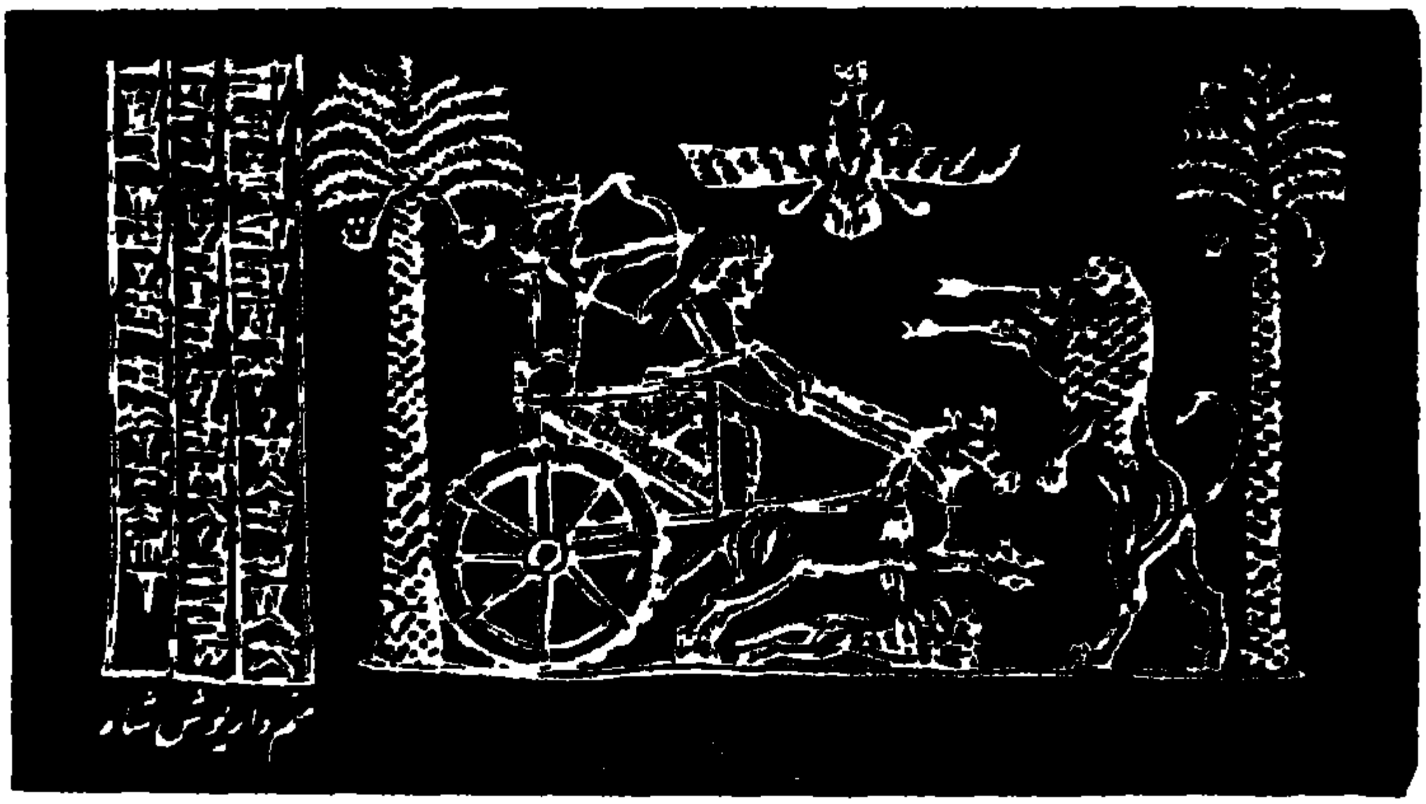
هر ملتی بیشتر تاریخ و سنت داشته باشد محکمتر است

از فرمایشات شاهنشاه آریامهر



بررسیهای تاریخی

خرداد - شهریور ۱۳۴۸

سال چهارم

شمارهٔ ۲ و ۳

(شمارهٔ مسلسل ۲۰ و ۲۱)

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجلهٔ
بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ کمیتهٔ تاریخ نظامی

شمارهٔ ۲ و ۳ سال چهارم
شمارهٔ مسلسل ۲۰ و ۲۱

ژوئن ـ سپتامبر ۱۹۶۹
خرداد ـ شهریور ۱۳۴۸

« ذکر تاریخ گذشته از واجباتست بخصوص در مورد
ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفهٔ حساس و فوق العاده بعهدهٔ
آنهاست . »

از سخنان شاهنشاه آریامهر

گراور های این شماره (۷ رنگی و ۱۲۱ سیاه) در چاپخانه ارتش شاهنشاهی
ایران ساخته و چاپ شده است

شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامهٔ مجلهٔ بررسیهای تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت ۵ نفری اداره میگردد.

۱ - تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، رئیس شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی.

۲ - تیمسار سرلشکر حسین رستگار نامدار رئیس ادارهٔ کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران

۳ تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس ادارهٔ سوم ستاد بزرگ ارتشتاران

۴ تیمسار سرلشکر میرحسن عاطفی رئیس ادارهٔ مهندسی نیروی زمینی شاهنشاهی

۵ سرهنگ جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیتهٔ تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران و مدیر مسئول مجلهٔ بررسیهای تاریخی

صفحه	موضوع	نویسنده ویامترجم
	ازسخنان شاهنشاه آریامهر	
۱ - ۲۰	مهمترین وبزرگترین نبشته‌از .	علی‌سامی
۲۱ - ٤٤	ساغرهای مفرغی لرستان	غلامرضا معصومی
	پیام مجله	
٤۹ - ٤٦	حدود تاریخی آذربایجان	محمد جوادمشکور
٦٥ - ۱۲۲	اسناد ونامه‌های تاریخی :	
٦٥ - ۷۸	پنج فرمان تاریخی	سرهنگ بازنشسته بایبوردی
۷۸ - ۱۲۲	یك سنددربارهٔ مرزهای ایران	محمدمشیری
۱۲۳ - ۱٦۲	مهرها ، طغراها وتوقیع‌های	سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی
۱٦۳ - ۱۷۰	یك طایفهٔ آریائی بنام .	مجیدیکتائی
۱۷۱ - ۱۷٦	شاهکارهای هنروتمدن ایران	مجیدوهرام
۱۷۷ - ۱۹۲	بغداد وبصره درقلمرو	مرتضی مدرسی چهاردهی
۱۹۳ - ۲۱۰	دادوستد دردوره‌های صفوی	ابراهیم باستانی پاریزی
۲۱۱ - ۲۳۲	سیرتحول وتکامل خط . . .	رکن‌الدین همایون‌فرخ
۲۳۳ - ۲٥٤	اداره‌وتقسیمات کشوری ایران	کاظم‌ودیعی
۲٥٥ - ۲۹٤	دانشگاه شاپورگرد(بقیه ازشماره‌پیش)	سیدمحمدعلی امام شوشتری
۲۹٥ - ۳۱٤	تأثیروگسترش زبان فارسی درشبه قارهٔ هندوپاکستان به‌دوزبان (فارسی - انگلیسی)	پروفسور محمدباقر ترجمه مجیدوهرام

بخش دوم

صفحه	موضوع	نویسنده ویامترجم
۳۱۷ - ۳۳۱	معرفی کتابها	سرهنگ قائم‌مقامی - محمدمشیری

مهمترین و بزرگترین نبشته از دوران شاهنشاهی ساسانی

بقلم:

ع. سامی

(استاد دانشگاه پهلوی)

در بین سی و اندی کتیبه بزرگ و کوچک که از دوران چهار صد و بیست و شش ساله (۲۲٦-٦٥۲ م) شاهنشاهی ساسانی در سینه کوهها و روی صخره‌ها و ستونها و درون غارها و بر دیوار کاخها و کنار نقوش باقی مانده، هیچکدام از لحاظ کیفیت و کمیت و ارزش تاریخی، بپای کتیبهٔ دور کعبه زرتشت در نقش رستم (مرودشت فارس) نمیرسد این سنگ نبشته که بیاد بود پیروزی بزرگ تاریخی شاپور یکم دومین بنیانگزار شاهنشاهی ساسانی سال ۲٦۰ میلادی نوشته شده، مانند سنگ نبشته بیستون یکی از

بزرگترین و بی‌همتاترین سند ارزندهٔ ادوار ساسانی و حاوی نکات مهمه تاریخی میباشد در این نوشته شاپور علل و جریان جنگ با رومیها و شکست والرین امپراطور روم و شهرهائی که در اثر این پیروزی ضمیمه خاك شاهنشاهی شده، و بطور کلی حدود کشور واستانها و شهرهائی کـه ایران بزرگ ساسانی را تشکیل میداده . و کارهـای برجسته دیگرش را بتفصیل شرح داده است چندی بعد کرتیر موبدان موبد برومند و متنفذ همان عهد ، در زیـر آن سنگ نبشته ۱۹ سطر شرح خدمات و درجات روحانی خود و کارهائی کـه برای سرکوب ساختن پیروان مذاهب نصاری ویهود وصائبین و بودائیـان و مانویان وسایر اقلیت‌های مذهبی بجا آورده ، برای ضبط تاریخ نگاشته‌است که‌آن نیز خود حاوی نکات ومطالب جالبی از وضع مذهبی واجتماعی آن زمان میباشد

کتیبه کرتیر تصور میرود درزمان پادشاهی بهرام دوم (۲۷۵–۲۹۳) که وی را بمقام موبدان موبدی ارتقاء داده بود ، نوشته شده باشد

نوشته‌های معروف و قابل اهمیت پهلوی ساسانی ، که تااین تاریخ پیدا شده وترجمه گردیده ، عبارتند از نوشته پایکولی درمرز ایران و عراق ، نوشته طاق بستان ، نوشته شاپوردوم درمشکین‌شهر ، نوشته سرمشهد کازرون ، چهار نوشته نقش رستم ، سه نوشته نقش رجب ، سه نوشته در تخت‌جمشید ، نوشته غار حاجی‌آباد نزدیك نقش رستم ، سه نوشته شاپورکازرون ، سنگاب فیروزآباد ، کوه مقصودآباد مرودشت ، سنگ برافی ، تنگ خشك سوند ، اقلیدآباده ، دورا ازشهرهای قدیمی سوریه ، شش نوشته درهندوستان ، وسه نوشته کوچك که‌یکی در ۱۳٤٤ درپاسارگاد ونزدیك تخت سلیمان ودیگری در همان سال کنار کوه استخر وسومی در ۱۳٤٥ نزدیك قلعه اشکنون کنار رودخانه کر درپایه یك پل قدیمی پیدا شد[1]

۱ــ شرح وترجمه و وجه امتیاز و خصوصیات هریك ازاین نوشته‌ها در صفحه ۲٤ تا ۸۰ جلد اول تمدن ساسانی تألیف علی سامی ذکر شده است نوشته پهلوی پیدا شده در مشکین شهر را آقای دکتر گروپ آلمانی عضو مؤسسه باستان شناسی آلمان در ایران ترجمه کرده ودرشماره ٦۱ و٦۲ مجله هنرومردم منتشر ساخت

دونوشته که هر کدام پنج شش سطراست در فروردینماه ۴۸ در خلال کاوشهای وزارت فرهنگ وهنر در ویرانه‌های شهر باستانی بیشاپور کازرون بدست آمده که هنوزخوانده نشده وبجمع نوشته‌های پیداشده مربوط بزمان ساسانی باید افزوده گردد

چند نوشته کوتاه پهلوی بیربالای استودانهای کوه حاجی‌آباد و شاه اسماعیل نزدیک نقش رستم موجود است وهمچنین نوشته‌های روی سکه‌های ساسانی ، که این دودسته بشمارنوشته‌های تاریخی ومهم آورده نشده است

چندنوشته نیز بخط پهلوی ساسانی پیداشده که مربوط به پس از برچیده‌شدن شاهنشاهی ساسانی میباشد ، مانند نبشته پهلوی پیدا شده در چین مربوط به قرن نهم میلادی (حدود ۸۷۴) و برگهای پاپیروس پیدا شده در فیوم مصر(قرن هشتم میلادی) ولوحه مسی موجود درهند(قرن نهم میلادی) ونوشته غار کنهری درسالست نزدیک بمبئی (قرن ۱۱ میلادی) و نوشته‌های پهلوی لاجیم سوادکوه [2]

برج سنگی معروف به کعبه زرتشت که نوشته تاریخی شاپور یکم در پائین آن کنده شده ازبناهای محکم وزیبای دوران هخامنشی میباشد که از سنگ سفید مرمر نما دربهایت استحکام، برابر آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی درنقش رستم ساخته شده وجزچند ردیف ازپلکان سنگیش که توسط دزدان درسده‌های پیش کنده شده،بقیه ارکان بنا سالم مانده وگویای فر و شکوه دیرین خود وسازندگانش میباشد سنگهای سفید مرمرنمای گران وزن این اثرتاریخی را ازکوه سیوند جائی بنام نعل شکن بانقش رستم آورده‌اندوهم

۲ ـ شرح این نوشته‌ها نیز در جلد اول کتاب تمدن ساسانی تألیف علی سامی داده شده و نوشته پهلوی پیدا شده در چین ناحیه سیان Sian توسط استاد ژاپنی گیکیتو Gikyoito خوانده و ترجمه گردیده و در مجله مطالعات آسیای غربی و جنوبی دانشگاه کیوتو (شماره مخصوص یادبود بازنشستگی استادآشی کاگا) دردسامبر ۱۹۶۴ منتشر شد وتوسط خانم دکتر بدری قریب در شماره ۱۱ و۱۲ آبان ماه ۱۳۴۴ مجله سخن و شماره اول مهر ۴۵ مجله دانشکده ادبیات تهران بفارسی ترجمه ونقل گردیده‌است

اکنون در آن کوه که درشمال سیوند ونزدیك جاده شاهی قرار گرفته قطعات زیادی سنك سفید از کوه جدا گشته ودرهمان جا پراکنده است سنگهای بکاررفته درآرامگاه وکاخهای کوروش بزرك درپاسارگاد همه ازهمین رخنه وهمین محل آورده شده است [۳]

کعبه زرتشت در نوشته کرتیر برحسب پژوهشهای استاد فقید پرفسور هنینگ [٤] در آن زمان «بن خانك» یا «خانه بنیادی» نامیده شده است که بموجب فرمانی براین مفاد «این خانه بنیادی بشما تعلق خواهد داشت ، به هر نحو وجهی که صلاح میدانید رفتار کنید ، که موجب خشنودی خاطر خدایان وخاطرما (مقصود شاپوربکم است) باشد » به کرتیر سپرده میشود، سپس پرفسور هنینگ درپایان این ترجمه چنین اظهارنظر نموده است

واژه‌های «خانه بنیادی» یا «بن خانك » حتماً مربوط بهبنائی است که این نوشته روی دیوارآن حك شده است و منظورهمان کعبه زرتشت است این جمله ایجاب مینماید که درمورد تعمق وبررسی دانشمندان علم باستان شناسی قرار گیرد زیرا دانشمندان نامبرده درباره وظیفه وکار اصلی کعبه زرتشت بیك عقیده که موردقبول دیگران باشدنرسیده‌اند اکنون باتوجه واژه «بن‌خانك» یا «خانه اساسی»میشویم وبنابراین ممکن است چنین حدس زده شود که بنای مزبوربرای نگاهداری منشورها وسندهای پرستشگاه، نه

۳ - این محل در سال ۱۳۳٤ توسط کارکنان و کارگران بنگاه علمی تخت جمشید زمانی‌که نویسنده سرپرستی‌کاوشهای باستانشناسی آنجا و پاسارگاد را بعهده داشت پیدا شد ویك نکته مهم وتاریك مربوط بهآثار باستانی پاسارگاد روشن شد

٤- پرفسور والتر برونوهنینگ (۱۹۰۸-۱۹٦۷) از استادان مسلم وبنام خطوط قدیمه بود وی دربهار سال ۱۹۵۰ برای مطالعه دقیق روی نوشته‌های پهلوی موجود در فارس بایران آمد مخصوصا نوشته پهلوی دور کعبه زرتشت را چند روز مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داد و قالب لاستیکی نیز از آن برداشت و با خود بلندن برد ، ولی متأسفانه جز یك مقاله کوتاه در مقدمه کتاب « مجموعهٔ کتیبه های ایرانی Corpur Inscriptionum iranicarum London، 1957» که قسمتی از ترجمه آن نقل شد ، چیز دیگری درباره نوشته پهلوی‌شاپور منتشر نکرد

تنها مدارکی که کرتیر علاقه‌مند بذکر آنها بود، و شاید برای نگهداری نسخه اصلی اوستا بکار میرفته‌است

دراینجا ممکن است خاطرنشان ساخت که کوه‌نقش رستم درآغاردارای نام‌کوه نبشت (کوه نبشته‌ها) بوده زیرا کتاب اوستا در آنجا نگاهداری میشده است (فارسی نامه ابن بلخی ۴۹) وبراصطلاح پهلوی «دژنبشت» یا «دژ کنیبه‌ها» ممکن است برای خود کعبه زرتشت مورد استعمال واقع میشده »

درباره این موضوع که کعبه زرتشت همان دژنبشته‌مذکور در کتابهای فارسی نامه ابن‌البلخی، نامه تنسر، ارداویرافنامه. دیگرکرد باسایر نوشته‌های تاریخ نویسان بعداز اسلام، آنطوریکه استادفقید هینیگ‌حدس زده‌میباشد، نیاز به‌بررسی و پژوهش دقیق وبیشتری دارد و دژ نبشت را باید در همان تخت جمشید بااستخر ودرجائی غیرازبرج کعبه زرتشت‌جستجو کردوعقیده نگاهداری منشورها وفرمانهای شاهی و سندهای مذهبی در کعبه زرتشت امری منطقی‌تر واساسی‌تر بنظرمیرسد زیرا دژ نبشته‌ها باحتمال قوی در جوارتخت جمشید بوده وسنت وروبه اقوام وملل شرق باستانی وایران‌براین بود که کتابخانه‌ها و سالنامه‌ها و اسناد مذهبی درکنار کاخهای شاهی و پرستشگاهها و یا آتشکده‌های بزرك ومهم بایگانی گردد دژنبشته‌ها با محتویاتش آنطوریکه تاریخ نویسان می‌نویسند همراه آتش سوزی تخت جمشید بسوخت و هیچکدام از مورخان متذکر نشده‌اند که نقش رستم هم دچار آتش سوزی شده باشد واگرفرضا درآنجا آتش سوزی شده بود،آن بنای سنگی هم درآتش قرارمیگرفت‌ولهیب وشعله‌آتش درسنگ‌آن که‌ازنوع سنگهای‌آهکی است اثر میگذارد وبدنه برج را میسوزانید و مستعد برای کندن خطی که ۱۷۰۰سال‌باقی مانده، نمیساخت همچنانکه حجارتهای‌تخت جمشید از اثرات بدآتش سوزی بی بهره نمانده و استحکام اصلی خود را ازدست داده است

احتمال‌آتشکده بودن این بنا نیز بادرنظورسنگی که اطاق بی‌منفذآن

را کاملا مسدود میکرده ، بسیار ضعیف و نامعقول است و نویسنده دلائلی دائر بر رد نظریه آتشکده بودن کعبه زرتشت درشماره ۲ سال یکم مجله دانشکده ادبیات شیراز، اقامه کرده وهمچنین درباره تصوراتی که ممکن است نسبت بمحل استفاده این بنا بشود، در مجلد اول کتاب تمدن ساسانی صفحه ۳۸ توضیحاتی داده که دراینجا از ذکرمجدد آن خودداری مینماید وعلاقه‌مندان میتوانند باین دو کتاب مراجعه فرمایند

نوشته نامبرده درسال ۱۳۱٦ زمانی که هیئت علمی باستانشناسی بنگاه شرقی شیکاگو تحت نظر باستان‌شناس فقید دکتر اریك اشمیت در تخت‌جمشید ونقش رستم کاوشهائی میکردند ، پس از خاك برداری دورادور کعبه زرتشت ، نمودار گردید نوشته پهلوی ساسانی مورد بحث در بدنه شمالی برج وعین آن بخط پهلوی اشکانی وبخط یونانی قدیم ، در بدنه جنوبی وشرقی تکرار گردیده است

نوشته شاپور یکم در ۱۹٤۱ توسط پرفسور مارتین اسپرینگ‌لی استاد زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو ترجمه ومنتشر شد وترجمه فارسی آن نیز نخستین بار توسط نویسنده درشماره دومجله دانشکده ادبیات شیراز درج گردید وترجمه‌ونوشته کرتیر موبدان‌موبد نیز که‌توسط‌ماری‌لوئیزشومون [5] درمجله سوم شماره ۲٤۸ مجله‌آسیائی پارس «ژورنال‌آزیاتیك» منتشرشده بود بفارسی برگردانده شد ودرصفحه ٥٤ مجلد اول کتاب تمدن ساسانی تألیف نویسنده درج گردید

پیروزی شاپور وسپاهیان ایران‌برامپراطور بزرگ روم وضمیمه کردن شهرهای مهمی ازمتصرفات روم به‌شاهنشاهی ساسانی وشکست گردیانوس و سپس به‌بند درآوردن والرین امپراطور ، باندازه‌ای دردنیای آنروز که جز دودولت نیرومند روم وایران دراروپا وآسیا ، دولت دیگری یارای برابری باآنهارانداشت واعلب‌دست نشانده‌این دوامپراطوری‌معظم بوده‌اند ، مهمترین

5- LInscription De Kartır A La Kabah De Zoroastre Par Marie Louise Chaumont

مسئله روز بوده است که شاپور علاوه بر ثبت بر بدنه کعبه زرتشت به‌سه‌خط، صحنه و نتیجه این فتح و پیروزی را، هم در نقش‌رستم و هم در داراب وهم‌درشاپور کازرون مجسم ومصور ساخته ، تا آیندگان بدانند که این‌شهریار بزرگوارو شجاع برای استحکام و گسترش شاهنشاهی ایران وسرکوبی دشمنان دیرین چه فداکاری ورشادت وسوعی بکار برده است

شاپور درآغاز این فرمان خود وتبار والامقامش رامعرفی مینماید

«من هستم خداوندگار مزداپرست ، شاپور شاهنشاه ایـرانیان و غیر ایرانیان ، زاده خدایان‌پسرخداوندگارمزداپرست اردشیرشاهنشاه‌ایرانیان، زاده خدایان ، نوه خداوندگار،پاپك‌شاه ، زاده آسمانی»

در این نوشته نخستین بار شاهنشاه ساسانی بواسطـه همین رشادت و جنگاوری و پیروزیها ودست پیدا کردن بچند کشور و استان آسیای غربی «شاهنشاه ایران وغیرایرانیان» نامیده میشود

«ایران» سرزمین پهناور ومیهن قوم آئیری Airya محدود بکرانه هـای آمودریا ودریای خزرو کوههای قفقازوحوره‌های دجله‌وفرات وخلیج‌فارس دره سند ، سامهائی که در نوشته شاپور بشرح زیرمذکور گردیده است

«امارات وایالات شاهنشاهی‌ایران‌اینها هستند پارس ،پارت،خورستان، میشان ، آشور ، آریاین ، عربستان ، آتروپاتکان (آذربایجان) ، ارمینـا ، (ارمستان) ویرجان ، سکان‌آروان ، بالاسکان تاحدود کوههای کاپ(قفقاز)، تنگه آلان وهمه‌کوههای پارشحوار ، ماد ، ورکان ، مارگو (مرو) ، حسرو (هرات) وهمه آپارخشر ،کرمان ، سیستان ، تورستان ، مکوران ، پرتان، کیندستان (هندوستان) ، کوشان تاحدود پشکابور (پیشاور)وکاش(کاشغر)، سوگد (سغد) و کوههای چاچستان تاآن قسمت ازدریا بنام داخی حشتروما آنرا هرمزد اردشیر شاپور نامیدیم واین کشورها وممکلت‌ها و ایالات زیـاد خراجگذار و مطیع فرمان ماشدند »

«ایران»[۶] سرزمینهائی که در اثر جنگها و نبردها و رشادت شاپور و سپاهیان ایرانی ازخاوروباختر ضمیمه خاك شاهنشاهی گردیدند ازآنجمله ۳۶ شهروناحیه است که در نوشته نشرح زیرمذکور گردیده

« مادرآن یك جنگ (مقصود شاپورجنگی است که با فیلیپ امپراطور رم کرده) ازامپراطوری روم، دژها وشهرها گرفتیم آناط شهر وکلیه نواحی اطراف آن، و دژ اروپا و کلیه نواحی اطراف آن، و دژ اسپوراکان وکلیه نواحی اطراف آن، و سوراشهرو کلیه نواحی اطراف آن، وبارنالیوس و منموك و حلب و گین‌چرای، آیومایا، رابی‌پوس، زوگما، اوریما، کیندار، آژمیح، سلوکیه، آنتیوك، کورس، سلوکیه‌دیگری، اسکندریه، سکوپولیس، سرار، خامات، ارسون، دیکول، دولا، دورکو، سرسردوم، ژرمانسیا، بات‌بی، خاباردرکپه وکیه، سالاتا، ومانا، آرتان گیل، سونزر، سوئیدا، فرییا کلیه شهرهابانواحی اطراف آبادی‌را مسخر نمودیم »

در جنگ سوم که منجر نشکست قطعی روم و اسارت والرین میشود شاپور مینویسد

« دراین جنگ ازامپراطورروم نقاطاسکندریه، کاتیزان، ساموساتا، کاتالن، ای گاای مومپسواستیما، مال، آدانا، ترسوس، زفیرین، ساست، کرنکس، اگرناس، کاساناتا، زنباس، فلاویاس، نیکوپولس، اپی‌فانیا، کلندرس، انموزین، سلسوس، می‌نوپولیس، آنتیوك، سلوکیه، دم‌تی‌پلیس، بی‌نانا، قیصریه، کمانا، کی‌بیس‌ترا، سباسیا، بیرنا، رکوندنا، لاراندا، ایکونیوم،

۶ـ علامت نبی در زبان پارسی کهن و نون همان نونی است که اغلب در واژه‌های قدیم ایران بین دوحرف بی‌صدا هنگام اتصال اضافه میشده مانند انوشه‌روان «انوشی‌روان» ائیرین درفرس پهلوی ایران Eran ودرفارسی جدید ایران گردیده است وجود این واژه از اریا Arya که در زبان اوستائی Airyana است گرفته شده ودر زمان ساسانی ایران Eran نوشته وخوانده میشده و در سده‌های بعد ازاسلام که تشخیص یاء معروف از مجهول از میان رفت « ایران » خوانده شدمانند «دودیو» و«کش = کیش» و «مع = میع»

استرابون Strabon جغرافیادان معروف قرن اول میلادی ایران را « آریانه » در زمان خودش ازاین نواحی « پارس و ماد و بلخ و سغد ومشرق ایران» که بیك زبان تکلم میکرده‌اند ، متشکل دانسته است

(قونیه‌امروزی)، رویهمرفته ۳۶ناحیه اراضی اطراف بدست آوردیم، ومردمی که رومی و غیر ایرانی بودند اسیر کــرده واز آنجا کوچ داده ودرخاك شاهنشاهی‌ایران درپارس، پارت، خوزستان، آشور ونقاط دیگری که‌شالوده واساس آن‌نقاط بدست‌خودمان یاپدرانمان و نیاکانمان‌ریخته شده‌بود،ساکن نمودیم »

این‌استانها وشهرها ونواحی که سرزمین ایران وانیران‌راتشکیل‌میداده ورویهمرفته شاهنشاهی بزرگ ساسانی بوده است، ودر نــوشته شاپور ذکر گردیده، درکتابهای تاریخ‌نویسان رومی وارمنی وچین ویهودی معاصرزمان ساسانیان اغلب ضبط گردیده است

آمیان‌مارسلین استانها و شهرستانهای معروف ایــران را درقرون سوم و چهارم میلادی باین نامها ضبط کرده است « آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کارمانای بزرگ، هیرکانی، مرو، بلخ، سغد، سکستان، سیت‌های‌ماورا، آمودون. شریکا،آریا، پاروپاتیزادها، زرنگ،آراخوزی، زدروزی» وچندین ولایت کوچکتر که‌از ذکرآنهاصرفنظر میشود

درکتاب موسی‌خورنی (موسی‌خورناستی) مورخ اواخر قرن چهارم واوائل‌قرن پنجم میلادی که‌مارکوارت دانشمندومحقق آلمانی آن‌راترجمه وباشرحی بنام «ایرانشهر» منتشر ساخته، اطلاعات جالب و صحیحی ازحدود واستانها وشهرستانهای ایران ساسانی بدست میدهد که‌پس‌ازنوشته شاپور در کعبه زرتشت، ازاسناد ارزنده ومربوط بدوران ساسانی میباشد[7]

جنگ ایران بارومیان‌را دراین نوشته، شاپور اینطور شرح داده

« پس هنگامی کــه من نخست بــرتخت امپراطوری نشستم ، قیصر گوردیانوس Gordianus سپاهیانی از تمام قلمرو روم و کشور ژرمن و گوت گرد آورد وبرعلیه ماوآشور ازامپراطوری ایران حمله‌ور شد و در سرحد آشور درمشیك Meshikk یك‌نبردسخت‌مرزی‌صورت گرفت قیصر گوردیانوس

۷ــ حدود ایران و شهرهای ساسانی وشرح آنها بموجب‌این‌سنددرصفحه ۳۲۱ جلداول تمدن ساسانی تألیف نویسنده نقل‌گردیده است

«انیران»[۶] سرزمینهائی که در اثر جنگها و نبردها و رشادت شاپور و سپاهیان ایرانی ازخاوروباختر ضمیمه خاك شاهنشاهی گردیدند ازآنجمله ۳۶ شهروناحیه است که در نوشته شرح زیرمذکور گردیده

« مادرآن‌یك‌جنگ (مقصود شاپورجنگی‌است که‌با فیلیپ‌امپراطور رم کرده) ازامپراطوری‌روم، دژها وشهرها گرفتیم آماط شهر وکلیه نواحی اطراف آن، و دژ اروپا و کلیه نواحی اطراف آن، و دژ اسپوراکان وکلیه نواحی اطراف آن، و سوراشهرو کلیه نواحی اطراف آن، وباربالیوس و ممبوك و حلب و کیی‌چرای، آنومایا، رابی‌پوس، زوگما، اورنما، کیندار، آژمنج، سلوکیه، آنتیوك، کورس، سلوکیه‌دیگری، اسکندریه، سکوپولس، سرار، خاماب، اریستون، دیکول، دولا، دورکو، سرسریوم، ژرمانیسیا، باب‌نی، خاباردرکپه وکیه، سالاتا، وماما، آرتان‌گیل، سوبرر، سوئیدا، فرسا کلیه شهرهابانواحی اطرافآبادی‌را مسخر نمودیم »

در جنگ سوم که منجر بشکست قطعی روم و اسارت والرین میشود شاپور مینویسد

« دراین جنگ ازامپراطورروم نقاطاسکندریه، کاتنزان، ساموساتا، کاتابلس، ای‌گاای مومپسواستیسا، مال، آدانا، ترسوس، زویرین، سباست، کریکس، اگریباس، کاسابالا، زدماس، فلاویاس، نیکوپولیس، اپی‌فانیا، کلندرس، انمورس، سلسوس، می‌نوپولیس، آنتیوك، سلوکیه، دم‌بی‌پلیس، بی‌بابا، قیصریه، کمانا، کی‌بیس‌ترا، سباستیا، بیرتا، رکوندنا، لاراندا، ایکونیوم،

۶- علامت نفی در زبان پارسی کهن و نون همان نونی است که اغلب در واژه‌های قدیم ایران پس دوحرف بی‌صداهنگام اتصال اضافه‌میشده مانند انوشه‌روان «اناشی‌روان» انیرین درفرس پهلوی ایران Eran ودرفارسی جدید ایران گردیده است وجود این واژه از اریا Arya که در زبان اوستائی Airyana است گرفته شده ودر زمان ساسانی ایران Eran نوشته وخوانده میشده و در سده‌های بعد ازاسلام که تشخیص یاء معروف از مجهول از میان رفت « ایران » خوانده شدمانند «دودیو» و«کش = کیش» و «مع = میم»

استرابونStrabon جغرافیادان معروف قرن اول میلادی ایران را « آریانه » در زمان خودش ازاین نواحی « پارس و ماد و بلخ و سغد ومشرق ایران» که بیك زبان تکلم میکرده‌اند، متشکل دانسته است

(قونیه‌امروزی)، رویهمرفته ۳۶ناحیه اراضی اطراف بدست آوردیم، ومردمی که رومی و غیر ایرانی بودند اسیر کـرده وار آنجا کوچ داده ودرخاك شاهنشاهی‌ایران درپارس، پارت، حوزستان، آشور ونقاط دیگری که‌شالوده واساس آن‌نقاط بدست‌خودمان یاپدرانمان و نیاکانمان‌ریحته شده‌بود،ساکن نمودیم »

این‌استانها وشهرها ونواحی که سرزمین ایران وایران‌راتشکیل‌میداده ورویهمرفته شاهنشاهی بزرگ ساسانی بوده است، ودر نـوشته شاپور ذکر گردیده، درکتابهای تاریخ‌نویسان رومی وارمنی وچین ویهودی معاصرزمان ساسانیان اغلب ضبط گردیده است

آئین‌مارسلین استانها و شهرستانهای معروف ایـران را درقرون سوم و چهارم میلادی باین نامها ضبط کرده است « آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کارمانای بزرگ، هیرکانی، مرو، بلخ، سغد، سکستان، سیت‌های‌ماورا، آمودون، شریکا،آریا، پاروپاتیزادها، زرنگ،آراخوزی، زدروزی» وچندین ولایت کوچکتر که‌از ذکرآنهاصرفنظر میشود

درکتاب موسی‌خورنی (موسی‌خورناسی) مورح اواحر قرن چهارم واوائل‌قرن پنجم میلادی که‌مارکوارت دانشمندومحقق آلمانی آن‌راترحمه وباشرحی بنام «ایرانشهر» منتشر ساخته، اطلاعات جالب و صحیحی ازحدود واستانها وشهرستانهای ایران ساسانی بدست میدهد که‌پس‌ازنوشته شاپور در کعبه زرتشت، ازاسناد ارزنده ومربوط بدوران ساسانی میباشد[7]

جنگ ایران بارومیان‌را دراین نوشته، شاپور اینطور شرح داده.

« پس هنگامی کـه من نخست برتخت امپراطوری نشستم ، قیصر گوردیانوس Gordianus سپاهیانی از تمام قلمرو روم و کشور ژرمن و گوت گرد آورد وبرعلیه ماوآشور ازامپراطوری ایران حمله‌ور شد و در سرحد آشور درمشیك Meshikk یك‌نبرد سخت‌مرزی‌صورت گرفت قیصر گوردیانوس

۷ــ حدود ایران و شهرهای ساسانی وشرح آنها بموجب‌این‌سنددرصفحه ۳۲۱ جلداول تمدن ساسانی تألیف نویسنده نقل گردیده است

کشته‌شد وسپاه‌روم منهدم گردید ورومیها فیلیپ‌راقیصر نمودند سپس‌قیصر فیلیپ بسوی ما آمد تاباما پیشنهاد سازش نماید وباتقدیم پانصد هزار دینار بعنوان فدیه برای نجات جان یاران خود باجگذارما گردید ومابواسطه‌این امر مشیك‌را بنام پارگور شاهپور Pargoz نامگذاری کردیم

بعداً دوباره قیصر دروغ گفت وبست بارمنستان تعدی کرد ومابخاك امپراطوری روم حمله کردیم وسپاه روم‌را که‌شصت هزاربود دربار بالیسوس Barbalissus تارومار کردیم، فلمرو آشور وآنچه دربالای آشور قرارداشت تمام بآتش سوخت ونابروابسر نمودیم ومادرآن یك‌جنگ ازامپراطور روم دژها وشهرهارا گرفتیم »[۸]

« در نبرد سوم هنگامی که ما به‌کارهی Carrhae و ادسا Edesaa حمله بردیم وان دوناحیه را محاصره نموده بودیم قیصر والرین Valerian باهفتادهزار تن لشگریان مشکل ازصفوف ژرمن‌ورتی‌یاو باما مصاف داده نبرد سختی در آنطرف کارهی و ادسا با قیصر در گرفت وبا دست خود قیصر والرین را اسیر نمودیم همچنین کلیه مأمورین قضائی سناتورها،سران سپاه وکلیه افسران سپاه مزبوررا اسیر وبطرف ایران کوچ دادیم سوریه و کاپادوکیه را آتش زده ونابروابسر کردیم »[۹]

پس‌از ذکر شهرها ونواحی تسخیر شده شاپور میگوید «ودربسیاری‌از کشورهای دیگر بلاش وگردش کردیم واعمال نامور و قهرمانی زیاد انجام دادیم که‌دراینجا نوشته نشده است ولی منظور اینکه هرکس که بعدازما بیاید آن نام وقهرمانی وفرمانروائی‌را که‌ازآن ماست، بداند، مادستوردادیم که‌این نکات نوشته شود

وبنظر اینکه خدایان براین وجه اساس کارهارا برای‌ما استوار فرموده وباتوفیق خدایان‌ما بسرزمینهای بسیاری‌حمله‌نمودیم وآنهارا بدست‌آوردیم، بنابراین ما نیز دربسیاری ازسرزمینها آتشهای زیاد بهرام برقرار کردیم و درآمد بسیاری بموبدان اعطا نمودیم وباعث‌پرستش زیاد خدایان شده‌ایم »

۸ـ شهرهائی که‌در این‌جنگ ضمیمه خاك‌شاهنشاهی‌ایران‌شد قبلا ذکر گردید
۹ـ دراینجا دیگر شاپورشهرهاونواحی مسخرشده رایك‌بیك نام‌میبرد که‌قبلا نقل‌شده

شاپور سپس نام آتشکده‌ها و آتش هائی کـه بافتخار خدایان و بنام فرزندانش در گوشه‌و کنار کشور برپاوفروزنده‌داشته‌وهمچنین‌نام‌شخصیت‌های بزرگ وصمیمی که‌در زمان او و پدرش و نیاکانش خدمت کـرده ، یکان یکان برمیشمارد ونوشته تاریخی خودرا بااین جملات پایان میدهد

«اکنون چونکه مادر کارها و خدمت خدایان کوشا هستیم وچون مـا آفریده خدایان هستیم وچونـکه بیاری خدایان مالك میشویم، ماپیش‌رفتیم‌و تلاش کردیم، تمام این کشور هارا گرفتیم ویك‌نامی وقهرمانی کسب کردیم

هر کس که پس از ما میآید اگر خوشبخت باشد مثل ما بایستی در فرمانبرداری وخدمات‌خدایان کوشا باشد ، تا خدایان بوی مساعدت ولطف فرمایند و او را مأمور خودشان بگردانند »

در متن پهلوی اشکانی نام‌کاتب اضافه شده باین عبارت «این نوشته از من است هرمزکاتب پسرشراك‌کاتب»

ارزش و اهمیت این سند اصیل وصحیح تاریخی درمهرماه سال گذشته که کنگره خاورشناسان‌جهانی درشهردوشنبه پایتخت جمهوری تاجیکستان درباره فرهنگ وتمدن‌آسیای میانه وتاریخ ووضع پادشاهی کوشان درادوار قدیمه تشکیل گردیده بود یکبار دیگر مشهود ومورداستفاده قرار گرفت و یك مسئله تاریخی و باستانی را روشن ساخت زیرا هیچ مدرك و نوشته‌ای گویاتر وبدون‌تردیدتر از همین نوشته کعبه‌زرتشت در دست‌نبوده که وضع کوشان را درآن دوره صریحاً ضبط کرده باشد در این نوشته کوشان‌ضمن ایالات حوزه شاهنشاهی ساسانی شمرده شده و این بحث اساسی و تاریخی موضوع سخنرانی نویسنده درآن کنگره تحت‌عنوان «وضع کوشان وآسیای میانه درشاهنشاهی ساسانی »گردید که عین‌آن‌سخنرانی در شماره ۷٦ مجله هنر و مردم درج گردید

اینك‌نکات‌تاریخی ومهم نوشته کرتیر درزیرنوشته شاپوراشاره‌مینماید

واژه کرتیرKARTIR راوست West «تاج» معنی کرده و تماس Thomas پیش از او نیزهمین نظریه را داشته

پرفسور هرتسفلد Hertzfeld هم این نام را یکی از عناوین و القابهای

ساسانی دانسته و تصور کرده کرتیر عنوان و لقب تنسر بوده است کریستن‌سن همین اشتباه باقی بود ولی مارتین اسپرینگ‌لی پس‌از بررسی و خواندن نوشته‌های پهلوی دور کعبه زرتشت در ۱۹٤۰ معلوم داشت که نام هیربذان هیربذ زمان شاپور اول بوده است

کرتیر از روحانیون و شخصیت‌های بزرگ‌متنفذ دوره ساسانیان است که درك زمان پنج پادشاه نخستین آن دودمان « اردشیر، شاپور یکم ، هرمزد ، بهرام یکم و بهرام دوم » را کرده است در زمان شاپور اول مقام هیربذی داشته و در زمان بهرام دوم بمقام موبدان موبدی میرسد

از این شخصیت عالیقدر روحانی چهار نوشته بزرگ و مهم بیادگار مانده است یکی همین نوشته زیر فرمان شاپور بر بدنه شمالی کعبه زرتشت است و دیگری ۳۸ سطر درهمین نقش رستم و پشت‌سر شاپور[10] ووالرین وسومی در نقش رجب که ۲٥ سطر است و چهارمی که از لحاظ کمیت یکی‌از نوشته‌های بزرگ زمان ساسانی و حدود ۲/٥ × ٥ متر درازا و پهنا دارد و در سر مشهد جنوب شرقی کازرون میباشد [11]

نوشته کرتیر نخستین بار توسط پرفسور اسپرینگ‌لی عضو انجمن خاور-شناسی دانشگاه شیکاگو تحت عنوان « کرتیر بنیان گزار مذهب زرتشت در دوره ساسانی» ترجمه شد و بعد همان مقاله را با توضیحات بیشتری بمنظور

---

۱۰ ــ این نوشته را نخستین بار اوژن فلاندن Flandin دانشمند و مورخ فرانسوی در ۱۸٤۱ دید و رونوشتی از آن برداشت و در ۱۸٤۱ وسترگارد Wester Gard دانشمند دانمارکی رونوشت دقیق‌تری از آن تهیه نمود و در سال ۱۸۸۱ در کتاب Indian Antiquary منتشر ساخت

۱۱ ــ تا سال ۱۹۲٤ از این نوشته اطلاعی در دست نبود در آن سال هرتسفلد آنرا دید و در ۱۹۲٦ در روزنامه آلمانی ربمگ مختصر اشاره‌ای بدان نمود در مسافرتهای بعدیش بایران آنرا مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داد و در کتاب ایران در شرق باستان Iran In The Ancient East که بسال ۱۹٤۱ بچاپ رسید راجع بدان مشروحتر بحث کرده و معاد آن را که با مضامین نوشته‌های پهلوی او در نقش رجب همانند است، در آن کتاب ترجمه نموده

معرفی سایر نوشته‌های ساسانی بنام «قرن سوم ایران ، شاپور و کرتیر» منتشر ساخت ولی پرفسور ماری لوئیز شومون دانشمند فرانسوی این نوشته را دقیقتر ترجمه کرده است

کرتیر در این نوشته ۱۹ سطری نخست خود را سمت موبدان موبد زمان شاپور معرفی کرده و سپس از جانشینان شاپور هرمزد اول و بهرام اول و بهرام دوم صحبت مینماید

در سطر هشتم و نهم و دهم مینویسد « آنگاه برای خاطر هرمزد و خدایان و همسطور روح پاکم ، مرا در تمام قلمرو حکومتی عنوان وزرگان، «بزرگان»[۱۲] و همانطور که در گذشته نیرومند و شکوهمند بودم ، حق مرا محترم شمرد و موبدان موبد و قاضی کرد (مقصودش بهرام دوم است) و انجام مراسم آناهیتارا بمن سپرد و مرا ریاست و اقتدار بخشید و نام« کرتیر نجات دهنده روح بهرام » بمن عطا فرمود و آئین اهورمزدا در هرجای ملك و کشور رونق گرفت و آئین اهورمزدا و روحانیان بمقام خود رسیدند و خدایان آب و آتش و حیوانات ، خشنود گشته و اهریمن و شیطانها مسکوب و مغلوب شدند و بساط اهریمن و شیطانها در تمام کشور برچیده شد و یهود و برهمائی و نازاری (نصاری) و مسیحی و ماك تیك ، وزندیك ،همه و همه مسکوب شدند بت‌ها شکسته و کنام شیطانها نابود شدند

آئین بهرام در تمام کشور برقرار گردید آتشکده‌ها بوجود آمد و مأموران آنها بسعادت رسیدند »

۱۲– وزرگان Vuzurgan صاحبان مناصب بزرگ ، و بانفوذترین عمال دیوانی بودند که در نصب و خلع شاه دست‌داشته ودر مراسم تاجگذاری حاضر میشدند و بشاهنشاه تبریك میگفتند همین‌دسته بودند که در کشتن شاپور سوم دست‌داشتند واردشیر دوم‌راخلع کردند و میخواستند اعقاب یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند شاپور یکم در نوشته غار حاجی آباد نزدیك نقش رستم از چهار دسته از شخصیتهای مهم کشوری «شهرداران» (شاهان محلی و شاهزادگان) ویسپوهران (هفت خاندان متشخص و کهنسال) و وزرگان و آزادان» بهمین ترتیب نام می‌برد که برحسب اهمیت ومقام مقدم و مؤخر قرار گرفته این چهار دسته، چهارپایه اریکه شاهنشاهی را تشکیل میداده که شاهنشاه در رأس آنها قرار داشته است

درباره مسکوت ساختن اقلیت های مذهبی « بودائی»، یهود ، نصاری ، مانویان» که قسمت حساس و مهم تاریخی نوشته کرتیر را تشکیل میدهد ، باید به عللی که موجب این‌سختگیری و محدودیت گردیده اشاره شود زیرا این امر بقدری مهم و نافذ بوده که کرتیر آنرا درچهارنوشته خود در چهار محل منعکس ساخته است

پس‌از برچیده شدن شاهنشاهی هخامنشی و حکومت‌جانشینان‌اسکندر و سلوکیها ، تشکیلات مذهبی نیز مانند سایر دستگاهها دستخوش برهم - خوردگیها و بی‌ترتیبی‌هائی گردید اشکانیان هم باآنکه نگاهداری‌سنن و رسوم‌وآئین کهن ، شاید اساس عقیده و بینشان بوده ولی درراه احیاءحیات ملی و دینی آنطوریکه باید و شاید و ایجاب میمود ، موفقیتی پیدانکردند و معلوم نیست اوستائی‌راکه درزمان بلاش یکم دستور گردآوریش داده‌شد، جامه عمل پوشید یا نه ؛

آنچه مسلم است احیاءآئین زرتشت و گردآوری فرمانها و دستورهای پراکنده اوستا وتجدیدحیات‌ملی‌ودینی درزمان اردشیر بنیانگذارشاهنشاهی ساسانی وجانشین‌لایق وارجمندش ، شاپور از روی ایمان و قدرت تمام‌عملی شد و این دوشهریار بویژه اردشیر و همچنین شاهان بعدی به‌پرستش مزدا و حمایت از دین مطاهر و متجلی ، در کتیبه‌ها همه جا این ارادت و علاقه و ایمان را نمودار و منعکس ساخته‌اند

اردشیر درنوشته پهلوی نقش رجب گفته . « آئین زرتشت از میان رفته بود ، من که پادشاهم آنرا زنده کردم » مضافاً باینکه نیاکان اردشیر ، روحانی بزرگ و متولی پرستشگاه آناهیتا در شهر استخر بوده و برترین پایه روحانی ودینی رادارا بوده‌اند وچه بسا که وجودیك تشکیلات‌نیرومند و منظم روحانیت قابل اطمینانی را ، برای‌پشتیبانی سلطنت ضروری‌تشخیص داده بودند ، تا اینکه تنها اتکاء شان برؤسای قبایل و طوائف و دسته‌هائی که دربالا بدانها اشاره شد ، نباشد اردشیر و شاپور و سایرشاهان درتمام نوشته‌های باقی مانده ، خود رامخصوصاً مزدا پرست نامیده‌اند

احترام‌واغماض وتسامحی که شاهان‌هخامنشی درباره مذاهب کشورهای جزء وتابعه‌خودمعمول میداشتند، سرمشقی برای دودمانهای بعدی‌وجانشینان آنها شد واسساط میشود که سلوکیها و اشکانیان حتی‌الامکان همین رویه را بکاربسته ، مذاهب کشورهای گشوده شده را محترم داسته ، تعصب‌شدید وحادی برای محویا امداء پیروانشان روانمیداشتند و ارهمین جهت بود که نفود روزافزون مردا پرستی ویاآتنس یونان ، سوانست حتی اثرمذاهب کهنه آشوروبابل را در بین‌النهرین که مرکرعمده دگرگونیها ومیدان ردوخورد وجنگها بود ، بکلی‌اربین‌ببرد اثراین‌آئین‌ها درداشها ونوشته‌ها واندیشه‌ها واورادآنهاکاملا مشهود ودینهای مهمه دیگرچون یهود وبت‌پرستی وصائبین وبودائی به حیات وگسترش خود ادامه میدادند وآئین تازه بوجود آمده مسیحیت وسپس مانوی درحال پیشروی واستحکام موقعیت خودبود

الیزه واردایت Elızée Vardapet تاریخ‌نویس ارمنی‌مینویسد که زمان شاپوریکم فرمانی صادرمیشود که بموجب‌آن‌پیروان ادیان دیگررا دراجراء مراسم مذهبی خودآزاد میگذاردند

بنابراین در اوائل تشکیل شاهنشاهی‌ساسانی‌آئین بودا تاحدی‌ازسمت خاور ، ومسیحیت ازباختر ، بدرون حوزه شاهنشاهی نفوذ پیدا کرده بود سایراقلیت‌هاهم چون‌یهود وصائبین وزروانیان ومانویان ، تقریباً یك‌اغتشاش واختلاط مذهبی مشوش‌کننده بوجود آورده بود که اتخاذ یك رویه واقدام سخت وجدی را ایجاب مینمود خاصه‌آنکه خصومت و نبرد دائم رومیان با ایرانیان ، لازم بود که محیط داخلی کشور ازهرجهت آرام ویکجهت وبدون آشفتگی وچند دستگی‌باشد

وضع هر کدام ازاقلیت‌های مذهبی در اوائل شاهنشاهی ساسانی وپیش از آنکه کرتیر دست باقدام شدیدی برای منکوب ومحدود ساختن‌آنهابزند اینطور بوده است

دین یهود :

در اوائل این‌دوره یهودیها دربابل ومشرق فراتوبین نهاردس Nehardes

تا سورا Sura گسترده شده‌بودند و به‌پیشه‌بازرگانی وسوداگری‌و کشاورزی اشتغال داشتند ، رئیس آنها راش گالوتا (راس الجابوت) با تصویب شاهنشاه ساسانی انتخاب ومشغول میگردد

مهمترین حوزه‌هائی که نفوذ دین یهود تاحدی قابل ملاحظه بود، سورا در ارض مقدس ونهاردا شمال بابل‌وپومبادیتا Pumbaditha ماحوزه Mahoze، سلوسی Seleuci بود ودراین اوان‌است که تفسیرقوانین یهود آغاز ودرمطالب تلموز افروده میشود درسورا مدرسه‌ای در سده سوم میلادی تأسیس کرده بودند که علماء یهود امورائیم Amoraim درآن‌مدرسه به‌تعلیم‌اخبارواحادیث وعلوم مختلفه که امروزتلمور نامیده میشود مشغول بودند

درداخل ایران بیشتر درخوزستان وهمدان واصفهان پراکنده بودند و یهودیان تاجیکستان وترکستان وافغانستان درهمین زمان واز ایران بدان نواحی رفته‌اند دراصفهان بیش ازهرنقطه بوده‌اند وچون عده‌آنها زیاد و اقلیت مهمی را تشکیل میداده ، محله‌ای مخصوص آنها بوده‌است

صبی‌ها یا صابئین :

درکنار دریای مدیترانه وهند ودریای‌پارس ودریای عمان وکرانه‌های اروند رود ودجله وفرات پراکنده بودند ، زیرا برای‌غسل تعمید و تطهیرو عبادت‌ورسوم‌مذهبی‌خوداحتیاج‌بآب‌داشته‌اندوسکونتشان‌وپرستشگاههایشان باید همیشه در کنار رودخانه و دریا باشد و محتمل است که در قرن اول میلادی از شامات‌وسواحل اردن بواسطه سخت گیریهای عده‌ای ازاسرائیلیها که عیسوی شده بودند ، ناچاربمهاجرت گردیده و در سواحل دجله وفرات وکارون مسکن اختیار نمودند دسته‌ای نیز به‌میشان که امروز بدشت‌میشان معروف است کوچ کردند پدرمانی ازهمین فرقه مغتسله ومانی‌بین این‌فرقه بزرگ مذهبی نشو ونما کرده بود

دین بودائی :

از زمان پادشاهی آشوکا Ashoka حدود سال ۲٦۰ ق م که باین آئین گروید ، در شهرستانهای شرقی سرزمین ایران نفوذکردوپیروانی پیدانمود،

مبلغانی سر به گنداره (دره‌کابل) وآن نواحی آمدند و بتدریج بر نفوذ آنها افزوده گردید وپس از آشوکا ، کوشانیان درزمان کنشکا Kanishka قرن دوم میلادی دین بودائی را آئین رسمی کشور خود قراردادند وبرای گسترش آن درنواحی شرقی ایران کوششهائی کردند درافغانستان وقسمتی ازازبکستان و تاجیکستان کنونی که ایالات شرقی وشمال شرقی شاهنشاهی ساسانی را تشکیل میدادند، اکثراً بودائی ، وخیونان ، کوشانان، هپتالیان که سوبت در قسمتی ازآسیای میانه حکومت داشتند ، یابودائی یا متمایل وطرفدار این مذهب بوده‌اند بموجب تحقیق محققان شاید این آئین از راه دریای پارس یا ازنواحی شرقی وشمال شرقی ایران به‌نواحی عرب وبابل هم‌سرایت کرده باشد

انتشار مسیحیت :

در ایران ، چندی پس ازرواج این آئین درآسیای غربی آغاز گردید و معروف است که دوتن از حواریون «شمعون غیور» و «یهودا» (یاتوما) برای تبلیغ وانتشار عقاید مسیح بمشرق ایران آمدند و نوشته‌اند که یهودا تا هندوستان رفته است واین هردو گویا کشته شده باشند وپس ازآن بهمراه رسولانی که باطراف واکناف جهان گسیل شده‌بود ، مبلغانی‌سربایران روانه گردید نامی‌ترین گروه رسولان شخصی‌بنام ادائی Addai یکی از ۷۲ تن پیروان مسیح بود که بهمراه‌ماری Mari وآگائی Aggai بایران‌آمدند سن-تماس Saint Thomas مبلغ ناحیه پارت و هندوستان را گفته‌اند که تبلیغات مسیحیت ایرانرا نیز بعهده داشته است وبعلاوه آرامیهائی که از ادسا Edessa (اورفه) بنواحی ایران آمد ورفت میکردند ، بالطبع این مأموریت را انجام میدادند شکنجه وآزارهائی که رومیان در سده‌های نخستین میلادی نسبت به پیروان این‌آئین‌نوروا میداشتند ، سبب شد که عده‌ای ازآنها که هر کدام کار مبلغانی را میکردند ، بحوزه شاهنشاهی اشکانی که برای ادیان منطقه آزادتر وآرام‌تری بود ، واردشوند

آربل (شرق دجله) ظاهراً نخستین شهرایرانی بود که اقلیت‌های عیسوی

[redacted] دید، بعلاوه چون درزمان سا [redacted] ه زیادی ازساکنان شهرهای کش [redacted] ند وجود همین مهاجرین که در بین آنها عیسوی مذهب هم بوده، سبب انتشار مسیحیت درآن نواحی گردیده بود.

این بود سطور اجمال دورنمائی از وضع اقلیتهای مذهبی در اوائل شاهنشاهی ساسانی و زمان شاپور یکم و فرزندان وجانشینان او و کرتیر موبدان موبد. اما مانویت که درهمین زمان پایه گذاری وروبگسترش رفت و شاید همین گسترش ونفوذ، سبب اتخاذ سیاست خشن و انتقام جویانه‌ای نسبت به‌سایراقلیت‌های مذهبی و یک تصفیه دامنه‌دار وجدی گردیده باشد.

پیشرفت دین مانی وتجاوز ونفوذ سایرادیان به حریم آئین زرتشتی که دین قدیمی و رسمی ایران ساسانی بود، خود مسئله مهمی را درآن هنگام بوجودآورده بود که موبدان و روحانیان دین زرتشتی نمیتوانستند بدان بی‌اعتنا باشند.

مانی که از طبقه نجبا ومدتی در بابل زیست کرده بود در نتیجه تماس باادیان بودائی ومسیحی، آئین مخلوطی ازاین دومذهب ودین زرتشتی بوجود آورد ومقصودش این بود که سایرآئین‌ها درآن مستهلک وآئین او برتر از همه مذاهب قرار گیرد وی گفته‌بود «درهرزمانی پیامبران حکمت وحقیقت را ازجانب خدا بمردم عرضه کرده‌اند گاهی درهندوستان بوسیله بودا و زمانی در ایران بوسیله حضرت زرتشت و هنگامی در مغرب زمین بتوسط حضرت عیسی و عاقبت بوسیله من که مانی و پیغمبرخدای هستم مأمور نشر حقایق درسرزمین بابل گشتم» بعلاوه خودرا فارقلیط که حضرت عیسی خبر

داده ، خوانده و مدعی بود که کار های مسیح را او کامل و مردم را رستگار خواهد کرد [۱۳]

پیشرفت مانویت در آغاز بد نبود و در بابل مورد توجه قرار گرفت و شاپور اجازه داده بود که پیروان این آئین هرجا که بخواهند بروند آزاد باشند، ولی در اواخر سلطنتش رویه نامساعدی پیش گرفت و مانی را از ایران تبعید کرد اوقریب ده سال در نواحی شرقی ایران در کشورهای آسیای میانه سر برد و درزمان بهرام دوم که کار بیشتر بدست روحانیان بود، توسط همین کرتیر مانی محاکمه و درزندان «انوش برد» ـ به غل و زنجیر کشیده میشود (چهارشنبه ۳۱ ژانویه ۲۷۷ میلادی) از این تاریخ آزار و قلع وقمع مانویان وبالتبع سایر اقلیتها شروع میگردد

از لحاظ اهمیت موضوع کرتیر موبدان موبد زمان و روحانی بزرگ و عالیمقام که این اقدامرا بمنزلـه یك فتح و پیروزی بزرگی در داخل کشور میداند ، درزیر نوشته شاپور وهمچنین درنقش رجب وسرمشهد کازرون بطور تفصیل مینگارد و به ضبط تاریخ میسپرد

کرتیر در نوشته های خود تصریح مینماید که آئین مزدیسنا را همه‌جا درقلمرو شاهنشاهی ایران رواج داده و در نقاط تسخیرشده آتشکده‌هـا و پرستشگاههـاتی بر پا داشته است و در همه مورد نسبت بـدین زرتشتی و شاهنشاهان وفادار وصدیق وخدمتگزار بوده است وبهمین مناسبت برترین مقام روحانی و کشوری را حائز گردیده است این مطالب را در بخش آخر نوشته خود از سطر ۱۱ تا ۱۹ چنین یاد کرده است

« من کرتیر از همان آغاز امر برای خشنودی روح خودم برای خدایان و برای شاهان رنج بردم وناکامی کشیدم آتشکده‌ها و روحانیان را بزرگ داشتم وبحق و پایگاه خود رسانیدم

۱۳ـ درباره مبانی و اصول دین مانی و گسترش آن و همچنین سایر اقلیتهای مذهبی و سیر گسترش آنها در سرزمین ایران، در کتابهای تواریخ ادیان بطور تفصیل سخن گفته‌اند و درجلد اول تمدن ساسانی تألیف این نویسنده نیز از صفحه ۲۲۳ تا ۲۸۸ شرح داده شده است دراینجا بطور خلاصه وتاآن اندازه که باموضوع مورد بحث ملازم بود، گفته شد

درآن متمرکر شدبدبعد ارآن شهرکرکوك (کرحای ست‌سلوح) وسلوسی وبطوریکه بوشته‌اند در پایان پادشاهی دودمان اشك متحاوز از بیست‌دایره اسقفی در اسابهای شاهنشاهی دایر شده بود که یکی از آنها هم در فارس بوده اسب

سلوکیه وتیسفون حایگاه اسقف بررگ گردید. بعلاوه چون درزمان ساسابیان ضمن حنگهای ایران بارومیها گاهی‌عده ریادی ارساکنان شهرهای گشوده شده را بداحل ایران کوچ میدادید وحود همین مهاحرین که در بین آنهـا عیسوی مدهب هم بوده ، سبب انتشار مسیحیت درآن بواحی گردیده بود

این بود سطور احمال دورنمائی ار وصع اقلیتهای مدهبی در اوائل شاهنشاهی ساسابی و زمان شاپور یکم و فررندان وحانشینان او و کرتیر موبدان موبد اما مابوت که درهمین زمان پایه گداری ورویکسرش رفت و شاید همین گسترش وبفود ، سبب اتخاد سیاست حشن و انتقام حویانه‌ای نسبت به‌سایرافلیت‌های مدهبی و یك تصفیه دامنه‌دار وحدی گردیده باشد

پیشرفت دین مابی وبجاور وبفود سایرادیان به حریم آئین زرتشتی که دین قدیمی و رسمی ایران ساسانی بود . حود مسئله مهمی را درآن هنگام بوجودآورده بود که موبدان و روحانیان دین زرتشتی نمیتوانستند بدان بی‌اعتنا باشند

مابی که ار طبقه نجبا ومدنی دربابل زیست کرده بود. در نتیجه تماس باادیان بودائی ومسیحی، آئین محلوطی‌ازاین دومذهب ودین زرتشتی بوجود آورد ومقصودش این بود که سایرآئین‌ها درآن مستهلك وآئین او برتر ار همه مداهب قرار گیرد وی گفته‌بود «درهرزمانی پیامبران حکمت وحقیقت را ارحانب خدا بمردم عرصه کرده‌اند گاهی درهندوستان بوسیله بودا و زمانی در ایران بوسیله حضرت زرتشت و هنگامی در معرب زمین بتوسط حضرت عیسی و عاقبت بوسیله من که مابی و پیغمبرخدای هستم مأمور نشر حقایق درسرزمین بابل گشتم » بعلاوه حودرا فارقلیط که حضرت عیسی‌خبر

داده ، خوانده و مدعی بود که کار های مسیح را او کامل و مردم را رستگار خواهد کرد [۱۳]

پیشرفت مانویت در آغاز بد نبود و در بابل مورد توجه قرار گرفت و شاپور اجازه داده بود که پیروان این آئین هرجا که بخواهند بروند آزاد باشند، ولی در اواخر سلطنتش رویه نامساعدی پیش گرفت و مانی را از ایران تبعید کرد. او قریب ده سال در نواحی شرقی ایران در کشورهای آسیای میانه بسر برد و در زمان بهرام دوم که کار بیشتر بدست روحانیان بود، بوسط همین کرتیر مانی محاکمه و در زندان «ابوش برد» - به غل و زنجیر کشیده میشود (چهارشنبه ۳۱ ژانویه ۲۷۷ میلادی) از این تاریخ آزار و قلع وقمع مانویان وبالتبع سایر اقلیت‌ها شروع میگردد

از لحاظ اهمیت موضوع کرتیر موبدان موبد زمان و روحانی بزرگ و عالیمقام که این اقدام را بمنزله یک فتح و پیروزی بزرگی در داخل کشور میداند ، در زیر نوشته شاپور و همچنین در نقش رجب و سر مشهد کارروز بطور تفصیل میگارد و به ضبط تاریخ میسپرد

کرتیر در نوشته های خود تصریح مینماید که آئین مزدیسنا را همه جا درقلمرو شاهنشاهی ایران رواج داده و در نقاط تسخیر شده آتشکده‌ها و پرستشگاههائی بر پا داشته است و در همه مورد نسبت به دین زرتشتی و شاهنشاهان وفادار و صدیق و خدمتگزار بوده است و بهمین مناسبت برترین مقام روحانی و کشوری را حائز گردیده است این مطالب را در بخش آخر نوشته خود از سطر ۱۱ تا ۱۹ چنین یاد کرده است

« من کرتیر از همان آغاز امر برای خشنودی روح خودم برای خدایان و برای شاهان رنج بردم و ناکامی کشیدم آتشکده‌ها و روحانیان را بزرگ داشتم و بحق و پایگاه خود رسانیدم

۱۳ــ درباره مبانی و اصول دین مانی و گسترش آن و همچنین سایر اقلیت‌های مذهبی و سیر گسترش آنها در سرزمین ایران، در کتابهای تواریخ ادیان بطور تفصیل سخن گفته‌اند و در جلد اول تمدن ساسانی تألیف این نویسنده نیز از صفحه ۲۲۳ تا ۲۸۸ شرح داده شده است در اینجا بطور خلاصه و تا آن اندازه که با موضوع مورد بحث ملازم بود، گفته شد

درقلمروحکومت ایران‌هم که آتشگاهها وروحانیانی بودند وآنجائیکه اسبها و سپاهیان شاهنشاه رفتند یعنی شهر انتاکیه و کشور سوریه همه را سامان دادم وحتی آن سوی کشور سوریه یعنی شهر تارس **Tarse** و مملکت سیسیل و آنچه که آنسوی سیسیل‌است یعنی شهر**Cesaree** ومملکت کپدوکیه **Cappadoce** و آنسوبر تا کشورهای گراداکیدا، ارمنستان، گرجستان، آلبانی و ازآنجا تا دروازه‌های آلان که شاهپورشاه شاهان با اسبها وسپاهیان رفتند ونابود کردند وآتش زدند، آنجا هم بفرمان شاهشاهان آئین ومذهب خدایان را برقرارداشتم وآتشگاهها برسر پای کردم

و اجازه خرابکاری و غارت ندادم و اموال تاراج شده را بصاحبانش برگرداندم مذهب مزدا و روحانیان نیک‌نفس را گرامی داشتم بساط کفر وبی‌دینی‌را برچیدم وآنهائی‌را که ازمذهب مزدا وآئین خدایان فرمانبرداری نمیکردند تنبیه نموده بازاه حق پیش گرفتند وتسکوشدند وبرای آتشگاهها وبنگاهبانان آنها وصیت نامه‌ها و قراردادها تنظیم کردم و بکمک خدایان و شاه شاهان و با رنج فراوان آتشکده‌های بهرام بر سر پای داشتم و مراسم ازدواج قانونی کردم و رسم هم‌خونی معمول داشتم

بوفادارا بنایهای عهد و وفا پای بند کردم عده بیشماری از میان آنهائیکه‌از آئین شیطانها پیروی میکردند رسم دیرین بار گذاشتند و سبب خدایان پذیرفتند سپس مذهبی خدایان رونق گرفتند و بزرگ شدند و از این سپس در این نوشته نامی برده نشدچه‌بسیاربود و فرصت کم همه نوع تشریفات و رسوم مذهبی در این آتشکده برقرار کردم که اگر میخواستم در این نوشته اسمی ازآنها ببرم خیلی زیاد میشد

امااین‌نوشته‌رااین‌خاطر نوشتم‌تا کسی که بعدهاوصیت‌نامه‌ها وقراردادها و سایر اسناد را میخواند بداند که من کرتیر هستم که در زمان شاپور شاه‌شاهان ملقب موبدان موبد ملقب شدم ودرزمان بهرام‌شاه شاهان‌پسربهرام بنام «کرتیر نجات‌دهنده روح بهرام» مفتخرشدم آنکس که این نوشته‌ها را میبیند و میخواند باید سبب نخدایان و شاهان و روح خودش و مانند من راستگو و بزرگوار باشد همانطور که من بودم تا اینکه شخصش شهرت و عزت یابد و روحش پاکی و صفا

ساغرهای مفرغی لرستان

بقلم

غلامرضا معصومی

فوق لیسانس باستان شناسی

قبل از اینکه بشرح ساغر (سیتول یالیوان) هـای مفرغـی لرستان بپردازم لازم میدانم کـه مختصراً راجع بسرزمین لرستان واقوامـی کـه در این سر زمین مسکون شده و بساختن انواع اشیاء مفرغی پرداخته اند سخن بگویم لازمه آشنائی باتمدن و آثار این اقوام آشنائی باسرزمین وطرز فکر وحرفه واعتقادات آنها میباشد

در حـدود ٤٠٠٠ سال پیش اقوامی که باحتمال قوی از نژاد آریائی (یا نژادی مخلوط با آریائی) بودند درقسمتهائی از کوههای غربی ایران دردره‌های رشته جبال زاگرس قدرت پیدا کردند وتوانستند چنـدین بـار

بجلگه حاصلخیز بین‌النهرین حمله کنند وآن نواحی را زیر سلطه خود در آورند اینها مردمی سلحشور بودند و با جنگ وستیز با اقوام دیگر روزگار می گذرانیدند

درمورد مسکن اولیه این اقوام بین دانشمندان و باستانشناسان اختلاف نظرهائی وجود دارد برخی براین عقیده‌اند که این قوم همان قوم کاسی [1] یاکاسو هستند که ازطریق دریای مازندران بایران آمده‌اند واز گیلان گذشته بسوی رودبار وزنجان ومراغه وآذربایجان غربی رفتند وازآنجا نیز بسوی کردستان وکرمانشاهان ودیگر نواحی غربی ایران حرکت کرده ودر چمنزار های مرتفع ودره‌های سبزوخرم منطقه‌ایکه امروز لرستان نامیده میشود مسکن گزیدند (۸۰۰- ۱۵۰۰ قبل از میلاد)

برخی دیگر برآنند که این قوم بومی همان منطقه لرستان و قسمتی از غرب ایران بوده‌اند که درساختن اشیاء مفرغی مهارت زیادی داشته‌اند ولی آنچه مسلم است امکان پذیرش نظریه اول بیشتر است و طرفداران زیادتری دارند [2]

برخی نیزعقیده دارند که همراه کاسیها قومی بودند که اسب را پرورش میدادند و این سرزمین را برای پرورش اسب مناسب دیدند و دراین منطقه ماندگار شدند وروی احتیاجاتی که بابزار وادوات نگهداری اسب‌ها داشتند دهنه‌های مفرغی واشیاء تزئینی اسبها را بوجود آوردند

کاسی‌ها درساختن انواع اشیاء مفرغی مهارت کامل داشتند این اشیاء عبارت بودند از

تبرها - شمشیرها - نیزه‌ها - روبین‌ها - خنجرها - پیکانها - تیردانها -

---

۱ - قوم کاسی را کاشو وکاشی نیز گفته‌اند

۲ - از اشیاء مفرغی لرستان مخصوصا مجسمه‌های گوزن وبز کوهی وظروف مفرغی آنها درحفاریهای رودبار گیلان بویژه در کلورز رستم‌آباد که بریاست آقای مهندس علی حاکمی انجام گرفته است بسیار یافت‌شده است وبنظر میرسد این اقوام هنگام عبور از آن منطقه مدتی درآنجا ساکن شده واشیائی ازخود برجای گذاشته‌اند

سنجاقهای نذری - بت‌ها - دهنه‌های اسب - دستبندها - شکل‌های (۱ و ۲ و ۳) و از همه مهمتر بشقابها و کاسه‌ها و لیوانها (ساغرها) که اغلب آنها را از مفرغ (برنز) ساخته‌اند

این اشیاء را گاهی ساده با یک نقش تزئینی و گاهی بصورت یک اثر هنری بسیار رسا با نقوش مختلف و مجسمه‌های گوناگون که در ابتدا یا انتهای اشیاء نصب شده وجود مجسمه نیز قسمتی از آن بشمار میرود ساخته‌اند

در ابداع این نقوش طرز تفکر و عقاید و اعتقادات و رسوم این قوم تأثیر زیادی داشته است [3] کاسیها به خدایان زیادی اعتقاد داشتند هر خدائی را مظهری از عوامل طبیعت محسوب داشته و او را به شکلی در روی ظروف یا اشیاء دیگر نمایش میدادند

این اعتقاد نه تنها در میان قوم کاسی وجود داشت بلکه در بین سومریها - بابلیها - آریائیها - یونانیها - کلدانیها - هندوها - سکاها - و کلیه اقوام موجود در دنیای قدیم نظیر این اعتقادات وجود داشت در سومر ابتدا آب، آتش، باد، خاک و کلیه عناصر طبیعی را عزیز داشتند و پرستش کردند آریاها آتش را پرستیدند و بعدها برای طبیعت هم روحی قائل شدند و بزرگ هرچیز را سمبل قرار داده و پرستیدند مثلا درخت کهن را رب‌النوع جنگل و سنگ بزرگ را رب‌النوع کوه پنداشتند [4]

عده‌ای سرروح طبیعت را در حیوانات خطرناک یافتند و شیر یا گاو وحشی را رب‌النوع جلگه و عقاب را رب‌النوع آسمان و مار را رب‌النوع زمین و

۳- وجود افسانه‌های گیلگمش «ژیلگام» - اوانس (آآ) و پرومته و ... تا حدودی نحوه اعتقادات و عقاید مردم باستان را نسبت بوجود خدایان مختلف نشان میدهد

۴- بشر در همه نقاط دنیا از آغاز خلقت تا چند هزار سال پیش نظیر حیوان زندگی می‌کرد همیشه مقهور طبیعت بود رفته‌رفته وسائلی برای تأمین بهتر کردن زندگی خود ساخت و به یک مرحله‌ای از تمدن رسید همین تمدن باعث شد که بفکر چاره‌ای افتد و بوسیله قانون یا راهی از اجحاف و ستم بهم جلوگیری کند بهترین راه جلوگیری از حق‌کشی و ستم را در انتخاب مذهب یا اعتقاد و ایمان به چیزی دانست و بیک مبدأ ایمان پیدا کرد این ایمان و اعتقاد در هر شهر و دیاری فرق داشت در شهری بت و در دیاری حیوان در جائی درخت را پرستیدند

بز کوهی را رب‌النوع کوه‌شمردند شرائط‌جغرافیائی و آب وهوای هر منطقه اثرات زیادی درمذهب وروحیه و اعتقادات مردم‌آن منطقه داشت زیرا مردم بین‌النهرین ، مصر ، هند ویونان همه بت می‌پرستیدند ولی طرز پرستش و چگونگی بت وعناصر طیبعی‌فرق داشت [5]

هنگامی یك مذهب‌قدیمی به‌رشد وتکامل می‌رسید که پیروان‌آن‌مذهب خدارا به‌صورت‌انسان‌میپرستیدند‌واز حالت‌طبیعت‌پرستی‌وحیوان‌پرستی‌بیرون می‌آمدند درمذهبی‌خدارا‌موجودی میان انسان وحیوان‌تصور کردند‌ومعتقد شدند که خدا به‌شکل‌حیوان‌است اما‌حرکات‌انسانی‌دارد مثلاحیوانی را روی قایقی درحال پارو زدن نشان میدادند وگاهی مجسمه انسانی میساختند که حیوانی دربغل دارد گاهی رب‌النوع‌جلگه را بشکل انسانی میدانستند که شیری را در دستش گرفته بود

رفته رفته‌درقسمت‌هائی ازبین‌النهرین به‌ویژه‌آشور دراثر پیشرفت‌تمدن خدایان را بشکل حیوان ویا یك انسان خارق‌العاده تصور کردند زیرا به مراحلی ازتمدن رسیدند که‌دیگراجازه پرستش یك حیوان‌حقیقی را به‌خود ندادند وبه فکر افتادند که یك حیوان عجیب‌الخلقه بوجود آورند وآن را پرستش کنند از اینرو مجسمه هائی ساختند که سریك حیوان را باگوش حیوان دیگر میپیوست و بدن حیوانی را با صورت انسان یا صورت عقاب همچنین صورت‌شیر را بابدن اسب وگاو وانسان مجسم میکردند وبطور کلی

---

۵ ـ درمیان قبایل‌استرالیا واقیانوسیه پرستش «توتم» رواج‌داشت وآنها «توتم»را رب‌النوع قبیله پنداشتند وحیواناتی نظیر خوك ـ گاووراسب و رامظهری ازعنصرهای طبیعت دانسته ومجسمه آنهارا برای‌ستایش وپرستش ساختند به‌تحقیق میتوان گفت که‌مذهب آسیای غربی دنباله همان مذهب «توتمیسم» است که به‌قسمتی از لرستان نیز تأثیربخشیده است زیرا مجسمه‌های گوناگون حیوانات ازقبیل بز ـ اسب ـ گاونر ـ میمون‌ـ‌مارـ‌سگ شیر ـ قوچ ـ گوزن ـ آهو ـ بز کوهی عقاب وپرندگان دیگر وانسان به حد وفور در سرزمین لرستان یافت‌شده که به‌تحقیق بدست هنرمندان قوم‌کاسی ساخته شده‌اند این مجسمه ها شاید نشان خانوادگی آنها بوده‌است وروی‌اعتقادات مذهبی آنها بوجودآمده‌اند و رابطه‌ای میان هرعلامت وهرشکل بامذهب واعتقادات آنها بوده‌است این‌است که درهنر بیننده عمیقترین تأثیر رابوجود می‌آورند

مجسمه‌های تلفیقی ازچند حیوان میساختند مانند اغلب مجسمه‌های آشوری که هنرمندان لرستان نیز از نقوش آنها درساختن بیشتر اشیاء استفاده کرده وتقلید نموده‌اند

معنی اشکال ونقوش مفرغی لرستان

معنی ومفهوم نقوش مفرغی لرستان بویژه درشکل‌های مرکب درهم آمیخته هنوز معمائی است ولی برخی از آنهارا ازروی قرائن وشواهد وگاهی فرضیات معنی میکنند وممکن است تا حدودی بمعانی اصلی نزدیك باشند تعدادی ازاین نقوش جنبه مذهبی دارند هرنقش وشکلی وسیله‌ای برای پرستش و مایه‌ای برای رازونیاز وآرامش نیروی باطنی است این نقوش رمزی برای اینکه درذهن انسان تأثیر کنند وروح را بهیجان آورند لازم بود که باصورت حقیقی ادراك بشر مناسب شوند و بشر اندیشه خودرا باترسیم این خطوط ونقوش بیان کند

اساس دین کاسی‌ها براعتقاد بخدای بزرگی بود که برهمه موجودات آسمانی وفصول چهارگانه وهمه امور زندگی حکمرانی داشت این قدرت آسمانی وخدای بزرك یکی ازصورتهائی را که می‌پذیرفت صورت انسان و گاهی صورت انسان بابعضی ازاجزاء صورتهای حیوانات آمیخته بود تلفیق صورت انسان وحیوان در بیشتر آثار مفرغی لرستان دیده میشود همراه خدای بزرك خدایان کوچك دیگری نیز بودند که هریك مظهر عنصری بشمار میرفتند اوامر خدای بزرك درآسمان جاری بود واوامر خدایان کوچکتر درزمین مخصوصا درقوه روبانیدن سبزه ودرخت نقش خدای بزرك را در روی بیشتر اشیاء مفرغی بویژه بت‌ها (طلسم‌ها) می‌بینیم که برشیر (نماینده خورشید) باجانوران شاخدار (نماینده ماه) حکومت می‌کند در بعضی از نمونه‌های مفرغی دوجلوه الوهیت دریك نقش واحد بهم آمیخته بطوریکه هم خدای آسمان وهم خدای ماه باهم نشان داده شده‌است.

گاهی خدای آسمان بصورت مردی باریش سه‌شاخه نقش شده که همراه

او نقش درخت زندگی و برهم دیده میشود ورمانی خدای آسمان تاجی از شاخ گاو برسردارد (زیرا گاو نشانه قدرت آسمانی است) که‌منبع قدرت است درجای دیگر خدای آسمان‌را بصورت انسان باشاخهای بزنشان میدهد که‌در اطراف خدا نقش شیران دیده میشود که‌اردرخت‌زندگی برگ میخورند [۶] درنقش دیگر خدای آسمان‌را بصورت انسان باچهاربال بزرك عقاب ودم‌شیر نشان داده است و گاهی خدای آسمان باسروشاخ گاو وبال عقاب نقش شده است نقش عقاب روی برخی ارظروف که بخدای آسمان نیار کرده‌اند دیده میشود ودور عقاب‌را بیردایره‌ای احاطه کرده است [۷]

نقش بز کوهی و جانوران شاخدار در روی ساغر های مفرغی نیروی جادوانه ای دارند وبه احتمال قوی میان شاخهای خمیده و هلال‌ماه در آغاز رابطه‌ای بوده‌است ار زمانهای بسیار کهن ماه‌با باران ودرمقابل آن آن خورشید‌با گرما وخشکی رابطه‌ای داشته‌است بنابراین‌شاخهای‌پیچ‌دار بز کوهی و گاو و گوزن به عقیده مردم باستان درنزول باران مؤثربوده‌است بطوریکه این نقوش به‌تلقین وتأثیر عقاید جادوئی یامذهبی بصورت مجسمه ساخته شده ویاروی ظروف کنده شده‌اند وبه همین دلیل درتمام دوره‌های تاریخی وماقبل تاریخی ایران بویژه‌دوره لرستان‌نمونه‌های خوب وپرارزشی از جانوران شاخدار دردست‌هست مخصوصا بز کوهی و گوزن که به‌عقیده مردم باستان مظهری ارفرشته باران‌بوده‌اند نقش بز کوهی‌با شاخهای بلند وپرپیچ درلرستان شاهکار هنرمندان لرستانی است که‌ار هنرمندان آشور به ارث برده‌اند .

مردم لرستان باآشوریهاهم رابطه‌نزدیکی‌داشته‌اند این‌مطلب‌ارمقایسه اشیاء مفرغی سرحدم لرستان بوضوح نمایان است برخی ار نقوش آشوری مانند نقش درخت‌نخل ــ نقش حیوانات تلفیقی ــ نقش آتشدانها ــ نقش‌مراسم

۶ـ درخت‌زندگی را بصورت‌درخت نخل (خرما) دراغلب اشیاء باستانی‌نقش کرده‌اند

۷ـ میدانیم که عقاب یاشاهین یکی ارمرغان‌شکاری بزرگ‌است درتوانائی‌وشکوه سرآمد مرغان این‌پرنده دیرگاهیست که‌توجه‌ایرانیان باستان رابه‌خود جلب کرده‌وپرستش آنرا بفال‌نیك می‌گرفتند عقاب زرین پرچم‌ایران دردوره هخامنشی بود

مذهبی وقربانگاه ـ نقش‌مجسمه‌های کرکس وابولهولها ونقش‌روی‌لیوانهای مفرغی لرستان همه تقلید از آشور است

آشوریهادر نقوش‌خود بیشتر درطبیعت تصرف میکردند واشکال‌طبیعت را با واقعیت نقش نمی نمودند و درنقش برحی‌ازعوامل‌طبیعی که به‌آن‌جنبه مذهبی میدادند تصرفاتی میکردند نفوذ نقوش آشوری در بیشتر اشیاء بویژه درلیوانها (ساعر ها باسیتولها) که‌ازمفرغ‌ساخته‌شده وازمنطقه‌لرستان بدست آمده‌اند وتعداد آنها بسیار زیاد است و اغلب‌در موزه های اروپا و وامریکا وموزه‌های شخصی نگهداری میشوند بوضوح دیده‌میشود

از مطالعه تعدادی ازاین لیوانها که درموزه ایران‌باستان موجود است میتوان به‌تأثیر ونفوذ نقوش آشوری درهنرلرستان پی‌برد روی این لیوانها معمولا نقوش شیرو گاو وعقاب ـ حیوانات‌خیالی‌تلفیقی‌مانند شیرو گاووعقاب ودرخت مقدس و انسان که همه با هم تلفیق شده اند معمولا در مجالس سلطنتی ، ضیافت ، بزمهای مذهبی ویا شکار دیده میشود [8]

ساعرشماره ۱۵۰۲ ـ ۱۵۰۷۷ که در موزه‌ایران‌باستان نگهداری‌میشود ارتفاع ۱۳ وقطر دهانه‌اش‌٦ سانتی متر است (شکل٤و٥)

این ساعر دارای دونقش ازدوحیوان‌قوی شیرو گاویك‌شاخ است حالت حیوانات بطوریکه در شکل ٥ میبینید کاملا طبیعی است وحمله‌شیر به گاورا نشان می‌دهد دهن شیر بازبوده وبطور خشمگین‌بنظرمی‌رسدودست راستش را ازرمین بلند کرده ودرحال حمله به گاو است گاو گوش‌را تیز کرده ودم را رو به بالا گرفته وحالت دفاعی دارد [9]

۸ـ تصاویر متعدد «گیلگامش» پهلوان افسانه‌ای ایلام که باهمه‌نوع از جانوران در جنگ است هنرویژه‌بین‌النهرین است

۹ ــ به‌عقیده برخی‌از دانشمندان وصاحبنظران نقش‌شیر درروی اشیاء باستانی یا مجسمه شیر درحال حمله به گاو مظهری ازمهر (خداوند خورشید)است حمله‌شیر به گاو یا حیوان شاخدارديگر نشانه حمله‌مهر به گاووکشته شدن گاو بدست مهراست سرکارسرهنگ دکتر قائم‌مقامی نیز درمقاله خودزیر عنوان درنقش‌شیر «معتقدات آریائی‌ها» (ش مجله بررسی های‌تاریخی ش٤سال یکم) به‌این مطلب‌اشاره نموده‌اند که «شیر نشانی‌از مهر است» وبراین عقیده هستند که شیریکی ازجلوه های مهراست

درکنار لبه‌ساغر ودرمحل اتصال بدنه به‌ته آن چهار ردیف نقش دیده میشود که دوردیف‌آن‌نقش خطوط ریکزاك زنجیره‌ای ودوردیف دیگر کـه نقش دوحیوان مذکوررا احاطه کرده شبیه نیم دایره ها بصورت (U - Ω) است درته این ساغر نیز یك گل رزاس (گل‌آفتاب) دیده میشود

نقش خورشید وارکه به‌شکل گلهای (۸ پرتا ۲۱ پر) در زیـر بیشتر لیوانها ودرداخل جامهای مفرغی لرستان دیده میشود اشاره ای به خورشید است و مظهری از خدای خورشید (میترا یامهر) [۱۰] بشمار می‌رود و دوایر و نقوش دور گل اشاره به اشعه خورشید است مکمل خورشید یك حیوان شاخدارواست این حیوان درروی برخی از جامها و ساغرهای لرستان‌عبارت ازگاو نر یك شاخ (نقش همین ساغر) بز کوهی ، آهویا گورن میباشد .

ساغرمفرغی شماره ۳۴۵ - ۱۳۴۵ که درموزه ایران باستان موجوداست ارتفاع ساغر۱۳ وقطردهانه‌اش ۷ سانتیمتر است - نصف بدنه آن ازبین رفته ودارای نقوشی بشرح زیر است (شکل٦)

شخصی روی صندلی‌نشسته‌ودردست راستش ساغری دارد دستش‌را رو به‌بالا نگهداشته است گویا این شخص شاه یا امیری است شخص دیگری در مقابل او با احترام زیاد ایستاده و در دست راستش چیزی‌شبیه پر دیده میشود روی میزمیوه‌هائی چیده شده که شبیه‌انار است(شکل۸)

قسمت‌اعظم‌روی‌نقش‌این ساغرازبین رفته ولی ازبقایای نقوش باقیمانده استنباط میشود که‌پشت‌سر شخصی که‌روی‌صندلی نشسته است یك نفرایستاده وفقط دستهایش‌پیداست ودردستش‌چیزی شبیه پرچم بالای سرشخصی که‌روی صندلی نشسته است گرفته

دورلبه ساغر دوردیف نقش دیده میشود ردیف اول لبه‌ساغر نقوش زنجیره‌ای مارپیچی است وردیف زیرآن نقوشش شبیه (U) میباشد دروسط

۱۰- خداوند خورشید درایلام «ناهونته» Nâhute دربابل «شاماش» Shâmâhs در سومر «بابار» Bâ-âr دریونان «آپولون وهلیوس» Heleus درمصر «را» Râ درمیان اقوام سکائی «هیتسر» Hitser دربین فینیقی‌ها «بعل» Baal ودرمیان آریاها «مهریامیترا» نام‌داشته است

این دورردیف نقش یك‌نوار باریك کمربندی برجسته دیده میشود ته‌ساغر نیز بوسیله یك گل آفتاب (رزاس) ۱۴ پر تزئین شده است این گل بوسیله یك نوار باریك برجسته کمربندی احاطه شده است دوراین نوار کمربندی نیز نقوشی بشکل (∩) دیده میشود (شکل ۷)

تزئینات لبه این ساغروتزئینات ته آن تقریباً در کلیه ساغرهای مشابه لرستان عمومیت دارد و نقش خطوط زیگزاك زنجیره‌ای درلبه ویادرمحلی که بدنه‌ساغر به ته آن متصل میگردد دیده میشود همچنین گل آفتاب درته‌اغلب ساغرهای لرستان‌مشاهده‌میشود آنچه مسلم است این نقش معانی مخصوصی دارد واعتقاد مردم لرستان‌را به خورشید میرساند [۱۱]

ساغر مفرغی شماره ۳۴۴-۱۳۴۴ که درموزه ایران باستان نگهداری میشود وزن ۱۱۰ گرم‌ارتفاع ۱۶ وقطردهانه‌اش ۷ سانتی‌متراست این‌ساغر درسال ۱۳۱۰ به‌موزه ایران‌باستان‌آورده‌شده‌است(شکل۹) روی‌بدنه‌ساغر نقش دوحیوان که درمقابل هم قرار گرفته‌اند دیده میشود یکی از این دوحیوان شیری تنومند و دیگری گاو نر تك شاخ است نقش شیر که در طرف چپ ساغر دیده میشود حالت حمله به گاو نر را نشان میدهد . زبان شیر بیرون آمده‌ودمش رابالا گرفته‌ودست‌راستش‌را بلند کرده‌وخیال‌حمله به گاورادارد

نقش گاو بطور مغرورانه و باحالتی حاکی از نترسیدن نمایان است دست وپای‌راست گاوجلوتراردست وپای‌چپش قرار گرفته ودمش‌را بالا گرفته ونوك دمش به‌طرف بدنش خم شده است گردن گاومانند گردن اسب است و سر و گردن‌را بالا گرفته‌است(شکل۱۱) دربالای‌هر دوحیوان‌نقش‌دو گل که‌مانند گل کنگراست‌دیده میشود انتهای‌این دو گل‌به‌یك گل (رزاس) آفتاب متصل است این گل کنگر نشانه‌ای ازهمان‌درخت زندگی است که‌کاسی‌ها به‌مقدس

۱۱- خطوط مارپیچی‌نیز که ازقدیم‌ترین زمان علامتی قراردادی برای وجودآب‌بوده روی ظروف‌سفالین - نقره‌ای ومفرغی دیده میشود این‌خطوط بویژه روی‌ظروفی که باآن آب یاسایر مایعات را مینوشیدند نقش‌شده‌اند

بودن آن درخت ایمان داشته‌اند ویا ممکن است که نشانه قدرت آسمانی این دوحیوان بوده باشد

دور لبه ساغر یك ردیف نقوش زنجیره‌ای ریگراك دیده میشود ودرزیر آن ردیفی دیگرازنقوش که به شکل نیم دایره یا (U) است بس دو نوار کمربندی باریك وبرجسته قرار دارد ته ساغر از خارج دارای نقش گل آفتاب است که۱٦پردارد دوراین گل را نقوشی شمه‌سم دایره احاطه کرده‌اند که این نقوش نیز ممکن است نشانه‌ای ازاشعه خورشید بوده باشد (شکل۱۰)

درمحالسی که پیروزی شیران را برجانوران دیگر (بوبژه گاو) روی ظروف ولیوانهای اسوانه‌ای نشان میدهد نشانه‌قدرت آسمانی شیران، گلی است که دارای گلبرگهای متعدد میباشد واین گل گاهی درروی کپل وگاهی درزیرشکم شیرها نقش شده است

ساغر مفرغی شماره ۱۰۸۸- ۷۰۸۸ که‌درموزه ایران‌باستان نگهداری میشود وزن‌آن ۸۸ گرم ارتفاع ۱۳ سانتی‌متر وقطردهانه‌اش ٦سانتیمتر است درسال ۱۳۱۸ به موزه ایران باستان آورده شده(شکل۱۲)

روی بدنه ساغر نقش برجسته دوحیوان بلعمی که روبروی هم قرار گرفته‌اند وجود دارد این دوحیوان که بدن شیروبال‌عقاب وسرانسان‌دارند با حالتی احترام آمیز روبروی یکدیگرایستاده‌اند دست راست‌هردوحیوان بسوی‌آسمان بلند است وگویا آنها میخواهند باهم‌دست بدهند صورت‌این دو حیوان صورت انسان است وریش‌های بلندی دارند کلا، وآرایش‌سرآنها باهم تفاوت دارند حیوانی که درطرف چپ است کلاه‌آشوری دارد که‌مانند کلاهان دوره هخامنشی‌است‌ولی کلاه حیوانی که درسمت راست‌است‌خوابیده ومانند کلاه نمدی دوره مادهااست درفاصله این دوحیوان درزیردستهای راستشان که‌بلند کرده‌اند گلدانی‌قراردارد که مقداری گل‌درداخل‌آن هست شاید هم‌این‌شیئی گلدان نباشد ونوعی‌آتشدان باشد که ازدرونش شعله‌های آتش پیداست وشعله‌های‌آتش دستهای این دوحیوان‌را گرم میکند) دورلبه این ساغر یك ردیف خطوطزنجیری زیگراك نقش‌شده است‌ودرزیرآن‌خطوط

یك نوار برجسته کمربندی دورلبه‌ساغررا احاطه کرده ودرزیر نوار برجسته یك ردیف نقوش نیم دایره‌ای‌شبیه (U)دیده میشود همین نقوش نیم دایره‌ای درته ظرف (ساغر) نیز بطور کمربندی تکرارشده و گل ۱۳ پر آفتاب را که درزیرساغراست‌احاطه کرده است شایداین نقوش‌اشعه همین گل‌خورشید (گل رراس) باشد که دورتادور گل‌رافرا گرفته است نقش‌این‌ساغر نیزبدون شك تقلیدی ازنقوش آشوری است (شکل۱۳)

ساغر برنزی شماره ۱۴۰۹-۷۴۰۹ که درموزه ایران باستان نگهداری میشود وزن ۱۰۸ گرم ارتفاع ۱۴/۲ وقطردهانه‌اش ۶/۳سانتی‌متراست قسمتی ازاین ساغرشکسته و کسراست (شکل۱۴)

روی بدنه ساغر نقش دوگاو تك شاخ که روبروی هم راآورده‌اند دیده میشوند یکدست هردوگاوارزانو خم شده وبرزمین تکیه دارد سم‌یکدست نیز به زمین تکیه دارد بطوریکه این دوحیوان را درحالت نیم‌خیز نشان میدهد گویا میخواهند هردو اززمین بلند شوندوهنوز یکدست خودرابلند نکرده‌اند هردوگاو حالت مغرورانه‌ای دارند، دمهایشـان به پشت خم شده وشاخهایشان روبروی هم قرارگرفته است و بطور کلی یك حالت حمله به یکدیگررابخود گرفته‌اند وشایدهم میخواهند باهم کشتی بگیرند وبازی کنند دورتادوربدنه این ساغر نقش چهار گل شبیه گل کنگر دیده میشود انتهای هریك ازاین گل‌ها به یك گل آفتاب ختم میشود درفواصل‌این گل‌ها خطوط بخط میخی‌آشوری‌نوشته‌شده که‌متأسفانه‌زیادخوانانیست(شکل۱۶)

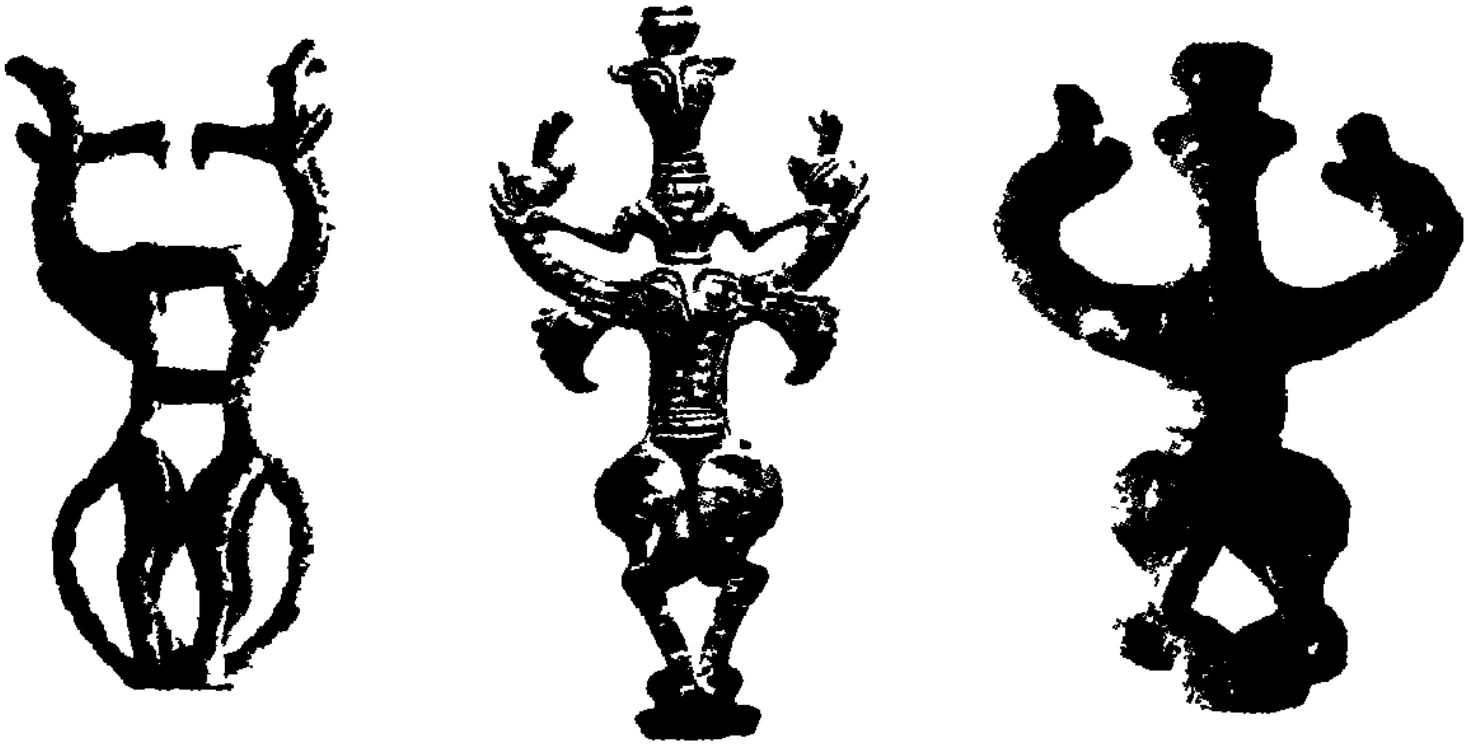
دورلبه ساغر یك ردیف نقوش زنجیره‌ای زیگزاك دیده میشود در زیر این‌نقوش نقش‌های‌دیگری‌شبیه نیم‌دایره که‌درمیان دونوار برجسته کمربندی باریك قراردارند دیده میشود همین نقوش درقسمت ته ساغر تکرار شده و یك گل آفتاب ۱۶ پر را احاطه کرده‌اند (شکل۱۵) این ساغر زنگ‌زده و کسردارو ناقص است

ساغرمفرغی ۱۹۳۱-۱۹۶-۱۵ که درموزه ایران باستان (تالار گنجینه) نگهداری میشود وزن ساغر ۱۱۴ گرم قطر دهانه ۶ وارتفاعش ۱۵/۸ سانتی‌متر است ودرسال ۱۳۳۰ خریداری شده‌است این‌ساغر زنگ زده وترك‌خورده‌است

برروی‌بدنه این‌ساغراستوانه‌ای شکل‌مجلس سلطانی منقوش‌است (شکل ۱۷) بطوریکه شاه یا امیرروی صندلی‌نشسته ودردست راستش لیوان یاشیئی دیگری شبیه لیوان را بسوی آسمان گرفته‌است ریش وموی صورت‌او بلند ومجعد است کلاهی به‌سبك کلاهان‌آشوری برسردارد لباسش دارای‌تزئینات است وصندلی دارای پایه‌های ضخیم‌وبصورت تخت‌شاهی است (شکل ۱۷ - الف) درمقابل شخص نشسته میزی هست که روی آن اشیائی (شاید میوه یاخوراکی دیگر) دیده میشود این‌میز دارای سه‌پایه بسیار زیباست پایه‌ها شبیه پای اسب بوده وبطرزحالبی ساخته شده‌اند (شکل شماره ۱۷ - ب)

شخص دیگری درطرف دیگرمیز روبروی شخص نشسته ایستاده‌استو در دست‌راستش پرچمی گرفته‌است پشت‌سر اودارای موی مجعد بلندی‌است ولی صورتش مونداردو وشایدهم نقش یك‌زن میباشد لباسش‌بلند و کمربندی به‌کمرش بسته است پشت سراو تنگ یا گلدانی پایه‌دار دیده میشود که شاخه درختی درون آن قرار دارد (شکل ۱۷ - پ)

دورلبه ساغر دورردیف نقش دارد ردیف اول‌خطوط مارپیچی زنجیره‌ای ورردیف‌دوم خطوطی نیم‌دایره‌ای شبیه (U) دیده میشود این‌خطوط‌درمیان دو نوار برجسته باریك کمربندی قراردارد درمحل‌اتصال بدنه ساغر به‌ته‌آن يك ردیف نقوش نیم‌دایره‌ای شبیه (∩) دیده میشود دربه لیوان نیز نقش‌يك گل‌پرراس ۹ پروجود دارد که همه گلبرگهایش به‌یك‌مرکز برجسته‌ای ختم میشوند



الف ــ سه بت بدری بصورتهای مختلف مکشوفه از لرستان



ب ــ دو بت (طلسم) بدری بصورتهای مختلف که ازمفرغ ساخته شده‌اند



پ ــ دهنه کامل مفرغی اسب با مجسمه حیوان
اساطیری بالدار که ازلرستان بدست آمده است
(شکل های شماره ۱)



الف ـ دوطرف اردهنه اسب مرغی‌که هنگام استفاده میله‌هائی درون آنها وجود
داشته است وآنها را به‌یکدیگر متصل میکرده است .گلهای رواس نشانه قدرت
آسمانی برهای بالدار در روی کپل آنهانمایان است



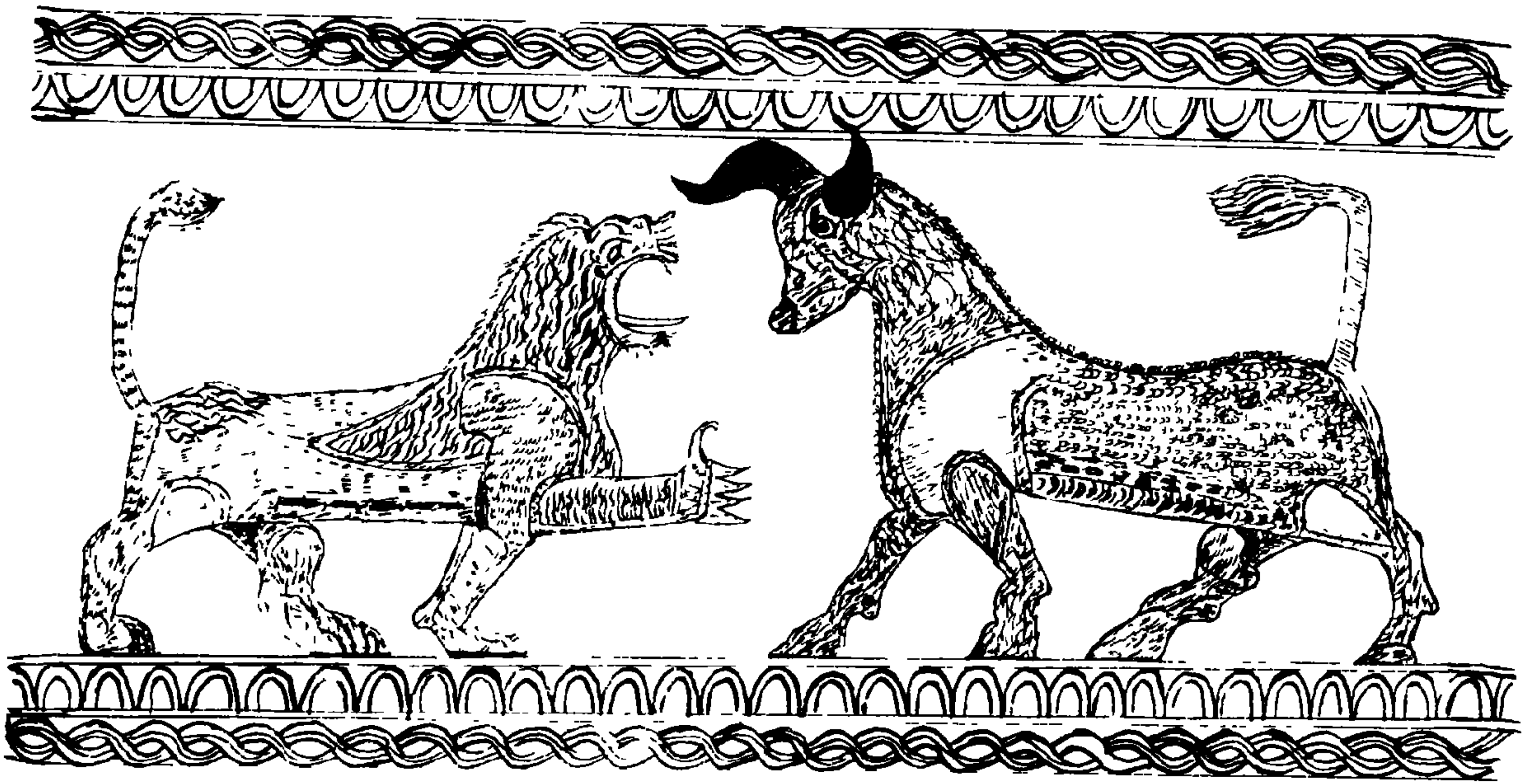
ب ـ سرمرغی با نقش خدای حمایت ازحیوانات درحالی‌که خدا یك ماهی را
در آغوش گرفته است
(شکلهای شماره ۲)



شکل ۲ـ دسته سنگ سانهای مفرغی به‌شکل بز کوهی و اسب که از نواحی لرستان
بدست آمده است



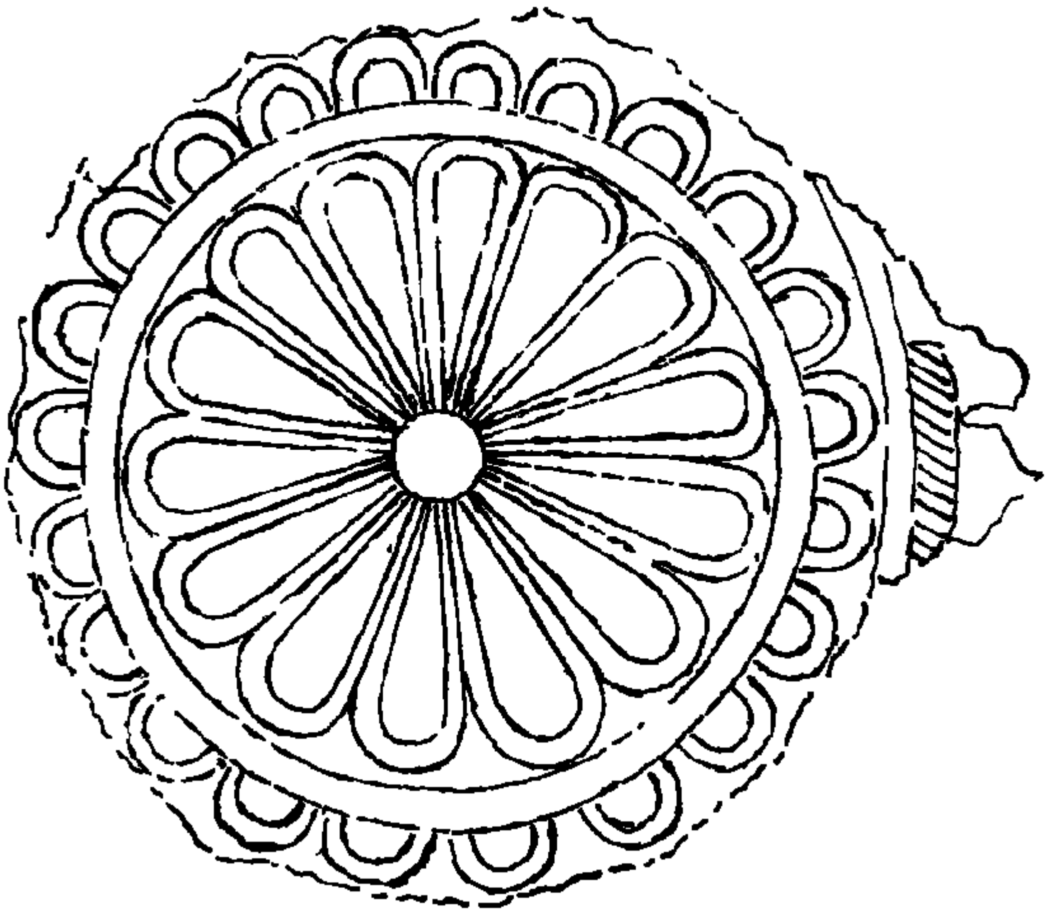
شکل ٤ ــ ساغر شماره ۱۵۰۲ ــ ۱۵۰۷۷ را نشان میدهد
(اندازه حقیقی)



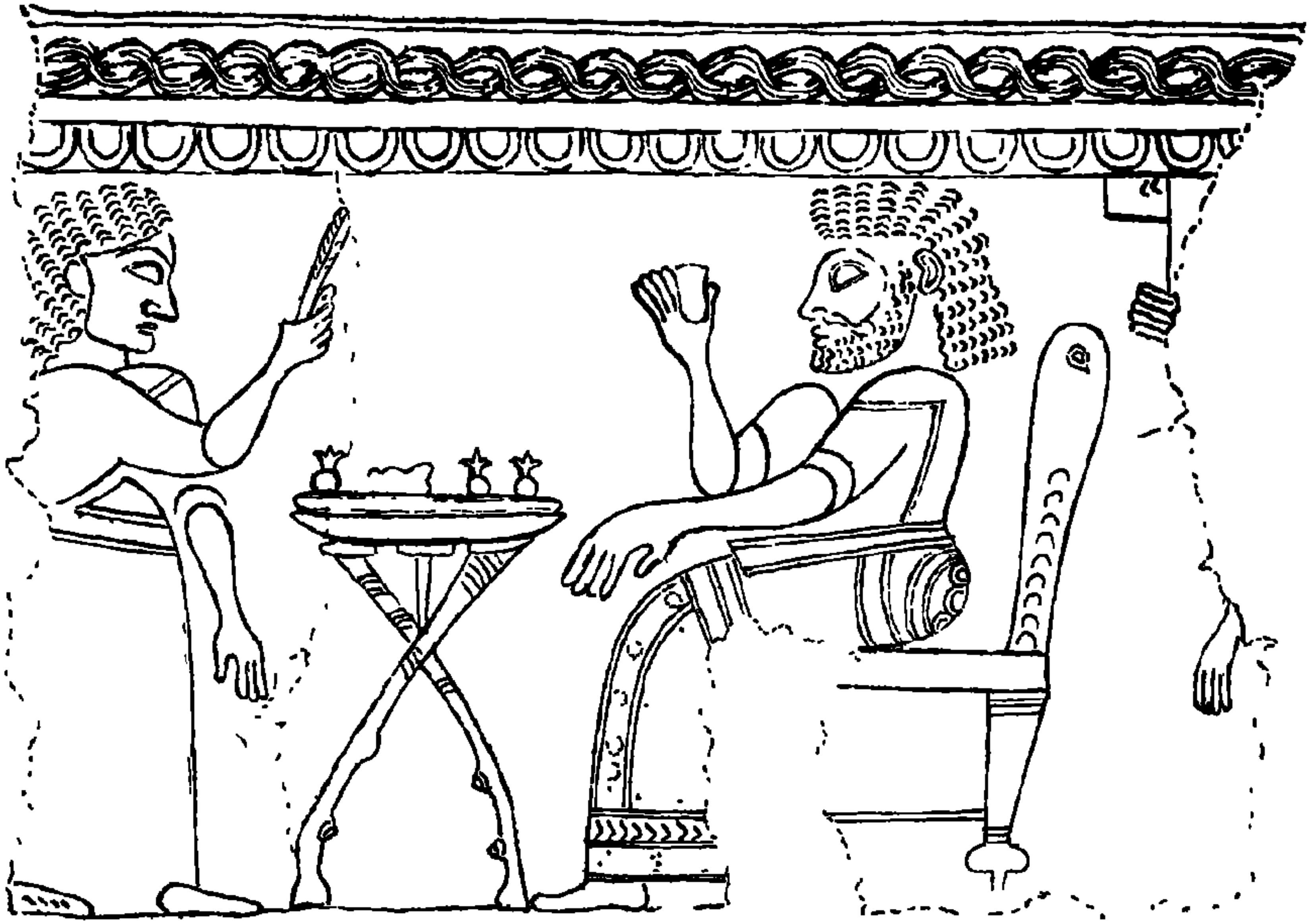
شکل ۵ ـ طرح قسمتی ازنقوش ساغر ۱۵۰۲ ـ ۱۵۰۷۷ می‌باشدکه حمله شیر را به‌گاو بخوبی نشان میدهد



شکل ٦ ــ ساغر شماره ٣٤٥ ــ ١٣٤٥ را نشان میدهد



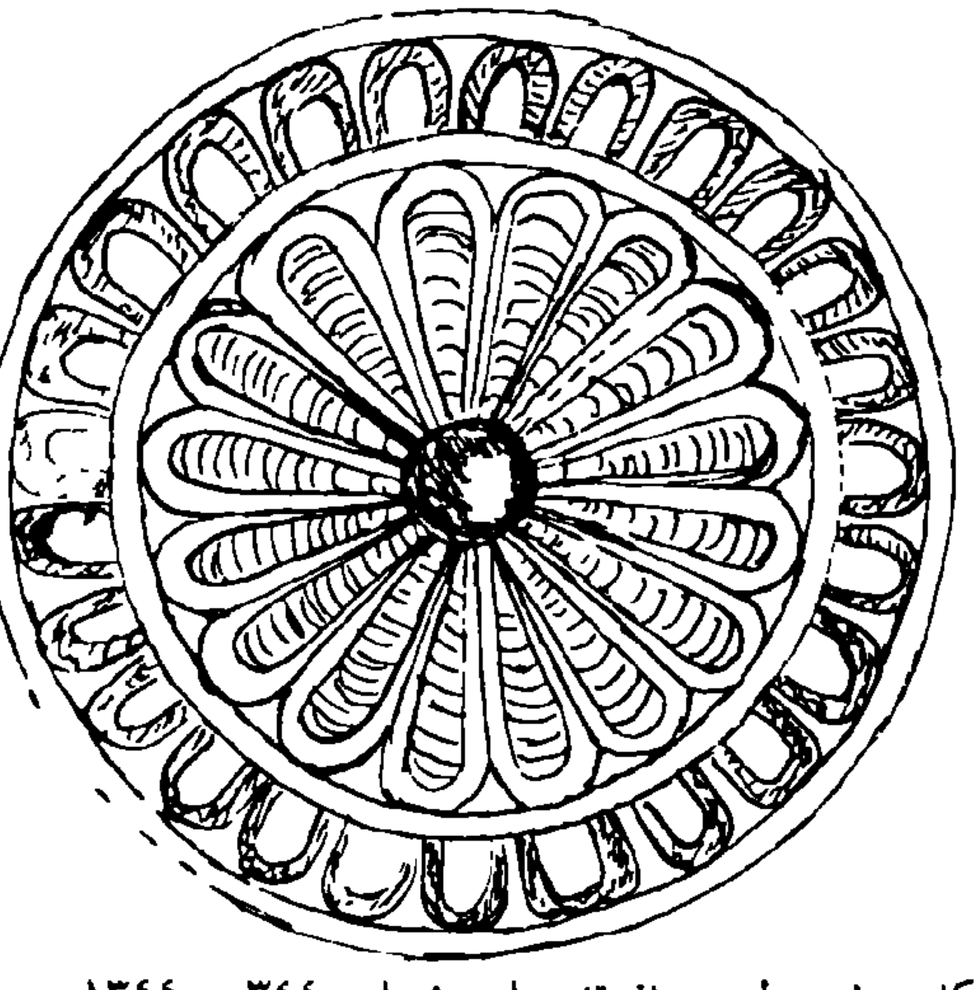
شکل ٧ ــ طرحی از ته ساغر ٣٤٥ ــ ١٣٤٥ میباشد



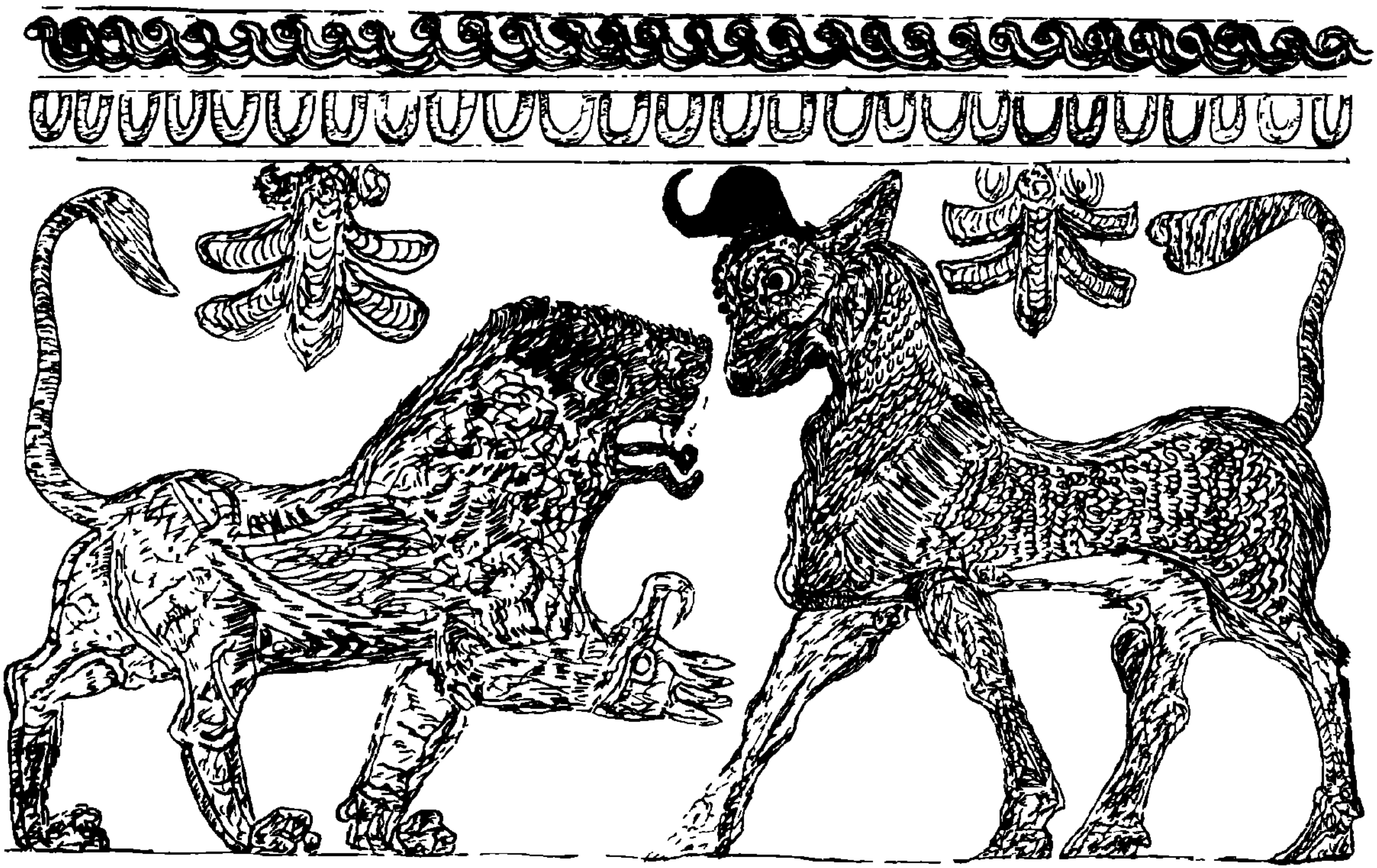
شکل ۸ ـ طرحی ار ساغر شماره ۳۴۵ ـ ۱۳۴۵ میباشد



شکل ۹ ـ ساغر شماره ۳۴۴ ـ ۱۳۴۴ را نشان میدهد



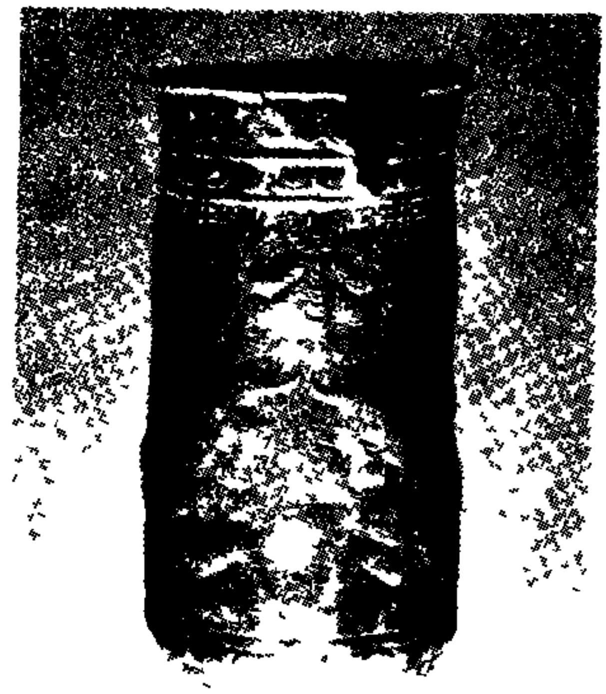
شکل ۱۰ ـ طرحی از ته ساغر شماره ۳۴۴ ـ ۱۳۴۴ می‌باشد



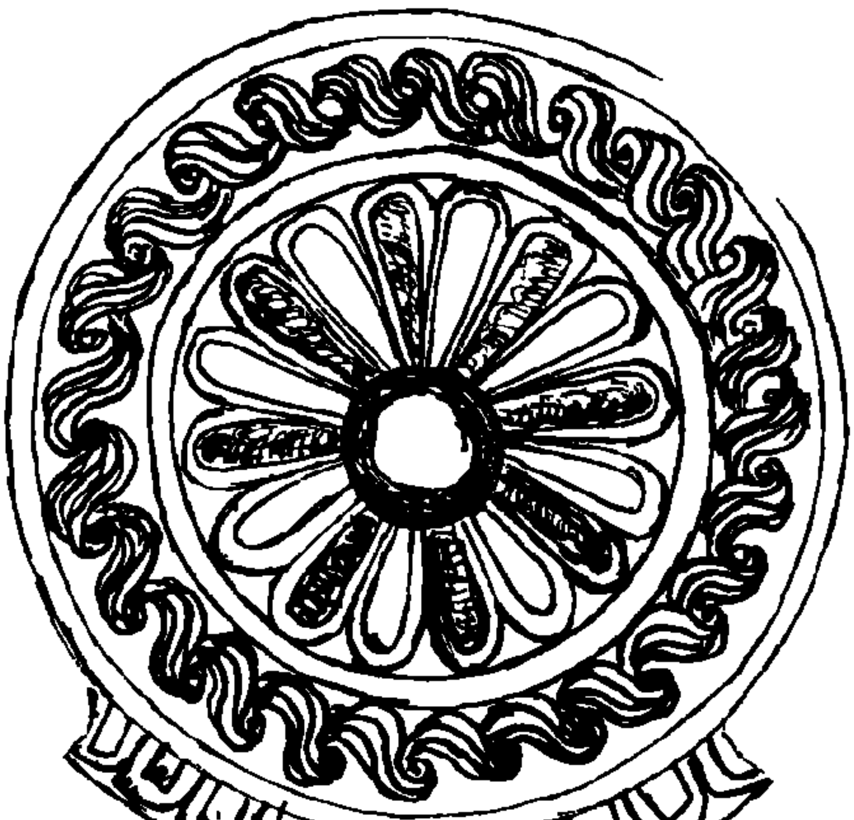
شکل ۱۱ ــ طرحی از ساغر شماره ۳۴۴ ــ ۱۳۴۴ را نشان میدهد



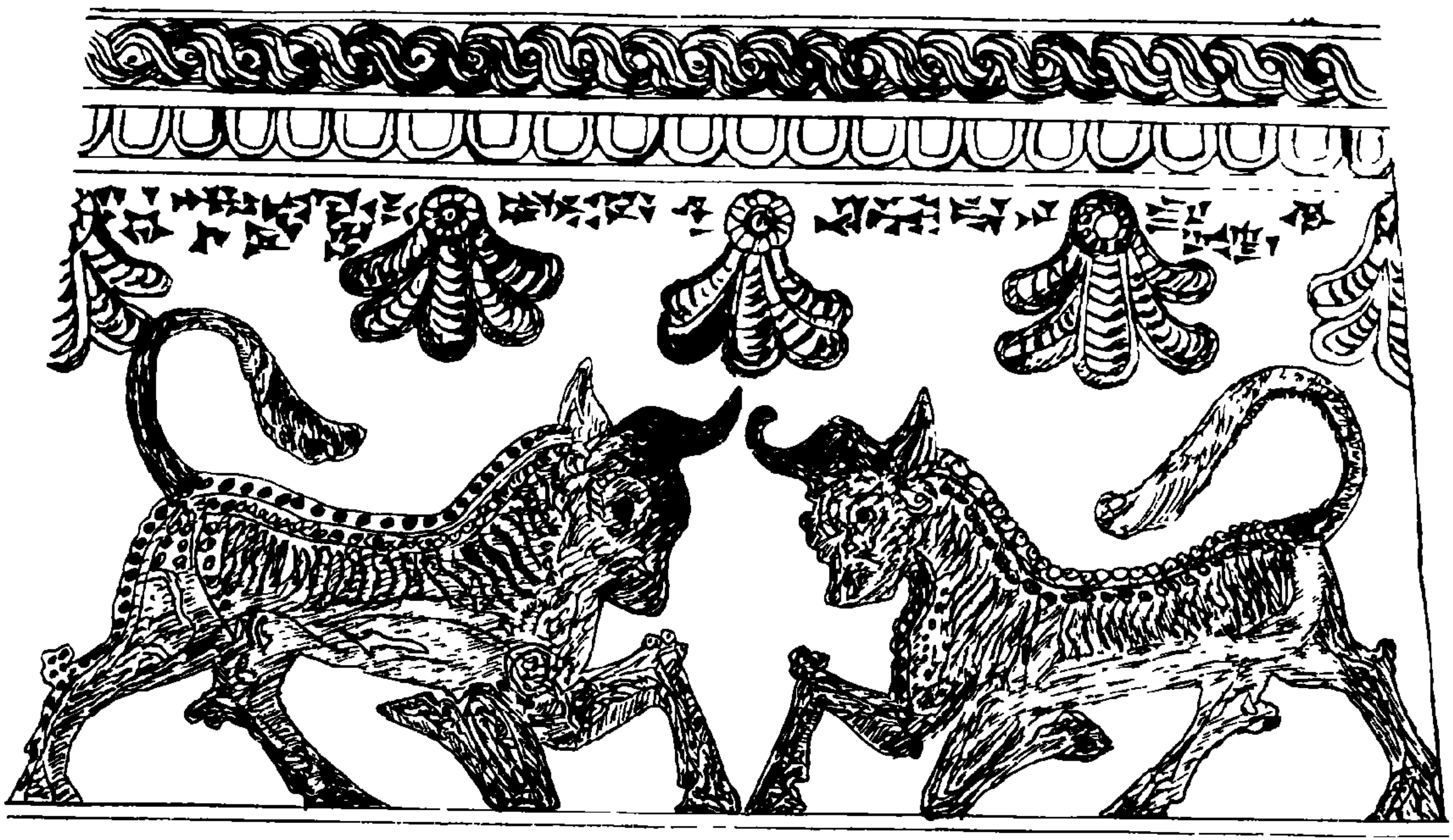
شکل ۱۲ ـ ساغر شماره ۱۰۸۸ ـ ۷۰۸۸ را نشان میدهد



شکل ١٤ ــ ساغر شماره ١٤٠٩ ــ ٧٤٠٩ را نشان میدهد



شکل ١٥ ــ طرحی ارته ساغر شماره ١٤٠٩ــ ٧٤٠٩ میباشد



شکل ١٦ ــ طرحی ار ساعر شماره ١٤٠٩ ــ ٧٤٠٩ راشان میدهد





پیام مجلّه

پیام مجله

مجلهٔ بررسیهای تاریخی مقالات ونوشته‌های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط بایران را که‌مستند برمدارك باشد باامتنان وسپاسگزاری ازهمکاری نویسندگان ومحققان محترم میپذیرد

✩ ✩ ✩

مسئولیت مندرجات ومطالب مقالات وارده بانویسندگان مقالات‌است.

✩ ✩ ✩

چون مطالب مقالات‌عقاید شخصی نویسندگان است مجلهٔ بررسی‌های تاریخی درقبال عقاید نوسندگان مسئولیتی نخواهدداشت

✩ ✩ ✩

مقالات باید ماشین شده وهریك روی صفحه نوشته شده باشد .

✩ ✩ ✩

مقالاتی که بدفتر مجله میرسد مسترد نمیشود

✩ ✩ ✩

مجله درچاپ و یارد مقالاتی که بدفترمجله میرسدآزاد است

✩ ✩ ✩

درترتیب تقدم وتأخرمقالات، جزرعایت وضع مجله ومشکلات چاپخانه علتی وجود ندارد

یادداشت مجله

در شمارهٔ پیش مقالهٔ سودمند و محققانه‌ای از آقای عنایت‌الله رضا . زیر نام «سخنی در پیرامون آذربایگان» چاپ رسید که مورد استقبال و قبول بسیاری از خوانندگان ما واقع شد و از ما خواستند توضیحات بیشتری در این باره گفته شود بدینجهت مقالهٔ دیگری از دانشمند عالیقدر آقای دکتر محمدجواد مشکور استاد دانشسرای عالی و دانشگاه تهران را که دربارهٔ سوابق تاریخی نام ناحیه‌ایست که امروزه به‌غلط نام «آذربایجان شوروی» بر آن اطلاق میشود، در اینجا از نظر خوانندگان گرامی مجله میگذرانیم

بررسی‌های تاریخی

حدود تاریخی آذربایجان ایران

نوشتهٔ
محمدجواد مشکور
« دکتر در تاریخ »

حدود آذربایجان ایران

آذربایجان ازایالات قدیم ایران‌است یاقوت آن ولایت رااز اقلیم پنجم شمرده وطولش را ۷۳ و عرضش را ٤٠ درجه دانسته است و گوید، حد آذربایجان‌ازمشرق بردعه واز مغرب ارزنجان، وازشمال بلاد دیلم و گیلان‌وطارم است[1] ولی این‌عبارت‌خالی‌ازتشویش‌نیست وباید گفت که‌بایستی عبارت صحیح یاقوت‌چنین بوده‌باشد حدآذربایجان از شمال بردعه و از مشرق بلاد دیلم و گیلان وازمغرب ارزنجان و ازجنوب طارم (وزنجان) است

دیگرجغرافی‌نویسان عرب‌حد آذربایجان را ازجنوب شرقی

۱ــ معجم‌البلدان ج۱ ص ۱۷۲

ایالت‌جبال(ماد قدیم) وازجنوب‌عربی،قسمت شرقی‌ولایت‌جزیره (آشور قدیم)، وازمغرب ارمنستان، وازشمال ولایت‌آران (بلاد قفقاز)، واز مشرق ، موقان‌و گیلان که بر کنار بحرقزوین (دریای کاسپین‌یاخزر) واقعند، دانسته‌اند [۲]

حمدالله مستوفی مینویسد ، حدودش با ولایت عراق عجم و موقان و گرجستان وارمن‌و کردستان پیوسته است[۳] ابن‌الفقیه حدآذربایجان را از بردعه (قراباغ ولایات‌آنطرف ارس) تا زنجان نوشته است[٤]

ابوالفداء مینویسد که حدآذربایجان از نخجوان در کنار رود ارس‌است تامرز زنجان[۵]

بنابراین حدودآذربایجان کم وبیش همان حدود فعلی‌آنست که ازشمال به‌رودارس‌وازمغرب‌به‌ترکیه‌وازمشرق‌به گیلان وطالش وازجنوب به کردستان وخمسه و(زنجان) باشد

بااین تفاوت که‌امروز دیگر نواحی قراباغ ونخجوان بیرون ازمحدودهٔ آذربایجان قراردارندوبانام «آذربایجان شوروی» تشکیل جمهوری‌مستقلی از اتحاد جماهیر شوروی را داده‌اند وبمناسب‌همین نام جدید آن‌وشباهت لفظیش بانام آذربایجان ایران جادارد در بارهٔ جغرافیای تاریخی آن در این مقاله شرحی گفته شود

اما ناحیه قراباغ و نخجوان که اکنون یك جمهوری سوسیالیستی درماوراء ارس وقسمت شرقی ولایات‌ماوراء قفقاز است ، بین رشته‌های جنوب شرقی کوههای قفقاز و ساحل دریای خزر، وزود ارس قرار گرفته و ازشمال شرقی‌به‌جمهوری‌سوسیالیستی داغستان وازشمال‌عربی‌به‌جمهوری‌سوسیالیستی گرجستان و ازمغرب به‌جمهوری سوسیالیستی ارمنستان و از جنوب عربی به جمهوری نخجوان وازجنوب به‌رود ارس وآذربایجان‌ایران محدود است

۲ــ دائرةالمعارف اسلامی طبع اول ماده آذربایجان

۳ــ نزهةالقلوب ص ۸۵ طبع دبیرسیاقی

٤ــ مختصر کتاب البلدان ، ص۲۸۵

۵ــ تقویم‌البلدان ص ۳۸٦

این ناحیه که تانیم قرن پیش قرا باغ (باغ سیاه) نام داشت ، در دست امپراطوری روسیه تزاری بود پس از شکست قشون امپراطوری این ناحیه از طرف متفقین اشغال شد و بنام محافظ از طرف ژنرال دنسترویل Dunsterville از هفدهم اوت تا چهاردهم سپتامبر ۱۹۱۸ بنفع روسیه اداره می‌شد سپس قشون ترك بسرداری نوری پاشا، باکورا در پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۸ تسخیر کرده حکومتی بنام «آذربایجان» تحت اداره دولت عثمانی تشکیل دادند[۶] باطناً عرض ترکان عثمانی ازاین عمل آن بود که ازضعف دولت مرکزی ایران دراواخر قاجاریه استفاده کرده آذربایجان ایران را که مردم آن مانند اهالی قراباغ بزبان ترکی آذری سخن میگفتند به آن آذربایجان پیوسته، در نواحی دوطرف ارس حکومتی تحت نفوذ دولت عثمانی تشکیل دهند بعد از اعلام ترك مخاصمه ترکان ومتفقین درجنك بین‌المللی اول درسی‌ام اکتبر ۱۹۱۸ در «مودروس» Moudros، قشون متفقین بسرداری ژنرال تامسن Thomson انگلیسی بار دیگر در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۸ شهر باکورا اشغال کردو قشون ترك را عقب نشانیدو در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۸ حکومت مستقل آذربایجان را که در آن زمان بدست حزب مساوات اداره میشد برسمیت شناخت بعد ازتخلیه باکو ازقوای متفقین رژیم جدید شوروی که ادعای الحاق آن شهر را بخود داشت بدون جنك در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ باکورا اشغال کرد وآذربایجان (قراباغ) یکی از سه جمهوری متعاهد ماوراء قفقاز گردید در ۱۹۳۶ ودر حکومت استالین این اتحادیه منحل شد و درپنجم دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان درشمار شانزده جمهوری اتحاد جماهیر شوروی درآمد و باکو پایتخت آن گردید وسعت این جمهوری ۸۵/۷۰۰ کیلومترمربع وجمعیت آن سه میلیون ودویست هزاراست که ۲۸ درصد آنان درشهرها زندگی میکنند ازاین تعداد سه ثلث و نیم اکثریت ترکان محلی، و دوازده درصد ارامنه ، و ده درصد روس هستند

پایتخت آن باکو است که‌دارای ۸۰۹۰۰۰ جمعیت می‌باشد

۶ـ دائرة‌المعارف اسلامی طبع اول

از شهر هـای آن گنجه است که قبل ازانقلاب، الیزابت پل Elizabetpol واکنون کیروآباد Kirovabad نام دارد ومقبره شاعر معروف ایرانی نظامی گنجوی درآنجاست وجمعیت آن ۹۹۰۰۰ است دیگر شهرهای بزرگ آن شماخی ، قوبا ، سالیان ، نوخی ، مین گه‌چا اور Mingecaur می‌باشد نواحی دیگر آن لنکران وشبه جزیره آبشوران است

باید دانست که نویسندگان کلاسیك یونان وروم چون استرابن Strabon (کتاب یازدهم بند ٤) وبطلمیوس Ptolémée (کتاب پنجم بند ۲) این ناحیه را آلبانیا Albania خوانده و درادبیات ارمنی نام آن الوان - کا Alvan - Ka و در زبان عربی الران (آران) وبردعه آمده ، وآن قسمتی را که درشمال رود کور است ، شروان ، نامیده‌اند ، وچنانکه گفتیم درقرن اخیر همه آن ناحیه، قراباغ ، خوانده میشده است [7]

پس نام آذربایجان شوروی اسمی تاریخی نیست بلکه اصطلاحی سیاسی و تازه است این ناحیه تا زمان هخامنشی‌ها مسکن سکاها بود بعد بتصرف ایران درآمد درزمان اشکانیان بدست رومیان و دراوائل قرن سوم میلادی قسمت اعظم آن بدست ساسانیان افتاد درآواخرقرن هفتم بتصرف لشکرعرب درآمد ، ودرقرون هفده وهیجده میلادی در دست ایران بود

پس ازشکست ایران درزمان فتحعلی‌شاه قاجار ازروس برطبق عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳ م) وترکمان‌چای (۱۸۲۸ م) بروسیه واگذار شد [8]

درفرهنگهای جغرافیایی قرن نوزده حدود قراباغ چنین آمده است. [9]

«قراباغ» (باغ سیاه) خطه‌ای است از روسیه آسیا که مشتمل برحکومت باکو است

---

۷ - دائرة المعارف اسلامی طبع فرانسوی ص۱۹۷ ماده آذربایجان مقاله مینورسکی
E I Nouvelle édition ' T 1'P.197

۸ - دائرة المعارف فارسی ج ۱ ص ۷۹

(9) - Darys,M E. Dictionnaire General Biographie et D'Histoire. Paris 1889 P 1550

این ناحیه‌بین رود کور از شمال و ارس ازمشرق و ارمنستان از جنوب و گرجستان از مغرب قرار گرفته واهالی آن‌مسلمان وشهرعمده‌آن شوشا است » [۱۰]

اران Aran یا ران **Ran** که‌بربان عربی با حرف تعریف ، الران شده و آران‌نیزخوانده‌میشود شکل‌فارسی نام الوانك **Alvânak** است که بیونانی- البانی**Albanoi** و به سریانی«ارن»وبزبان‌ایبری (گرجی) رانی **Rani** گردیده است این‌ایالت درمثلث بزرگی درمغرب ملتقای دو رود کور (کر) **Cyros** و ارس واقع شده‌وبهمین مناسبت حمدالله‌مستوفی اراضی بین این دو رود را بین‌النهرین ، نامیده است اران ازشمال به رود کور و کوههای قفقاز و از مغرب به‌آلازان **Alazan** وازمشرق بدریای‌خزروازجنوب‌به رودارس محدود بوده است

درزمان تئوفانس می تی لن **Theophanes Mitylene** تاریخ‌نگار یونانی معاصر پومپه ۴۸-۱۰۶ ق م بیش از بیست وشش ربان و لهجه درآن‌ایالت وجود داشت، حتی درقرن پنجم میلادی‌آلبانیها زبان مخصوص بخودداشتند که‌برای‌آن ماشتك **Mashtoc** یك الفبای مخصوص‌اختراع کرد موسی‌خورن تصور کرده که زبان گارگاراچیك **Gargarachik** های اطراف بردعه بوده که ماشتك الفبای مزبور را برای‌آن اختراع کرده وآن ربانی حلقی و خشن و زمخت بوده است

جعرافی‌نویسان عرب درقرن چهارم هجری به یك زبان مخصوص درآن ناحیه بنام الرانی اشاره کرده واصطخری آنرا زبان ملایمی توصیف‌میکند آرانیهایامردم‌آلبانی را نبایدنظربه‌اسم یونانی‌آن ، باآلبانی‌های شبه‌جزیره بالکان‌اشتباه کرد آلبانی درقبل ازتاریخ مسکن اقوام‌آزیانی بوده است

بنابراین، فرضیه گلدنر**Geldner** در کتاب اساس فقه‌اللغه‌ایرانی که‌ایران

۱۰ — درتداول‌عوام کنونی‌آذربایجان آن‌سوی‌ارس را**Otayl** مرکب ازاو **O** (آن) و تای**Tay** (طرف) میگویند ومنسوب به‌آنرا اوتایلی **Otayli** یعنی‌ماوراء ارس‌میخوانند.

ویج‌اوستایی‌رادر آن‌سرزمین پنداشته درست‌نیست، اران یاالبانی‌اصلی که‌بین رود کوروقفقاز واقع شده شامل مناطق ذیل‌بود.

اخنی Exnı درنزدیکی‌ایبری در کناررودالوان Alvan یاالبانی Albanos کامبچان Kambechan در کنار رود کور ، شهر گوکاو Gevgav در کنار رود الوان، منطقه بیح Bıx در بردیك قفقازودرمشرق مناطق‌شکه Shaké (شکی)، دگارو Dégarvدر کنار رودی بهمین نام ودر مشرق پایتحت قدیمی کولك Kawalak یا بقول پلینوس Plinos کبلکا Cabalaca و بقول بطلمیوس خبله Chabala که بعربی ، قبلـه ، شده‌است سرزمین‌کامبچان که بیونانی‌کامبرن Kambysene مشود ، بنا بنوشته استرابن سابقاً از مستملکات‌تیگران وجزء دولت ارمستان بزرگ بوده‌است

سرزمین کاسپیانه Kaspıane کـه درقرون بعد آنـرا پـالـاکاران Paltakaran میخواندند نخست جزء آتروپـاتن (آذربایجان) بود و توسط آرتا کسیاس‌ازآن‌ایالت‌منتزع‌شد ودرزمان تئوناس از ولایت‌آلبانی بشمار میرفت

آلبانی‌ها بعنوان متحد شاپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹م) بسیـاری از نواحی ارمنستان مانند اوتی Utı وشکشن Shakashen و گارد مـانـازور Gardmanazor و کلت Kolt را متصرف‌شدند که موشلMushel سردار ارمنی دوباره آنهاراپس‌گرفت

پس از تقسیم دولت ارمستان بین ایران وروم آلبانی‌ها ناحیه آرکا کسArcax رادرقره باغ‌امروزی وهشت ناحیه Utı را درمشرق گوکارك وشمال آرکا کس‌متصرف شدند

پادشاه آلبانی‌ها در سال ۳۵۹م در هنگامیکه شاهپور دوم شهر آمد را محاصره کرده بود بعنوان متحدآن شـاهنشاه در آن جنـگ حضورداشت.

بعد هم بحمایت آن شاهنشاه برضد پاپ Papپادشاه ارمنستان بجنگید

امابعدنقشه‌های‌شاهپوررا برموشل Mushel سردارارمنی‌فاش کرد و به‌شاهپور خیانت نمود .

آلبانی‌ها موظف بودند که درجنگ‌های ایران برضد ارمستان‌به‌ایران کمك لشکری کنند در پنجمین سال سلطنت پیروز ساسانی ٤٦۱ م پادشاه آلبانی که واچه Wace نام داشت پس ازشورش چند ساله علیه ایران ناچار به تسلیم شدو کشورآلبانی را تحویل به ایران‌داد وخود رهبانیت اختیار کرد ازآن پس دیگر اثری ازپادشاهان‌آلبانی نیست

قباد پسرفیروز ساسانی (درسال۵۰۷م) شهر پرتو Partav که اعراب‌آنرا معرب کرده‌وبرذعه (بردعه)، گفته‌اندتبدیل‌به‌دژی‌مستحکم‌دربرابرهونها کرد ونام‌آنرا،پیروز کوادنامید این‌شهر بتدریج کاوالاك Kavalak را که‌پایتخت‌قدیم بود تحت‌الشعاع قرارداد زاخاریاس رتور Zachariasrhetor در سال ٥٥٤ میلادی ازامیری درآلبانی یاد میکند که تابع‌پادشاه ایران بوده‌است پس از انقراض سلسله قدیمی اران بنظرمیرسد که دراواخر قرن ششم میلادی ، مهران، نامی ازخاندان برادران بندو Bando ووستام Westam (ویستهم) از قتل عام‌آن خانواده بدست‌خسروپرویز گریخته سلسله جوید دراران‌تأسیس کرد

ازجمله شاهانی که خسروانوشیروان از طرف خود درقفقاز سلطنت گماشت شاه لیران بالقب لیرانشاه‌بود این نام در کتب جغرافیای قدیم باختلاف قرائت. ایرانشاه، اللیران، والیران، والبرانشاه،آمده است وظاهراً بایستی همان اران شاه بوده باشد کشور این امیر بین شروان ومعان قرار داشت وباکشور ، الران ، اصلی تطبیق میکند

الران بمفهوم وسیع‌تری باآلبانی قدیم مطابقت دارد که‌درشمال تاگردنه چور Chor (دربند) میرسید ولی اران بمفهوم محدود خود ، عبارت است از امارت ارانشاه ، Erânshâh پس از انتزاع امارتهای شروان وقبله و شکی

ومغان یعنی مناطق بین رود کوروارس ، که سرزمین آرکسARAX واوتی UTI با پایتخت آن پرتو PARTAV یعنی بردعه باشد در زمـان مسعودی صاحب مروج الذهب ، ارانشاه محمد بن یزید پس از مرگ شروانشاه علی بن جشم ، کشور شروان را تصرف کرد

این محمد افتخارمیکرد که از نسل بهرام چوبین است

بلاسجان ـ دشت بلاساکان BALASAKAN که معرب آن ، بلا سجان است ، دربین راه برزند واردبیل دراطراف رودخانه وسطی که سه رودند که سرچشمه بلگا روچای را تشکیل میدهند قرار داشته ودر چهارده فرسنگی اردبیل بطرف ورثان بوده است بقول کوریون KORIUN بلاسکان جزء پادشاهی آلبانی بود ودرزمان واردانیها ، مردی هونی نژاد بنام هرانHERAN پادشاه آن ناحیه بوده است[۱۱] پس لقب ، براشکان شاه ، را که ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك پس از اللان شاه در شمار شاهان آدربایجان آورده بایستی اشاره به امیر بلاسجان باشد[۱۲] بلاسجان یابلاشجان معرب بلاشگان ، است که ظاهرا بمعنی شهر بلاش می باشد نظیر این اسم منتهی بمالـه بصورت ، بلاسجین در آدربایجـان وجود دارد کـه جزء دهستان نیکجه بخش مرکزی شهرستان سراب بشمارمیرود[۱۳]

اران دردورهٔ اسلامی ـ مقدسی درقرن چهارم هجری شهر های ذیل را از بلاد اران شمرده است

بردعه،تفلیس، حبان ، شکور،خزه(گنجه)، برديج،شماخیه،شروان،باکو، شابران،باب الابواب(دربند)،شکی،ملازکرد،تیلا (تبلا)[۱۴]، حمدالله مستوفی.

۱۱ـ مارکوارت ایرانشهر J.Marquarl. Êranshahr ,1901, 108-140

۱۲ ـ المسالك والممالك ص۱۷

۱۳ ـ فرهنگ جغرافیایی ایران ج ٤ ص۴۳

۱٤ ـ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ص۳۷٤

بیلقان وبردع (برذعه) وتنجه و عرك (سیرك) را از بلاداران ، و باكویه و شماخی ، ودربندوشكی ، وشابران‌را ازبلادشروان‌وتفلیس‌وخنان ، را ازبلاد ابخاز و گرجستان شمرده است [۱۵]

كرسی ایالت اران درقرن چهارم بردعه بود كه خرابه هایش تـا كنون برجاست ابن حوقل درقرن چهارم مینویسد كه طول آن یك‌فرسنگ‌وعرض آن كمتراز یك فرسنگ است ، ومربع شكل ، و دارای قلعه‌ای است در سه فرسنگی رود كر (كورا) برساحل یكی ازشاخه های‌آن‌رود كه «ترثور»نام دارد نزدیك بردعه بمساحت كمتر از یك فرسنگ محلی بود معروف به اندراب، باغستان وسیعی كه طول‌آن ازهرطرف یك روزراه بود داشت وعلاوه برمیوه‌فراوان تربیت‌كرم ابریشم نیزدرآنجا معمول بود بیرون شهر بردعه جلو دروازه كردان (باب‌الاكراد) هرروز یكشنبه بازاربزرگی‌دائرمیگردید كه طول آن به‌یك فرسنگ میرسید ومعروف به‌بازار كركی ماخوذ از لغط یونانی كوریاكوس KURIAKOS بمعنی روز خداوند بود زیرادرآن‌روزگار درآنجا روز یكشنبه‌رابنام ـ ، كركی‌روز ، میخواندند وبنیز بقول‌ابن‌حوقل بردعه مسجد جامع‌زیبایی ازآجرداشت‌ودارای حمامهای بسیار بود یاقوت مینویسد كه . بردعه شهری است‌درانتهای خاك آذربایجان حمزه اصفهانی در وجه تسمیه بردعه گوید كه‌آن معرب ، برده‌دار ، است ، زیرا بعضی از پادشاهان ایران ولایات بالا دست‌ارمنستان را غارت‌كرده اسیرانـــی از آنجا آورده دراین محل ساكن كردندوازاینجهت آنرابرده دار گفتند در زمان یاقوت این‌شهر ازعظمت پیشین خود افتاده‌وبخرابی گرائیده‌بوده است[۱۶]

حمدالله مستوفی مینویسد . «بردع ازاقلیم پنجم است اسكندر رومی ساخت قبادبن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن كرد شهری بزرگ بوده و كثرت

---

۱۵ ـ نزهة‌القلوب‌۱۰۵ ـ۱۰۸

۱٦ـ معجم‌البلدان ج ۱ ص ٦۵۸

عظیم داشته آبش از رودی است که به‌ترتر (ترثور) مشهور است[۱۷] »

اعتمادالسلطنه مینویسد بردعه که باصطلاح این ایام قرا باغ باشد اسم ناحیه‌ای است ،شوشه قلعه‌وشهراوست شوشه ازسایربلاد قفقاز که ایروان ونحجوان و گنجه وغیره باشد بهتر وآبادتراست امیرتیمور گورکان زیاد مایل هوا و صفای قراباغ بود قلعه کاخ که محبس اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب صفوی بوده همین قلعه شوشه است [۱۸]

شهر بیلقان این شهر که بزبان ارمنی آنرا فداگران Phaidagaran میگفتند پس ازخراب شدن بردعه مرکزایالت اران گشت

یاقوت مینویسد که بیلقان به‌فتح باء ولام‌شهری است نزدیك شهردربند باباب‌الابواب وارولایات ارمنستان بزرگ شمرده میشود گویند نخستین کسیکه آنرا احداث کرد قباد بود این شهررا مغولان درسال ٦١٧ تسخیر کرده ومردم آنرا کشته اموالشان‌را غارت کردند [۱۹]

حمدالله‌مستوفی مینویسد ، بیلقان ازاقلیم‌پنجم است وقبادبن فیروز - ساسانی آن‌راساخت وا کنون‌خراب‌است‌و بیشترعمارات آن‌ازآجراست‌وهوایش گرم‌است [۲۰]

دراواخر قرن هشتم بیلقان درمحاصره امیرتیمورقرار گرفت وی پس از تصرف آن شهرامر کرد عمارات خراب آنرا ازنوساختند ونهری ازرود ارس جداکرده بشهر آوردند که شش فرسنگ طول وپانزده ذراع عرض داشت وآنرا بنام ، برلاس ، عشیره تیمور، نهربرلاس نامید

گنجه - دیگرازشهرهای اران گنجه است

جغرافی نویسان‌عرب‌آنرا جنزه نوشته‌اند روسهای‌تزاری آنراالیزابت-

---

۱۷- نزهة‌القلوب ص ۱۰۵

۱۸- مرآت البلدان طبع سال ۱۲۹٤ ق‌جلد۱ ص ۱۹٤

۱۹ - معجم البلدان ج ۱ ص ۷۹۷

۲۰ - نزهة‌القلوب ص ۱۰۵

پل Elizabetpol نام نهاده وبعد از انقلاب شوری نام آن به کیروف آباد Kırovabad تعییر کرد یاقوت‌میبویسد که جنزه بفتح جیم اسم شهربزرگی دراران است وآن بین شروان و آذربایجان واقع است ومردم آنرا گنجه خوانندوبین آن وبردعه شانزده‌فرسنگ‌است [۲۱] حمدالله مستوفی‌می‌نویسد گنجه ازاقلیم پنجم است‌شهراسلامی است درسنه‌تسع وثلاثین هجری(۳۳۹هـ) ساخته شد شهری خوش ومرتفع بود ودراین معنی گفته‌اند شعر.

چندشهرست‌اندرایران مرتفع‌تر ازهمه بهتروسازنده‌تر ازخوشی آب وهوا
گنجه پر گنج دراران، صفاهان‌درعراق
درخراسان مروو‌طوس،درروم باشد اقسرا[۲۲]

باژگاه نام این شهر در کتاب حدود العالم آمده ومینویسد باژگاه شهرکیست برلب رود ارس نهاده وازوی ماهی خیزد[۲۳]

مینورسکی مینویسد این‌شهرممکن‌است‌همان‌جواد، باشدکه درپائین‌تر ازنقطه الحاق رود کور وارس واقع شده است دراینجا مسافران ازرود عبور کرده وازآنان باج یاعوارض‌عبوراز‌پل‌میگرفتند[۲٤]

شمکور ـ در شمال غربی گنجه بوده که خرابه‌های‌آن هنوز باقی‌است یاقوت می‌نویسد که «شمکور بفتح شین قلعه‌ای‌است در نواحی اران و بین آن و گنجه یك روز راه و ده فرسنگ است این شهر را بغا غلام معتصم خلیفه که والی ارمنستان و آذربایجان بود در سال ۲٤۰ هجری آباد کرد وآنرا متوکلیه نامید»[۲۵]

شروان ـ آن طرف رود کر(کور) درساحل دریای خزر جائیکه سلسله

۲۱ ــ معجم‌البلدان ج ۲ ص ۱۳۲
۲۲ ــ نزهة‌القلوب ص ۱۰۵
۲۳ ــ حدود العالم من‌المشرق الی المغرب ، به‌تصحیح دکترستوده ص ۱٦۱
24- Minorsky Hudnd Al Alam P. 398
۲۵ ــ معجم‌البلدان ج۳ ص۳۲۲

جبال قفقاز به‌دریا فرومیرود ایالت شروان واقع شده‌است کرسی این ایالت شماخی (شماخا) خوانده میشود امیران این ایالت‌را، شروانشاه، میخواندند مؤلفان قدیم دو شهردیگررا درشروان نام برده‌اند که محل‌آن معلوم نیست

یکی **شابران** که در سمت فرسنگی دربند جای داشته، ویگر **شروان** که در جلگه‌ای واقع بوده و از جاده دربند سه روز راه تا شماخی فاصله داشته است در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان شهر باب‌الابواب یا در بند واقع بوده که از بنادر مهم دریای خزر بشمار میرفته است

ابن‌حوقل گوید دروسط این بندرلنگر گاه سمایی‌است ودراین لنگر گاه که از دریا بداخل شهر پیش رفته بنائی است مانند سدی بین دو کوه مشرف برلنگر گاه ، و در دهانه لنگر گاه جایی که کشتی‌ها بدان داخل میشوند، زنجیری کشیده شده و براین زنجیر قفلی زده‌اند چنانکه هیچ کشتی‌نمیتواند ازآنجا خارج و داخل شود مگر با اجازه رئیس بندرگاه سد از سنگ و سرب ساخته شده ، وگرد خود شهر باروی مرتفعی ازسنگ ساخته‌اند [٢٦]

اصطخری مینویسد که باب‌الابواب (دربند) قریب دو میل از اردبیل بزرگتر است یاقوت شرح مفصلی راجع به دربند باب‌الابواب نوشته و از باروی عظیمی که گردآن شهر بوده واز دربند بسوی مغرب برای جلوگیری از اقوام وحشی کشیده شده بوده یاد کرده مینویسد

این سد یادگارانوشروان پادشاه ساسانی است که‌آنرا برای جلوگیری از هجوم قوم خزر بایران ساکرده و دری‌آهنی برآن تعبیه نموده بود [٢٧]

یکی از افسران بنام روس تزاری بنام مارلنسکی که در ۱۸۳۲ میلادی خرابه‌های این سد عظیم را دیده چنین مینویسد . آنچه معلوم میشود این دیوارعجیب ازنارنج قلعه شروع شده و بسمت مغرب ممتدگشته چه از قلل جبال و چه در عمق دره ها برجهای کوچك باین دیوار استوار است که در فاصله غیرمعین بدون ترتیب و قاعده بنا شده است

---

٢٦ - ابن‌حوقل صورة‌الارض ص٣٣٩

٢٧ - مرآت‌البلدان ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲٤

اما آنچه حدس زدیم در این برجها آذوقه و اسلحه انبار میکرده‌اند و در وقت لزوم مستحفظین دیوار آنچه لازم حرب و دفاع بود حاضر داشتند هر کجا که سرازیر است از بالا که شخص ملاحظه میکند این دیوار بطور پله مرتبه بمرتبه ساخته شده ارتفاع بروج بالنسبه بدیوار زیاده از یکذرع نیست هر قدر که از دیوار باقی بود ما سیر کردیم بیشتر برفتیم شاید اگر پی میکردیم بانتهای دیوار میرسیدیم

بندر باکو ـ (باکویه) درجنوب دربند است اصطخری به نفت آن اشاره کرده‌است یاقوت گوید در آن جا چشمه نفت بزرگی است که بهای محصول روزانه آن بهزاردرهم میرسد در کنار آن چشمه دیگری است که نفت سفید از آن بیرون می‌آید که مانند روغن جیوه است و شب و روز قطع نمیشود در آنجا زمینی است که همیشه آتش از آن برمیخیزد [۲۸]

باکوبه را بادکوبه نیز گویند و اعتمادالسلطنه تحت ماده بادکوبه مینویسد که «بادکوبه شهری است درشروان واقع در کنار دریای خزر نزدیك به شبه جزیره آب شرون» دور شهر قدیم دیواری محکم بابروج مشیده بنا کرده بودند در شهر قدیم وقلعهٔ وسط آن که بمنزله ارك بوده الحال آبادی نیست

معادن نفت دربادکوبه بحدی است که اگرشخصی عصایی در زمین فرو برد بعد بواسطه کبریت هوائی را که ازروزنه زمین خارج میشود آتش زند مشتعل میشود معبد پارسیان و آتش پرستان هندی درجائی بنام صوری خانه است وعمارتی است مربع در وسط آن عمارت طاقی بنا شده که چهار طرف آن باز است وسط گودالی است که آتش ازمیان آن بیرون می‌آید اطراف حجرات است ازهرحجره منفذی تعبیه نموده‌اند که آتش بیرون می‌آید یعنی هر وقت بخواهند کبریتی روشن کرده درمخاذی آن منفذ میگیرند هوایی که خارج میشود مشتعل میگردد درصحرای اطراف صوری خانه بمساحت چهار

۲۸ ـ معجم البلدان ج ۱ ص ۴۷۷

هزار ذرع تقریباً تمام زمین‌مشتعل است یك هندی گجراتی در این معبد بود بطرز آتش‌پرستان نماز خواند اومیگفت از گجرات آمده و متولی معبد است معبدی هم به همین طرز در بمبئی داریم از بعد ازغلبه اسلام برمملکت ایران معبد بزرگ ایشان‌همین باد کوبه است[۲۹] »

از این بیان معلوم میشود که پارسیان‌زرتشتی‌هندآتشکده‌ای در باکو داشته وبزیارت‌آن میرفته‌اند

درجنوب باکوبه ولایت گشتاسفی نزدیك دهانه رود کر واقع است و ازنهری که ازآن رود جدا شده مشروب میگردد

درکوههای نزدیك دربند قلعه‌ای بود موسوم به قبله که سابقاً درباره آن بحث کردیم نام قبله در دوره اسلامی در جنگهای تیمور مکرر ذکر شده است [۳۰]

امروز باکو پایتخت « جمهوری آذربایجان شوروی » است و بسر کنار دریای خزر درشبه جزیره‌آبشوران Apsheron واقع است

قبایل آذربایجان شوروی

طبق آمارسال ۱۹۲۶ در آذربایجان شوروی ۲۲/۰۰۰ روس و ۲۸/۰۰۰ ارمنی، و ۷۷/۰۰۰ ازاقوام‌ایرانی‌و ۴۱/۰۰۰ طالش و ۳۷/۰۰۰ کرد و۲۸/۰۰۰ لزگی‌تاب مسکن داشتند درآذربایجان شوروی این ایلات وقبایل ترك‌نژاد زندگی میکنند

قره‌باغ ، کنگلی Kangaly ، کومانلو Kumanlu ، جگیرلی Jegirly ، جوانشیر، حلج، شاملو، قرامانلو Karamanlu ، آیدین Aydın ، یوا Yuva ، ایسمرلی Ismarly ، دگر Dogar ، بیات Bayat ، قاجار ، بهارلو ، ذوالقدر، استاجلو،پادر Padar، که بیشتر این‌قبایل‌درشمال غربی شماخی‌مسکن‌دارند

۲۹- مرات البلدان ج ۱ ص ۱۵۰–۱۵۴

۳۰- حمدالله مستوفی ص ۱۰۶–۱۰۷ ،لسترنج‌جغرافیای تاریخی سرزمینهای‌خلافت شرقی ص ۱۹۲-۱۹۵

قبایل ترکمن راکاتالا Zakatala ، ونوحا Nuha در نزدیکی کوردمیر Kurdamir ، در شمال و اطراف درسد در دهات بسیاری اسکان گزیده‌اند شماخی ، کوبا Kuba ، گوکچای ، جواد، آق‌داش ، نخجوان، تشکیل‌بخش خلیل‌لورا که قبیله‌ای ترك بهمین نام درآنجا میزیسته‌اند میدهد

در ۱۸۵٦ میلادی طبق سالنامه‌ای که درآذربایجان روسیه منتشر شد قبایل ذیل درآن سرزمین میزیسته‌اند خلج ، آلپاوودت Alpavut کارابروك Kara bruk ، چپینی Ghapni ، کاراد کس Karada Kyn (قراتکین) ، دیرهلو- Dızahlu ، بایندر Bayunder ، کارایوند Karayund ، قزاق Kazagh ، کومان Kuman ، ترکان Turkan

کردانی که درآران بوده‌اند اکنون ترك‌زبان شده‌اند، وبهاارین ایشان زنگه زور Zangazur ، جلالی ، قبایل کرد مفروز Mafruz ، عشایر شیلاملو که در حدود هزار خانواده هستند بزبان کردی سخن میگویند

اقوام کوچ‌نشین ترك که اصلا از خارج به آنجا مهاجرت کرده‌اند امروز ده‌نشین شده ونام قبایل خودرا برآن دهها نهاده‌اند

چنانکه دربالا گفتیم براثر جنگهای ایران وروس درزمان فتحعلی‌شاه قاجار که منتهی به دومعاهده گلستان وترکمانچای شد شهرهای ماوراء رود ارس وقراباغ (اران) ضمیمه کشور روس گردید درسال ۱۸۰۵ شهر گنجه، ودر ۱۸۰٦ ماکو ، ودره۱۸۱ شکی ، ودر۱۸۲۰ شیروان ، ودر۱۸۲۱ قراباغ زیر سلطه روس‌درآمد

ایلات قاجار و کنگرلو بین سالهای ۱۸۰۳و۱۸۰٦ بطرف قارص‌مهاجرت کردند ولی‌دیگر باره به‌ایروان انتقال داده شدند

ازقراباغ خانواده امیرلو بطرف‌آذربایجان ایران کوچ کردند ازمیان قبایل قراباغ که بطرف ایران رفتند گروهی‌ازچلبیانلوها ویوسفانلوهابودند که‌بکمك کنگرلوهابجانب ارس کوچ کردند ، ولی پس‌از چندی عده‌زیادی

ازآنان باز گشته مورد عنایت روسها قرار گرفتند ایلات مهاجر بیشتر به مناطق ماکو واردبیل وتبریز رفته سکنی میگزیدند، هنوز در تبریز و دیگر بلادخانواده‌هائی ازمهاجران ماوراء رود ارس وجود دارند که‌نامهائی ازقبیل قراباغی وشیروانی واردبادی وغیره خوانده میشوند [۳۱]

31- A zekı velidı togan, slam Ansık lopedisi 2 - Cilt Istanbul 1946 (Azerbaycan P. 91- 119) .



اسناد و نامه‌های تاریخی

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره چند سند و نامه را
از اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جایی چاپ نشده باشد
به چاپ می‌رساند تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکندهٔ تاریخ ایران
گرد آید و برای استفادهٔ پژوهندگان آماده گردد.

پنج فرمان تاریخی

از

سرهنگ بازنشسته باورودی

درشمارهٔ گدشته نادرج چهار
رمان ازصفویه محتصری‌ازسابقه
رخدمت‌باسوردیهارانوشتیم‌اینک
قهٔ آنرا باتوجه‌باینکه‌قراخان
سلطان دوم از ایـن دودمان در
حنگها و اردو کشیهای نادرشاه
بوده ودر اوایل سلطنت فتحعلی
شاه محمد حسین‌بیک نوه‌او که
بعداً برتبهٔ سلطانی نایل گردید
بموحب فرمان ۱۲۱۸ به سمت
وکیل‌الرعایاوسرپرست‌ارساران
(قراجه داغ) منصوب‌شد وبعدار
او پسرانش درخدمت محمد شاه
قاحار که حود روز گـاری در
ارساران حکومت کرده اسم و
رسمی داشته تا جائیکه حاجی
جامی بیک وحسن خان پسران
حسن سلطان بمنـصب غلام

پیشخدمتی که باصطلاح امروز آجودان مخصوص وبقول مرحوم عضدالدوله مؤلف تاریخ عضدی آنوقتها بامراء نامدار اختصاص داشت مفتخر شده همینطور سلسله خدمت تاامروز ادامه یافته که درجای خود ذکر خواهد شد

اسکن عین پنج فرامین مربوطه ذیلا درج و گراور میگردد

۱) فرمان ۱۱۱۶ هجری قمری شاه سلطان حسین صفوی راجع بحقوق امامقلی بیک درجمع باپوردیها

۲) فرمان ۱۲۱۷ هجری قمری فتحعلی شاه قاجار راجع بمنصب وکیل الرعایا و سر پرستی محمد حسین بیک باپوردی در ارسباران

۳) رقم ۱۲۴۲ هجری قمری شاهزاده محمد میرزا قاجار راجع بتیول حسین سلطان باپوردی

۴) فرمان ۱۲۵۳ هجری قمری محمدشاه قاجار راجع بغلام پیشخدمتی حاجی جامی بیک باپوردی

۵) فرمان ۱۲۵۵ هجری قمری محمد شاه قاجار راجع بمستمری اولاد حاجی جامی بیک باپوردی

فرمان شاه سلطان حسین صفوی:
راجع بحقوق امامقلی بیگ

هو

الملک لله

خاتم سلطنتی
بنده شاه ولایت حسین

فرمان همایون شد آنکه جماعت مذکوره ضمن مبلغ دوتومان و نه هزار وسیصد وچهل دینار تبریزی ازبابت وجوهات بشرحی که در ثبت اسم هریك نوشته شده ودروجه مواجب یوزباشی امامقلی بیگ ولد محمد بیگ نایب رفعت پناه سلیمان بیگ یورباشی شاهسون آجر لو عوض آنچه همه ساله از بابت حومان شکی شیروان در وجه او مقرر بوده و از سرکار ضابطه تصدیق نمودند که بعلت اینکه معافی جماعت اوساللو ثانی محال حسب الامر الاعلی مقرر شد که از قرار مبلغ یکصد وبیست تومان بخرج مسطور شود واز آنقرار که بخرج مسطور شده چیزی باقی نمی‌آمد وبهمه ساله دارمسرور باید عوض داده شودوازسرکار قورچی نوشته‌اند که تصدیق سندمزبوره اودر دفتر باقیست وارقرار وکالت نامچه که بتجویز عالیجاه قورچی باشی رسیده شاهوردی بیگ ولدمحمد بیگ ایساللو راوکیل نموده و طلب عقد موقوفی ندارد حسب الطهرمقررهٔمتن برسانند وازقرار قبض بخرج مجری دانند و در عهده شناسند فی‌شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۱۱۶ (هجری قمری)

☆بناباظهار سرهنگ‌بایبوردی فعلا نیزطایفهٔ باسم‌اجیرلودر جزوطوایف شاهسون درحال کوچ‌وتخته قاپووجوددارد که‌آقای قوطاز شاهیس‌سرپرست آنها درصحرای مغان خانه ومسکن‌ساخته‌وباوسایل‌موتوریزه‌بامرکشاورزی اشتغال‌دارد لکن اسم این‌طایفه‌درمحاوره ومکاتبه همواره اجیرلو ذکرشده‌و اصطلاح آجرلو با اجیرلو معنی‌ومفهوم دیگرپیدامیکند دراطراف طهران و کرج هم آجرلو هستند

فرمان وکالت و سرپرستی محمد حسین بیک بایبوردی درقراجه داغ (ارسباران) ازفتحعلیشاه قاجار

هوالله شأنه العزیز

خاتم سلطنتی

قرار در کف شاه زمانه فتح علی گرفت خاتم شاهی بحکم لم‌یزلی

الامرلله‌العلی‌العظم ـ آنکه چون پیشنهاد خاطرمرحمت‌نهاد خدیوانه وقرارداد ضمیرمسر سلامت سیاد حسروانه آنسنکه هریك از خدمتگذاران حان نثار وحان‌نثاران حدمتگدار ایندولت حاوید قرارکه در مضمار نیکو حدمتی گوی مسابقت ارهمگنان ربوده باشد اورا علی‌مقدارخدماتهم مورد نوازشات شاهانه فرموده بمناصب رفیع سرافرار و بمراتب منیع بین‌الاماثل وین مفاخرت و اعزار فرمائیم لهذا شاهد این مقال گواه احوال عالیشأن رفیع‌مکان عزت و سخاوت نشان اخلاص وارادت‌توأمان محمد حسین بیگ است درهٔ ارآفتاب عنایت خسروانه راپرتوافکن ساخت امانی وآمال‌عالیشان مشارالیه فرموده درموحله‌هذالسنه ایت‌ئیل‌حیرت تحویل و مابعدها ضابطی وصه‌امر و وکالت رعایای قراحه‌داع را بمشارالیه مفوض و محول داشتیم که بنحوی که شاید وباید وبطریقیکه از مراسم حوهر و کاردانی او سزدوآید صبط وربط مهمات وتقدیم و انجام حدمات وسرپرستی‌رعایا وبرایا وزارعین‌و ثبت و انتظام فرمایشات دیوان قضاآیین وسایرملزومات مرجوعه بنحومساعی جمیله بمنصهٔظهور ومحاسن‌نیکوخدمتی‌خودرابیش ازپیش طاهر وباهرسازد ومبلغ هفتادو پنج تومان که ازبابت صادر نصفهٔ مواجب سالیانه او در ازاء

حدمات مرجوعه برقرار کرده کماکان بعالیشأن مشارالیه عنایت و مرحمت فرمودیم که همه ساله بازیافت و صرف معیشت خود ساخته بلوازم خدمات مرجوعه قیام واقدام نماید

عالیجاه مبیع جایگاه شهامت وبسالت انتباه‌عزت وسخاوت‌دستگاه‌مجدت و نجدت پناه اخلاص وارادت آگاه امیرالامراء العظام عباسقلی‌خان حاکم قراجه داغ حسب‌المقرر لوازم خدمات مرجوعه را بعالیشأن مشارالیه محول داشته سال بسال مبلغ مذکور را ازبابت صادر ولایت دروجه اومهم سازی نماید عالیجاهان مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان قضا نظام را دربکاربستن لازمه ثبت نموده از شایبهٔ تبدیل وتعییرمصون و مأمون دانند ودرعهده شناسند شهرذی‌قعدةالحرام سنه ۱۲۱۷ (هجری قمری)

رقم‌تیول حاجی جامی بیگ بابیوردی
ازمحمد شاه در زمان‌حیات عباس میرزا نایب‌السلطنه

سجع مهر

دولت‌اقبال در یمین محمد

حکم والاشد آنکه بناء‌بر ظهور خدمتگذاری و کاردانی و آگاهی عالیشأن عزت و محمدت‌نشان اخلاص و ارادت بنیان عمدة الاعاظم والاعیان جامی بیگ قراچه داغی وفور مرحمت و عنایت خاطر خطیر والا درباره او از ابتداء هذالسنه میمونهٔ تنکوزئیل خیریت تحویل و مابعدها متوجهی قریه نقدوز فی‌محال اهر را که بالمقطع مقدار پانزده خروار تبریز جدید مرتبع است‌تیول ابدی واحسان سرمدی اومرحمت وواگذار فرمودیم که چنانچه حسب‌الرقم قضاشیم نواب مالك الرقاب نایب السلطنه العلیه روحنافداه در سنوات سالفه بتیول مرحوم حسین سلطان والداو ومشارالیه برقرار بوده‌مابین درهذالسنه ومابعدها درحق او مرحمت‌فرمودیم که‌سال بسال متوجهات دیوانی قریه مزبوره راضبط نموده وصرف معیشت خود سازد وبلوازم خدمتگذاری و بندگی پردازد مقرر آنکه عالیجاهان مقربوالحضرة العلیه مستوفیان و عالیشأنان کتاب سعادت اکتساب شرح رقم قدرتوأم را ثبت دفاترخلود ودوام ازشایبه تغییروتبدیل و تحریف مصون ومحروس دارند و درعهد شناسند تحریراً فی شهرذی‌حجه‌الحرام‌سنه ۱۲٤۲ (هجری قمری)[1]

---

۱ ـ این رقم پیش‌ازجنگ دوم ایران و روس که منتهی بعهدنامهٔ ترکمانچای گردید صادر شده است

فرمان غلام پیشخدمتی حاجی جامی بیگ بایبوردی
ازمحمدشاه قاجار

هو الله التعالی شأنه العزیز

خاتم سلطنتی

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
شکوه و رونق و آئین و زیب ملك و دین آمد

الامرلله العلی العظیم آنکه چون بنا بمراتب ارادت وظهور صداقت عالیشأن عزت و سعادت نشان مجدت و نجدت بیان اخلاص و ارادت ارکان عمدة الاعیان حاجی جامی بیگ ومشمول وفور مرحمت و اشفاق خاطر مهر اشراق شاهنشاهی دربارهٔ مشارالیه در معامله هنده السنه تخاقوی ئیل سعادت دلیل او را بمنصبت غلام پیشخدمتی سرکار سرافراز فرمودیم که همواره در رکاب ظفر اثر شهریاری بتقدیم خدمات پرداخته خدمت کند وسمت یابد و حسن ارادت خود را ظاهرساخته مورد عنایت پادشاهی شود و در ازاء خدمت بدیموجب مواجب و سیورسات در وجه او مرحمت و التفات فرمودیم که هرساله باریافت داشته صرف معیشت خود نماید وبخدمات مقرره پردازد

مقرر آنکه عالیجاهان مجدت همراهان اخلاص وارادت آگاهان مستوفیان عظام و کتبهٔ کرام دفترخانه مبارک که هرساله وجه مواجب وسیورسات مشارالیه را موافق برات همایونی رسانیده شرح فرمان قضا جریان را ثبت دفاتر خلود و دوام تهیه و درعهده شناسد فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ (هجری قمری)

فرمان تیول اولاد حاجی جامی بیگ بایبوردی
ازمحمد شاه قاجار

هو الله التعالی شأنه العزیز

خاتم سلطنتی

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
شکوه و رونق و آئین و زیب ملك و دین آمد

الامرلله العلی العظیم آنکه چون از قرار رقم نواب غفران مآب ولیعهد مبرور وفرمان خداگانه مقدار پانزده خروار برنج بوزن جدید از باب موجهی قریه مقدور فی اعمال اهر تیول حاجی جامی بیک مرحمت و برقرار شده بود اکنون مشارالیه در رکاب همایون وفات یافته علیهذا محض ملاحظه خدمات مرحوم مزبور در هذه‌السنه مبارکه تنگوزئیل خیریت دلیل ومابعدها متوجهات قریه مزبوره که مقدار پانزده خروار برنج بوزن جدید است درحق اولاد مرحوم مزبور مرحمت وبرقرار فرمودیم که هرساله بدون شراکت غیر مقدار مزبوررا اخذ وبازیافت داشته صرف گذران ومعیشت‌خود کرده بفراغت بمراسم‌خدمتگذاری‌قیام واقدام نماید مقررآنکه‌برادرفرخنده سیر کامکار ونورچشم سعادتمند نامدار قهرمان میرزا صاحب اختیار آذربایجان بنحویکه مقرر فرموده‌ایم مقدار مزبور را همه‌ساله درحق اولاد مرحوم مزبوربرقراردانسته از حواله‌واطلاق معاف ومسلم دارد کتاب‌سعادت اکتساب شرح فرمان مبارك را در دفاتر خلود ثبت وضبط نمایند و درعهده شناسند فی۲۲ شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۵۵ (هجری قمری)



یک سند دربارهٔ مرزهای ایران

از

محمد مشیری

یک سند دربارهٔ مرزهای ایران

از

محمد مشیری

از اوائل سلطنت فتحعلیشاه دولت ایران همواره ساعی بود که در مرز های باختری خود با دولت عثمانی اختلافات موجود را حل کرده و تا میتواند از آن سو آسوده خاطر شود بهمین جهت بشرحی که اجمالا در مقالهٔ (رسالهٔ وتحقیقات سرحدیه) مندرجه در شمارهٔ اول سال این مجله ملاحظه می‌شود، میان فتحعلشاه و سلطان محمود خان ثانی عهدنامهٔ در باب تحدید حدود و حل اختلافات موجوده و سایر مسائل بسال ۱۲۳۷ هجری قمری در ارضرم (ارزنة الروم - ارزالروم منعقد گردید ولی مفاد آن عهد نامه هر گز از طرف

ترکها اجرا نشد و غالباً مخصوصاً در مواردی که ایران دچار مشکلات و گرفتاری‌هائی اعم ازجنگهای خارجی و با سرکوبی گردنکشان داخلی بود، مورد تجاوز قرارمی گرفت و بین ایران و عثمانی اختلافاتی بروز می‌نمود ، مخصوصاً در زمانیکه محمد شاه متوجه هرات شد این اختلافات شدیدتر گردید و وقایعی از قبیل تجاوز به مرزها و یغما و غارت اموال قافله های زوار و بازرگانان ایران در خاك عثمانی وتجاوز به محمره (خرمشهرفعلی) وغارت وتاراج آن شهر و قتل عام شیعیان وزوار ایرانی در کربلا و امثال آن رخ داد که نزدیك بودکار ایران را با عثمانی به جنگ بکشاند که بواسطهٔ دخالت دولتین روس وانگلیس مجدداً در ارزنةالروم قراردادی منعقد گردید که قرارداد سابق‌را تائید کردند واین‌عهدنامه بسال۱۲٦۳قمری به‌نمایندگی مرحوم میرزا تقی‌خان امیر کبیر از طرف دولت و انورافندی ازطرف عثمانی انعقاد یافت ولی اجرای فصول ومواد آن عهد نامه مدتها بطول انجامید و با تشکیل کمیسیونهای متعدد چه در ایران ، درنقاط مرزی ومحمره و سایر شهرها وچه دراستانبول باحضوروشرکت‌نمایندگان دولتین روس وانگلیس هر کدام از نمایندگان طرفین وسایل حقانیت خود را ابراز داشته و موارد اختلاف را مخصوصا در مسایل سرحدی تشریح نموده و به بحث و مبادله نظریات می‌پرداختند

سند حاضر یکی ازلوایحی‌است که نمایندهٔ ایران مرحوم محبعلی‌خان ناظم‌الملك یکانلو یکی از مأمورین برجسته و مطلع وزارت امور خارجه و سالها درمأموریت‌های مهم صلاحیت وشایستگی خودرا ابراز داشته بوده در کمیسیون متشکله دراستانبول دلائل حقانیت خودرا نسبت به دعوی و یك‌یك موارد اختلاف ابرازداشته و اجرای تعهدات طرف مقابل را خواستارشده است این مأموریت در ذیقعده سال۱۲۹۱ قمری زمان صدارت مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و سلطنت ناصرالدین شاه بوی محول شده است .

ما این سند را که به شماره ۲۷۷۵ در ضبط مجلس شورای ملی است عکس‌برداری نموده ومتن‌آن را باتوضیحات لازم و دوصفحه عین عکس سند را (صفحات اول وآخر) برای استحضار علاقه‌مندان درج می کنیم .

(۲)

ترجمهٔ لایحهٔ ترکی محبعلی یکانلو ملقب به ناظم‌الملك در کمیسیون مختلط استانبول دربارهٔ تشخیص حدود دولتین ایران و عثمانی بروفق معاهده ارزنهٔ الروم مورخهٔ سنه ۱۲۹۳ قمری

دولت ایران، بااینکه درخصوص حدود ورحق‌الویه و ایالت جسیمیه[۱] واقعه درخارج منطقهٔ خریطه[۲]های رسمیه الحالة هذه درتصرف دولت علیه عثمانیه‌اند دعاوی حقه داشتند، بارمحض ملاحظهٔ خیریهٔ اینکه منازعهٔ حدود که سالها بین‌الدولتین امتدادداشته است،بتوسط دولتین فخیمتین متوسطین[۳] در مجالس ارضروم از طرفین مطرح گفتگو و برای دفع تمامی آنها معاهدهٔ اخیره[٤] منعقد ودرضمن آن کلیه دعاوی مربوره قطع و ترك شده‌است، عهدنامهٔ اخیره مربوره را چنانکه درمجالس گذشته بیان نموده‌ام منحصراً اس اساس تعلیمات سنیهٔ ما قرارداده‌اند واس‌اساس بودن معاهدهٔ مربوره ازطرف دولتین فخیمتین واسطه نیز بموجب تحریرات رسمیه که بطرفین ابلاغ نموده‌اند تصدیق شده است ، علیهذا عدم مأذونیت مابه هیچ نوع مذاکره و مباحثه درخارج اساس مزبوراز جمله بدیهیات‌است، مع‌مافیه نظر به اخطارمأمورین دولتین فخیمتین متوسطین که درمجلس اجتماع آخری بیان نموده‌اند،برطبق حکم فصل دوم وسم عهدنامهٔ اخیره و با رعایت منطقهٔ خریطه های رسمیه همین لایحهٔ ما تنظیم ومطابق آن حفظ حدود نزترسیم شده‌است

بنابراین اگرمأمور دولت علیه عثمانیه باردرمسلك خارج‌شدن‌ازمعاهدهٔ اخیره که به‌اتفاق دول ثلاثه اس‌اساس اتخاذ گردیده است دوام واصرارداشته

---

۱ - این اراضی امروز در تصرف دولت ترکیه است

۲ - خریطه بمعنی نقشه‌های جغرافیائی است

۳ - منظور نمایندگان دولتین روس وانگلیس است که واسطه بوده ودر کمیسیون های سرحدی وقبل‌از آن درتنظیم معاهدات بین ایران و عثمانی در ارزنةالروم شرکت داشته‌اند مراجعه شود به «رسالهٔ تحقیقات سرحدیه» تألیف میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، باهتمام محمد مشیری ، (مقدمهٔ کتاب)

٤ - برای اطلاع از متن عهدنامهٔ دوم ارزنةالروم مراجعه شود به ص ٤۳ کتاب «تحقیقات سرحدیه»

بخواهد ادعاهائی‌را که به‌موجب معاهدهٔ مزبوره ترك شده‌است ازسر نوتجدید نماید ، معنی‌آن‌را خواهد داشت که درخارج مأموریت ما حرکت می کند، در این صورت چون اصلاً به هیچ گونه مذاکـره مأذونیت نداریم ، علیهذا لزوماً اخطار می نمائیم که درصورت مذکوره همیں لایحهٔ ما و خط حدودی که برطبق‌آن ترسیم شده‌است‌کان لم یکن و ملاحکم وار قبیل مقابله افکار شخصانه معدود گـردیده وسیلهٔ اخلال هیچگونه حقی ار حقوق دولت علیه ایران نحواهد بود زیرا همین لایحه را مشروط به شروط مرىور تنطیم و به مقتضای‌آن خط حدود را ترسیم نموده‌ایم

چوں در فصل دویم معاهدهٔ احیره ارضروم که معاهدهٔ مزبوره به تاریخ ۱٦ جمـادی‌الاخره سنهٔ ۱۲٦۳ هجری مابین دولتین علیتین ایران و عثمانی معقد وممضی و بالاتفاق‌برای مذاکره‌وحل‌مسائل مهمه تحدید‌حدود‌محصراً اساس‌کافی اتخاذ شده است، صریحاً مندرج است که

« دولت عثمانیه قویاً تعهد میکند که شهروبندرمحمره[۱] وجریرة‌الحضر[۲] ولنگرگاه[۳] و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جاںب یسار شط‌العرب کـه در تصرف عشایرمعروفهٔ ایران است به‌ملکیت درتصرف ایران باشد، وعلاوه بر آن حق خواهد داشت که کشتیهای ایران به‌آزادی تمام‌ازمحلی که‌شط‌العرب

۱ــ **محمره** ، امروزىنام‌خرمشهر نامیده میشود، درساحل شرقی‌کارون درمحلی‌که به شط‌العرب می‌ریرد، بنا شده است ودر۰٤ کیلومتری بصره و۱٥ کیلومتری آبادان واقـع و راه‌آهن سراسری کشوردرجنوب به‌خرمشهرمنتهی می‌شـود؛ بندرخرمشهر در اراضی رسوبی ساحل‌کارون واقع وعرض رودخانه درنزدیك آن قریب دو هزار متر وعمق‌آن نیز زیاد و کشتی‌ها باظرفیت ده هزارتن می‌توانند به‌آن نزدیك شوند. جمعیت خرمشهرمتجاور از ۲٥ هزار نفر است

۲ــ **حزیرة‌الخضر**، که امروزجزیرهٔ آبادان می‌گویند، جزیـرهٔ‌ایست بطول ٦٤ کیلومتر وبه‌عرض از۳تا۳۰ کیلومتر در دلتای شط‌العرب،شهرمعروف‌آبادان‌که بزرگترین پالایشگاه نفت ایران وازمراکزمهم نفتی جهان است درآن واقع است، جزیره رابمناسبت مقبرهٔ‌منسوب به‌خضر درکنار بهمنشیر جزیرة‌الخضر می‌خواندند، این‌جزیره ازقرن پنجم‌قبل ازمیلاد شاید پیش ازآن مسکون بوده وتعلق به‌ایران داشته است

۳ــ **لنگرگاه** ، بمعنی بندر استعمال شده ، معمولا جائی را گویند که کشتی‌ها جلوتر ازآن نمی‌توانند به‌خشکی نزدیك بشوند

به‌بحرمنصب میشود تا موضع‌التحاق حدود طرفین درنهر مذکور آمد ورفت نمایند ، ازاین عبارات ومقدمات چهارقضیهٔ مسلمه وبدیهیهٔ آتیه‌انتاج‌میشود

اول ، اینکه مبداء خط حدودیکه باید فاصل ممالك دولتین علیتین اسلام درآن سمت‌ها بوده باشد عبارت ازنقطهٔ مصب شط‌العرب به‌دریا است

دویم ، اینکه خط حدود مربور باید تا مجرای حقیقی شط‌العرب تا موضع‌التحاق حدود طرفین ممتد شود

سیم ، تصریح وتأکید است به‌اینکه موضع‌التحاق حدود طرفین باید درشمال جزیرةالخضر ومحمره و اراضی یسار شط‌العرب که در تصرف عشایر معروفهٔ ایران است بوده باشد نه درمیان اراضی‌ومحال مربوره

چهارم ، اینکه حدفاصل ممالك‌جانبین بودن شط‌العرب‌تاموضع‌التحاق حدود طرفین چنانکه تمامی اراضی و محال واقعه درجانب همین شط‌العرب را به‌ملکیت عثمانیه مخصوص میدارد، کذالك ایجاب و اثبات میماید که تمامی اراضی وبندر و لنگرگاه ومحال واقعه دریسار شط‌العرب نیز ازمصب شط‌العرب تا ملتقای حدود طرفین به‌انضمام مجری ومصب رودکاران[1] کافةً به‌ملکیت دولت ایران مخصوص وبا سایرممالك ایرانیه در جانب مشرق و شمال آنها یکقطعه ویك وجود بوده باشد

بیائیم به‌اینکه ، موافق مصداق حقیقی معاهدهٔ اخیره‌اراضی‌متصرفیهای عشایر معروفهٔ ایران را دریسار شط‌العرب مشخص کرده برطبق آن‌نقطهٔ ملتقای حدود طرفین را از روی تحقیق معین نمائیم و بجهت اینکه از طرف مأمورعثمانیه هیچگونه تردیدی باقی‌نماندفقط بعضی فقرات راجعه‌بمأموریت را از ایضاحات معلومه نیز به‌شرطیکه حکم کلیهٔ آن بین الدولتین بهر مرکزی که بوده است کماکان باقی بماند تحقیق نموده برای بیرون برفتن ازنص مواد معاهده با مدلول معاهده تطبیق وتوفیق نمائیم

چونکه مدلول ایضاحات مرقومه هرقدرتوسیع هم بشودفقط راجع‌باین مسئله میباشد که‌تنها سکنای عشایررا درحین معاهده درحق یك قطعه‌زمینی

۱- منظور رودکارون است که دراین گزارش همه‌جا کاران قید شده است

که در یسار شط‌العرب مسلما ملك عثمانیه و با درتحت ادارهٔ حکومت‌عثمانیه بوده‌است آیامیتوان دلیل‌تصرف ایران قرارداده زمین مزبوررا عهداًمخصوص به‌ملکیت ایران دانست یاخیر، بنابراین درحق هرزمینی که یسارشط‌العرب در حین عقد معاهدهٔ اخیره هم در تصرف عشایر ایرانیه و هم در تحت ادارهٔ حکومت ایران بوده است عهداً مخصوص ملکیت‌آنجا را به‌ایران، ایضاحات معلومه نیز تأکید می‌نماید

وحال‌آنکه ترك شدن‌نهرمحمره و بندرمحمره ولنگرگاه‌محمره‌به‌ایران درعهدنامه‌اخیره مصرح است

چنانکه محمره نفس محمره و لنگرگاه محمره به‌لنگرگاه‌آن شامل است لابد بندرمحمره هم بتمامی توابع وقلمرو حکومت‌آن شامل آمده ، غیرآن‌قابل‌مصداق‌دیگر نمیتواند بود. حتی‌مأمور عثمانیه نیز در اجتماع‌نهم مجالس ارضروم صریحاً بهمین مصداق معتقد بوده است، علیهذا چه بر حسب مصداق عبارت بندر محمره و چه بمقتضای تصرف عشایر ایرانیه در یسار شط‌العرب وچه بموجب ایضاحات معلومه مانند جزیرة الخضر،متروك شدن اراضی مذکورهٔ یسارشط‌العرب هم به‌ایران بهیچوجه جای تردیدی نمیتواند شد. بنابراین در حق اراضی و محالی که از خلیج فارس تا مابین نهر دعجی و نهرنمار در یسار شط‌العرب به‌امتداد شط العرب متصل به‌یکدیگر ممتد گردیده است، (یعنی کوت بیمار وخمیسه ویوسف وسعدان و خین و کوت فیلی و راملیه به‌عبارهٔ اخری رامه که در جزیرةالخضراست ومحله ومن‌یوحی و کوت شیخ محمود وقصبهٔ دبار) ، شرقاً وشمالا با سایر اراضی ایرانیه‌متصل می‌باشد

چون علاوه برتصرفات ثابته وتامهٔ‌عشایرایرانیه درایام‌عقد معاهدهٔ‌اخیره وحتی پیشتر ازآن تصرفات مالکانه و اجراء لوازم حکومت نمودن حکام ایران نیز،هم‌عیاناً مشهود مأمورین دول اربعه شده وهم از ادعاهای مأمورین عثمانیه که درمجالس ارضروم ومحمره بیان نموده‌اند مفهوم می گردد

بدینجهت معلوم میشود که ازبابت اراضی‌یسارشط‌العرب که ملك‌مشروع

قدیمی ومختص ایران بوده‌اند، ازخلیج فارس تا مابین دونهرمذکوربموجب معاهدهٔ اخیره وایضاحات نیز به‌ملکیت ایران مخصوص گردیده است

علیهذا واضح ومبرهن می‌شود که برحسب معاهدهٔ اخیره حتی بر حسب ایضاحات نیز ملتقای‌خط حدود جانبین عبارت ازمبداء نهر کوب‌النورخواهد بود که فیمابین نهردعجی ونهر تیمار ازیسار شط‌العرب منشعب است و کذالك به موجب بیانات آتیه آشکار می‌شود که‌ادعای مأمور عثمانیه درخصوص کوت محله وتوابع آن (بعنوان‌اینکه جزو جزیرة‌الخضر نیستند و بدین‌جهت به ملکیت ایران واگذار نشده‌اند) بی‌اساس است وتعلق آنجا به‌ایران برحسب معاهدهٔ اخیره بهیچوجه جای‌تردید نمیتواند شد بدین‌طریق اولا محله‌وتوابع آن درمیان اهالی وعموم‌ناس یك قطعهٔ جزیرة‌الخضر و جزء لاینفك آنست و اختصاص‌جزیرة‌الخضر به‌ایران، عهداً مصرح است

ثانیاً چنانکه ازخریطه‌های رسمیه‌نیز مستفاد است نهر مده موسوم به شط برام که حد فاصل محله ازسایراراضی جزیرة‌الخضر است ، درمیان دهنهٔ عربی‌آن که متصل به‌شط‌العرب می گردد بعضی نقاط ارضیه مشهود ودلیل است به‌اینکه نهرمربورازبعضی‌نهرهای سایرمده واقعه درجزیرة‌الخضرعریض‌تر نیست وقابل مرورسفاین هم نمی‌باشد ، بنابراین شهوداً نیز معلوم می‌شود که محلهٔ مذکورهم مثل‌سایر قطعات جزیرة‌الخضر یك قطعهٔ متصلهٔ جزیرة‌الخضر وجزء لاینفك آن‌است

ثالثاً اگر محله‌فرضاً‌یك قطعهٔ مخصوصهٔ‌جزیرة‌الخضر هم معدودنمی‌بود، چونکه‌آشکارا دریسار شط‌العرب است ودرحین معاهده درتصرف حکومت ایران وعشایر ایران بوده است علیهذا باز به‌حکم فقرهٔ دویم ، فصل دویم معاهدهٔ اخیره‌مثل‌سایراراضی‌یسارشط‌العرب متصرف فیهای دولت علیهٔ ایران به‌ملکیت ایران مخصوص و این معنی خارج از حیز اشتباه می‌باشد

رابعاً ، چنانکه‌ازقضیهٔ‌سیم قضایای‌بدیهیهٔ‌مسلمهٔ مذکوره در مقدمهٔ‌همین لایحه مشخص می‌شود نقطهٔ که برحسب معاهده موضوع‌التحاق‌حدود طرفین

گفته می‌شود ، صریحاً دریسار شط‌العرب درجانب شمال عربی محمره استو ادعا نمودن عثمانیه‌محله را ، معنی‌این را دارد که ملتقای حدود طرفین‌مبداء جنوبی نهر مذه موسوم به شط برام بوده باشد که هنوز به محمره حتی بـه محله‌هم‌نرسیده درجانب‌شرقی‌محمره است چون‌این‌معنی علناً‌مخالف‌بدیهیات مسلمهٔ مذکوره‌استعلیهذا قابل اعتبار نمی‌تواند بود وحال‌آنکه اگرنهرمذه موسوم به شط برام ملتقای حدود طرفین قرار داده شود منافی‌حق‌آزادی‌سیر سفاینی می‌شود کـه معاهدهٔ اخیره تـاکاران ومحمره وبالاتر در شط‌العـرب صراحتاً به‌ایران داده است بنابراین عهداً مخصوص بودن محله‌به‌ایران،هم به حکم‌آنکه جزو جزیرةالخضر است وهم‌بـه مقتضای اینکه از اراضی یسار شط‌العرب متصرف فیهای عشایر معروفهٔ ایران معدود است وهم‌به‌سبب اینکه شط‌العرب حد فاصل اراضی جانبین است ، معلوم گردیده مبرهن می‌شود که اگر برای عثمانیه ادعا بشود بی‌اساس ، یعنی بی‌مأخذ خواهد بود

امامتصرف بودن‌عشایرایرانیه به‌اراضی واقعه دریسار شط‌العرب‌ازمحمره تا نهرالنور درحین عقد معاهدهٔ اخیره‌آنهم به دلایل آتیه واضح می‌شود

اول ، اینکه مأمور عثمانیه درمجالس ارضروم دراجتماع هشتم اراضی خین‌ونهریوسف وحمیسه وتیمار وسایر اراضی واقعه درامتداد یسارشط‌العرب را از محمره تاکوت‌النور اسم به اسم به عنوان اینکه درتصرف عشایر ایران است ادعا کرده‌است

دویم ، اینکه‌مأمورعثمانیه همان ادعای سابق را دراجتماع دویم‌مجالس محمره اعاده وتکرار کرده است

سیم ، اینکه مأمورین دولتین وحضتین‌متوسطین بعد از مشاهدهٔ مجالس محمره اعتراف نموده‌اند که آنجاها درتصرف ایران است

چهارم ، اینکه الان نیز اراضی مذکوره درتصرف ایران و غیرقـابل انکار است

پنجم ، اینکه هیچ دلیلی نیست که‌آنجاها درتصرف عثمانیه بوده‌است

ششم ، قنال (کانال) بزرگ موسوم به نهر مقطوعه است که قدیماً ازحوالی اهواز که تقریباً شانزده فرسخ در داخلهٔ ایران است ، مخصوصاً برای زراعت حفر شده تا شط العرب از طرف ایران زراعت و آبیاری می‌شده است

علاوه براین‌ها ، چون با وجود ثابت و محقق بودن اینکه حدود قدیمهٔ دولتین مجرای شط العرب ودجلهٔ بغداد بوده است ، زیرا قلعهٔ موسوم به کودلان ازطرف ایران در اتصال ساحل یسار شط العرب درایام کمال استقرار و استحکام مصالحه دولتین یعنی درسنهٔ یکهزار و یکصد وشش هجری ساخته شده‌است وقلعهٔ کوت العجم که به انتساب عجم معروف است، الآن خرابه های آن درمحل الحاق رود کرخه به شط العرب باقی وموجود است وبقراری که از کتب جغرافیای عثمانی مستفاد می‌شود، قلعهٔ حوازر که گویا خیلی بالاتر از ملتقای رود کرخه به شط العرب درمحلی که عماره گفته می‌شود واقع بوده‌است درایام مصالحه درتحت تصرف ساخلوی ایران باقی بوده است ، بنا بر دولت علیهٔ ایران

محض رعایت مدلول معاهدهٔ اخیره اراضی ومحالی را که از کوت النور تا حوازر درعین معاهدهٔ اخیره در تصرف عشایرایران بوده است داخل ادعای خود نکرده است، این معنی که دلیل قوی به خلوص نیت دولت ایران است خالصانه و بکمال حقانیت بودن بیانات راجعه به تصرف عشـایر ایران را از محمره تا کوت النور نیز ثابت ومدلل مینماید

از اینکه جزیرهٔ ام الخصاصیف که ازمقابل دهنهٔ کاران تا جزیرهٔ ابن راشد دروسط شط العرب ممتد است، وجزیرهٔ ابن راشد که فیمابین نهر خرم الخین وشاخهٔ یسار شط العرب واقع شده است درحین عقد معاهدهٔ اخیره درتصرف دولت عثمانیه بوده‌اند واین معنی مقتضی است که جزیرتین مزبورتین هم به دولت عثمانیه مخصوص باشد علیهذا برحسب مدلول معاهدهٔ اخیره که در نظرعثمانیه بدون تردید بوده باشد، خط حدود از نقطهٔ انتصـاب شط العرب به خلیج فارس شروع کرده چنانکه دراین قبیل نهرها ورودخانه‌ها که بخط حدود دو دولت مقرر می‌شوند، متعارفست بابزرگترین مجرای حقیقی قـابل سیرسفاین شط العرب ازمعبر کوت المحله و رامليه بعبارت اخری رامه تا مقابل جزیرهٔ ام الخصاصیف می گذرد وازآنجا به امتداد مجرای شاخهٔ شط العرب

که‌فیمابین کوت فیلی وجزیرهٔ ام‌الحصاصیف‌است تا نهر مذکور خرم‌الحیس منشعب وملتقای خط‌حدود طرفین است، مسهی شده و به‌امتداد نهر کوت‌السور امتداد یافه ودرمنتهای‌نهرمر دور مشروط به شرطیکه درضمن تحقیقات‌حدود حویره ذکر خواهم نمود به سمت خرابه‌های حدادیه که در جاب جنوب عربی قصردن واقع اسب ممتدگردیده به خط حدود حویره که من بعدذکر حواهیم نمود متصل می‌شود

این حدود به مطابقت مدلول بلاتردید معاهدهٔ اخیره کافهٔ اراضی‌ومحال واقعه دریمس شط‌العرب‌را به‌دولت‌علیه عثمانیه‌واراضی‌واقعه دریسار شط‌العرب را ازخلیج فارس تانهر کوت‌السور باجانب شرقی‌نهر کوت‌السور کافهٔ مخصوص دولت علیه ایران می‌نماید

ازاینکه مقصود اصلی‌ازمعاهدهٔ اخیره بیت حال‌صاده این‌است که بصره رابه عثمانیه ومحمره ومجرای‌کاران را به‌ایران وشط‌العرب‌را تا التحاق‌حدود جانبین به طرفین تأمین نماید، اسك به موجب همین حط ازخلیج فارس‌تا جزیرهٔ ام‌الخصاصیف همیں شط العرب به عثمانیه ویسار آن به ایران متعلق شده بدس واسطه‌برای طرفیں درخصوص شط‌العرب تأمیبات متساویه‌حاصل مشود وازایںکه‌مثل‌جزیرهٔ ام‌الخصاصیف‌نقطهٔ مهمه درمقابل دهنهٔ‌کاران‌تقریباً به فاصلهٔ یکصدو پنجاه متر دروسط شط‌العرب ومثل‌جزیرهٔ ابن راشدجزیرهٔ دیگری که فیمابین اراضی ایرانیه وشاخهٔ‌یسار شط العرب حائل اسب، مقابل یکدیگر واقع شده‌اند درتصرف عثمانیه‌باقی می‌مانند سیرسفاین طرف بصره را برای عثمانیه کاملاتأمین می‌نمایند

اگرچه پوشیده بیست که تأمیں محمره وکاران‌را بـه ایران می‌توانند متزلزل ومختل سازند ولی همیںکه دریسارشط‌العرب نیز محلهای موسوم به کوت فیلی‌و کوت حین وخمسه درمقابل جزیرتین مزبورتیں درتصرف‌دولت علیه ایران باقی‌می‌مانند ومظنون‌است که حتی‌الامکان حاوی تأمین محمره وکاران‌بوده باشد، علیهذاباز می‌توان گفت که تأمینات‌طرفین‌کانه مثل‌متساوی است

همچنین سیرسفاین شط‌العرب ازمقابل‌حریرتیں مرمورتین به‌سمت‌بصره چنانکه باشاخه س شط‌العرب از هرجهت بلا محدور است با شاخهٔ یسار شط‌العرب نیز به‌ملاحظه‌اینکه حریرتین مرمورتس دردو طرف شاخهٔ مرموره واقع ودرتصرف عثمانیه می‌باشند درهرجهت مأمون حواهد بود وار اینکه حدادیه مذکور به بصره وشط‌العرب به محمره وکاران بعد مساوی دارد، ار طرف حشکی نیز متضمن تساوی تأمین طرفین حواهد بود ولی چون نقطه مبداء نهرکوت‌الزور نسبت به محمره اقرب اربعدآن به بصره است واز مبداء بهرمرمور تامحمره ودهنهٔ‌کاران رباده ار مسافت یك تیررس سست، سایر این مطبه‌چنان‌است اراضی ومحالی که دراین س به امتداد ساحل‌یسارشط‌العرب به ملکیت ایران مخصوصد بقدر کفایت حاوی تأمین‌محمره وکاران نتوانند نشوند، اگرازطرف دولت علیه عثمانیه موافقت به اصلاح این نقصان نشود، چون نهردعجی بفاصلهٔ یك میل درقرب نهر کوت‌الزور واقع شده و بعلاوه وسعت عرض وطول‌مجری‌نسبت به بصره ومحمره هم بعد مساوی دارد وبدین جهت زیادترمناسب است که به خط حدود مقررشود ومیتواند کاملا حاوی و جالب تأمینات‌بالسویهٔ مطلوبهٔ طرفین‌بوده باشد،علیهذا اگرنهرمذکوردعجی بین‌الدولتین خط حدود اتخاذ شده، عوض اراضی واقعه فیمابین نهر مرمور ونهرکوت‌الزور درجای دیگرازممالك دولت علیه‌ایران‌به دولت‌عثمانیه‌واگذار شود به‌اعتقاد مابدون شبهه تأمینات‌طرفین راکاملاحاوی خواهدبود

بیائیم‌به‌تشخیص خط استاتوکوی[1] مابین‌جزیره وشط‌العرب که باقتضای فصل‌سوم معاهدهٔ اخیره خط حدود جانبین‌خواهد بود قبل‌ازشروع به‌مطلب لزوماً مطالعهٔ چند به عنوان مقدمه بیان می‌شود

اولا ، معلوم‌عموم‌ناس‌است که موافق جغرافیا وتاریخ زمان گذشته به‌صفحات واقعه درجانب بین شط‌العرب رسیدن به حدود بغداد ایالت‌بصره گفته‌میشود، چنانکه‌به صفحه یسارشط‌العرب نیز تارسیدن به‌حدود لرستان ایران وبغداد عثمانی، مملکت خوزستان اطلاق می گردد ، و مملکت خوزستان ار مملکت

۱- استاتوکو = Statu quo = وضع موجود = احوال حالیه = کما کان

مشروعه ومختصهٔ دولت ایران بوده اگر چه مقر حکومت آن گاهی اهواز و گاهی حویزه یاجاهای دیگر هم شده است ولی‌باردائما درتحت‌اداره مشروعهٔ ایران بوده است وعلاوه برآن‌از تواریخ‌موجوده دردست طرفین،حتی‌ازاوراق هم‌که بعنوان سواد معاهدات قدیمهٔ معلوم‌الحال والحکم ابراز میشود، چنین مستفاد می‌گردد که از این مملکت تازمان انعقاد معاهدهٔ اخیره‌هیچ محلی به موجب هیچ معاهده به دولت عثمانیه واگذار نگردیده است و در میان این دوایالت غیراز شط‌العرب حدطبیعی وغیرطبیعی نبودن‌هم ازامورمسلمه‌است

بنابراین درخصوص‌تصرفات وتملکات قدیمه که‌ازطرف دولت عثمانیه به بعضی استنادات ادعا می‌شود، چون در صورت ثبوت هم هر محلی که اراضی مزبوره بی‌آنکه مشروعیت تصرف عثمانیه در حق آنجا بموجب یك سند مشروع‌عهدی یارسمی‌ثابت‌بشود به‌دولت عثمانیه‌واگذارمی‌شود،محض ملاحظهٔ این‌است که درحین‌عقد معاهدهٔ اخیره در تصرف‌عثمانیه‌بوده، فصل‌سیم‌معاهده مزبوره مقتضی ماندن آن درتصرف عثمانیه‌است ، علیهذا این معنی دلیل قوی خواهد بود که دولت علیه ایران به رعایت حسن روابط دوستی و هم جواری عثمانیه‌در اراء عقد معاهدهٔ اخیره‌ازملك‌مشروع مختصی‌خود به‌دولت‌عثمانیه بذل وفداکاری نموده است و بهمین دلیل نیز آشکار می‌شود که در خصوص اراضی‌ومحالی که‌حین عقدمعاهده درتصرف‌دولت‌عثمانیه‌نبوده‌است، دولت‌علیه عثمانیه بهیچوجه صلاحیت ادعا وتملکی نخواهد داشت ،

ثانیاً، به‌قراریکه‌از خریطه‌های‌رسمیهٔ‌دولتین‌فخیمتین نیز مستفادمی‌شود، قطعهٔ‌اولی اراضی‌واقعه فیمابین حویزه‌وشط‌العرب‌ازنهر کوت‌البور که توصیف آن‌در ذیل‌محمره ذکرشده‌است) تا به‌محل موسوم به کوت‌العجم که درنقطهٔ مصب‌رود کرخه به‌شط‌العرب واقع ودلیل تصرفات قدیمهٔ ایرانیه است) یعنی محلهائی که به‌شط‌العرب منتهی می‌شوند، تقریبا ازسه‌میل‌تاشش میل‌عرضاً‌واز نهرمزبور تاکوت‌العجم که‌تقریباً چهل‌میل‌است‌طولا اغلب‌آنهانخلستان‌وزراعت است که‌بواسطهٔ نهرهای‌مدهٔ‌شط‌العرب‌مشروب می‌شوندوبعضی‌هم‌اراضی‌خالیه‌و بایره‌است وقطعهٔ‌دویم اراضی‌مذکوره‌جنوباً بواسطهٔ‌قنال‌معروف به‌نهرمقطوعه

که‌در داخلهٔ ایران ودرحوالی اهواز پای‌تخت‌خورستان‌ازرود کاران مخصوصاً برای‌زراعت حفرشده‌است تااینکه درجوار کوت‌ربان بواسطهٔ‌مجرای نهر ریان مسمی‌به شط‌العرب‌نشود ، ازطرف‌دولت‌علیه‌ایران‌مرروع‌ومشروب می‌شده‌است وشمالاهم بواسطهٔ‌قنال موسوم‌به‌نهردوآب که‌در داخله‌ایران حتی‌از نهرحویره هم‌بالاتر از رود کرخه مخصوصاً برای‌زراعت‌حفر شده ودر بعضی‌جاهاهم‌به‌اسم حودیعی دوآب مسمی‌وبانهر مقطوعه مخلوط گردیده‌است تابزدیکی مسهای عربی‌حور حویره ازطرف ایران مرروع ومشروب بوده‌است مابین این دونهر مربور‌هم بعض‌عدبرهاومراتع‌مخصوص‌عشایر ایرانیه‌وبعضی‌هم‌اراضی‌بایره‌است که ازطرف دولت‌عثمانیه هیچگونه‌ادعائی درحق‌اراضی، مرارع مسطوره فوق بوده مأمورعثمانی‌هم‌درمجالس ارضروم دراجتماع وهم‌رسماً اعتراف‌صریح‌به آن‌نموده است،

چون‌نظر به‌تفاصیل مربوره خط حدودیکه به‌اقتضای فصل‌سیم معاهده احیره‌از این‌اراضی‌باید امرار بود ، عبارت از خط استاتوقوی اراضی متصرف فیهای‌طرفین درحین‌عقد معاهده‌است علیهذا بدیهی وآشکاراست که اگرفرضا احتصاص‌ملکیت قطعه‌اولی به‌ایران به اعتبارایبکه تصرفات‌عشایر ایرانیه در قطعهٔ مربوره تنها عبارت از سکنی‌است نتواند به طن مأمور عثمانیه برحسب ایضاحات بانهر ملاحظه‌ایست‌محل‌تردید یااحتصاص آن‌به عثمانیه بسبب‌نشود بارقطعهٔ ثانیه چون‌بهیچوجه درتصرف عثمانیه نبوده وعلاوه برآن‌به‌زراعت‌و سکنی‌ورعی‌مواشی عشایر ایرانیه‌هم‌مخصوص‌بوده‌است بنابراین‌بهیچوجه‌جای تردید نمیتواند بود که قطعه ثانیه مربوره طبعاً وعهداً بایددرتصرف مالکانه ایران باقی بماند

فرضاً ،ازاین قطعه هم هرچه تاخرابه های حدادیه و هرچه هم درجانب عربی‌خط حدودیکه ازخرابه‌های مربوره به‌سمت حورحویره خواهد گذشت به‌ملاحظهٔ تأمینات بصره‌وشط‌العرب‌به‌دولت‌علیه‌عثمانیه‌ترك‌شود، بلاشبهه‌منوط به‌این‌شرط‌خواهدبود که‌بدل آن درجای دیگراز‌امثال‌همین‌اراضی‌به‌دولت‌علیه ایران واگذار شود

اما ، مطالعات راجعه به حویزه واراضی واقعه در آن طرف حور چون حور حویزه که از اجتماع آبهای رود کرخه و رود دویرج که هردو مخصوص ایران‌اند بعمل آمده و اختصاص آن به حویزه ازاسمش هم معلوم است حقیقتاً در اراضی حویزه واقع و ساحل شمالی آن مرکب از صحرای کوچك وجبال رملیه است (ریگ) متصل به کوههای لرستان است که در تصرف اعراب حویزه و درفول و عشایر لرستان است وساحل جنوبی و جنوب شرقی حور مزبور یعنی سواحل مشرف به سمت محمره درمحصوص زراعت اهل حویزه است و در سایر محال آن ازقبیل حور مجرسه وحور بستین و حور خفاجیه و حور عبیدان ، حور غدیر وحوردیتون و حور شوب و غیره ، و غیره که گاهی داخل حور و گاهی خارج می‌شوند ، از طوایف حویزه از قبیل سادات وسودان وسواری و بنی‌طرف وشرفه وباوی وآل بوعبید وحادر و بربهه زیاده از چهار هزار خانوار اعراب جریه‌نشین (قریه‌نشین) واعراب معدانچی[1] متصرف میباشند وجریه‌نشینان مزبور دروقت طغیان آبها به کنار کوچیده وقت نقصان آن متدرجاً باز به جاهای مخصوص خودشان مراجعت واقامت نموده مشغول کشت‌وزرع میشوند ، معدانچیهای مزبور هم دائماً دراراضی واقعه درمیان حور توقف وسکنی مینمایند وعلاوه بر آن چونکه محل وقوع حورهم از اراضی حویزه معدود واختصاص حور مزبور به حویزه ازاسمش هم معلوم و دلیل کافی است به اینکه هیچگونه ربطی به تبعهٔ عثمانی ندارد

علیهذا دراختصاص حور مزبور بایران بهیچوجه شبهه نمیتوان نمود و بهمین جهت درباب اختصاص کلیه یك قطعه که ازحور مزبور درداخل منطقه خریطه‌های رسمیه است ، به‌دولت علیه ایران احتمال هیچگونه تردیدی باقی نمی‌ماند وحال آنکه این‌جاها چون مرکز مملکت خوزستان ومملکت خوزستان به‌ایران وتصرفات ایرانیه مخصوص‌ومعروف است بدین جهت دولت ایران هیچگونه احتیاجی به‌اقامه دلیل دیگر دراین‌باب ندارد

---

[1] ـ معدانچی ، طایفه‌ازعرب‌را اطلاق میسمایند که کشت‌وزرعی نداشته فقط به نگاهداری گاومیش‌وشیرو کره آن گذران مینمایند ، بدین جهت غالباً مسکن آنها میان حورها وعلفزارهای آن است .

بنابراین موافق مدلول معاهدهٔ اخیره که درنظر عثمانیه خارج از حیز تردید بوده باشد بانضمام ملاحظهایکهیك سهمی از قطعهٔ ثانیهٔ مذکوره که باخط مدادی درروی خریطههای رسمیه نشان داده شده است ، در ضمن تامسات بصرهوشطالعرب ازطرف ایران بجانب عثمانیه بماند، مشروط براینکه بدل آن درمحل دیگر ازطرف عثمانیه بایران واگذار شود

خط حدودیکه درسمت محمره بیان نمودیم ازخرابههای حدادیه رو به شمال ومغرب پیچیده بالاستقامه بهمنتهای عربی قنال نهردوآب که درخریطهٔ رسمیه معلوم است وازآنجا بهخور حویزه متصل شده از مغرب خور دبون مخصوص تصرف عشیرت بنیطرف من عشایر حویزه ومغرب خور شویب مخصوص تصرف عشیرت بوعربه حویزه گذشته بامجرای خور المحیس وشطالعمی به رود دویرج منتهی شده بخط حدود پشتکوه لرستان که منبعد ذکرخواهد شد متصل میشود جانب غربی خط مذکور بدولت علیه عثمانیه وجانب شرقی آن هم بدولت علیه ایران میماند ، چون خطی که از حدادیه تادوآب امتداد داده شدهاست هردو جانب آن اراضی بایره است بدین جهت فقط حرکات عاقلانه عشایر طرفین را بمرکز ایالت جانبین وقایه نموده ، بغیرازآن قابل ملاحظه دیگر نمیتواند بود وازاینکه نقطهٔ حدادیه که مبداء خط مزبور است بعدآن بهبصره کانه مساوی بعدمابین شهرحویزه ونقطهٔ منتهای خط مزبور بنهر دوآب است ، علیهذا حرکات سوء عشایررا بالسویه بهریك طرفین تأمین مینماید ، کذالك اراضیواقعهدرجانب شمال نهردوآبرا بایران وقطعه اولی مذکوره واقعه در یسار شط العربرا نیز بهعثمانیه بالمساوات امن میسازد

بیائیم بکشف وتحقیق حدود پشتکوه لرستان ازرود دویرج تاامامدلیح بروفق فصل سیم معاهدهٔ اخیره چون درحق این اراضی بموجب مدلول فصل مزبور طرفین ترك ادعا ازیکدیگر نمودهاند، بنا براین خط حدود اراضی مزبوره عبارت ازخط استاتوقوئی است که حد فاصل اراضی متصرف فیهای طرفین درحین عقد معاهدهٔ اخیره بوده است

ازانکه تصرف طرفین هم‌به‌کشف حالت تبعیت عشیرت بنی‌لام متنازع فیه وتصرفات حقیقیهٔ آنهامنوط است علیهذا ابتدائاً این مقدمه بیان می‌شود که عشایر بنی‌لام‌درحین عقد معاهده حتی الی الآن‌نیز به‌یك طرفی کاملاتبعیت نداشته یعنی بعض آنهـا تابع دولت علیه ایران وبعضی تابع عثمانیه بوده و بخصوصه طوایف موسومه به‌عبدالشاه وعبدالخان وآل علی‌خان وامثال آنها من‌القدیم به‌تابعیت ایران‌مخصوص بوده‌اند که اختصاص آنها به‌ایران‌ازالقاب ایرانیه‌هم که به‌آنها اعطا شده است مستفاد است قدیماً هر کدام ازعشایر بنی‌لام درتابعیت عثمانیه بوده‌اند ، محل سکنای آنها یمین دجله وهر کدام که درتابعیت ایران بوده‌اند محل سکنای آنها یساردجله بوده‌است،اکنون بهرنحوی است تصرفات آنها دریساردجله راجع به‌سمت تابعیت آنهاست و سمت تابعیت‌هم تابروفق‌معاهدهٔ اخیره‌تفکیك تابعیت آنها اجرا نشود معلوم نمی‌تواند بود

علیهذامسئلهٔ تصرفات آنهاهم که به‌کدام طرف راجع‌یاکدام غیرراجع است مردد ومشکوك مانده ولازم می‌آید که سند تصرف هیچیك ازطـرفین نتواند بشود

مسلم است که مادهٔ تصرف هم بابه‌مقوله دهات ومزارع ویابه صحاری و مراتع منحصر بودهٔ ، محال غیرقابل رعی مواشی [1] هم قابل مذاکره‌به‌مقتضای طبیعت‌به‌متصرف فیهای‌هر کدام طرف که مناسب بوده باشد راجع‌خواهدشد بنابراین اربابت اراضی واقعه‌درمنطقهٔ‌خریطه‌های رسمیه ازدویرج تاباغسائی که شهوداً معلوم واغلبی عبارت ازاصل رشتهٔ کوه موسوم به‌جبل حمرین و دامنه‌های شمـالی وجنوبی آن وقلیلای هم اراضی بسیطهٔ قمرکائنه درسمت جنوبی‌آن‌است چون قصبهٔ بیات که‌درشمال‌جبل‌مربوروافع‌است قلعهٔخرابهٔ واقعه درجنوب‌جبل مربور که به‌اسم کوت‌القمیش قید شده ولیکن ازبناهای حسین‌خان والی پشتکوه‌بودن آن محل انکارنمی‌تواند بود وکذالك‌قصبهٔ باغسائی واقعه درجنوب جبل مربور باکافهٔ مزارع ومتعلقات خود چه‌درحین

۱ - علف‌چرائی

معاهده‌وخیلی‌پیش‌ترازآن وچه ارایام معاینه نمودن و کلای دول اربعه‌تاحال درتصرف دولت علیه ایران بوده وتصرفات حاضرهٔ دولت علیه ایران دراین خصوصها ررعاً وحکماً واسکاتا به‌وکلای مشارالیهم سرمعاینه شده است علیهدا به‌حکم‌معاهدهٔاخیره نسراختصاص‌محال مربوره وتمامی‌توابع‌ولواحق آنهابه دولت علیه ایران ثابت می‌شود وارایسکه‌اراضی‌ومراتع واقعه‌درجانب جنوب رشتهٔ جبل‌حمرین وشمال‌آن یك جزئی است ارقطعهٔ موسومه به‌صفحه کرد من‌توابع‌ایالت‌پشتکوه ایران‌والی الآن بعنوان‌شی(قشلاق)ورعی‌مواشی درتصرف‌عشایر قطعه‌مربوره‌بوده‌اند وعلاوه برآن اقصای اتصال طبیعی‌ممالك ایرانیه ازدویرج تاباعسائی بیرار کجا تاکجا مخصوص بودن این اراضی‌رابه ایران چه قدر بـاشد ، چه مرتبه بی‌آنکه احتیاج به‌دلیل دیگربوده باشد واضحاً مشخص می‌نماید وحال آنکه اگر فیمابین این اراضی وشط بغداد محلی به‌اسم بنی‌لام هم ادعا بشود ، حالت تبعیت بنی‌لام وحکم‌اراضی‌متصرف فیهای حقیقیهٔ آنها هرچه بوده باخواهد بود ، درجزو بیانات ما مندرجه‌در فوق معلوم شده است ، مع مافیه سکنی وتصرفات بنی‌لام مذکورتقریباًاز بیست میل تاسی میل این اراضی دورتر درکناردجله است ودرمیانهٔ خیلی اراضی بسیطهٔ وسیعه واقع شده است وعلاوه برآن مثل جبل حمرین اراضی سنگلاخ وکوه به‌عرب‌شترچران‌یا‌گامیشی‌هیچگونه مناسبتی نمیتوانندداشته باشد ، سهل است به‌هیچ نوع دلیل تصرفی هم دراین اراضی ندارند ، کذالك ازبابت اراضی واقعه درداخل منطقهٔ خریطه‌ها ازباعسائی تاحسان وباورائی ومندلیج ، چون بعضی ازمعمولهٔ دهات ومزارع واکثری مراتع است ، علیهذا به‌ملاحظهٔ اینکه‌محال‌متصرف فیهای طرفین درزمان عقدمعاهده اخیره‌مطابق حقیقت منکشف ومعلوم شود ، ابتدا این مقدمه ذکرمی‌شود

چنانکه معلوم‌است ودرایام گردش‌حدود هم مأمورین دول اربعه‌مشاهده نموده‌اند ایالت پشتکوه لرستان من توابع ایران محلی‌است صعب‌المسالك‌و اغلبی مرکب از کوه‌های‌بزرگ‌مثل‌یکپارچه تخته سنگ‌است دهات‌ومزارع متصرف فیهای اهالی آن که معاش کلیهٔ‌آنهارا بتواند بطور کفایت اداره‌نماید

سوای قلعهٔ مخروبه حسینیه که درجنوب جبل حمرین در کنار رود خانه تیب واقع و کوت‌القمیش نامیده شده است منحصراست به باعسائی که درجنوب جبل حمرین در کناررودخانهٔ چنگوله واقع است ، (یعنی به‌اراضی متعلقه به آن که بواسطهٔ نهرهاوقنالهائی که مخصوصاً ازیمین ویساررودچنگوله برای زراعت حفرشده‌اندمشروب می‌شوند)و برمحال موسوم به‌بیات وصیفی وملحطاوی وتوابع آنها (که درشمال جبل‌حمرین ومشرق ومغرب کوه اماران واقع شده‌اند) مابقی عبارت ازمقوله دیمات ومزارع متفرقهٔ خورده‌ریزاست

سکنه و زراع محال‌موسومه به صیفی وملحطاوی همان دوطایفه‌موسومه به صیفی وملحطاوی است ازطوایف پشتکوه لرستان که طایفهٔ ملخطاوی اراضی‌واقعه در یسار رودکاویرا با قلعهٔ ملخطاوی که دراتصال‌تربه سیدحسن است متصرف می‌باشند و بواسطهٔ قنال جوجفت (که از داخله پشتکوه تا جائی که رشته جبل حمرین به یسار رود گنجیان چم منتهی میشود ممتدو دلیل‌کافی برای تصرفات قدیمه پشتکوهی در این اراضی است) و بواسطهٔ بعض نهرهای دیگریمیناً ویساراً زراعت می‌نمایند و طایفهٔ صیفی و طایفهٔ خامسی پشتکوه هم اراضی‌واقعه در یسار رود گنجیان چم را تایمین‌رودکاوی بانضمام قلعه صیفی که از بناهای نادرشاه معمور است ، من‌القدیم متصرف بوده ، بواسطهٔ نهرهای جاریه از رود گنجیان چم زراعت می‌نمایند، حتی در میانهٔ خودشان اراضی صیفی و خامسی ونهرهای آنها نیز مفروز ومعین است وسهم‌الارض دیوانی هریکی عاید طرف ایران می‌شود

اهالی‌باعسائی هم مرکب ازبعض فلاحان وطوایف پشتکوهی که نام‌آنها شوهان وکاوری وزرکوش و پسیاری و دیرمالی است ، قطع نظر از ساعات وآسیابهائیکه من‌القدیم متصرف بوده‌اند به مزارع واقعه در یمین و یسار رودچنگوله نیز متصرف بوده بواسطه نهرها و قنالهائی که یمیناًویساراً از رودچنگوله حفر وجاری شده است ازقبیل نهرکاوری شوهان ونهر کندلان‌و کنجیجه ودیرمالی وشهابی‌و غیره وغیره که بعضی به اسم خود همان‌طوایف

وبعضی به اسم‌های دیگر نامیده شده است ، زراعت و فلاحت می‌نمایند و سهم‌الارض دیوانی را دائماً به ایران می‌دهند نظر به مقدمات مربوره ، چون در حوب جبل‌حمرین ، باعسائی ومرارع‌آن در تصرف دولت علیه ایران و جسان ، باورائی در تصرف دولت علیه عثمانیه بوده اسب ، مقتضی است‌خط حدود دولتین که حدفاصل آنهاخواهد بود ازمابین‌باعسائی وحسان‌وباورائی بگذرد واز اینکه درشمال جبل‌حمرین اراضی صیفی و ملحطاوی در یسار رود گنجیان چم درتصرف ایران و محل موسوم به ذورباطیه در یمین رود گنجیان چم درتصرف عثمانیه بوده است ، لازم می‌گیرد که رود گنجیان‌چم خط فاصل اینها بوده باشد

وچون جبل‌بدکوبك بزرگ و کوچك وبد میمك واراضی و مراتع رشته‌کوه موسوم به جبل‌حمرین با تمامی اراضی شمالیهٔ آنها درایام معاینهٔ مأمورین دول اربعه وخیلی‌پیشتر ازآنهم درتصرف حکومت پشتکوه‌لرستان بوده وعلاوه برآن برحسب طبیعت اراضی هم تعلق آنها به ایالت پشتکوه محل تردیدنمیتواند بود و کذالك ترساق ومندلیج‌هم متعلق به عثمانیه‌بوده است واجب می‌کند که رشته جبل بد کونیك وبدمیمك وجبل‌حمرین‌حد فاصل اراضی متصرف فیهای جانبین بوده باشد

بنابراین خط استاتوقوئی که به مقتضای فصل سیم معاهدهٔ اخیره خط حدود جانبین خواهدبود، بعدازآنکه از طرف حویزه به رود دویرج منتهی وتابع گردید، در نقطهٔ که مجرای سیلاب موسوم به خریفان و خرکاریز به رود دویرج متصل می‌شود با مجرای همان خریفان به یمین رود دویرج گذشته به امتداد جر مزبور تا مبداء شرقی جبل‌بد بازرگان و بعد به امتدادرشته‌جبل‌بدبازرگان‌تایساررودخانه‌تیب ممتد ومنتهی شده رودخانه مزبور را درهمان نقطه ازیسار به یمین گذشته بالاستقامه به نقطهٔ (یعنی‌به تپهٔ) موسومه به قراتپه وازآنجا تقریباً به استقامت قلعهٔ باعسائی تا منتهی شدن‌آن به نقطه معینه مجرای سیلابی که بعدآن تا باعسائی نه میل است ممتد شده وبعده ازهمان نقطه به انطباق قوسی نیم دائرهٔ که به اعتبارمرکز

بودن گنبد کاکاعلی که دراتصال قلعه باغسائی واقع است به بعد نه میل نیمقطر ازجنوب باغسائی گذشته باشد ازجنوب مزارع باغسائی گذشته و رودخانهٔ چنگوله را بالتقاطع ازیسار به یمین عبور نموده تا محادی استقامت خط مستقیمی که‌از نقطه معینه مزبوره به مرکز کاکاعلی گذشته باشدممتد گردیده وبعده برای صیانت مزارع ومراتع باغسائی وتأمین راه معروف عبور ومرور قافله و زوار ازباغسائی‌تا صیفی وملخطاوی و داخله پشتکوه ازنقطهٔ محاذات مزبوره بالاستقامه به ذروهٔ اصلی موسوم به قلعه ویران که در رشتهٔ جبل خرماله واقع است و به امتداد رشتهٔ مزبور به ذروهٔ جبل‌شر مرور کرده به رودخانه گنجیان چم می‌رسد وبعد با مجرای رودخانه گنجیان چم سربالا پیچیده در دهنه تنگ گنجیان چم درمحاذی‌پشتهٔ جنوبی محلی که‌آب‌زالی‌یاب از طرف یمین متصل به رود گنجیان چم می‌شود به همین رودخانه گذشته به امتداد قلل‌پشته مزبوره به ذروهٔ کوه‌موسوم به بند کولیك‌بزرگ وازآنجا به امتداد رشته بند مزبور دهنه تنگ‌کانی پلنگ را تقاطع کرده به قلعهٔ بندکولیك کوچك و به امتداد رشته آن در دهنه دره موسوم به ماراکیتاربه رودخانه ترساق‌داخل‌شده وبامجرای رودخانه مزبوره حرکت ودر مقابل‌مبداء نهرسلامه رودخانه مزبوره‌را به یمین گذشته به‌امتدادپشته که به نقطه مزبوره نزدیك‌تراست به جبل‌میمك وبه امتدادرشته‌آن‌دردهنه تنگ‌کورسك به رودخانهٔ تلخاب‌رسیده ودرمبداء نهرهرام رودخانه تلخاب را ازیسار به یمین گذشته به‌توجه استقامت جبل حمرین که ازجانب مندلیج به اینطرف ممتد است ازجنوب تپه‌گل‌لان واز دهنهٔ تنگ‌گل‌لان بالتقاطع گذشته به مبداء شرقی رشته جبل حمرین و ازآنجا به امتداد سلسلهٔ جبل حمرین ازروی ذروه‌های جبل کوارابی و گل شروان باتقاطع تنگهای واقعه دراین میانه‌گذشته دردهنه نام تنگ (یعنی میان تنگ) رودخانه کنگیر را ازیسار به یمین عبور کرده درجانب غربی تنگه مزبور به ذروهٔ کومه سنگ که در امتداد رشته همان جبل حمرین الحالة هذه نیز علامت حدود است منتهی شده به خط حدود کرمانشاهان که بعد ازاین ذکر خواهد شد متصل

می‌شود ایلك خط مزبور که هم بامدلول معاهده اخیره مطابق و هم حتی‌الامکان به حدود طبیعیه از قبل حریفان وجبل بند بارزگان وجبل قلعه ویران و رود گنجیان چم وجبل بند کولیك و بند میمك و جبل حمرین منطبق است اراضی ومحال واقعه درجانب جنوبی وجانب غربی آن به دولت عثمانیه مانده، جانب شرقی و جانب شمالی آن مخصوص دولت علیه ایران می باشد، چون فیمابین خط مزبور و دجله بغداد از بیست میل تا پنجاه میل بعد مسافت است بدینواسطه دجله را به عثمانیه تأمین نموده، کذالك اتصال باعسائی را هم شرقا به رود دویرج و غرباً به جبل قلعه ویران به واسطه دو پارچه اراضی دایره شرقیه وغربیه محافظت نموده بدینجهت حرکت وسکون قافله وروارعربستان وبهبهان وبختیاری راباجاده عام متعارف‌خودشان یعنی بادامنه جنوبی جبل حمرین تا باعسائی واز آنجا تا صیمی و ملحطاوی و خیلی آن طرف‌تر وهم چنین حرکت وسکون عشایر ایرانیه را برای ایاب و ذهاب قشلاقات خودشان که فیمابین رود دویرج و رود کرخه است تأمین نموده حاوی ملاحظهٔ این معنی می‌باشد

چون درفصل هشتم معاهده اخیره درباب عشایر متنازع فیها مصرح است که یکدفعه ازطرفین به آنها تکلیف شده تبعیت هر کدام طرف را اختیار نمودند مستمراً تابع آنطرف معدود شوند علیهذا تصریح می‌نمائیم که تعیین خط فوق مشروط باین است که وجهاً من‌الوجوه به‌تکلیف تابعیت آنها که‌بموجب معاهده مقرراست وهمچنین به حقوق تصرفیهٔ آنها که ازمتفرعات تابعیت مزبوره است ، ایراث خللی نتواند نماید

این‌فقره هم باید معلوم شود که احکام حدودیه معاهدات عتیقه موهومه که چندین سالها چه در مجالس ارضروم وچه قبل از آن فیمابین دولتین علیتین اسباب مباحثه ومشکلات شده بود اگر به‌موجب معاهدهٔ اخیره ملغی نمی‌شد واوراقی هم که ادعا می‌شود ، سواد عهد نامهٔ عتیقه است ازمواد آن هر کدام که به عثمانیه زیادتر نافع است بقدر امکان وسعتی در شمول آن به ضررایران تصورمی گشت بازمابین دولتین‌علیتین ازمحمره تاجسان سوای

خط حدود بودن شط‌العرب ودجله‌بغداد ایهام معنی دیگرنمی‌توانست‌بنماید، اکنون که بموجب همین خط استاتوقوی مذکور زیاده ازدوهزار میل مربع اراضی واقعه‌فیمابین خط مربوروممجرای دجله وشط‌العرب‌به‌عثمانیه مخصوص می‌گردد بدون شبهــه بذل علنی دولت علیه ایران است درازاء عقد معاهدهٔ اخیره رفع مشکلات معاهدات عتیقه

اگرچه مسلماً اعتقاد قوی داریم بیانات ودلائلی که برای اثبات‌تصرفات ایرانیــه در حق حدود پشتکوه ذکر کرده‌ایم به انضمام مشاهده و معاینــه وکلای دول اربعه به حد کفایت و مستغنی ازاقامــهٔ دلایل واستنادات سایره است ، بلکه بسبب کمال وضوح مسئله و رعایت اختصار به این قدرهــا هم احتیــاج نبوده است مع هذا در صورتیکــه در نظر قومیسیون (کمیسیون) احتیاجی ملحوظ شود بــه ابراز وایراد بعضی دلایل واسناد هم از قبیل ثبت دفاتر واوراق واحکام وحجج وقباله‌جات وشهادت نامه‌وسایر حاضر وقادریم

بیائیم به کشف خط استاتوقوئی که درباب حدود اراضی‌متعلقه به‌ایالات کرمانشاهان از مندلیج تا زهاب (یعنی تا رود الوند) به مقتضای فصل سیم معاهده اخیره خط حدود دولتین خواهد بود

معلوم هردو طرف است که در این بین قصبهٔ مندلیج در جنوب جبل در تصرف عثمانیه وقریه صومار و مزارع دیگر درشمال جبل حمرین درتصرف ایران‌است این معنی‌را ثابت می‌کند که جبل‌حمرین حد فاصل اراضی‌جانبین است

اگرچه غیر ازاین‌ها آبادی دیگری مجاور حدود نیست ولی در اکثر جاها همان رشته جبل حمرین حد فاصل حقیقی است ، علاوه بــرآن چون این اراضی که مراتع است علیهذا ملاحظهٔ کــه در حق این‌ها بتوانــد مدار تشخیص تصرف طرفین بشود بدون هیچگونه تردید فقط راجع به مادهٔ رعی مواشی وتصرفات عشیرتی‌خواهدبود اما مادهٔ رعی مواشی وتصرفات عشایری بقراری است که تا دوسه سال قبل از این یعنی تــا وقتیکه گذشتن عشــایر جانبین به‌ممالك یکدیگر به‌عنوان علف چرانی ازطرفین‌ممنوع‌شود متصرف

بودن عشایر ایرانیه به عنوان قشلاق وعلف چرانی به رشته جبل باغچه وجبل دربلند وخیلی آنطرف‌ترحتی الی اتصال مزارع بلدروز وشهربان وقزل‌رباط هم مشهود مأمورین‌دول اربعه گردیده‌است ، سهل‌است‌مسلم‌طرفین‌هم می‌باشد، چه درآن وقتها و چه از سنوات خیلی بیشتر ازآن چه درحالت حالیه‌یعنی بعداز قدغن‌شدن عبورومرورعشایرطرفین‌به‌ممالك یکدیگر نیزمتصرف‌بودن عشایرایرانیه‌وحکومت‌ایرانیه‌به‌جبل‌باغچه‌وجبل‌دربلندوجبل‌حمرین واراضی شرقیه و شمالیه‌آنها ودراین حوالی به‌خط حدود معروف بودن‌جبال‌مزبوره درنظرعثمانیه جای تردید و انکار نیست ، بدینجهات همین جبال بدون‌شبهه عین همان خط استاتوقو می‌باشد که ما در صدد آن هستیم بنابراین به مقتضای فصل سیم معاهدهٔ اخیره خط حدودیکه فاصل اراضی متصرف‌فیهای جانبین است ، بعدازآنکه درجانب پشتکوه درمحل موسوم به‌نام‌تنگ(یعنی میان تنگ) به ذروهٔ موسومه به‌کومه سنگ جبل حمرین (که نقطهٔ خط حدود بودن کومه سنگ مزبور به موجب مهرو سند اعضای مجلس مندلیج نیز ثبت است) رسید به‌امتداد سلسلهٔ جبل حمرین به‌دروهٔ جبل کهنه و یك دروهٔ جبل در بلند گذشته به‌دهنهٔ تنگهٔ رودخانه نفت منتهی شده در همان نقطه رودخانه مزبور را از یسار به‌یمین گذشته به‌امتداد نزدیك ترین پشته رشته جبل باغچه به‌این نقطه به‌قله‌رشته جبل باغچه (که درجانب مغرب‌دشت دارخرما ممتد است) و بعده به‌امتداد دروه‌های جبل مزبور از مغرب جبل باغچه کوچك گذشته‌بواسطه پشته جانب غربی‌تنگ شفیع‌خان در دهنهٔ‌تنگ شفیع‌خان به‌رودخانهٔ الوند که از ریجاب به‌اینطرف می‌آید متصل شده به خط حدودزهاب که بعداز این ذکرخواهد شد واصل می‌شود

همین خط حدود علاوه برایسکه موافق معاهدهٔ اخیره حد فاصل اراضی جانبین است ، چون به‌امثال جبل‌حمرین وجبل دربلند و جبل باغچه حدود طبیعیه نیز منطبق است ، علیهذا اراضی و عشایر طرفین را به‌یکدیگر و راه قافله را از مندلیج تا خانقین به‌عثمانیه‌کاملا وکافیاً تأمین می‌نماید

و از اینکه در این اراضی مرارع و دهاتی درقرب حدودنیستو کلیتا از مقوله مراتع و اراضی راجعه به‌تصرفات عشایری می‌باشد ، و تصرفات عشایر ایرانیه هم محققاً از این‌هاخیلی‌آنطرف‌تر ، عرضاً تا جوار شهرمان وقزل‌رباط و بلدرور بوده و بواسطهٔ همین خط ازآنها صرفنظر وتنهابه‌حدود طبیعیه از قبیل رشته جبل‌حمرین (که خط حدود بودن آن مسلم است) و رشته جبل دربلند و رشته جبل‌باغچه (که هردو ازمتصرفات مسلمه عشایر ایرانیه‌خیلی در سمت داخلهٔ ایران هستند) حصرشده است ، علیهذا احتیاجی به‌اقامه و ابراز سند و دلیل دیگر باقی نمانده بهمان بیاناتی که‌ذکرشد اکتفا میشود

بیائیم به‌تقسیم مملکت زهاب‌بروفق مدلول فصل‌دویم معاهدهٔ اخیره وبه تعیین خط حدودی که به‌مقتضای‌مدلول‌معاهدهٔمزبورحدفاصل سهم‌های‌طرفین خواهد بود ، چون به‌مقتضای معاهدهٔ اخیره تقسیم تمامی مملکت زهاب بین‌الدولتین‌مقرراست، علیهذالازم است که ابتدائاً بطوراجمال‌حدود لازمهٔ‌آن معلوم شده بعد ملاحظات متعلقه‌به‌آن ذکر شود

یك‌حد مملکت مزبوره رودالوند است که از ریجاب می‌آید تا الحاق آن برود‌سیروان وحد دیگرآن رودخانهٔ‌سیروان استاز ملتقای رودصیمکان

چون درفصل‌دویم معاهدهٔ اخیره مندرج است(دولت ایران تعهدمی کند که جمیع اراضی سیطه‌ولایت زهاب یعنی اراضی جانب عربی‌آن رابه‌دولت عثمانی ترك کند و دولت عثمانی نیزتعهد می کند که جانب شرقی‌ولایت‌زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آن را مع درهٔ کرند به‌دولت ایران ترك کند)

علیهذامنطوق‌معاهده بموجب عبارات مزبوره چنین می‌شود که سنجاق زهاب به‌اعتبارسیطه و جبالیه به‌دوقطعهٔ‌شرقیه‌وغربیه‌تقسیم‌شده، قطعهٔ عربیه‌بسیطهٔ صرف بوده به عثمانیه ترك و مخصوص گشته به‌ممالك عثمانیه متصل شود و قطعهٔ شرقیه مرکب از بسیطه وجبال بوده به‌ایران ترك و مخصوص گشته به‌ممالك ایرانیه متصل شود یعنی عبارات مزبوره واجب می کند که اراضی سیطه‌غیرمرکبه واقعه در جانب غربی سنجاق زهاب تارسیدن به‌اولین‌اراضی جبالیه (یعنی مرکبه) به‌دولت عثمانیه و اراضی مرکبه از جبال و سیطه

واقعه‌درجانب‌شرقی سنجاق رهاب تامنتهی‌شدن‌آن عرماً به‌اولین اراضی بسیطه عیرمرکبه به دولت علیهٔ ایران مخصوص شود زیرا لفظ جبالیه که با یاء نسبت بیان شده است معنی آن جبال تنها نمی‌تواند باشد ، بلکه مطلق به اراضی بسیطه نیز که باجبال مرکب ومخلوط بوده باشند ، شامل‌آمده‌معنی بسیطه که‌درمقابل جبالیه گفته شده است منحصر به اراضی بحث وبسیط عیر مرکب خالی از جبال می‌شود نظر به‌همین تعبیر که ازهرجهت مطابق واقع است معلوم و مسلم می‌شود که درسنجاق رهاب محلی که بسیطه‌با جبالیه بودن‌آن مشکوك و بحالت تذبذب‌بوده باشد نمیتواند بود ، کذالك محقق می‌شود که‌منقسم‌شدن سنجاق مربور به‌قطعات متفرقه یعنی به‌زیاده از دوقطعه خلاف نص معاهده خواهد بود و حال آنکه اگر درعهدنامه‌بجای لفظ‌جبالیه لفظ جبال بدون یاء نسبت هم نوشته شده بود باز برای اینکه سهم هرطرف متصل به‌ممالك خود شود مقتضی بود که سهم هریکی قطعهٔ واحده باشد و اراضی بسیطه واقعه درمیان جبال هم بسبب اتصال نداشتن به‌اراضی بسیطه مطلقه غربیه بمقتضای‌طبیعت وبه‌ملاحظهٔ عدم انقسام به زیاده ازدوقطعه‌حکماً تابع جبال بوده باشد

بنابراین چنانکه ازخریطه های رسمیه به‌امعان نظر جزئی به کمال وضوح وسهولت معلوم می‌شود مصداق اراضی بسیطه غربیه بلوکات ومحالات معتبره وپرمحصول واقعه درجانب غربی‌سنجاق‌مربور است ازقبیل بن کدره و د که وقله وحاجی‌قره وخانقین وعیره وعیره که‌در اراضی بسیطه عیر مرکبه‌واقع وبه‌واسطهٔ نهرها وقنالهائی که‌یمیناً‌ویساراً‌ازرودخانهٔ‌الوند ورودخانهٔ‌سیروان حفرواحداث شده‌اند، ازقبیل قنال حاجی قره وقنال بالاجو و غیره وغیره مشروب ومزروع می‌شوند، کذالك اراضی جبالیه هم‌عبارت ازجبال‌مسلسله واراضی مرکبه ازدره‌ها وتپه‌های منشعبه ازجبال مربوره است که درمشرق بلوکات ومحالات مربوره واقع شده‌اند منتهای غربی اراضی جبالیه ومنتهای شرقی اراضی بسیطه قنال حاجی قره است که از رود الوند به‌طرف یمین برداشته شده وقنال جوب‌بالا است که‌از رود سیروان به‌طرف یسار منشعب

گردیده است، مع‌مافیه‌چون اراضی واقعه فیمابین قنالهای مزبوره و کوههای موسوم‌به کوه کشکان سیروانی‌وآق‌داغ‌و کتدره مشتمل است ببعض کوهها از قبیل کوه‌کانی‌زرد و کوه کاشکا وغیره‌وبعض‌تل وماهورهاواراضی غیربسیطه و بدین‌جهت تعلق‌آنها به‌ایران ازمقتضیات‌عهدنامه است ولی‌اگر اراضی‌مزبوره درمیان طرفین خالی وفاصله مانده برای اینکه حد فاصل اراضی جانبین به‌حدود طبیعیه و جبال متصله ومتسلسله مطبق بشود، سلسله متصله کوه کشکان سیروانی (بعبارة اخری کوه قشقه سیروانی) و کوه آقداغ و کوه کتدره ومله مردآزما که‌از رود سیروان تارودالوند ممتد شده‌اند حدفاصل اراضی جانبین اتخاذ بشود، بدون شبهه کاملا و قطعاً حاوی مدلول معاهدهٔ اخیره خواهد بود

بااینکه معلوم است که کافهٔ اراضی واقعه درجانب مشرق سلسله‌متصلهٔ مزبوره باجبال عظیمه مسلسله محدود ومخلوط می‌باشد در این بین تنها محلی که قریهٔ زهاب درآن واقع است دره‌ایست تقریباً یك‌فرسخ طول‌وربع فرسخ عرضاً، آنهم چون تمامی اطرافش کوه‌های بزرگ است و علاوه برآن جبال جسمهٔ‌متراکمه‌ومتسلسلهٔ کوه کهریز و کوه استکران و کوه سکرو کوه داردیده‌بان وتیله‌کوه وشوالدر وباغودره که‌منابع چهار شعبه‌رودخانه قوره‌تو ازقبیل رود سیدقاوان ورود دره‌شیر ورود دوآوان ورود سی‌خران هستند درجانب غربی دره مزبور می‌باشد، سهل است جانب غربی آنها هم تماماً‌تل وماهوریست که به‌سلسهٔ متصلهٔ جبل آقداغ و جبل قشقه سیروانی منتهی می‌شوند، بنابراین دره مذکوره نیز مثل سایر اراضی که مخلوط و مرکب ازجبال باشد حاق مصداق جبالیه و حقیقتاً سلسلهٔ متصلهٔ جبل قشقه سیروانی وجبل آقداغ و کتدره کاملا حدفاصل اراضی بسیطه و جبالیه است علیهذا خط حدود جانبین به‌وجهی که‌ازسمت مندلیج منتهی به‌نقطهٔ‌رودالوند شده بود بموجب فصل دویم معاهدهٔ اخیره ازهمان نقطه بامجرای رودالوند که‌حد جنوبی مملکت زهاب‌است سراٰبالا ممتدشده درسمت‌مشرق تپه‌موسوم به‌حاتم میل وبه‌امتداد آن به‌ملهٔ‌مردآزما که مبداء آق‌داغ است و از آنجا

به‌امتداد قلل رشته کوه کتدره و آقداغ و کوه قشقه سروانی به‌تنگ کونا کونا ودرمیان تنگ مزبور به‌رود سیروان که به‌منزلهٔ حد شمالی مملکت زهاب است وازآنجا بامجرای سیروان ممتد شده تابه‌محاذی محل موسوم به‌ذهاب بره رسیده به‌خط حدود کردستان که بعدازاین ذکر خواهدشد متصل می‌گردد چنانکه کافهٔ اراضی واقعه درجانب غربی این‌خط یعنی اراضی بسیطه متصله به‌انصمام اراضی مرکبه که منتهی به‌قنالهای مذکور میشوند مخصوص دولت علیه عثمانیه، کذالك کافه‌اراضی واقعه درجانب شرقی این‌خط نیز که محققا همگی جبالیه‌اند مخصوص دولت علیه ایران می‌شود

این خط حدود علاوه براینکه بدون تردید مطابق مدلول صریح فصل دویم معاهدهٔ اخیره است به‌مقتضای آن قافله و زوار ایرانیه درداخله ممالك ایران تا بیرون رفتن ازمیان کوه‌ها آمناً وسالماً حرکت خواهندنمود وعشایر ایرانیه که هرساله بعنوان قشلامیشی درسمت قزل‌رباط وشهرسان وخانقین پهن و منتشر می‌شدند وبرحسب قرار جدیدی که بین‌الدولتین مقرر شده است از قشلاقات مربوره خودممنوع شده ومجبورند که همگی مزاحماً ومتراکماً درداخلهٔ زهاب توقف نمایند کوههای متسلسله جبل آقداغ وقشقان سیروانی و غیره وتپه و ماهورهای واقعه در جانب غربی سلسهٔ مزبوره مانع تجاوزات حمیه محتملهٔ عشایر مزبوره به‌اراضی بسیطهٔ عثمانیه خواهد گردید همچنین سلسلهٔ مزبوره تعدیات و تجاوزات غافلانه محتملا عشایر عثمانیه را درمیان دره‌ها درحق قافله وزوار ایرانیه و عشایر ایرانیه مانع شده قافله و زوار و مترددین اهالی طرفین و کذالك مزارع آنها راکاملا تأمین خواهدنمود وبرای عشایر ایران که ازقشلاقات خودممنوع شده معاش آنها منحصر به بعض مراتع خورده ریزسایر عشایر ایرانیه واقعه درزهاب گردیده است، بقدرامکان مدار معاشی خواهدشد که مال ومواشی خودشان رابقوت لایموتی اداره وضبط نمایند

بیائیم به‌کشف خط استاتوقوئی که به‌مقتضای فصل سیم معاهدهٔ اخیره در سمت کردستان سنندج ایران خط حدود جانبین و حد فاصل ممالك طرفین خواهدبود

اگرچه معلوم است که‌ازبلوکات مملکت کردستان سنندج که درجانب

سرحد هستند، یکی بلوك جوانرود دیگر اورامان‌ومریوان وشلیرونوخوان وبانه‌است، ولی چون درحین عقدمعاهدهٔ اخیره‌بلوك‌شلیر ونوخوان‌درتصرف عثمانیه بوده، از طرفین بموجب فصل‌سیم معاهده ترك ادعا شده‌است،علیهذا در ضمن همین ملاحظات خودمان از بابت شلیر و نوخوان هرچه در تصرف عثمانیه بوده است مثل سایر اراضی متصرف فیهای عثمانیه منظور می‌داریم

چونکه مقصود اصلی تفکیك اراضی متصرف فیهای جانبین است و در بعضی‌محلهای حدود این‌حوالی دهات مزارعی مجاور یکدیگر واقع شده‌اند که حد فاصل آنها مطابق حدود طبیعیه‌نمی‌تواند شد، علیهذا خط حدودیکه بیان خواهیم نمود باآنیکه حتی‌الامکان به حدود طبیعیه تطبیق خواهد شد ولی‌اگربعضاً ناموزون هم‌بشود چون منشاء آن ملاحظهٔ تصرف طرفین‌است البته معذورخواهیم بود

بنابراین به‌مقتضای فصل سیم معاهده حدفاصل اراضی متصرف فیهای طرفین که خط حدود جانبین خواهدبوددرنقطهٔ که‌خط‌سمت زهاب بامجرای سیروان به‌محاذی زهاب بره رسیده بود به یمین رودخانه گذشته به امتداد نزدیك‌ترین پشتهٔ رشته کوه بالامو به‌ذروهٔ بالامو به‌امتداد کوه‌بالامو بواسطهٔ ذروه‌های شانروی و کوه‌گورانکه به ذروهٔ شمالی گردنهٔ گاوکش وازآنجا به‌امتداد پشتهٔ مابین قریه موسکان وقریهٔ طویله ازمشرق طویله به‌شمال‌آن پیچیده ازمابین بلخه سفلی وبلخه علیا یعنی ازروی پشته‌واقعه‌درجانب شرق قریه که به‌اسم بلخه درخریطه‌های رسمیه مندرج است ازمابین قریه بیاره‌و وهانه‌گرمله وازمابین سرخط وهانه‌وند وازمشرق قلعه زام ومغرب هانه قل گذشته درجانب شمال بردمرش به ذروهٔ سورین که اصل دروهٔ سلسلهٔ‌شامخه کوه اورامان است‌رسیده و بعد به‌امتداد رشته مزبوره از ذروهٔ گردنه‌چغان وذروهٔ بندکچل مرور کرده وبعد به‌مشرق شمال پیچیده از مابین قریتین، شادبوزان‌به ذروهٔ سیاه کوه‌وازروی‌ذروه‌های‌آن باالتزام مجرای میاه‌ازجنوب ساوه سوته‌گدشته بعدبه شمال پیچیده از مابین ساوه سوته و بایوه گذشته درجائی که آبهای قریتین مزبورتین بهم متصل می‌شوند به‌مجرای رودخانه ساوه سوته افتاده بعداز ملحق شدن به‌اصل رودخانهٔ که‌از جلگه می‌گذرد،

رودخانهٔمزبورراازیسار به‌یمین گذشته ازروی پشته که درمشرق قریهٔمسعود ممتداست به‌اصل ذروه کوه کوسه‌رشا می‌رسد و به‌امتدادآن بارعایت مجرای میاه جانبین از ذروهٔ کل‌ملیك و بردسه‌سیان وبالیکدر وهـرار ماله وپشت شهدان و گردنه نوخوان وسپی‌کافی ودوبرده و ویرودزمان و دیوچستان و پاراژل ومیر که گورا و کوته‌رش ودوبرا وپشت‌شیوه کوران وسرتاژان‌وپشت احمدآباد خرابه وبرو کچل وسپی‌کانی که از ذرات سلسله متصله کوههای سمت جنوبی وشرقی وشمالی شلیر ونوخوان هستند می گذرد وبعدازتبعیت امتداداصل رشته کوه بیرون آمده و درجانب جنوب رشته مزبوره از مابین قریه چم پاراوا متعلق ایران و قریه سیاه کویزمرور کرده بواسطهٔ دروهٔ که مسع جنوبی آب قریه چم پاراواست به رشته کوه و به امتداد رشته کوه مزبور با رعایت مجرای میاه از ذروهٔ سور کیـو وبرد کوه ره وسور کیـو گدشته‌درنقطهٔ که رشته‌مزبوره در کلوی دره‌آلان منتهی‌به‌رودخانه کیوه‌رود می‌شود به رودخانهٔ کیوه رود ملحق شده با مجرای رودخانه مزبوره رو به پائین رفته به‌خط حدودآذربایجان که بعد ذکرخواهد شد متصل می‌شود این خط حدود که از هرجهت مطابق مدلول معاهدهٔ اخیره وبعلاوه چندنقطه تماماً به‌حدود طبیعیه از قبیل کوه‌های جسیم ورودخانه‌هـای معتبره منطبق است اگرملاحظات مأمور عثمانیه درحق‌این محال‌راجع به‌معاهده اخیر بوده باشد البته بی‌هیچگونه اختلافی‌مطابق همین‌خط حدود خواهد بود که‌ذکر کردیم واگر راجع به معاهده اخیر نبوده باشد به اعتقاد ما قابل استمـاع نخواهد بود ، علیهذا ظن‌قوی چنان است که همین بیانات به‌حد کفایت بوده باشد وحال‌آنکه‌اگرمعاهدات عتیقه مرعی‌الاجرا وصورت اوراقی که‌به‌عنوان معاهدات عتیقه ابراز می‌شود معتبرمی‌بود ، اقتضا می‌نمود که ازبابت اراضی‌و محالی که به موجب همین خط حدود مذکوره به‌جانب عثمانیه مانده است تلوکاتی چند به انضمام بلوك شلیر ونوخوان به‌دولت علیه ایران‌وا گذارشود

مع‌مافیه اگـر از طرف قومیسیون در حق بعض نقاط احتیاج به بعض استدلالات راجعه به‌معاهده اخیره بوده باشد به‌مقتضای آن از طرف مابیان واتیان خواهد شد

بیائیم به کشف خط استاتوقوئی که به‌حکم فصل سیم معاهده اخیره در سمت ممالك آذربایجان خط حدود جانبین خواهد شد

چون دراین طرف‌ها خط حدودیکه به‌اعتبار تصرف بیان خواهد شد در اکثر نقاط ومحال به حدود طبیعیه منطبق‌است علیهذا بی‌آنکه به‌تفصیل‌زیاد محتاج شود اینقدر می گوئیم که ازاراضی وایالاتی که در اینطرف‌ها در حین عقد معاهده اخیره وخیلی‌هم پیشتردرتصرف‌دولت علیه ایران بوده است‌یکی حکومت‌مکری‌است که عبارت‌ازبلوکات سردشت وتوابع‌آن‌وبلوکات‌لاریجان است ، دیگری ایالت ارومیه (رضائیه امروزی) است که بلوکات سرحدی‌آن اشنویه‌ومرگوررودشت‌وترگوروبرادوست وصومای است، دیگری‌ایالت‌سلماس (شاپورامروزی) و چهریق است که بلوکات سرحدیه‌آن شپیران و شیه‌مال و هودر و دریك است دیگری ایالات خوی است که بلوکات سرحدیهٔ آقنور و آخورك وآباقا و قارلی گول و ماکووتوابع آن است اگرچه نطر به بعض دلائل وقرائن قویه جای‌انکار نمی‌تواند بود که به‌مقتضای معاهدات قدیمه در سمت ارمستان قارص ودر سمت کردستان تا نزدیکی اربیل داخل حدود قدیمهٔ آدربایجان بوده حتی نفس اربیل متصل به‌سور ایران بوده‌است ولی ازاینکه معاهدهٔ اخیره‌ارضروم که اساس‌مذاکرات خودمان قرارداده‌ایم‌احکام حدودیهٔ سایر معاهدات قدیمه راکلیاً فسخ وملغی نموده‌است ، علیهذا ما نیز به رعایت حکم معاهده‌اخیره مباحثه حدود قدیمه را به‌کلی‌بیهوده وتضییع اوقات معدود داشته خط حدودی راکه درحین عقد معاهدهٔ اخیره حدفاصل اراضی متصرف فیهای طرفین بوده است حتی‌الامکان مطابق حقیقت کشف و بیان می‌نمائیم

بدین قرار ، خط حدودیکه درجانب کردستان بیان نمودیم به‌اقتضای فصل سیم‌معاهدهٔ اخیره بامجرای رود کیوه ودره آلان به رودخانه کلوی که از سردشت ولایجان می‌آید متصل‌شده بامجرای رود کلوی مزبوره از زیرپل مرسوم به‌پل تیت واز محاذی مصب آبهای قریه‌تیسوش تابع سردشت گذشته در مقابل‌تپه سالوس که ازلواحق‌پشته رشته کوه دولان است به‌یمین‌رودخانه

مربوره گذشته با رعایت مجرای میاه ازروی پشته مزبوره به قله کوه دولان وبه امتدادآن از ذروه‌های موسوم به لقاوکیره (یعنی‌لقاب کیره) وپشت‌آلتی (یعنی‌پشت ابوالفتح) گذشته و بعد به‌التزام ذرات ازدروه‌های موسوم به‌برده درمان دور و مله‌موس و بروسپیان وفقیه باباخیر مرور کـرده از روی پشته سمت مغرب قریهٔ شیبیه کـه قبل ازمعاهده اخیره عصب شده است به امتداد رشته مزبور در مقابل کانی بدلان رودچم وزنه را از یسار به یمین گذشته به نقطهٔ از پشته کرونکاه بامین که به‌این‌محل نزدیك‌تر است رسیده و به‌امتداد قلل‌آن به ذروهٔ سرفرخه وبه امتدادآن به ذروهٔ که در خریطه‌های رسمیه‌به اسم سر کله‌کلینه ضبط شده و مبداءکوه قندیل معروف به‌جسامت و امتداد است رسیده با سررشته بودن رعایت مجرای میاه به امتداد قلل متصله کـوه قندیل مذکور از ذروه‌های موسومه به‌اصل قندیل و سر کته‌رل و کته‌رش و قندیل‌لی وخواجه ابراهیم وبابارش ودالاون وشیوه‌رش و قزقپان وهرزیمه و زرد گل وسیاه کوه و کله‌شین ویوردادشی (یاچیارش) وماهی کلانه (یاماهی هلانه) و سرسولی‌آوخ (یازینی‌آوخ) و پشته کشکه شیوه و کیوسارو و مورشهیدان‌و کهنه کوتروززرینه وپشت‌ماشکان (یاکلمدر) وبازرگان و میدان با التزام رعایت مجرای‌میاه گذشته از روی‌پشت‌سوریان به‌رودخانه بازرکه وبا مجرای رودخانهٔ مزبور سرابالا تا ملتقای چم بردیك و ازآنجا بـا قرب نقاط پشته کوه چهل‌چارك وبعد بازبارعایت مجرای میاه ازذروه‌های‌موسومه به کیره‌بران وبیرام باسان و بندکوه کوچك وبند غربی ریحانی و سلطانی (یعنی آواز راوك) و سوریان و گردنه قری بران و کوه کله‌رش و کیرو کول امبی وسراول و ذروهٔ مغرب کوچکه سومو و شینه‌تال و بله کـوه و هراویل گـذشته بعدهٔ رعایت مجرای میاه رشته کـوه قندیل متروك گشته از روی پشته‌مابین هراویل و گردنه بوروش قوران‌در پائین دهنهٔ‌تنك خانیك خرابه از ملتقای رودخانه خانیك و رودخانه سرالباق از یسار رودخانه بـه یمین گذشته باقرب نقاط ذروه کوه میرعمر که کوه مربور از سلسله کوه هراویل وبوروش قوران‌معدوداست‌رسیده‌باقلل آن‌به ذروهٔ قراحصار وازآنجا باروی

پشتهٔ که‌در سمت مغرب قریهٔ ساطمانیس واقع است برای تقاطع دره قتور به محرای‌رودچارچمن و بامجرای آب کورجان سرابالارفته به‌روی پشتهٔ که‌در حنوب آب کورحان‌است گذشته و به امتدادآن به‌دروهٔ غربی‌خصر باباوازآنجا به ذروه‌های موسومه سه کوری یاهن و کدك کورچیان و کدك نظر بیك و نورسکراده گذشته و بعدبه مغرب پیچیده از روی دروه های پشته مابین آب‌نزك‌وخراب سورك‌به‌تپهٔقرامحمودآلان منتهی گردیده واز آنجا بامجرای قره‌صو و ترشیك چای که در منطقه خریطه های رسمیه است به ملتقای رود چموقلی‌چائی رسیده وازآنجا بامجرای آبی که‌ازجانب غربی‌پشته موسوم‌به سنگ گهر می‌آید دره‌را رو به بالا رفته‌از منتهای دره ازروی‌دروه‌هابه دروهٔ اصلی‌تندرك واز آنجاار دروه‌های قرادره و کوره و بره‌سوره و کدك خریمه‌و پشت‌قلندری وقابلو بابا و قرقلیمه‌وسورلو گذشته‌و به‌امتداد پشتهٔ که‌ازذروهٔ سورلوبه جانب رودخانهٔ ساری صو ممتد است مجرای ساری صورا از یمین به‌یسارعبور کرده باقرب‌نقاط پشتهٔ که ازجانب شرقی قریهٔ موسوم به‌ایك‌به جانب رودخانه ساری صوممتداست رسیده به‌امتداد درات‌متصلهٔ آن به اصل دروهٔاسك وار آنجا به ماس‌دو کوه آغری منتهی‌وارآنجا به‌نقطهٔ که‌ملتقای حدود دولتین بادولت فخیمه روسیه است متصل می‌شود این خط حدودیر که‌ار کیوه رودتا کوه‌آغری‌بیان شده‌است، علاوه براینکه به‌مقتضای تعلیمات سنیه‌خودمان مطابق حکم‌صریح فصل‌سم معاهده اخیره ارضروم‌است چون رودخانه کیوه رود و کلوی‌در درهٔآلان تاحدغربی تیموش وبعده سلسله کوه دولان و ابوالفتح تادهنهٔ‌نیك قاسمه‌رش یعنی‌قریه‌شیشیه عبارت‌ازحدودطبیعیه است وهم چنین درسمت لایجان هم ار دروه موسوم به کل‌کلیبه (که مبداء سلسله متصله کوه قندیل‌معروف و سلسله مربور تااواخر ممتداست) تاذروهٔ میدان‌یعنی‌تاحنوب‌دره بارژ که واقعه‌درمحال برادوست‌و کذالك از شمال دره بارژ که یعنی‌از ذروه‌های‌چهل‌برد و کوه کوچك تادروهٔ میرعمر(که‌درجنوب دره قتورمن‌محال خوی واقع‌است) و بعده‌ازذروهٔ تندرك تاذروهٔ سنورلو،خط

حدود مزبور به امتداد رشته کوه قندیل و با رعایت مجرای میاه ارذرات متصله ومتسلسله مزبوره مرور کرده بدین جهت به حدود طبیعیه منطبق است
وچون حدود طبیعیه مزبوره عبارت ازجبال متصله ومتسلسله است درمیان عشایر طرفین به حکم سد سدید و سور استوار بوده هجوم غافلانه آنها را به یکدیگر مانع آمده امنیت و آسایش اهالی طرفین را مطمئن خواهد نمود علاوه بر آن بقرار صورت سند قطع حدودیکه از طرف دولت علیه عثمانیه قریب ده سال قبل از انعقاد عهدنامه اخیره درخصوص رود ترك بعض اراضی به ادعای اینکه موافق عهدنامهٔ قدیمه سلطان مرادی بایدازطرفین به یکدیگر رد شود به امر دولت عثمانیه و دلخواه ایشان قلمی و مضاء و مبادله آن به دولت علیه ایران بموجب تحریرات رسمیه تکلیف شده است چنین معلوم و محقق می‌شود که موافق همین خط حدودیکه مابیان نموده‌ایم خیلی زیادتر ار خط حدود مندرجه درسواد سندمزبور،اراضی ازطرف ایران بدولت علیه عثمانیه ترك شده‌است زیرا بموجب سند مزبوره دره قتورو دره بارژ که کاملا و اراضی و دهات موسومه به سرالباق واقعه در یسار رودخانه الباق به‌جانب ایران منظور شده ولی بموجب خط حدودیکه ما بیان نموده‌ایم از منتهای غربی هریکی‌ازدره‌های مزبور بقدردوسه میل مربع به سبب اینکه درخارج منطقه خریطه‌های رسمیه بوده‌اند بانضمام بعضی اراضی‌واقعه درداخل منطقه که درمغرب خط مذکوره مانده‌اند فاضلا بدولت علیهٔ عثمانیه ترک میشود چون اکثر نقاط حدودیکه در حق بلوکات سردشت و بیتوش ذکر کرده‌ایم بحدودطبیعیه ازقبیل رودخانه کیوه‌رود وررود کلوی وذرات دولان ولقابکیره و بروسپیان و فقیه باباخیر و مابین وسرفرخه وکل کلینه منطبق است ودر سمت تنگ قاسمه‌رش از متصرفات عثمانیه بلوکی غیر از پشت درنیست که آنهم درخارج منطقهٔ خریطه‌های رسمیه‌است و علاوه برآن درضمن مذاکرات مأمورعثمانی درمجالس ارضروم مصرح است که اراضی کائنه درتصرف ایران از بابت سردشت و تیبوش معادل یکصد و بیست قریه است و حال آنکه خط حدودیکه ما بیان نموده‌ایم حاوی ایقدردهات نمیباشد ، علیهذا گمان داریم که احتیاجی به اقامهٔ دلیل دیگر نخواهد بود ، مع‌مافیه بجهت

اثبات اینکه دولت علیه ایران به سبب اختیار معاهدهٔ اخیره برای اینکه منازعات حدود قدیمه کلیتاً بین‌الدولتین دفع شود، در این حوالی از بابت حدود قدیمه خود چقدرها بخشیده‌است، بیانات آتیه‌را علاوهٔ مقال مینمائیم

سلیمان عزی افندی که در زمان سلطان محمود اول جنت مکان، وقایع نویس مخصوص ایشان بوده، درضمن تاریخ خود که فیمابین عثمانیه معروف و معتبراست در ورق بیست ونهم محاربه با نادرشاه جنت آرامگاه یعنی در جزو وقایع سنهٔ یکهزار و صد و پنجاه و هشت هجری که عبدالله پاشا والی دیاربکر بتاخت و تارممالك ایرانیه مأمور بوده است، بعنوان اینکه خلاصه مفهوم تحریرات وارده از عبدالله پاشای مزبور به درسعادت (یعنی بابعالی) است می‌نویسد

« حسب‌المأموریت با عساکر منصوره که به معیت او ترتیب شده بود
« از موصل حرکت و به ممالك ایرانیه دخول و بهر طرف آغاز ترک و تاز
« و قوت قاهرهٔ اسلامیه را ابراز کرده تا به محل موسوم به سردشت
« که در حوالی ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) واقع است ایصال جیوش
« تخریب واحراق‌نموده درتاخت‌وتاراج ایل والکای‌اعجام خبیث انجام ید »
« طولای حلادت اظهار و بهر کس از رفضهٔ بدکار دچار شدند، ایصال سه »
« بئس‌القراروجلب‌غنائم بیشمار کردند و علاوه برآن محمدقلیخان مکری »
« را با عشایر خود کوچانیده به‌سجاق کوی رسانیده و بعد مراجعت خود »
« را به حوالی کرکوك عرض واخبار نموده است »

وباز درتاریخ مزبور در ورق دویست وپنجاه وهشت، چهار سال بعد از مصالحه نادرشاه مغفور تقریباً سه‌سال بعد ازوفات ایشان یعنی درضمن‌وقایع سنهٔ یکهزار وصد وشصت وچهار هجری درجزو خلاصه تحریرات وارده از سلیمان پاشا والی بغداد مشروحاً مبین است که قلعهٔ اربیل از سرحدات منصورهٔ عثمانیه وملاصق به‌سنور ایران بوده و برای منع وزیر مشارالیه از حرکات عسکریه‌درحدود ایرانیه ومنع‌طوایف عسکریه ازاضرار اهالی‌ایرانیه امرعالیشأن سلطان عثمانی شرف صدوریافته است

چون از تواریخ عثمانیه معلوم می‌شود که صورت حدود و سور قدیمه به صحابت گنجعلی پاشادرسه‌چهل وهشت از طرف سلطان محمودبه‌پادرشاه فرستاده شده است یعنی زیاده ازدوسال‌مباحثه حدودوسور درمیان‌دوشهریار تاجدار مرقوم، خاصه به واسطهٔ سرداران مذکور حرباً وصلحاً امتداد یافته است ، البته بعد از این‌تفاصیل عرایضی که مثل عبدالله پاشا وسلیمان پاشای مرقومان دووزیرمعتبر به‌فاصلهٔ شش ، هفت‌سال‌یکی در وقت جنگ ودیگری درهنگام صلح به دولت‌فرستاده‌اند واوامر منیعهٔ‌دولت علیه عثمانیه که‌جواباً صادرشده است ، ازطرف عثمانیه مبنی به‌کمال بصیرت واین معنی‌خارج از حیزانکار خواهد بود و علاوه برآن مضمون همهٔ تحریرات مزبوره مطابق و مؤید یکدیگر هم می‌باشند علیهذا معلوم ومحقق می‌شود که کوه اربیل از حدود قدیمهٔ ایران بوده ، اراضی و محالات و نواحی واقعه درحدود مزبوره تا سردشت (که ازغایت وسعت واعتبار محال مزبوره مأموریت مخصوصه به تاخت وتازآنها دست‌آویز مفاخرت‌امثال عبدالله پاشا وزیرمعتبری بوده‌است) برحسب معاهدات قدیمه ملك مشروح دولت علیه ایران بوده‌است ، حتی‌بعد از تاخت وتاز مزبوربارمراجعت کردن عبدالله‌پاشا نیز مؤید ملك‌ایران بودن آنهاست

بنا براین ، ثابت ومحقق‌می‌شود که اگربه ظن‌مأمور عثمانیه‌سورقدیمه دولتین واقعاً گردنهٔ چغان بوده است ، خط حدود قدیمه ازگردنهٔ‌چغان به کوه اربیل گذشته‌وبعد بطرف وان می‌رفته است علیهذا هیچ شبه نمی‌توان نمود دراینکه موافقت خط استاتو قوئی که ما برطبق معاهدهٔ اخیره بعنوان خط حدود جانب سردشت بیان‌نموده‌ایم،نواحی‌ومحالات‌مسطورالاوصاف‌واقعه فیمابین خط مزبور و کوه اربیل کافتاً بروفق‌معاهدات‌قدیمه‌ملك‌مشروع‌دولت علیه‌ایران‌بوده‌وبرحسب حکم‌حدودی‌معاهدهٔ‌اخیرهمه‌رابدل وفدانموده است چون‌ازتفاصیل‌مزبوره‌محقق‌میشود،خط‌استاتوقوئی که مابیان نموده‌ایم اینهمه اراضی ومحالات‌رابدولت‌علیه‌عثمانیه‌واگذارمی کند، علیهذامعلوم می‌شود که اعتقاد ما به اینکه در باب خالصانه ومطابق واقع بودن خط‌مزبور احتیاج

به اقامهٔ دلیل دیگراحتیاجی ملحوظشود موافق آن از طرف ما ابراز واثبات خواهد شد اما دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذرات موسومه به سرفروخه، کل کلینه که مبداء کوه قندیل درسمت سردشت هستند، یعنی از ابتدای بلوك لایجان تاآخر سرحد بیان نموده‌ایم، اولا چون معلوم است که سلسلهٔ متصله کوه قندیل از دروهٔ مزبوره تا ذروهٔ موسومه به سنورلو که‌در جانب ماکو است ممتد شده فقط به غیر از جانب غربی دره بازرکه و دره قتور درسایرجاها داخل منطقه هم می‌باشد .

علیهذا از دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذروهٔ کل کلینه تا ذرات میرعمرو قرا حصار (که درجانب جنوب غربی درهٔ قتوراست.) بیان شده است :

یکی تحریرات رسمیهٔ مأمورین دولتین فخیمتین واسطه است که متفقاً به‌مأمور عثمانیه نوشته‌اند مشعر بمنع‌پاشای رواندوز که‌بدون اجازت‌مامور ایران از دروهٔ کله‌شین بداخلهٔ ایران‌نگذرد، تحریرات مزبوره ثابت می کند که سلسلهٔ مزبوره به حکم استاتوقو حدود سمت لایجان واشنویه است

دویم، صورت یك‌قطعه سند قطع حدود است که تقریباً درسنه یکهزارو دویست وپنجاه تاپنجاه وهشت وایام انعقاد مجالس ارضروم یعنی در زمان والی گری غالب‌پاشای مرحوم درارضروم به‌عالب پاشا وبعده به‌خلف اواسعد پاشا وبعدبه خلف او حلیل‌کامل پاشا ازطرف بابعالی‌به‌آرزوی امضاء ومبادلهٔ مأمورین ایران در خصوص مادهٔ قطع حدود فرستاده‌اند، چون سند مزبور حاوی حقوق ایران نبوده، ازطرف ایران امضاء وقبول نشده است ، مع مافیه بقراریکه درسند مزبور مسطور است، محال کور که درمغرب درهٔ بازر که یعنی درجانب غربی رشته کوه قندیل واقع است وکذالك قلعهٔ باشقلان و ویرالباق واشکدان وغیره وغیره که باز درجانب غربی سلسلهٔ‌مذکوره واقع شده‌اند درتصرف ایران‌بوده‌اند، برای اینکه‌درجانب‌غربی سلسلهٔ مزبوره‌اند محال کوررا درسمت‌بازر که وباشقلان‌وویرالباق وسایراراضی ومحال‌مذکور- الاسامی را درسمت صومای وچهریق‌مطالبه کرده ، بلوك‌قتوروچهریق‌وامثال

آنها اراضی‌ومحالی‌را که درجانب شرقی‌سلسلهٔ مذکوره بوده‌اند به انضمام سرالناق به ایران ترك می‌نموده‌اند ، اینمعنی دلیل‌کافی است براینکه در سمت باژرکه‌وچهریق سلسله مذکوره به‌اعتقاد عثمانیه من‌القدیم خط‌حدود نبوده بلکه داخل‌حدود قدیمه ایران بوده است

سیم، اعتراف مأمور عثمانیه‌است درمجالس ارضروم که صریحاً‌حاوی‌است به‌اینکه‌محالات مزبوره درحین عقد معاهدهٔ اخیره درتصرف ایران بوده‌است

چهارم، تصریح نعیما مورخ معروف عثمانیه‌است که درجلد سیم تاریخ نعیما درصفحهٔ دویست و شصت و نه درضمن وقایع سفرسلطان مراد رابع به‌تبریزومعاودت اوتصریح کرده است که قتور درتصرف ساحلوی ایران مانده فتحش میسر نگشته است و گذشتن از گردنهٔ خانه شور را که ذروهٔ معروفهٔ‌قندیل درسمت چهریق است صریحاً به گذشتن از سنور قزلباش تعبیر کرده است، این تفاصیل دلالت دارد که سنور قدیمهٔ این حوالی‌درجانب شرقی‌سلسلهٔ مزبوره نبوده وبلوکات مزبوره درتصرف ایران بوده است‌علیهذا ثابت می‌شود که خط استاتوقوی آنها هم نمی‌تواند در جانب شرقی سلسلهٔ مزبوره بوده باشد

ثانیاً بیائیم‌به دلائل مطابق استاتوقو بودن خطی که درحق اراضی‌واقعه درسمت شمال دره قتورتاآخرسرحد بیان‌نموده‌ایم ازقتورتاذروهٔ سنورلو که در حدود ماکو است‌متصرف بودن‌دولت علیهٔ ایران به‌بلوکات‌آخورك وآباقا و قازلی‌گول و هیچگونه ادعا نداشتن دولت علیه عثمانیه درحق قازلی‌گول هم ازصورت‌سند قطع حدود مذکوروهم‌ازمذاکرات مأمورعثمانیه درمجالس ارضروم مفهوم ومثبت است چون جای انکاروقابل مباحثه نمی‌تواند بود که حد طبیعی بلوکات آخورك وآباقانه مغرب منطقه خریطه‌های رسمیه و خیلی تاآنطرف‌ترهم‌منتهی می‌شود و کذالك سنورقازلی گول‌هم گدوك‌خزینه است که‌معبرعموم قوافل‌است‌وهمهٔ عالم‌می‌دانند که مستحفظین‌طرفین قوافل‌را به گدوك مزبوررسانیده‌مراجعت می‌نمایند وازآنجا تاذروهٔ سنورلوهم چه‌به

اقتضای طبیعت محلیه‌وچه به‌دلالت اسمیه نیزدلیل سنوربودن‌آن مابین ماکو وبایزیداست وازذروهٔ سنورلوتا کوه آغری مبداء حدود ایران وروس هم‌خط حدودیکه امتدادداده شده‌است چون‌از اراضی‌بایره‌واقعه‌درمیان‌دهات‌طرفین گذشته‌است این‌معنی‌دلیل‌میل طبیعی‌است وعلاوه‌برآن‌به فاصلهٔزیاد درجانب مغرب‌آن‌محل‌موسوم به‌تیمورقاپو (دمورقاپو) که بدلالت‌اسم‌خودش‌خط‌حدود بودن آن واضح است ، بطرف عثمانیه مانده و بفاصله بسیار کم در جانب مشرق‌خط‌مزبورمحل‌موسوم‌به‌یاریم‌قیه‌به‌سبب‌آنکه مسلماً‌درتصرف‌ایران‌بوده است‌به‌طرف‌ایران مانده است‌علیهذا محقق می‌شودخط حدودیکه‌ازشمال دره قتورتا کوه‌آغری بیان نموده‌ایم کلیتاً مطابق استاتوقواست مع‌مافیه‌اگردر نظرقومیسیون‌بازاحتیاجی‌به‌مذاکره بوده باشد به‌تزئیدبیان حاضریم برای اشعارایسکه دولت علیه ایران درازاء معاهدهٔ اخیره دراین سمت‌ها نیزتقریباً ازحدود قدیمهٔ خویش چه‌قدربذل وفدا نموده است،بهمین قدراکتفامی‌نمائیم که اساس‌تمامی معاهدات‌قدیمه کلیتاً معاهده‌سلطان سلیمانی بوده‌وبه‌موجب سنورسلطان سلیمانی‌قارص وبایزید داخل‌حدود ایران بوده واین‌معنی‌چه‌از بعض تواریخ عثمانیه وایران وچه از صورت نامه‌جات مندرجه درمجموعهٔ منشآت فریدون بیك که درنطر عثمانیه محل اعتباراست، مفهوم است کذالك درتواریخ ایران این‌فقره هم‌مسطور است که بعد ازمراجعت سلطان‌مرادرابع از سفر تبریز ، حاکم بایزید به‌سبب آنکه در قلعه‌داری فتور کرده بود از طرف شاه صفی جنت‌مکان‌جزا داده ومعاتب شده‌است ، بنابراین محقق‌میشود که خط حدود قدیمه ازسمت‌الباق ودیاریں بطرف قارص‌می گذشته‌وبرحسب معاهده سلطان مرادی‌قارص وبایزید ازممالك حقیقیهٔ ایران معدود می گشته است ولی درازاء معاهدهٔ اخیره ارضروم ازطرف ایران به‌دولت عثمانیه‌علناً بذل وواگذار شده است

بیائیم‌به‌رد وتسلم‌دره‌قتوریعنی بلوك‌قتوروامثال‌آن‌اراضی ومحالی‌دیگر که‌حین‌عقدمعاهده‌اخیر ودرتصرف‌دولت‌علیه‌ایران‌بوده وبعدازمعاهده‌ازطرف

مأموران سرحدیه دولت علیهٔ عثمانیه وعشایر آنها تحطی حدود وغصب کرده‌اند چون در خصوص استرداد عموم این مقوله اراضی (که بعد از معاهدهٔ اخیره غصب شده اند) و ارجاع آنها بحال استاتوقو از طرف دولتین فخیمتین متوسطین تأمینات قویه به دولت علیه ایران داده‌شده و دولت علیه ایران هم به اعتماد تأمینات مرقومه منتظر وقت انعقاد مجالس حل مسائل سرحدیه بوده واین معنی حقوق ایرانیه را درحق اراضی مزبوره کافیاً یکدرجه هم تائید کرده‌است ودر نظر دولت علیه عثمانیه هم اقوی وکافی بودن تأمینات مزبوره غیر قابل انکار است علیهذا اکنون که بعونه تعالی بطور سزاوار شأن مصافات دولتین بواسطه اجتماع قومیسیون مختلط تحدید حدودحل مسائل سرحدیه به‌میان آمده به مذاکرات لازمهٔ آن ابتدا شده است لزوماً اخطار می‌نمائیم که زمان رد آن‌طوراراضی به‌دولت‌علیه ایران و فعلامجری داشتن تأمینات مرقومه رسیده‌است ، خصوصاً درباب دره قتور که یك نقطهٔ مهم اسطراطژی است وسوء تأثیرات‌آن درحق‌ایران فاحش وغیر قابل‌اغماض است وعلاوه برآن تا دوفرسخ‌ونیمی شهر خوی ممتد شده قابل و محتمل است از عشایر سرحدنشین که بر قتل‌و غارت وسرقت‌وشرارت عادت کرده‌اند جماعت سرحد واشرار دریك شب دودفعه پیاده به خیال سرقت یا غارت از درهٔ مزبوره به شهر خوی رفته معاودت نمایند و کذالك از دره مزبوره به شهر تبریز که مرکز حکومت آذربایجان است ، اشقیای سواره می توانند در یك شب رفته و مراجعت کنند

با این تفاصیل در تصرف عثمانیه ماندن دره مزبوره علاوه بر اینکه خلاف معاهده ومغایر تأمینات مرقومه است ، تنها به ملاحظهٔ احوال معلومهٔ عشایر بی‌نظام متوقف امتداد خط حدود هیچ تردید نمی‌توان‌نمود که‌ممکن است‌موجب اخلال امن‌وآسایش شهر تبریز و شهرخوی وتمامی اراضی واقعه در مابین آنها واراضی ومحال مجاور قتور گردیده دائماً بین‌الدولتین تا اخلال صفوت ومسالمت هم اسباب فتنه وفساد بشود

بنا براین عدم اغماض دولت علیه ایران درخصوص این حق خود طبیعی است، کذالك به ملاحظات حسنه و خیریه شیوهٔ عهده‌داری ورعایت امن وآسایش حدودی هم که مرکوز خاطر دولت علیه عثمانیه است معایر اسب علیهذا در خصوص تعجیل رد اراضی مغصوبهٔ معلومه به ایران و انفاد اجرای کامل احکام معاهدهٔ احیره وتأمسات مرقومه موافقت محققانه قومیسیون را عن صمیم‌البال دعوت کرده و نعنوان خاتمهٔ لایحه خودمان همان شرطی را که درابتدای لایحه‌سان نموده‌ایم تکرار وختم کلام می‌نمائیم

مهرها، طغراها و توقیع های

پادشاهان ایران از ایلخانیان تا پایان قاجاریه

بقلم:

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

رسم مهر کردن و دستخط‌گذاری (توقیع) [2] نامه ها و مکاتیب و فرمانها ازدیرباز در ایران معمول بوده‌است ونمونه های بسیارازاین‌مهرها وتوقیع ها وطغراها در دست است که خود میتواندازسیاری جهات مورد پژوهش و بررسیهای تاریخی قرار گیرد

در بارهٔ سجع مهرهای پادشاهان ایران دورهٔ اسلامی تاکنون سه مقاله در مجلات فارسی [3] بچاپ رسیده است و

۱ــ دربارهٔ مهرهای پادشاهان ایران پیش‌از دورهٔ اسلامی، آقای رکن‌الدین‌همایون فرخ مقاله‌ای جامع‌دردست‌نوشتن‌دارند وما وعده میدهیم بزودی آنرا دریکی ازشماره‌های مجله از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم

۲ـ توقیع درلغت بمعنی نشان‌گذاردن است ونوشتن عبارتی درپای نامه‌را هم‌توقیع میگویند. دستوراتی راکه پادشاهان وامرا درزیر عرایض و گزارشها می‌نوشتندنیز توقیع میگفتند وچون درپای این‌نوشته‌ها ودستورات امضا می‌کردند رفته‌رفته توقیع بمعنی‌امضا هم بکار رفته‌است

۳ـ مقالهٔ شادروان دکتر علی مظاهری‌بنام«مهرهای پادشاهان‌ایران (۸۸۴-۱۳٤۵ هجری)»درمجله یغما سال پنجم شماره ۲ ومقالهٔ دوست دانشمندم آقای‌طاهری شهاب زیر عنوان «سجع مهرسلاطین ایران» درسالنامهٔ کشورسال یازدهم‌وهم‌مقالهٔدیگری ازایشان‌بنام «سجع مهرسلاطین وشاهزادگان وصدور ایران» درشمارهٔ هشتم سال‌دوم مجلهٔ وحید.دراین مقاله اخیربخشی هم به‌سجع مهرشاهزادگان وصدور تخصیص داده‌شده‌که بسیار مفید و بی سابقه‌است.

خاورشناس انگلیسی رابینو H Rabino نیز در کتابی بنام« سکه‌ها ، نشانها و مهرهـای پادشاهان ایران» تا حـائی که توانسته‌است عکسهائی از آنها راهم نشان داده‌است[۴] ولی‌باید‌دانست چون‌هیچیك ازاین‌کارها کامل‌نبوده‌اند بخصوص که در برابر هر سجع مهر، عکس و شکل آنرا هم ارائه نداده‌اند چنین بنظر میرسد لازم باشد تحقیقی جامعتر ـ اگرچه باز هم‌کامل نباشد ـ دراین‌باره صورت گیرد بدین سبب دراین شماره بدرج سجع مهر پادشاهان ایران در دوره اسلامی و نقش توقیع‌ها و طغراها وعین دستخطهای ایشـان با ارائه تصویر وشکل هریك ازآنها تا آنجا که مقدور بوده است می‌پردازیم وخود معترفیم که این‌تحقیق‌هم هنوز‌کامل‌نیست زیرابمرور که اسناد وفرمانها ونامه‌های تاریخی بدست‌آید بی‌گمان مطالب تازه‌تری براین مبحث افزوده خواهد شد

اولا ـ سجع مهرها

ایلخانان

۱ـ مهر ارغون (۶۸۳ـ۶۹۰ هجری قمری)

این مهر قدیمترین مهریست که تا کنون در دست داریم و آن بـر روی نامه‌ای خورده است که ارغون به فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه نوشته است [۵] سجع آن مهر بخط چینی و مفهوم و معنی آن بقسمی‌که آبل رمـوزا Abel Remusat خوانده است چنین می‌باشد[۶]

« مهر معین‌الملك ومصلح‌الملة» [۷]

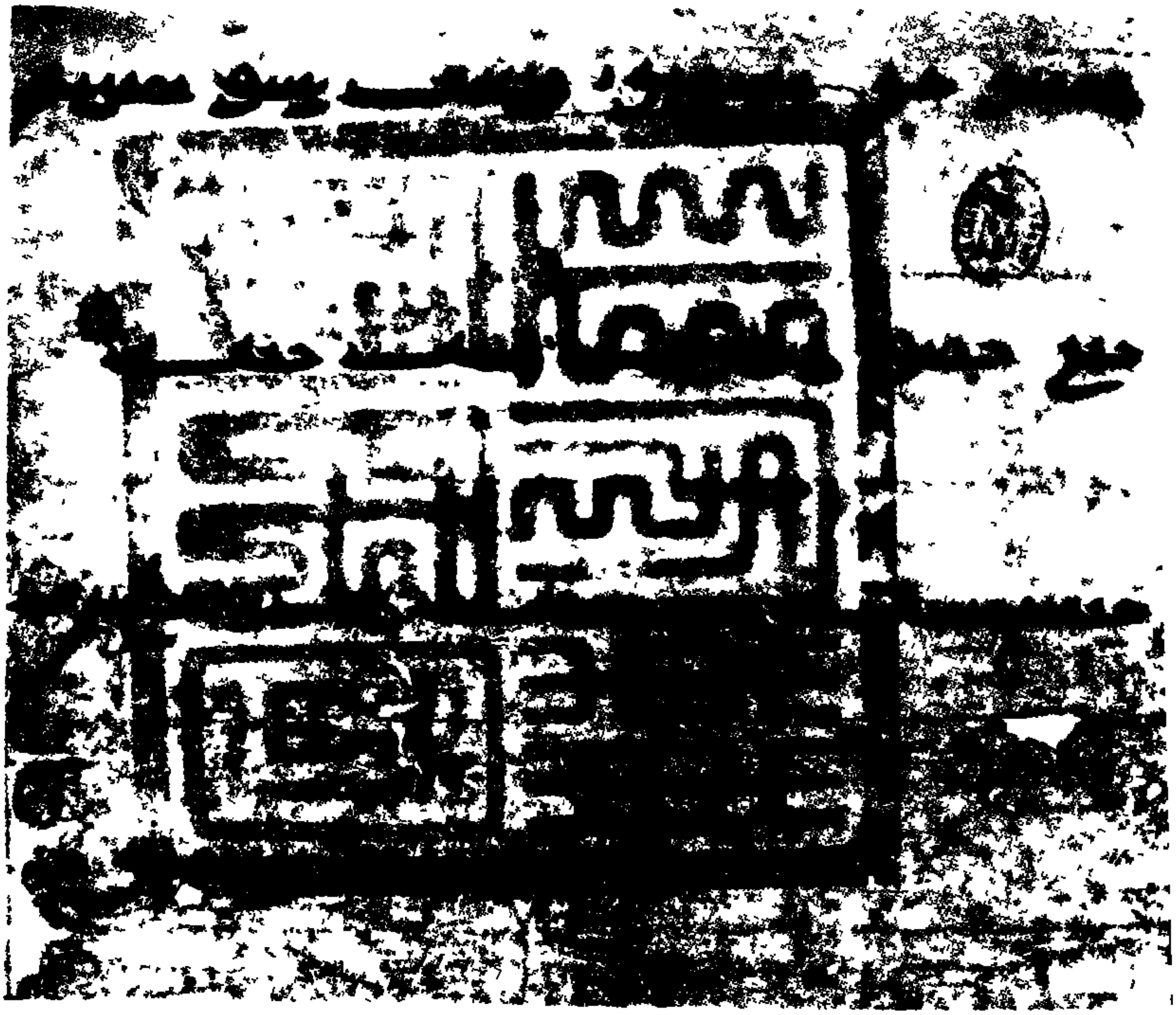
۴ـ The Coins، Medals and Seals of The Shahs of Iran (1500 -1948) چاپ آکسفرد سال ۱۹۵۱

۵ ـ اصل این نامه دربایگانی ملی پاریس بشمارة AE III 202 ضبط است‌ومادر یکی از شماره‌های آینده مقاله‌ای‌دربارة آن خواهیم نگاشت

۶ـ ن گ‌ به‌مقاله او درنشریهٔ‌موسسهٔ‌سلطنتی فرانسه ـ فرهنگستان ادب و کتیبه‌ها، دوره اول (۱۸۱۸-۱۸۲۲) ص ۳۷۴

۷ـ عین عبارت فرانسوی آن چنین‌است

Sceau du ministre d'Etat (Aide du royaume) Pacificateur des Peubles



شکل ۱ ـ اثر آل تمغای ارغون

۲ـ طغرای غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ه ق)

ازغازان اثرمهری هنـوز ندیده‌ایم ولی سواد طغرای آنرا بموجب ضبط رشیدی‌میدانیم که چنین بوده است[۸]

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بقوة‌الله تعالی و میامن الملة المحمدیه

فرمان‌سلطان‌محمود غازان»

۸ـ ن ک به جامع‌التواریخ ج ۲ چاپ دکتر کریمی از ص ۱۰۰۵ به بعد

۳ـ مهر الجایتو خدابنده (۷۰۳-۷۱٦ ﻫ ق)

الف - ازمهرالجایتو خدابنده متأسفانه در حال حاضر عکسی نداریم ولی میدانیم که این مهر بر روی نامه‌ای که بتاریخ هشتم محرم ۷۰٤ ﻫ ق به‌فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه نوشته شده ، خورده واصل‌آن نیز دربایگانی ملی پاریس ضبط میباشد سجع‌آن بخط چینی ومعنی‌آن چنانکه‌آبل رموزا آنرا خوانده چنین است [۹]

«برحسب فرمان عالی مهروارث امپراطور، مأمور انقیاد ده هزار بربر»

ب - طغرای‌الجایتو

بطوریکه آبل رموزا نوشته است بر بالای نامهٔ الجایتو به فیلیپ لوبل این جمله نیز دیده میشود

«غیاث‌الدین خدابنده محمد»[۱۰]

وقاعدةً عبارتی بدین شکل که بربالای نامه نوشته شده باشد جز طغرا چیزی نمیتواند بود

جلایریان

۴ـ سلطان احمدبن اویس (۷۸٤-۸۱۳ هجری‌قمری)

الف - ازمهرپادشاهان آل جلایر تنها اثر وسجع مهر سلطان احمد پسر سلطان اویس جلایررادردست داریم که‌برحسب رسم وعادت‌آنروزها،چندین بار برروی فرمانی‌بنام شیخ صدرالدین صفوی خورده است[۱۱]

مهرو یا آل تمغای ^ مزبور که بخط کوفی است شکل چهارگوشه‌ای

۹ـ مقالهٔ آبل‌رموزا ص ۳۹۲

۱۰ـ همان مقاله وهمان‌صفحه

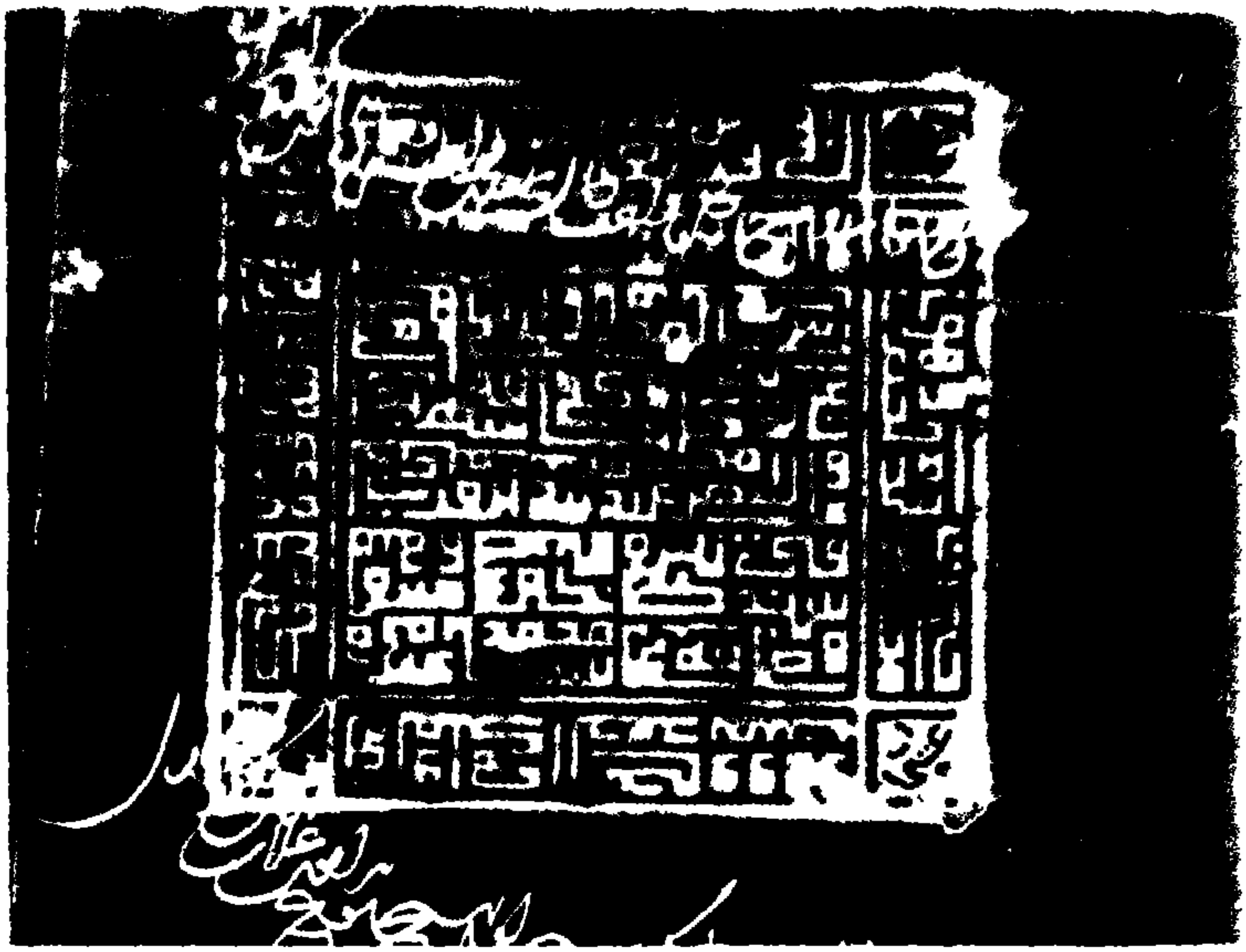
۱۱ـ اصل این فرمان در کتابخانه ملی پاریس و بشماره Suppl.Pers I630 ضبط است وبرای آگاهی بیشتر دربارهٔ این‌فرمان به‌مقالهٔ فرمان منسوب بـه‌سلطان احمد جلایر «بقلم‌نگارنده درشمارهٔ ۵سال سوم بررسیهای تاریخی (ازص۲۷۳ تاص۲۹۰) وکتاب یکصد و پنجاه سندتاریخی ازجلایریان تاپهلوی تألیف‌نگارنده (ص۹-ص۱۵)رجوع کنید

باندازه ۱۲/٥×۱۲/٥ سانتیمتر دارد[۱۲] ومتن آن شامل شش سطر است وشادروان قزوینی آنرا چنین خوانده است[۱۳]

«لااله‌الاالله محمد ورسوله ارسله بالهدی و دین‌الحق لیظهره‌علی‌الدین کله و کفی بالله شهیدا وماالنصرالامن عندالله العزیزالحکیم فی‌سنة تسع وخمسین وسبعمایه وصلی‌الله علی سیدنا محمد» و درحاشیه‌آن چنین نوشته است،

«لااله‌الاالله وحده لاشریك‌له ، له‌الملك وله‌الحمد یحیی ویمیت وهوحی‌لایموت بیده‌الخیر وهوعلی‌کل شیئی قدیرنعم‌المولی ونعم‌النصیر»

و درچهار گوشه‌مربع، نام خلفای راشدین ابوبکروعمروعثمان وعلی‌ثبت شده است (شکل۲)



۱۲ـ آل‌تمغا بمعولی بمعنی مهرسرخ (آل= سرخ وتمغا = مهر)است وآنرا با مرکب سرخ روی فرمانها واحکام ونامه‌های پادشاهان میزدند ودونوع تمغای دیگر هم بوده‌است یکی آلتون تمغا (مهر طلائی، بامرکب‌طلائی) وقراتمغا (مهرسیاه بامرکب سیاه)

۱۳ـ مقالهٔ «فرمان سلطان اویس جلایر» درشمارهٔ ٤ مجله‌یادگار سال یکم

بطوریکه ازمقایسه تمغای ارغون وسلطان احمد برمی‌آید، جلایریان طرح تمغای خود را ازتمغای ایلخانان تقلید کرده‌اند (ر ک به‌شکل۱)

ب ـ توقیع سلطان احمد که درپای همین‌فرمان دیده میشود «احمدبن اویس» است (شکل)

تیموریان

۵- ازمهرپادشاهان تیموری هم تنها، اثر وسجع مهر امیرتیمور گورکان (۷۸۲-۸۰۸) که «راستی رستی» بوده است دردست میباشد واثر این مهر را درپای نامه‌ای که امیرتیمور به‌شارل ششم پادشاه فرانسه‌نوشته‌است‌می‌بینیم [۱۴]



شکل ۶ شماره ٤ ـ اثر محمد امیر تیمور گورگانی

قراقویونلو

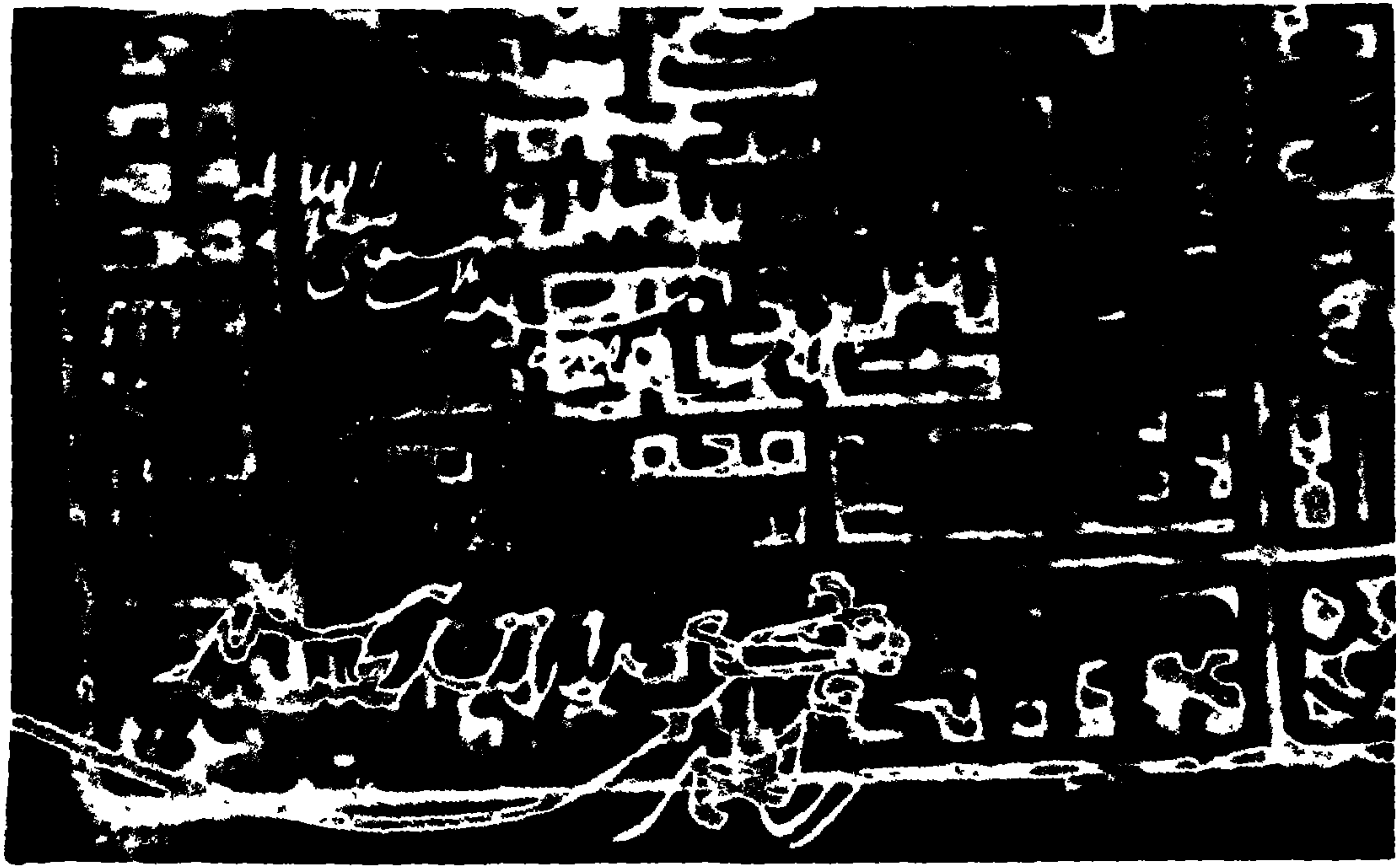
۶ ـ جهانشاه قراقویونلو(۸٤۱-۸۷۲)

سجع مهراوچنین بوده است

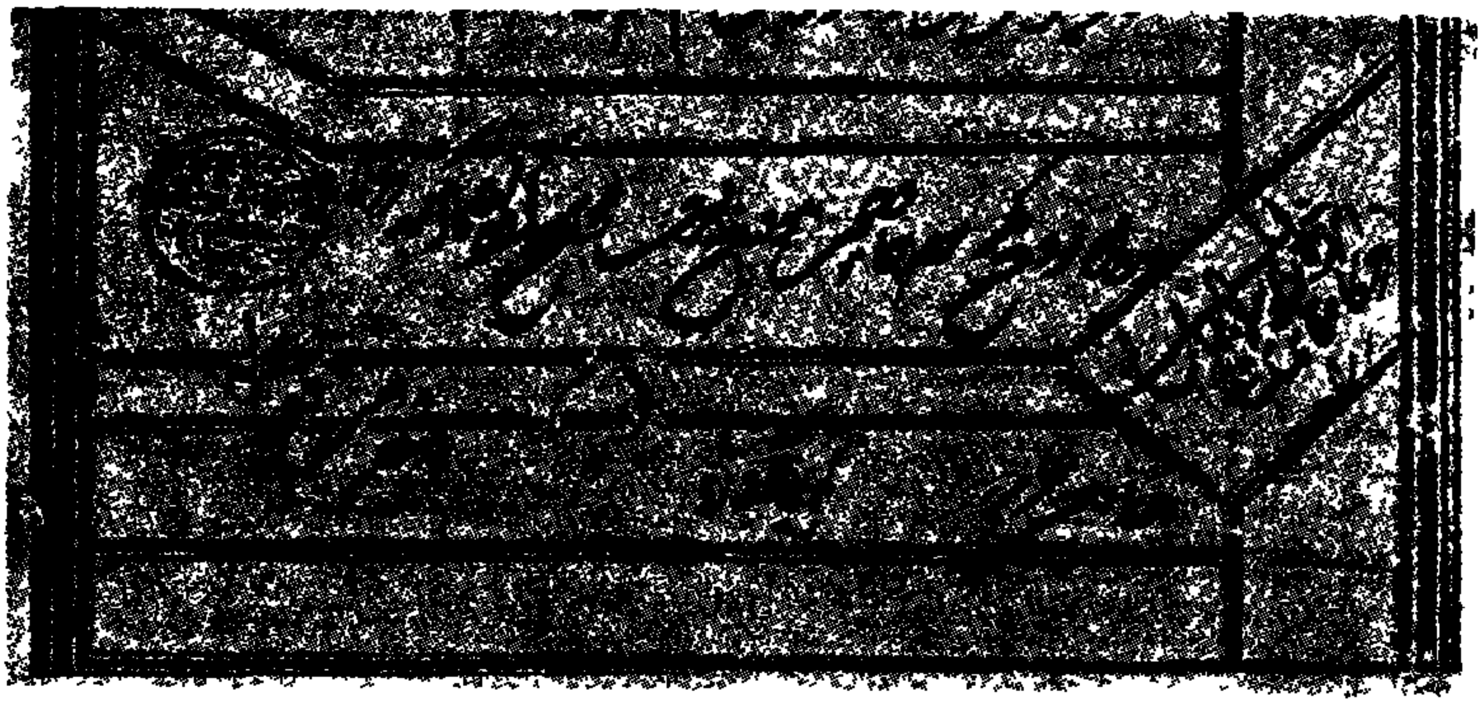
من عدل ملك جهانشاه ـ من ظلم هلك (ازفرمان مورخ۲۷جمادی‌الاولی سال ۸٦۷ هجری قمری)[۱۵]

۱٤- متن این نامه وعکسی‌ازآن را شادروان محمدقزوینی باتوضیحاتی درمجله کاوه شماره۵دوره دوم بچاپ رسانیده است و اصل‌نامه مزبور در بایگانی ملی‌پاریس طی شماره AE III . 204 محفوظ میباشد

۱۵- این‌همان‌سندیست که‌دوست دانشمندمن‌آقای‌طاهری شهاب‌درباره‌آن‌به‌نقل ازجلد سوم کتاب تاریخ‌ادبی‌ایران تألیف‌براون(ترجمه آقای‌علی‌اصغر حکمت) اشاره کرده‌اندوماعکس آنرا ازرساله ایران‌شناس دانشمند آقای ژان‌اوبن Jean Aubin زیر نام « یادداشتی بر چند سند ازآق‌قویونلو» چاپ دمشق ۱۹۵٦ نقل کرده‌ایم



تصویر شماره ۳ ـ توقیع سلطان احمدبن اویس جلایر

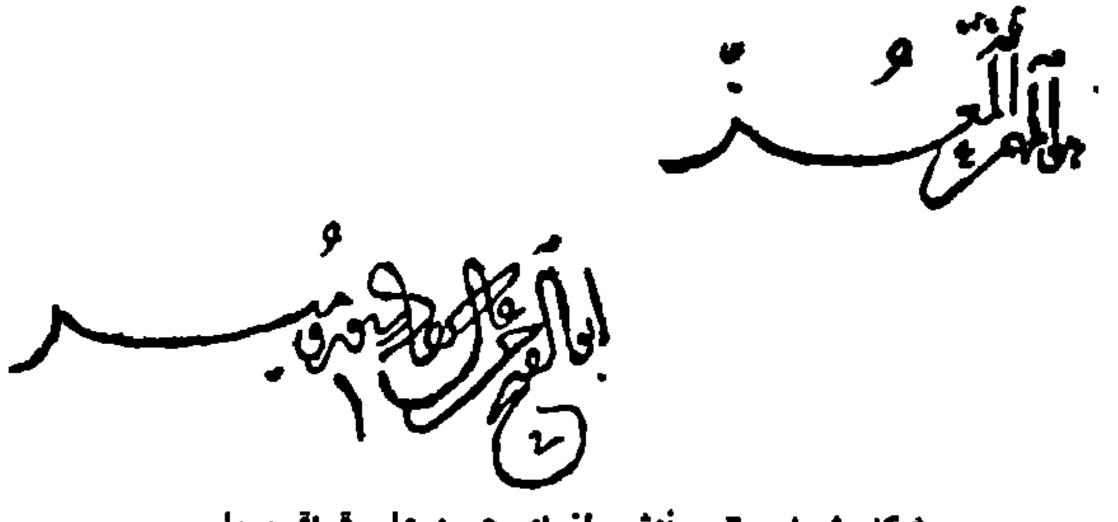


شکل شماره ۵ – اثر مهر جهانشاه قراقویونلو

۷- حسن علی (۸۷۲-۸۷٤)

ازاین پادشاه اثر مهری نیافتیم ولی نقش طغرای [16] او که در بالای فرمانی بتاریخ ۸۷۲ هـ ق باقی است چنین است

هوالمهم والمعز- ابوالفتح حسن علی بهادر سیوزومیر [17]



شکل شماره ٦ – نقش طغرای حسن علی قراقویونلو

۱٦- طغرا خطوط منحنی وپیچیده‌ای بود که پس از نوشته شدن فرمان وحکم، با آب زر یا شنگرف وگاهی با مرکب سیاه دربالای آن می‌کشیدند و آن بمنزله توشیح شاه بود طغرا گاهی خطی ساده گاهی شامل عباراتی هم بوده است

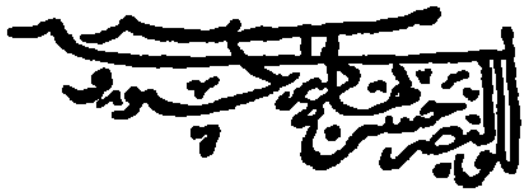
۱۷- ماتناداران ج ۱ فرمان شمارهٔ ٤

آق قویونلو

۸ـ اوزون حسن (۸۷۱-۸۸۳)

در فرمانی بتاریخ ٦ جمادی‌الثانی سنه ۸۸۰ نقش طغرای اوزون حسن بدین گونه است

الحکم الله ابوالنصر حسن بهادرسیوزومیز [۱۸]



شکل شماره ۷ ـ طغرای اورن حسن

۹ـ یعقوب بیگ بن اوزن حسن

الف ـ سجع مهری بدین گونه ار او در فرمانی بتاریخ ۱۵ رمصان ۸۸٤ ﻫ ق در دست است

ان الله ناصر بالعدل والاحسان ، یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان [۱۹]

ب ـ سجع مهر دیگری بدین شرح درفرمانی بتاریخ چهارم جمادی‌الاول [۲۰] ۸۹۲ـ دارالسلطنه تبریر

هرآنکه جانب اهل خدا نگهدارد خداش در همه حال از بلانگهدارد

یعقوب بن حسن ۸۹۲



شکل شماره ۸ ـ اثر مهر ونقش طغرای یعقوب بیگ

۱۸ـ همان کتاب فرمان شمارهٔ ٥

۱۹ـ طاهری شهاب ومطاهری

۲۰ـ ماتنادادران ح ۱ فرمان ٦

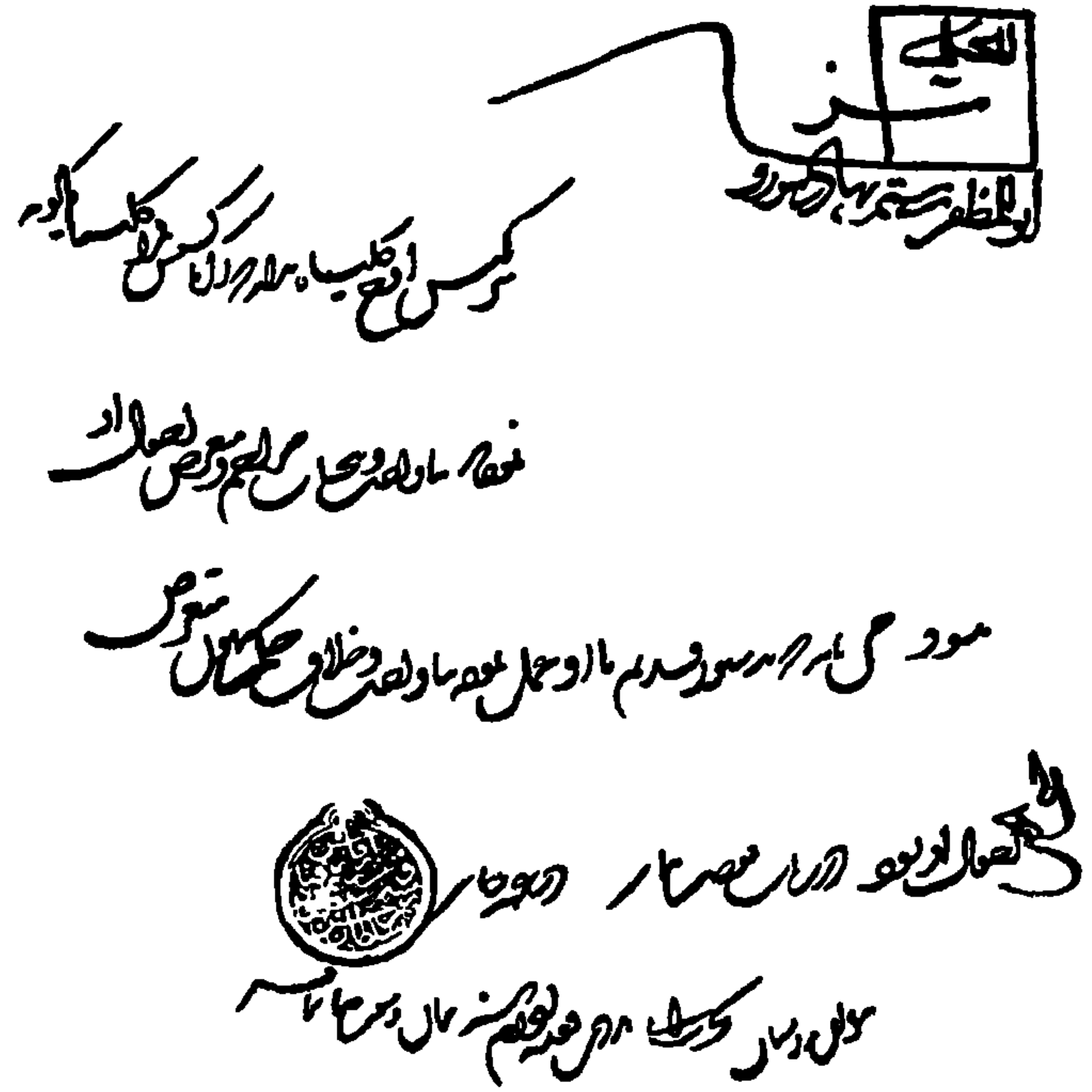
ج ـ نقش طغرائی بدین شرح . « الحکم‌الله ابوالمظفر یعقوب بهادر سیوزومیز» [۲۱] (نگاه کنید به شکل ۸)

۱۰ـ رستم‌بیگ بن مقصود بیگ بن اوزن حسن

از این پادشاه دو سجع مهر ویك طغرا در دست است

الف ـ سجعی که برفرمان مورخهٔ ۸ ذیقعده ۸۷۸ وبدینگونه است

ومن رزقناه منارزقاً حسن رستم بن مقصود بن سلطان حسن [۲۲]



شکل ۹ ـ اثر مهر ونقش طغرای رستم‌بیگ آق قویونلو

۲۱ـ همان کتاب و همان فرمان

۲۲ـ از ماتنادادران ج ۱ فرمان ۷

ب ـ سجع دیگری بدین‌شرح

عدل کن کزعدل گردی صف شکن رستم مقصود بن سلطان حسن[۲۳]

در رسالهٔ « یادداشتی برچند سند ازآق قویونلوها » [۲۴] نیز فرمانی از رستم بیگ بتاریخ اول رمضان سال ۹۰۰ هجری قمری با عکسی ازآن بچاپ رسیده است واثر مهر دایره شکل رستم بیگ درگوشهٔ چپ وپائین فرمان دیده میشود که متأسفانه سجع آن خوانده نمی‌شود ولی از قرائن پیداست که مطالب سجع مهر ، همان بیت « عدل کن کزعدل الخ » میباشد

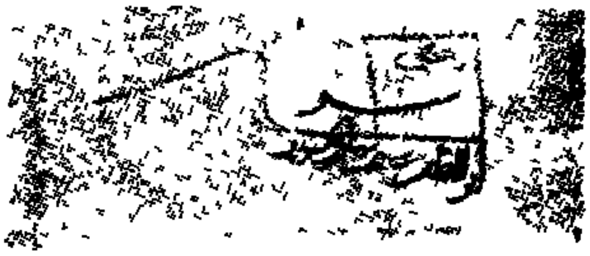
ح ـ نقش طغرا

چنانکه درتصویر شماره ۹ دیده میشود نقش طغرای رستم بیگ که بربالای فرمان مزبور نوشته شده‌چنین است

الحکم‌الله

ابوالمظفر رستم بهادر سیورومیز

و در فرمان دیگری هم که بتاریخ رمضان سال ۹۰۰ هجری‌ست همین‌طغرا دیده میشود [۲۵] (شکل۱۰)



شکل ۱۰ ـ نقش دیگری از طغرای رستم بیگ

۱۱ـ احمدبیگ بن‌اغورلو محمدبن اوزن حسن

سجع مهر ونقش نگین او چنین بوده است

لب خشك مظلوم گوخوش بخند که ما بیخ ظالم بخواهیم کند[۲۶]

۲۳ـ طاهری شهاب

۲۴ـ ازاین رساله که تألیف آقای ژان‌اوبن است پیش از این هم صحبت شد (ر ك پاورقی‌شماره ۱۵)

۲۵ ـ رسالهٔ ژان‌اوبن و ماتناداران فرمان ۷

۲۶ ـ طاهری شهاب

۱۲ـ الوند میرزا پسر اوزن حسن

سجع مهر او در فرمانی بتاریخ ۱۰ رجب ۹۰٤ ایطور بوده است
الملك‌المنان ـ الوند بن حسن بن علی بن عثمان [۲۷]

صفویه

اولا ـ مهرها [۲۸]

۱۳ـ شاه اسماعیل صفوی بهادرخان (۹۰۷ـ۹۳۰)

الف ـ سجع مهرشاه اسماعیل‌اول که برروی مهری گلابی‌شکل باقیست ایطور بوده است [۲۹]

« اللهم صل علی محمد مصطفی وعلی مرتضی وحسن‌رضی و حسین‌شهید کربلا ، زین‌العابدین ، محمدباقر ، محمدتقی ، علی نقی ، حسن عسکری . محمد مهدی العبد اسمعیل بن‌حیدر صفوی ۹۱٤



شکل ۱۱

۱۴ـ شاه طهماسب یکم (۹۳۰-۹۸٤)

از شاه طهماسب اثر مهرهای متعددی با سجعهای متفاوت در دست‌است

الف ـ مهر دایره شکل

۲۷ ـ از طاهری‌شهاب و مطاهری در هر دو این مقالات الوند میرزا را اشتباهاً جزو سلسله قراقویونلو دانسته‌اند

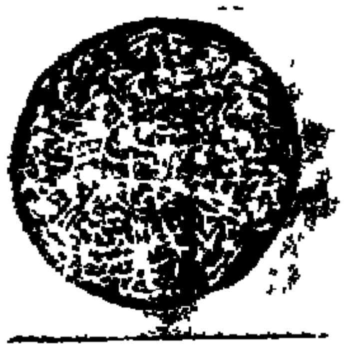
۲۸ ـ دراین بخش ازنقش طغراهابطوریکه در بخش پادشاهان آق‌قویونلووقراقویونلو بعد از شرح مهرها ، ازطغراهای آنها هم گفتگو شده‌است ، صحبت نمی‌کنیم بلکه‌از آن ، درمبحثی جداگانه تحت عنوان طغراهای پادشاهان صفوی درپایان همین‌بخش گفتگو خواهیم کرد

۲۹ ـ از کتاب رابینو

در وسط بندهٔ شاه ولایت طهماسب

در حاشیه « محمدالمصطفی علی المرتضی حسن الرضا حسین‌الشهید علی زین‌العابدین محمدالباقر جعفرالصادق موسی‌الکاظم علی‌بن‌موسی‌الرضا محمدالتقی علی‌النقی حسن‌العسکری محمدالمهدی »

از این نوع مهر و با همین سجع ، اثر سه مهر که از حیث حکاکی با یکدیگر اندك تفاوتی دارند دیده شده است تصویر دو نوع آنرا رابینو درکتاب خود آورده است (شکل ۱۲ و ۱۳) سومین آنها (شکل ۱٤) بر فرمانی بتاریخ ۹۵۰ خورده که شکل آن در کتاب ماتناداران درج شده است[۳۰]



شکل ۱۳



شکل ۱۲

ب - مهر چهارم با سجع بندهٔ شاه ولایت طهماسب مهر مسودهٔ دیوان اعلی سنه ۹۷۷ [۳۱]

ج - مهر پنجم با سجع سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل [۳۲]

د - سجع مهر ششم که چهار گوش و بزرگ بوده چنین است [۳۳]

در سه طرف الله - محمد - علی

در وسط بندهٔ شاه ولایت طهماسب ۹٦۳

---

۳۰ - ج ۱ ص ۲٦۸ وچون نقش آن درست خوانده نمی‌شود ازچاپ عکس آن خودداری کردیم دربارهٔ این مهر به مقاله آقای سمسار درشمارهٔ ۱ سال سوم مجله بررسیهای تاریخی نیز نگاه کنید

۳۱ - ماتناداران ج ۱ فرمان ۱٦ و همچنین درمقاله مطاهری

۳۲ - طاهری شهاب ومطاهری وسمسار

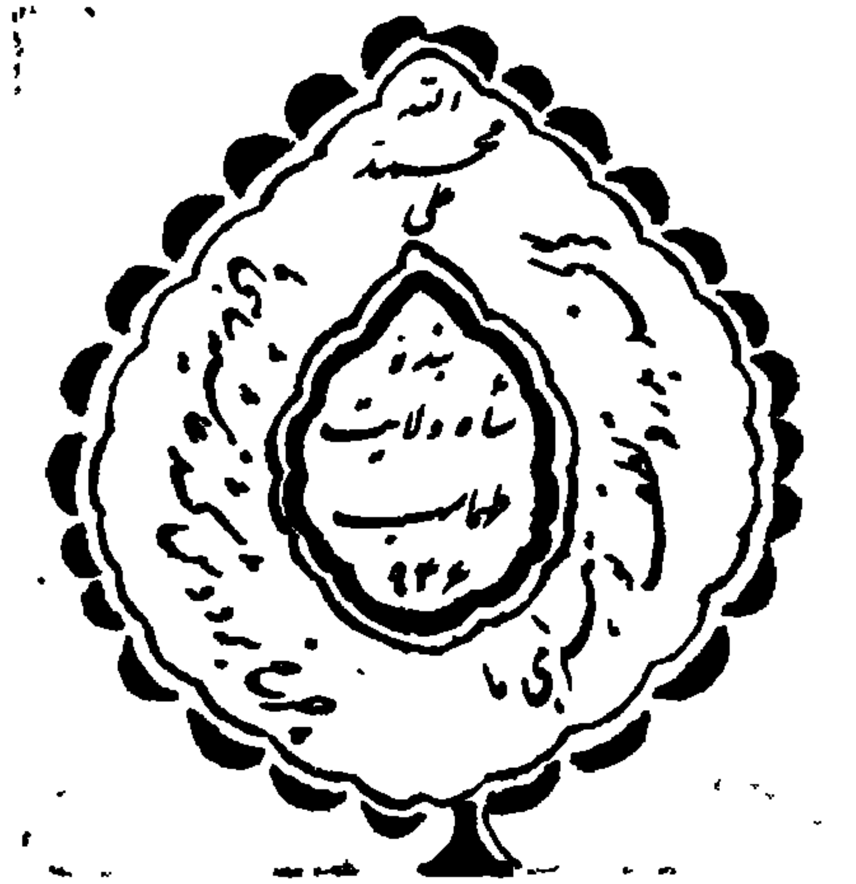
۳۳ - سمسار. مقاله فرمان‌نویسی دردوره صفویه شماره ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

درحاشیه چون نامهٔ جرم‌ما بهم پیچیدند بردند و بمیزان عمل سنجیدند
بیش‌ازهمه کس گناه‌ما بود ولی ما را به محبت علی بخشیدند



شکل ۱٤

ه ـ سجع مهر هفتم‌شاه طهماسب که گلابی‌شکل‌است بدینگونه بوده است
در بالا الله ـ محمد ـ علی
دروسط بندهٔ شاه ولایت طهماسب ۹٤٦



شکل ۱۵

در حاشیه گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما
چرخ بردوش کشد غاشیهٔ شاهی ما [۳۴]

۱۵ ـ سلطان محمد خدابنده (۹۸۵–۹۹۶)

الف ـ در بالا الله ، محمد،علی
در وسط علام شاه ولایت سلطان محمدبن طهماسب
در حاشیه بیت شعری است که قسمهائی از آن خوانده نمیشود
.... علی مولا امیرالمؤمنیم
.... رجان‌ودل علام کمتریم [۳۵]



شکل ۱۶

۱۶ ـ سلطان حمزه :

بندهٔ شاه ولایت حمزه ذی‌القعده ۹۹۴
در حاشیه‌آن ، نام پیغمبر و امامان[۳۶]

۳۴ ـ همان‌مقاله ، شماره ۱ سال‌سوم بررسی‌های تاریخی‌ـدر کتاب ماتماداران سجع این‌مهر غلط‌خوانده شده‌است
گر کشد مرحمت و لطف تو همراهی چرخ دـر دوش کشد غـاشیهٔ شاهی
ر ك‌به‌ح ۱ ص۲۷٦

۳۵ ـ آقای‌طاهری‌شهاب ومرحوم مطاهری قسمت‌اول سجع رادرست خوانده‌اند ولی چون‌حاشیه را نتوانسته‌اند بخوانند تصور کرده‌اند قسمتی ازآن نام معصومان است ـ آقای سمسار نیز جزء اول‌این سجع‌را اشتباها حی‌الله خوانده‌است ولی‌بهرحال دو مصراع ازشعر خوانده نمیشود.

۳۶ ـ مطاهری وطاهری شهاب

۱۱ ـ شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸)

ار شاه عباس اثر سجع پنح چهارمهر نافیست

الف ـ بندهٔ شاه ولایت عباس مورخه ۹۹۴

درحاشیه نام پیعمبر وامامان [۳۷]

ب ـ مهردیگری گلابی شکل و کوچك سحع خاتم سدهٔ شاه ولایت ۹۹۶ [۳۸] (شکل۱۷)



شکل ۱۷

ج ـ سومین مهر، مهریست گلابی‌شکل‌وبااین سجع (شکل۱۸)

در بالا : حسبی‌الله

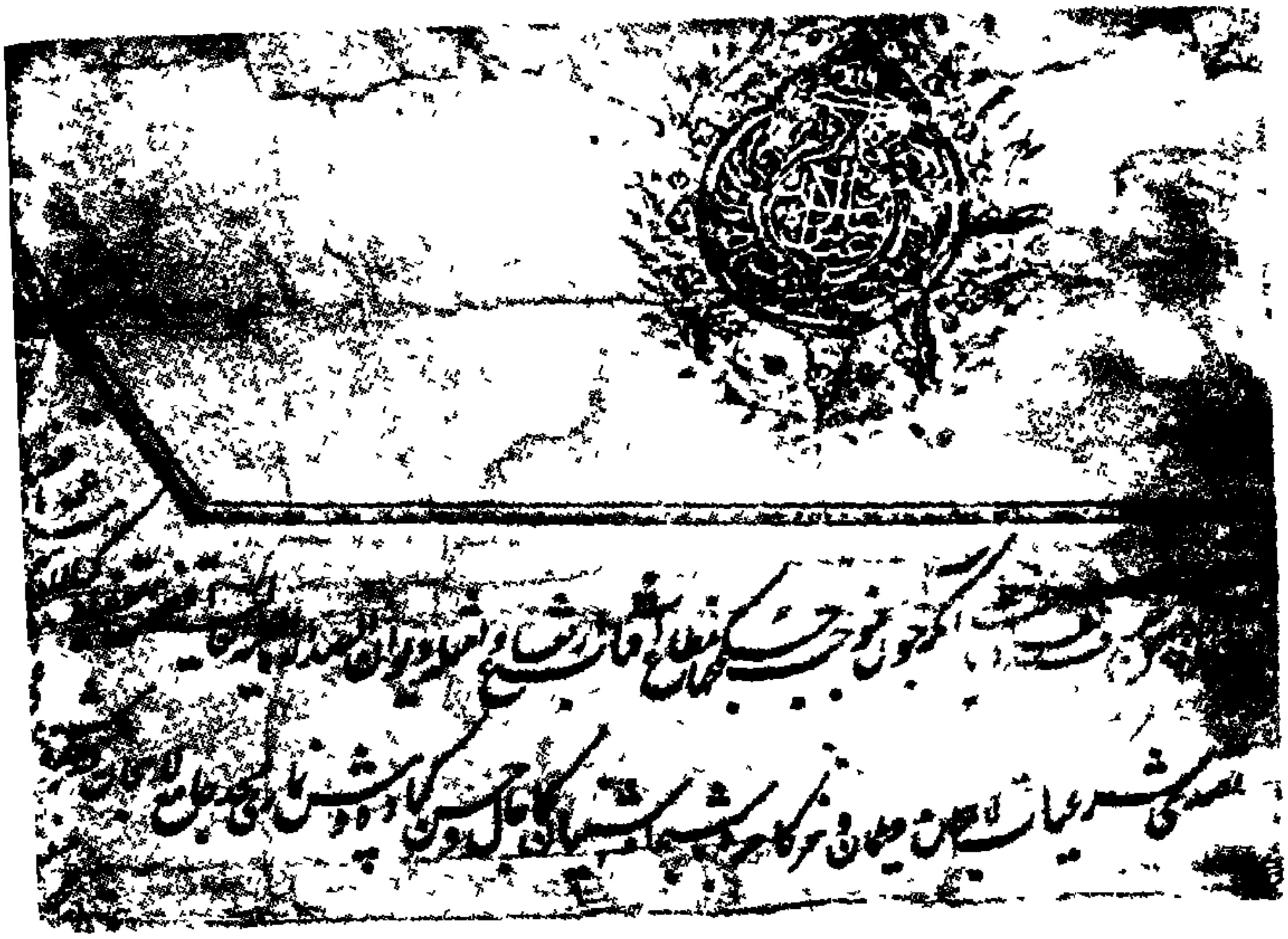
در وسط سدهٔ شاه ولایت عباس

در حاشیه‌آن جاس‌هر که با علی نه‌نکوست
هر که گوباش من ندارم‌دوست
هر که چون خاك‌نیست بر در او
گرفرشته است خاك برسراو [۳۹]

۳۷ ــ همان مدارك

۳۸ ــ آقای‌طاهری شهاب در مقاله حود این‌سجع‌را «خاتم‌شاه ولایت‌عباس»نوشته‌است و مرحوم مظاهری‌آنرا «خادم شاه ولایت عباس» خوانده است و صحیح آن نطوریکه در تصویر مهر پیداست چنانست‌که ما نوشته‌ایم وآقای سمسار نیز آنرا چنین حوانده‌اند

۳۹ ــ سمسار ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی ـ به‌یکصد و پنجاه سند تاریخی نیزرجوع کنید (سند شماره ۹)



شکل ۱۸

د - مهر چهارم دایره شکل ودارای سجع بوده است (شکل۱۹)

در وسط بندهٔ شاه ولایت عباس ۹۹۹

ودرحاشیه نام چهارده معصوم :

«اللهم صل علی النبی والوصی والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والزکی والمهدی



شکل ۱۹

۱۸ ـ شاه صفی اول (۱۰۳۸-۱۰۵۲)

الف ـ مهری گلابی‌شکل باین سجع [۴۰]

در بالا . حسبی‌الله

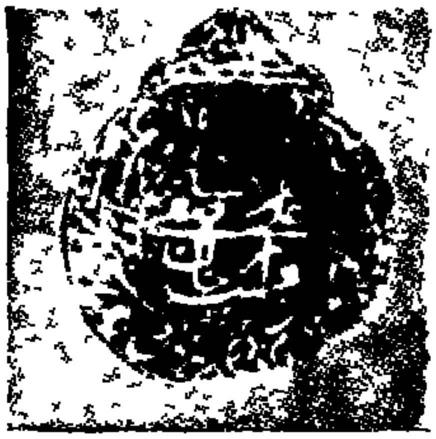
در وسط هست ازجان غلام شاه‌صفی ۱۰۳۸

در حاشیه جان‌هر که باعلی نه‌نکوست

هر که گو باش من ندارم‌دوست

هر که چون خاك نیست بر دراو

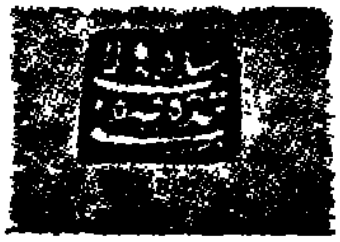
گر فرشته است خاك بر سر او



شکل ۲۰

ب ـ مهر چهار گوش ساده . [۴۱]

بندهٔ شاه‌ولایت صفی ۱۰۳۸



شکل ۲۱

ج ـ مهردایره شکل [۴۲]

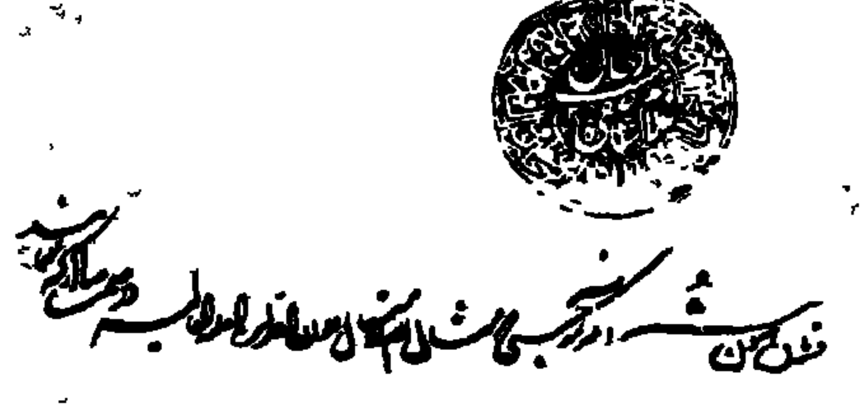
در وسط هست ازجان غلام شاه‌صفی ۱۰۳۸

درحاشیه . اللهم صل‌علی‌النبی والوصی والبتول والسطین والسجاد والباقر والصادق‌والکاظم‌والرضاوالتقی والنقی والعسکری‌والمهدی،(شکل۲۲)

۴۰ ـ سمسار ورابینو

۴۱ ـ طاهری شهاب ـ مطاهری ، سمسار ، شکل از کتاب رابینو

۴۲ ـ سمسار . مقاله فرمان نویسی ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی ـ شکل از کتاب ماتسادارات ج ۲ فرمان ۲۱



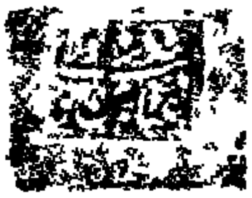
شکل ۲۲

شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷)

از شاه‌عباس ثانی اثر پنج مهر دردست است .

الف ـ مهر چهار گوش ساده [43]

بندهٔ شاه‌ولایت عباس ۱۰۵۲



شکل ۲۳

ب ـ مهر دایره شکل که با سجع مذکور در زیر با دو تاریخ ۱۰۵۲و ۱۰۵۱ در دست است [44]

در وسط بندهٔ شاه ولایت عباس ثانی ۱۰۵۲/۱۰۵۱

در حاشیه اللهم صلی‌علی‌النبی والوصی‌و ..... الخ [45]



شکل ۲٤

۴۳ ـ رابینو و سایرمدارک
٤٤ ـ رابینو ج ۲ وماتناداران ج ۳ فرمان ۳۰
٤٥ ـ ر.ك به‌سجع مهر ۱۷ـد درهمین مقاله

ح ـ مهر کلاهی شکل [٤٦]

در بالا . «الله سبحانه مالك الملك

در وسط : بندهٔ شاه ولایت عباس ثانی

درحاشیه : اللهم صل علی محمد مصطفی وعلی مرتضی . . . . . الخ [٤٧]

د ـ مهر کلاهی شکل [٤٨]

دربالا . حسبی الله

دروسط بندهٔ شاه ولایت عباس ثانی

در حاشیه . جانب هر که باعلی نه نکوست . . . . . الخ [٤٩]

هـ ـ مهر مسوده .

سجع این مهر چنین بوده است : بنده شاه ولایت عباس ثانی مهرمسودهٔ دیوان اعلی [٥٠] (شکل ۲٥)



شکل ۲٥

۲۰ ـ شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰٥)

الف ـ شاه سلیمان درچند ماه اول ازپادشاهی خود صفی نام داشت ودر

٤٦ ـ سمسار : ش۱ سال۳ بررسیهای تاریخی

٤۷ ـ بقیه مانند سجع مهر ۱٤ ـ الف از مهرهای شاه طهماسب یکم

٤۸ ـ سمسار . ش۱ سال ۳ بررسیهای تاریخی

٤۹ ـ برای بقیه شعر به مهر ۱۷ ـ ح و یا ۱۸ ـ الف رجوع کنید

٥۰ ـ سمسار ـ ماتناداران ح۲ فرمان ٤۰

اثرمهرهائی که از او باقیست نام اوصفی ثانی ذکرشده‌است ازآنجمله است مهری بتاریخ ۱۰۷۷ بدینگونه . [۵۱]

بندهٔ شاه ولایت صفی ثانی

مهر مسودهٔ دیوان اعلی



شکل ۳۶

ولی طولی نکشید یعنی درهمان سال ۱۰۷۷، شاه صفی نام خودرابه شاه سلیمان تغییرداد وبااین نام ، اثر ٦ مهر از او دردست است

ب ــ مهر بیضی شکل بااین سجع [۵۲]

بندهٔ شاه دین سلیمان است ــ ۱۰۷۷



شکل ۲۷

ج ــ مهرچهار گوش کلاهک‌دار. [۵۳]

بسم‌الله بندهٔ شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۷



شکل ۲۸

۵۱ ــ رابینو ج ۲

۵۲ ــ سمسار ش۱ سال‌سوم بررسیهای تاریخی ورابینو ج۲

۵۳ ــ مدارک بالا

د ــ مهری باین سجع بتاریخ ۱۰۷۸:[۵۴]

حسبی الله + بندهٔ شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸

ودرحاشیهٔ آن .

جانب هر که باعلی نه نکوست الخ

واین مهرمخصوص «دیوان ممالك» بوده است[۵۵]



شکل ۲۹

هـ ــ مهر گلابی شکل باین سجع [۵۶]

دربالا الله ــ محمد ــ علی ــ امام حسن

درپایین امام حسین

دروسط . بندهٔ شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸

درحاشیه گر کند بدرقهٔ لطف تو همراهی ما

چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی ما [۵۷]

---

۵۴ ــ رابینو وسمسار مظاهری سجع ایی مهررا « بنده شاه ولایت سلیمان» نوشته است و چون مأخذ کار اوهم کتاب رابینو بوده احتمالا درخواندن مهراشتباه کرده‌است

۵۵ ــ مظاهری

۵۶ ــ رابینو ،سمسار و طاهری شهاب ومظاهری درثبت سجع این مهر نظیراشتباهی را که در مهر (ازمهرهای شاه سلیمان شکل ۲۹) روی داده است مرتکب شده‌اند باین معنی که« بنده شاه ولایت سلیمان» نوشته‌اند .

۵۷ ــ مظاهری وطاهری شهاب درشرح این مهرنوشته‌اند « این مهر درپای کاغذیست که ازطرف شاه سلیمان به‌خلیفه کنشت‌ترسایان عربی نوشته شده »



شکل ۳۰

و ـ مهر گلابی شکل بتاریخ ۱۰۷۹ باین سجع .

دربالا الملك‌لله

دروسط انه من سلیمان وانه بسم‌الله الرحمن‌الرحیم ۱۰۷۹

درحاشیه. الحمدلله الذی فضلنا علی کثیرمن عباده وصل علی‌خیر حلقه محمد وآله ۵۸



شکل ۳۱

ز ـ مهر گلابی شکل وبتاریخ ۱۰۹۱ که سجع آن چنین است

دربالا : بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

دروسط : بندهٔ شاه ولایت سلیمان ۱۰۹۱

۵۸ ـ درکلیه مدارك‌ماذکر این‌مهر آمده است مضافاً‌اینکه مطاهری‌وطاهری‌شهاب‌هم درمقالات‌خودنوشته‌اند « این مهر بر نامه‌ایست که‌بپادشاه انگلیس نوشته شده »



مهر شاه سلیمان «هشتمین سلطان صفویه»
پشت نامه‌ای که به لئوپلد امپراطور اطریش نوشت

شکل ۳۲

درحاشیه : اللهم صل علی محمد المصطفی وعلی المرتضی و فاطمة الزهرا والحسن والحسین وعلی زین العابدین ومحمد الباقر وجعفر الصادق وموسی الکاظم وعلی الرضا و محمد التقی و علی النقی والحسن عسکری والمهدی الحجته صاحب الزمان[۵۹]

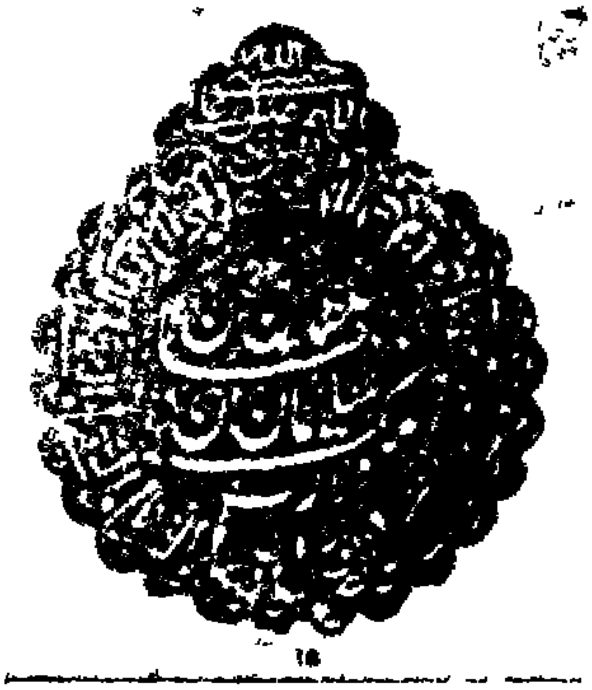
۳۱ ـ شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵)

ازشاه سلطان حسین اثر ۷ نوع مهر دردست است

الف ـ مهر گلابی شکل ودندانه‌دار باین سجع:

دروسط : نگین سلطان جهان وارث ملك سلیمان

از بالا از راست بچپ : حسبی الله اللهم صل علی النبی والوصی والبتول والمجتبی والحسین والسجاد والباقر والکاظم والرضا والتقی و النقی والزکی والمهدی[۶۰]



شکل ۳۳

۵۹ ـ تصویری ازاین مهردر کتاب رابینو نیزهست ولی ما عکسی راکه ازروی نامه شاه سلیمان به پادشاه لئوپولداول امپراطور اطریش (۱۶۵۸-۱۰۶۸ تا ۱۷۰۵- ۱۱۱۷) برداشته شده وبزرگتر ازاصل است در متن قرارداده‌ایم ـ این عکس را دوست دانشمندم آقای محسن مفخم لطف فرمودند واز این روسپاسگزار معظم‌له میباشم .

۶۰ ـ سمسار و رابینو

ب ــ مهر چهار گوش کوچك و کلاهك‌دار و بتاریخ ۱۱۱۱ هجری[٦١]

بسم‌الله بندهٔ شاه ولایت سلطان حسین ۱۱۱۱



شکل ۳٤

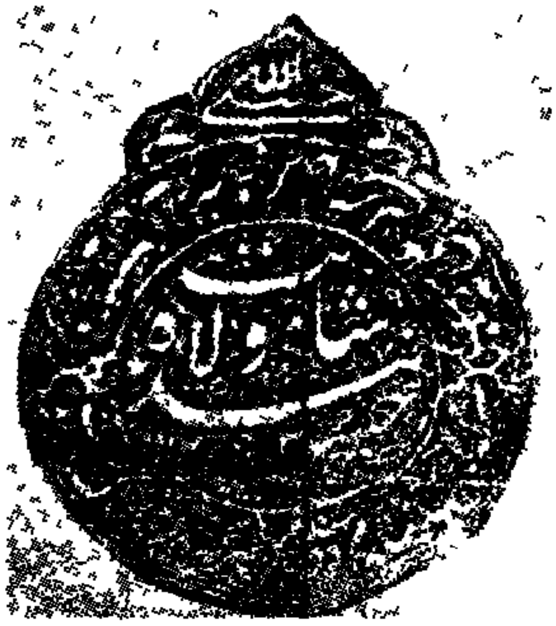
ج ــ مهری باسجع [٦٢] وارث ملك سلیمان شاه سلطان حسین سنه ۱۱۱۲

د ــ مهر گلابی شکل باسجع [٦٣]

در بالا . حسبی‌الله

در وسط . بندهٔ شاه ولایت حسین ۱۱۱۲

درحاشیه جاب هر که باعلی نه نکوست الخ



شکل ۳٥

هـ ــ مهر گلابی شکل ودندانه‌دار باسجع[٦٤]

دروسط بندهٔ شاه ولایت حسین ۱۱۱۲

---

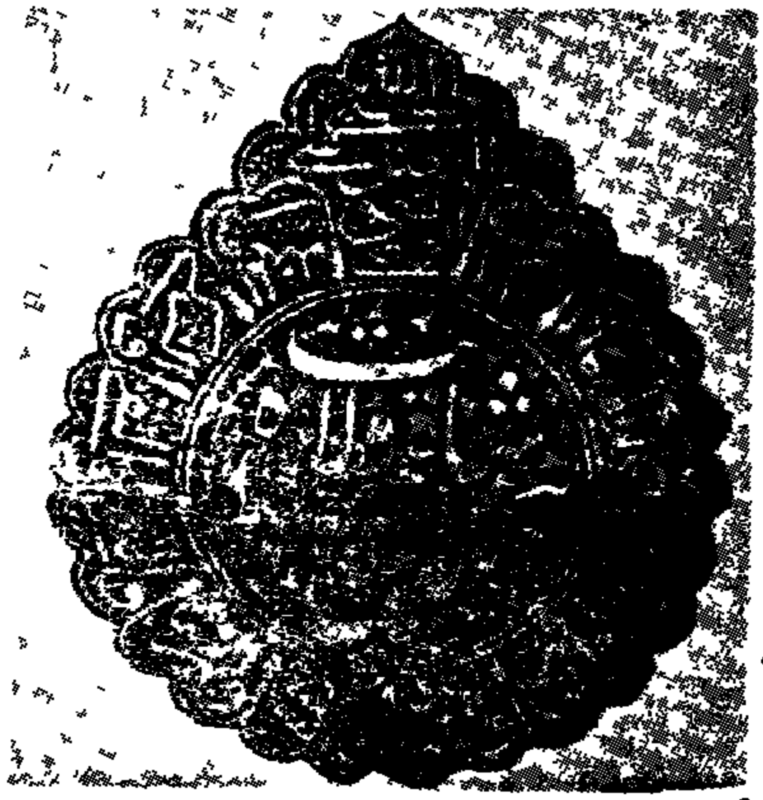
٦١ ــ سمسار و رابینو طاهری شهاب سجع این مهر را بــدون عبارت « بسم الله » ضبط نموده و مطاهری آنرا با تاریخ ۱۱۱۲ نوشته است و ظاهراً هر دو اشتباه کرده‌اند

٦٢ ــ طاهری شهاب

٦٣ ــ درکلیه مدارك و شکل از رابینو

٦٤ ــ سمسار وشکل از رابینو

درحاشیه : حسبی‌الله اللهم صل علی النبی . الخ[۶۵]



شکل ۳۶

و ـ مهرچهار کوش ،

بندهٔ فرمانبر مولای‌حق سلطان حسین[۶۶]



شکل ۳۷

---

۶۵ ـ بقیه عبارات مانند مهر ۱۸ـح و ۱۹ـب

۶۶ ـ سمسار ، مظاهری ، طاهری شهاب ـ عکس ازفرمانی است که آقای سمساردر اختیارماگذاشته‌اند به کتاب‌یکصدوپنجاه سند تاریخی سندشماره ۲۴ نیزرجوع فرمائید.

ز ـ مهر چهار گوش کلاهک‌دار بتاریخ ۱۱۲۵ با این سجع[٦٧]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان‌حسین ۱۱۲۵



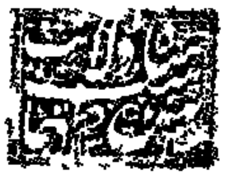
شکل ۳۸

۲۳ ـ شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵ ـ ۱۱۴۵)

الف ـ ازشاه طهماسب دوم اثرسه‌نوع مهردر دست است که سجع دوتای آنها چنین است

بنده شاه‌ولایت طهماسب ثانی

ولی‌اختلاف این‌دومهر ، قطع‌نظرازشکل‌آنها درتاریخ آنها است که‌یکی ۱۱۳۹ [٦٨] (شکل ۳۹) ودیگری ۱۱٤۰ [٦٩] میباشد (شکل ٤۰)



23

شکل ۳۹

---

٦٧ ـ فرمان‌های مورخه رجب وشعبان ۱۱۳٤ درباره‌آزادی بازرگانی فرانسویان در ایران (ر ك به‌بحث اسناد تاریخی در بررسیهای تاریخی شماره ٥ سال سوم صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۸ وکتاب یکصد وپنجاه سند تاریخی سندهای ٤۰و٤۱و٤۲و٤۳)

٦٨ ـ ازکتاب رابینو ج ۲

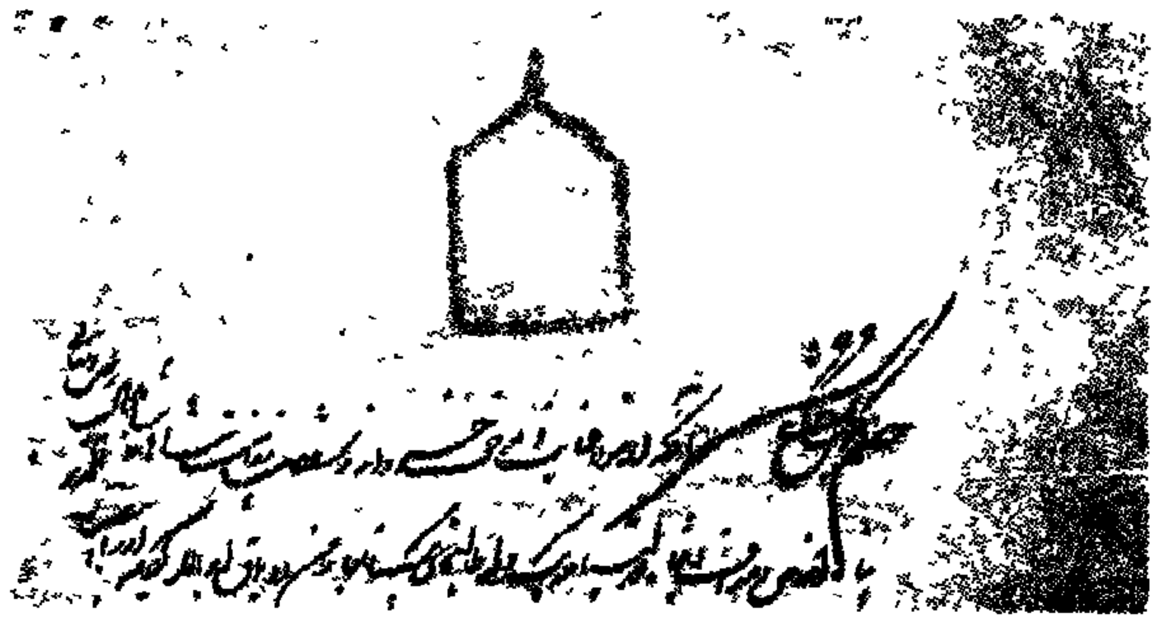
٦٩ ـ از فرمانی بتاریخ جمادی‌الثانیه ۱۱٤۲ که در اداره‌کل موزه‌هاست ـ برای متن این فرمان وتصویر آن به‌کتاب یکصدوپنجاه سند تاریخی تألیف نگارنده وهمچنین به مجلهٔ بررسیهای تاریخی شماره ۲ سال ۳ مقالهٔ فرمان‌نویسی بقلم آقای سمسار مراجعه فرمائید (ص ۱٤٦)



شکل ۴۰

ومهر سوم چنین بوده‌است

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بنده شاه ولایت طهماسب ثانی»[۷۰]



شکل ۴۱

۷۰ـ ازکتاب مدارك آذربایجان فرمان شمارهٔ ۲۰

۲۳ـ شاه اسماعیل سوم (۱۱۶۳ هـ ق)

شاه‌اسماعیل سوم پسرسید مرتضی صفوی بود که کریم‌خان زندپادشاهی اورا دررجب سال ۱۱۶۳ اعلام کرد.

سجع‌مهراو که برفرمانی بتاریخ۱۱۶۳باقیست چنین‌است : بسم‌الله ـ بندهٔ شاه ولایت شاه اسماعیل [۷۱]

ثانیاً ـ طغرا های پادشاهان صفوی

بررسی نقش طغراهای شاهان‌صفوی نشان میدهد هنرطغرا نویسی ویا بطور صحیحتر ، «طغرا کشی» که ازهنرهای خاص دوره‌های سلجوقی به بعد بوده دراین دوره سوی‌سادگی گرایشی داشته استورفته‌رفته دراواخردورهٔ صفوی ازشکل پیچیده ومعضل خود بکلـی خارج شده وبصورت ساده ای درآمده است که ادامه‌آنرا تادورهٔ قاجاریه نیزمی‌بینیم وچون موضوع بحث ما دراینجا گفتگو درباره تحول هنر طغرا نویسی نیست تنهـا بارائه نقش طغراهای شاهان صفوی می‌پردازیم :

۱ ـ طغراهای شاه‌اسماعیل

ازاین پادشاه‌نقش‌سه گونه‌طغرا دیده شده‌است : یکی‌بصورت«الحکم‌الله» ابوالمظفر اسمعیل بهادر سیوزومیز [۷۲](فرمان مورخهٔ ۹۱۵ هـ ق‌شکل۴۲)

۷۱ـ اصل این فرمان درتصرف شادروان حسین شهشهانی بوده است (ر.ك به نشریه کتابخانه مرکزی‌دانشگاه‌تهران‌ـ دفتر نخستین سال ۱۳۳۹ ـ ص۲۶۹)

۷۲ ـ ماتناداران ج۱ فرمان ۹ و۱۱



شکل ۴۲

دوم بشکل «الحکم‌الله ابوالمظفر شاه‌اسمعیل بهادرسیوررومیز» (ازفرمانی
بتاریخ ۱۲ شعبان ۹۰۸ ه ق)[۷۳]

سوم باین نحو : « الحسنی ابوالمظفر اسمعیل بهادر سیوزومیر» [۷۴]

۷۳ — ر . ك به ماتنادارن ج ۱ فرمان ۸

۷۴ — همان کتاب فرمان ۱۰

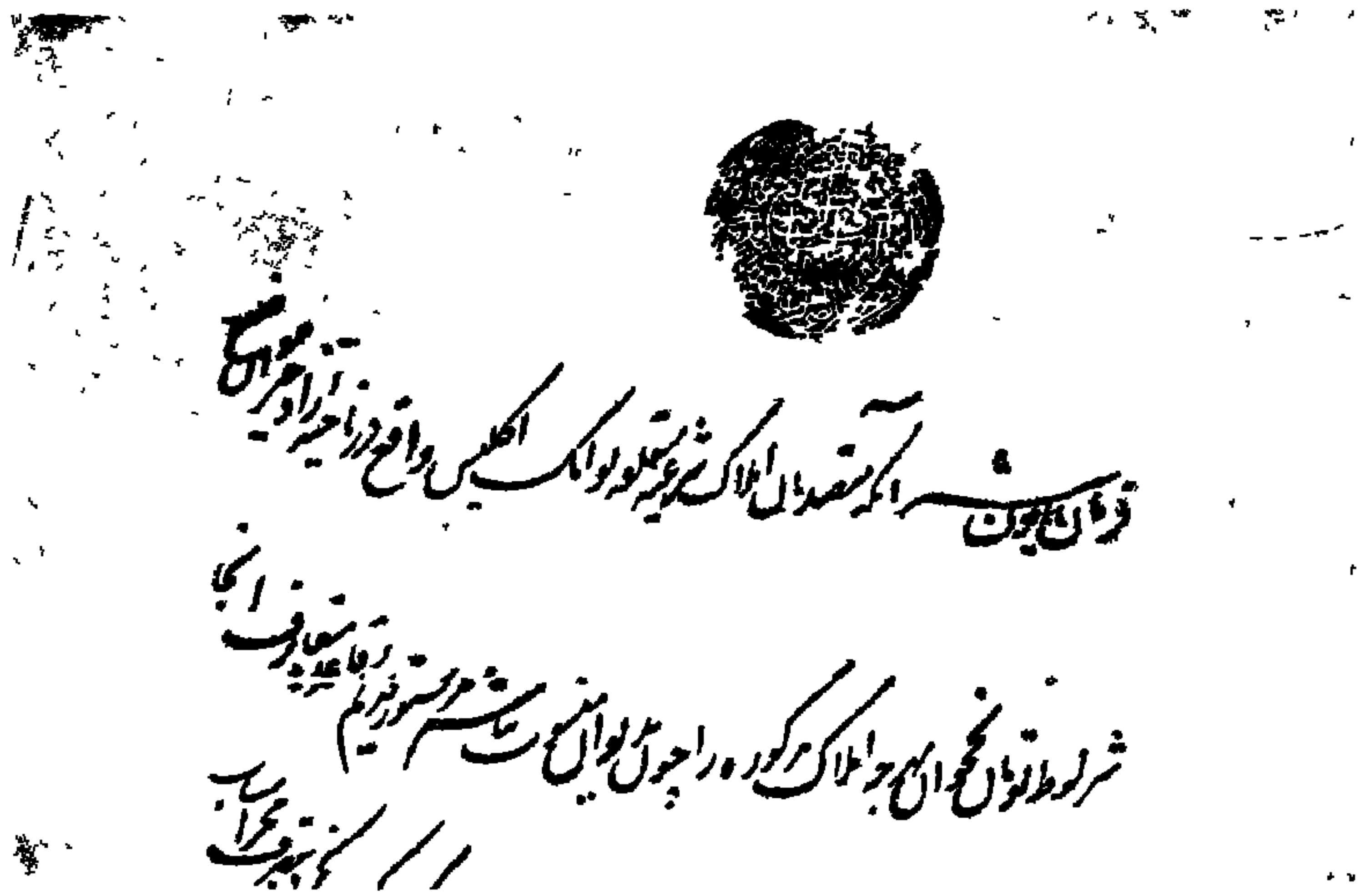
وبطوریکه دیده میشود طغراهای شاه اسمعیل تقلیدی ازنقش طغراهای پادشاهان قراقویونلو وآق‌قویونلو بوده است وبعلاوه [۷۵] برBالای طغراهاهم نوشته میشد «هو- بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - یاعلی» (شکل۴۲)

۲ ـ نقش طغرای شاه طهماسب اول :

برفرمانهای شاه طهماسب اول بموجب چندفرمانی که ازاوباقیست‌دونوع طغرا می کشیده‌اند :

الف ـ «فرمان همایون‌شد[۷۶]» (شکل۴۳)

وبربالای‌این‌فرمانها گاهی‌عبارات«الملك‌الله»وگاه«الملك‌الله-شاه‌بابام»[۷۷] نیز نوشته‌میشد .



شکل ۴۳

۷۵ ـ با تصویرهای ٦و۷و۸و۱۰ مقایسه کنید .

۷٦ ـ ماتنا داران ج ۱ فرمان ۱۲

۷۷ ـ همان کتاب فرمان ۱٦

ب ـ طغرای دیگرچنین بوده است . (شکل٤٤) یامحمد یا علی

شاه بابام اسکنه الله فی فردوس الجنان

الحکم‌الله

ابوالمظفر طهماسب سیوزمیر [۷۸]



شکل ٤٤

۱ - طغرای سلطان محمد خدابنده :

ازاین پادشاه تاکنون بیش از یک‌نوع‌طغرا که «فرمان همیون‌شد» است ندیده‌ایم وآن مربوط به فرمان مورخهٔ محرم الحرام۹۹٤میباشد [۷۹]

۷۸ ـ همان کتاب فرمان ۱۸

۷۹ـ فرمان شماره ۲۲ درجلد دوم ماتناداران

۴ ـ طغراهای شاه عباس بزرگ

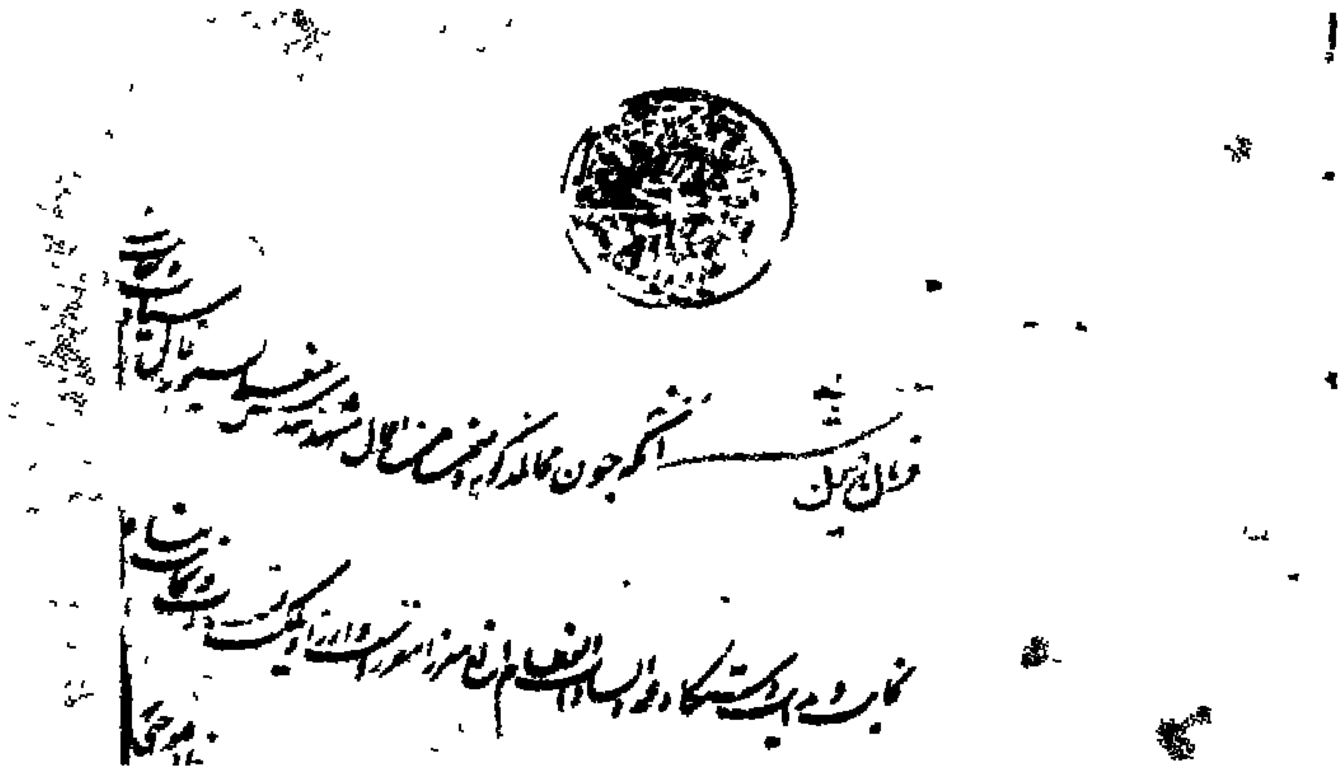
بموجب اصل ویاسوادفرمانهائی که ازشاه عباس‌اول دردست‌است‌میدانیم، این پادشاه سه نوع طغرا داشته است .

« حکم جهانمطاع شد» [۸۰]

« فرمان همایون شد» [۸۱] (شکل‌های٤٥و٤٦)

« فرمان همایون شرف نفاد یافت» [۸۲]

وبطوریکه دیدیم، دو طغرای اول‌را سایر پادشاهان صفوی نیز داشته‌اند اما طغرای سوم را برای نخستین بار درفرمانهای شاه عباس میبینیم [۸۳]



شکل ٤٥

۸۰ـ ر ك به یکصد وپنجاه سند تاریخی سند شماره ٦ وهمچنین به‌فرمانهای ۱و ۱۰ و۱۱ درجلد ۲ ماتناداران

۸۱ـ یکصد وپنجاه سندتاریخی، سندهای ٥ و۷ و۸ وماتناداران ج دوم از صفحه ٤٦۷ ببعد

۸۲ـ ر ك به‌شکل‌شماره۱۸درهمین‌مقاله‌وسندشماره۹در کتاب‌یکصدوپنجاه‌سند تاریخی

۸۳ـ دربارهٔ اینکه هریك از این طغراها درچه موردی بکارمی‌رفته‌است‌آقای‌سمسار درمقاله «فرمان نویسی دردورهٔصفویه» توضیحاتی کرده‌اند ولی بسبب‌تناقضاتی که در موارد استعمال آنها دیده‌میشود باید گفت که هنوز نمیتوان‌قاعدهٔ معین وثابتی‌برای‌مورد بکاربردن طغراها بدست داد .

شاه عباس بزرگ بربالای بیشتر فرمانهای خود می‌نوشت «الملك‌لله» و گاهی‌هم اضافه می کرد «شاه مامام انارالله برهانه»[٨٤] (شکل٤٦)



شکل ٤٦

٥ ـ طغراهای شاه صفی

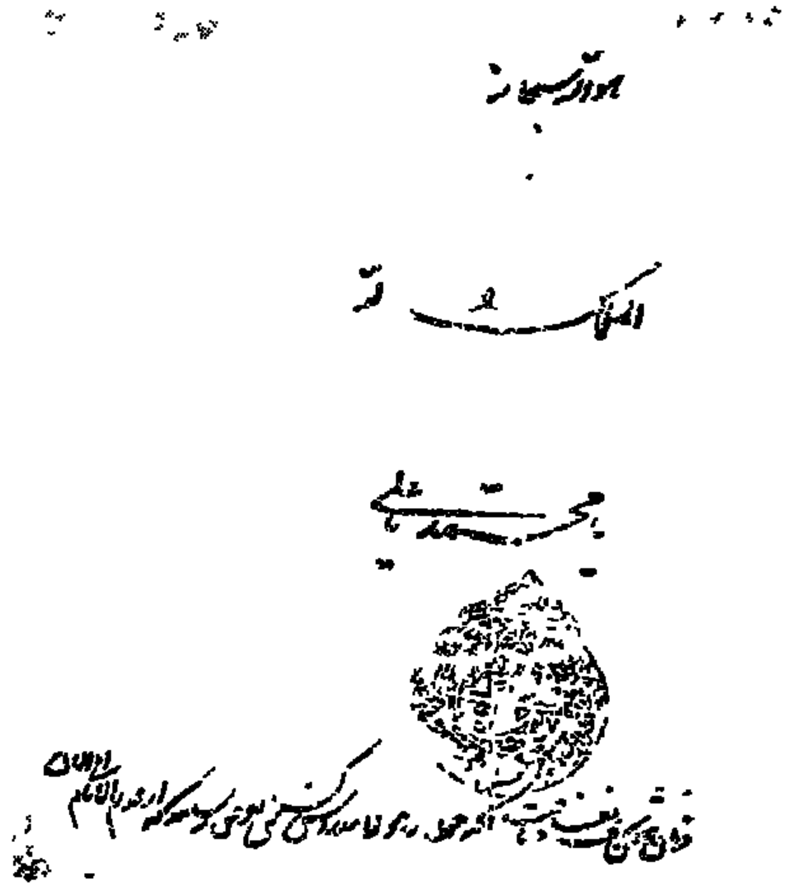
شاه صفی علاوه در طغراهای « حکم جهانمطاع شد » (شکل ٤٧) و « فرمان همایون شرف نفادیافت » (شکل ٤٩) و « فرمان همیون شد»[٨٥]



شکل ٤٧

٨٤ ـ ر ك به فرمانهای ٥ و٦ و٨ درجلد ٢ ماتنا داران

٨٥ ـ ر ك به‌شکل ٢٢ در همین مقاله و همچنین به ج٢ ماتناداران فرمانهای ٢١ و ٢٢ و٢٤ ودر کتاب مدارك فارسی آذربایجان فرمان٧



شکل ۴۸

طغرای خان دیگری نیز داشته که نقش آن شبیه به‌آل تمغای پادشاهان ایلخانی وجلایری بوده است[۸۶]

درنقش این طغرا که به شیوهٔ قدیم کشیده شده نوشته‌شده‌است [۸۷]

جدبزرگوارم طاب ثراه ـ شاه بابام انارالله برهانه

«الحکم لله للمؤید من‌عندالله ابوالمظفر بهادرالصفوی الموسوی الحسینی سیوزومیز». ودرداخل‌خانه‌های‌شطرنجی نام‌امامان علی، حسن، حسین، علی محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن ، محمدنوشته شده‌بود(شکل۴۹)

۸۶ ـ ر . ك به شکلهای ۱ و۲

۸۷ ـ از فرمانی که شاه صفی به فرماندار گرجستان وحکام صادر کرده‌است (ر ك به ش ۵ سال ۱ بررسی‌های تاریخی ص ۱۴۱(مقالهٔ آقای محمد مشیری وش ۶ سال ۲ همان مجله مقالهٔ آقای سمسار دریکصد وپنجاه سند تاریخی



شکل ۴۹

افزون برطغراهائی که بر فرمانهای شاه صفی کشیده‌میشد غالباً دربالای فرمانهای او می‌نوشتند .« هوالله‌سبحانه ـ الملک‌لله ـ یامحمد یاعلی » یا«هو-الملک‌لله» یا «شاه بابام انارالله برهانه ویاترکیبی ازاین عبارات [88]

۹ ـ طغراهای شاه عباس ثانی

از شاه عباس ثانی سه نوع طغرا دیده شده است که دو نوع آن همان طغراهای معمولی بانقش«حکم جهانمطاع شد»و «فرمان همیون شد»میباشد[89] و سومین، طغرائیست شبیه طغرای مخصوص شاه‌صفی ونقش آن چنین بوده‌است [90]

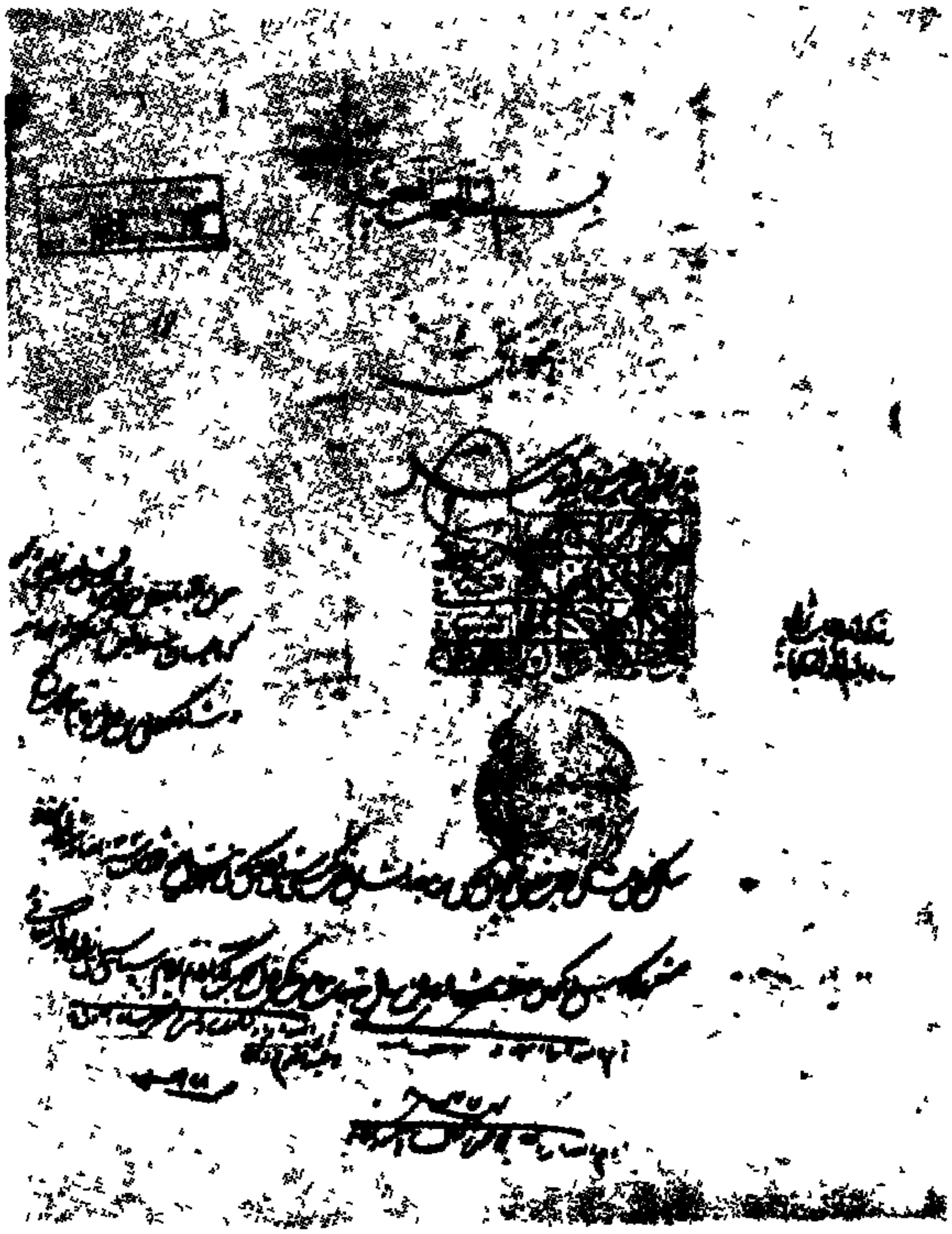
۸۸ ـ ر . ک به فرمانهای ۱۹ تا ۲۲ وفرمان ۲۴ ماتناداران ج ۲

۸۹ ـ یکصد وپنجاه سند تاریخی فرمانهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ماتناداران ج ۲ فرمانهای ۲۵ تا ۴۳

۹۰ ـ مقاله آقای سمسار در ش ۶ سال دوم بررسی‌های تاریخی ص۱۴۴

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

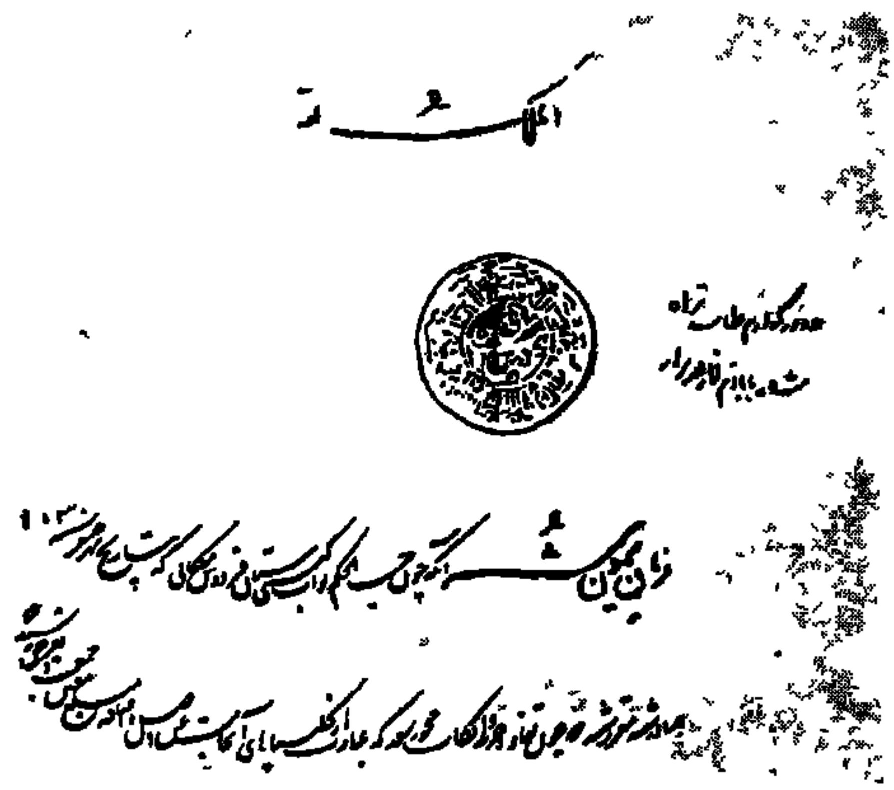
یا محمد یا علی جدبزرگوارم طاب ثراه -شاه‌بابام‌ام انارالله برهانه الحکم‌لله للمؤید من عندالله، ابوالمظفرعباس بهادرخان‌الصفوی‌الموسوی الحسینی سیوزومیز» و درداخل خانه های شطرنجی مانند طغرای شاه صفی نام امامان ذکر شده است (شکل ۵۰)



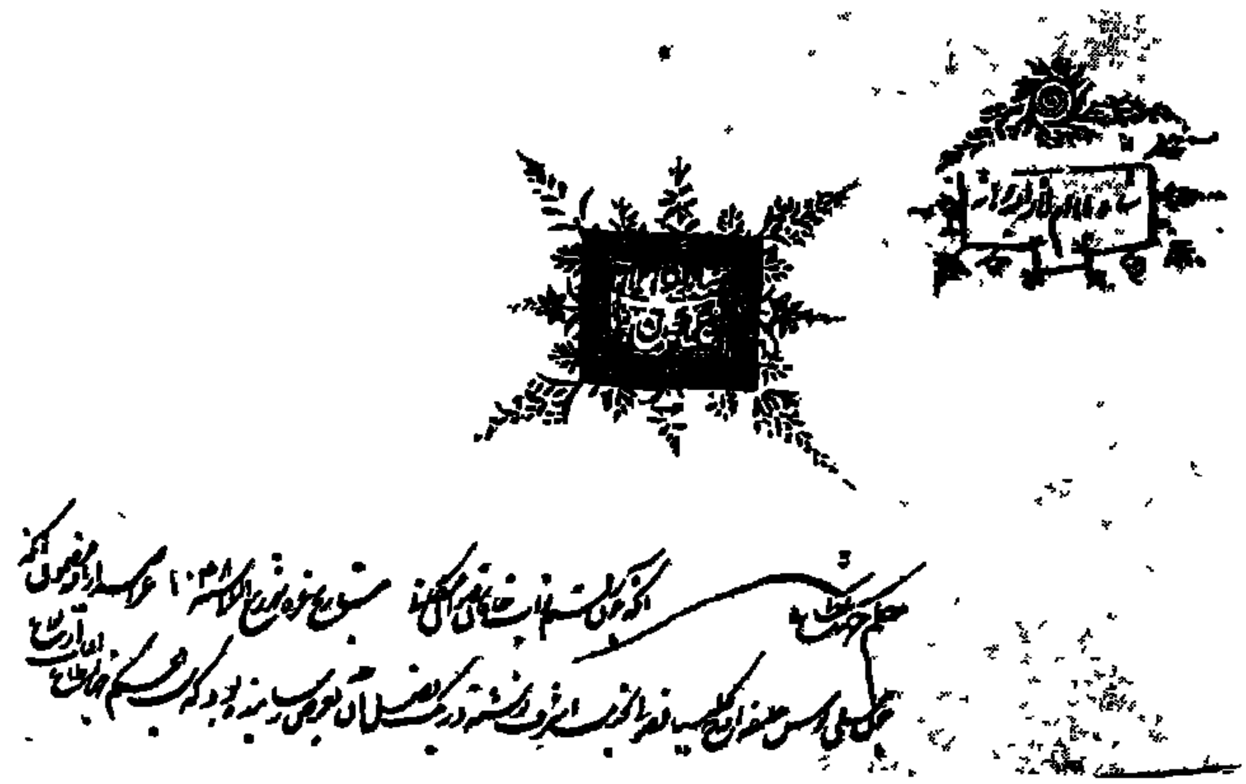
شکل ۵۰

(۳۸)

در بالای فرمانهای شاه عباس ثانی نیز عباراتی از قبیل «هو»، «الملك لله»، «شاه بابام انارالله برهانه»، «جد بزرگوارم طاب ثراه» و یا ترکیبی از آنها نوشته میشد. ۹۱



شکل ۵۱



شکل ۵۲

۹۱- ماتناداران ج۲ فرمانهای ۲۵ تا ۴۳ و کتاب مدارك فارسی آ در بایگان فرمانهای ۸ و ۹ و ۱۰

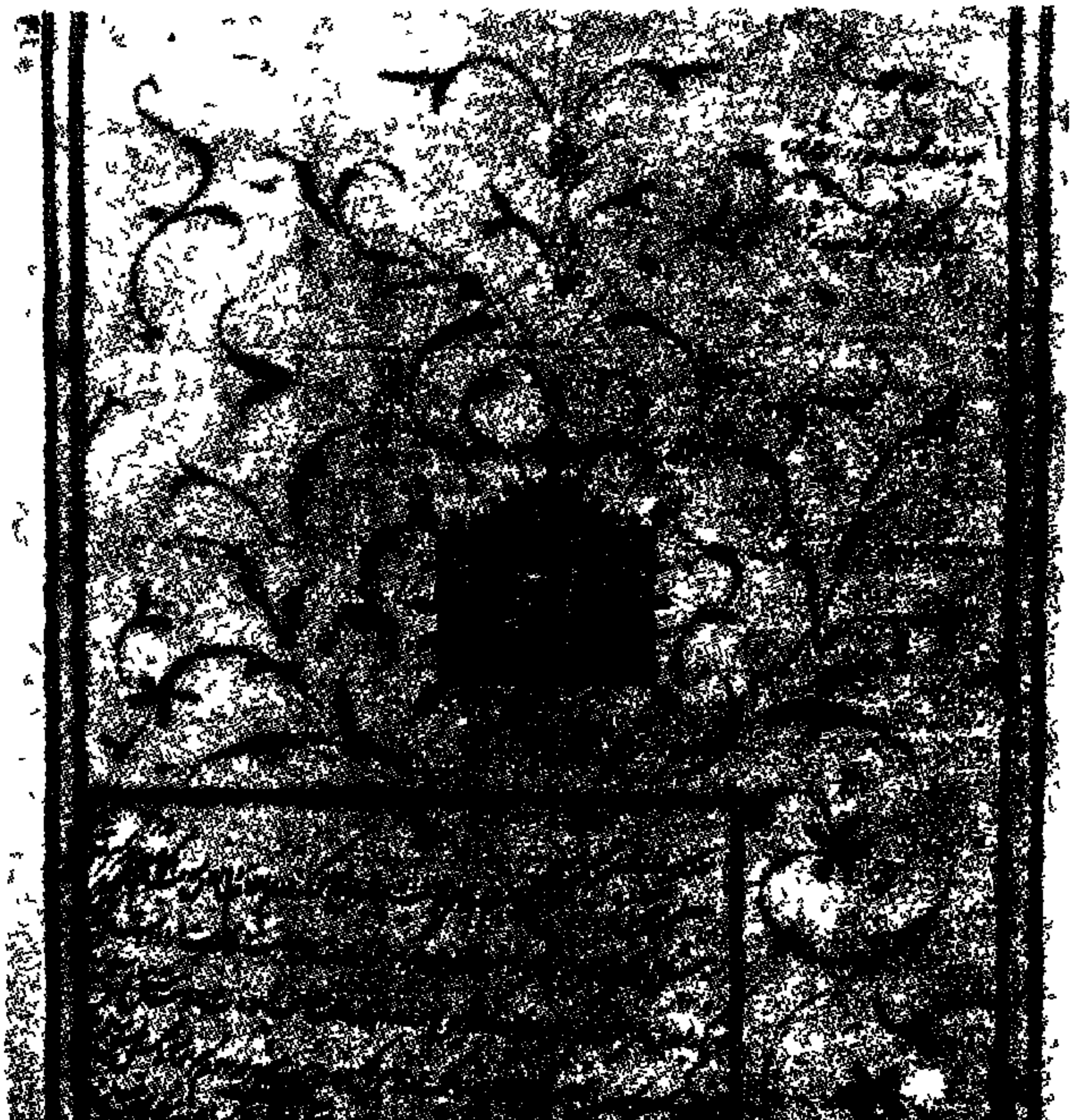
۷ - طغرای شاه سلیمان

از شاه سلیمان جز یك طغرا (حکم جهانمطاع شد) بیشتر ندیده‌ایم و آن در فرمانیست که برای معافیت دو کشتی ماهیگیری صادر گردیده[۹۲] ودر بالای این فرمان نیز نوشته شده است: (شکل۵۳)

حداعلی امجدم نورالله مرقده

جد بزرگوارم طاب ثراه

ولی میتوان گفت که شاه سلیمان نیز منطقاً طغرای «فرمان همیون شد» را داشته است



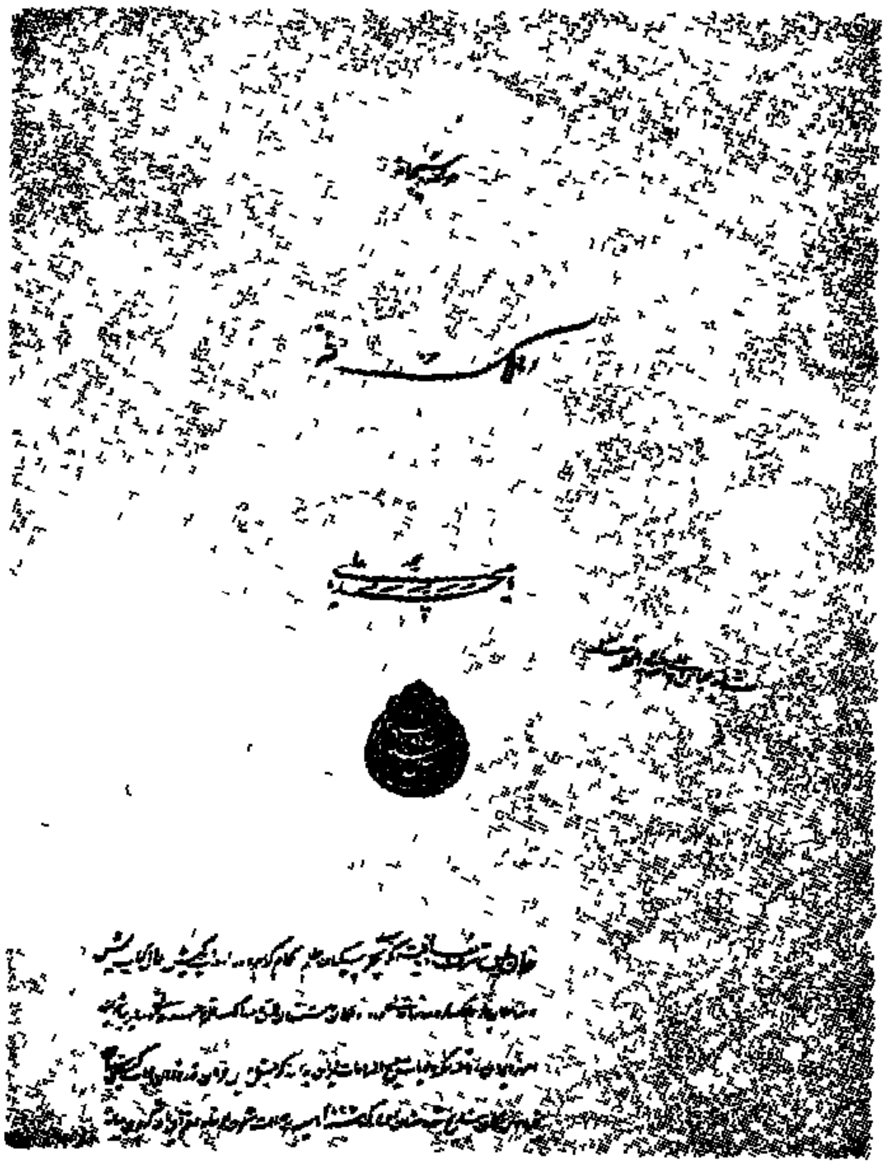
شکل ۵۳

۹۲ - ر. ك به سند ۲۳ دریکصد وپنجاه سند تاریخی

طغراهای شاه سلطان حسین

طغراهای شاه سلطان حسین سه نوع وبدین‌شرح بوده است :

«فرمان‌همایون شرف نفاذیافت»(شکل٥٤) که بیشتر بربالای پاسخ‌نامه‌ها کشیده‌میشد [۹۳] دیگر«فرمان همیون شد» [۹۴](شکل٥٥) وبالاخره طغرای « حکم جهانمطاع شد » [۹۵]



شکل ٥٤

۹۳ - همان کتاب سندهای ۳۱ و۳۸ وهمچنین درکتاب‌مدارک فارسی درآذربایجان فرمان شماره ۱۱

۹٤ - یکصدوپنجاه سند تاریخی . فرمانهای ۲۸ و۲۹ و۳۰ و۳٤

۹٥ - همان کتاب فرمانهای ۲٤ و۲٥ و۲۷ و٤۰ و٤۱ و ٤۲ و٤۳ وکتاب مدارک‌فارسی‌آذربایجان فرمان ۱۹ - به شکل ۳۷ درهمین مقاله‌نیز رجوع شود .



شکل ٥٥

بالای فرمانهای شاه سلطان حسین گاهی نیز نوشته‌می‌شد.« الملك‌لله »، «هوالله سبحانه الملك‌لله»، « الملك‌منه یا محمد یا علی»

۹ - شاه طهماسب ثانی

دردوفرمانی که ازاین پادشاه‌دیده‌ایم‌نقش طغرای او«حکم‌جهانمطاع‌شد» میباشد [۹۶]

۱۰ - طغرای شاه اسماعیل سوم (۱۱۶۳)

برتنها فرمانی که علی‌العجاله ازشاه اسماعیل سوم دردست است ، طغرای او « حکم جهانمطاع شد » بوده است [۹۷] (بقیه دارد)

---

۹٦ - ر ك . به تصویرهای شمارهٔ ٥٠و٥١ درهمین مقاله

۹۷- ر ك به‌ص۲٦۹ دفتر نخستین نشریه کتابخانه مرکزی‌دانشگاه تهران اصل فرمان به‌شادروان حسین شهشهانی تعلق داشته است

یک طایفه آریائی بنام آیسها یا ایرونیها

بقلم

مجید یکتائی

در دامنه کوههای قفقاز

سال گذشته هنگامیکه بدعوت آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی وانستیتوی شرق شناسی آن کشور به گرجستان رفته بودم این توفیق حاصل شد که از مناطقی دیدن کنم که درغالب آنها هنوز آثار تمدن اصیل ایران کهن بچشم میخورد . دراین سفر چند روزه آشکار شد که سر زمین قفقاز یکی از آن مناطقیست که تحقیق و کاوش در گوشه و کنار آن بسیاری از گوشه‌های تاریک تاریخ ایران را روشن میسازد زیرادر روز گاران پیش دیرزمانی اقوام آریائی در آنجا سکونت داشته‌اند و باز هم دیر زمانی قسمتهائی از این ناحیه ضمیمهٔ قلمرو شاهنشاهی ایران بوده است

و درنتیجه‌چه بسیاراز مظاهرو آثارتمدن و فرهنگ ایرانی‌رادرآنجامیتوان یافت که یاعین‌آن موجوداست‌ویاآنکه‌تمدن وفرهنگ‌محلی را متأثرساخته است[1] چنانکه‌درناحیه‌ایرستان بازماندگان قومی‌آریائی وایرانی بنام‌آس‌ها یاایرونی‌ها سکونت دارندکه در زبان آنها کلمات فارسی بسیار هست ودر آداب‌ورسوم‌وسنن آنهانشانه‌هائی از آریائی بودن‌آنها میتوان یافت

مرکزایرستان شهرتسیخچین‌والی‌است وساکنان این سرزمین به‌سرزمین خود ایرستان و بخودشان ایرون[2] و ایرونی گویند و به‌گرجی به‌آن‌اوست جنوبی وبزبان‌روسی آستیبی گویند که‌اقتباس ازآس‌است

درنواحی‌مرکزی که میان دو بخش واقعست بخشی از ناحیه کوهستانی قفقازاست که از چند دره بسته‌عمیق تشکیل یافته تااواسط سده نوزدهم‌این بخش نیز از جهات اداری جزءگرجستان بوده ولی پس از ساختمان یك راه نظامی این‌ناحیه به‌اوست شمالی‌پیوست‌و ازآن زمان‌باستثنای‌دره‌تروسوفسك (کنار رودترك) جزو بخش‌کازبك جمهوری شوروی گرجستان شده‌است

اوست جنوبی اکنون نیز یکی از استانهای گرجستان است ولی اوست شمالی که بخش بزرگتری‌است‌حکومت جمهوری‌خود مختاری دارد و هردو قسمت‌درگذشته سرزمین‌آنها بآستان بوده است

---

۱ - مانندکلیسای صلیب در بخش‌آرماری (هرمزی) گرجستان که‌کلیسائی متروک است و از نقشه و طرح ساختمان ومهرابه‌های‌آن بنظرمیرسد میترائوم بوده و نیز کلیسای دیگری در درهٔ بزرگ رودکر که معنی نام‌گرجی آن «کلیسای بزرگ ستون زننده کننده» است در محلی بنام میتسی‌خاو این کلیسا همانست‌که بنا بنوشته جلال‌الدین محمد خوارزمشاه ، برای اهانت به جنگجویان تفلیس با اسب بدرون‌آن داخل شد این‌کلیسا نیز درگذشته مهرابهٔ مهریها بوده‌است - وهمچنین میدانیم‌که مردمان حدود تفلیس و بخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی خاتا اواخر قرن‌هیجدهم‌میلادی‌آئین زرتشتی داشته‌اند

۲ - دربرخی لهجه های ایران گاهی تلفظ A به O بدل می‌شود چنانکه آب را او و آمد را اومدگویند این نکته درلهجه تاجیکی وخراسانی‌بهتر محسوس است

به‌اوست‌شمالی‌یکورودیکری رایکو کویندومردم‌آنرادیکورودیکوری و مرکزآن شهر اورجونی کیدنزه است که نام‌قدیم آن‌ولادی‌قفقاز بوده است

مردم این سرزمینها درسده هفتم میلادی خودراآس می‌نامیدند وقدمت‌و اصالت‌ایران‌هاار ایکورها که در شمال هستند بیشتراست این‌موضوع رازبان شناسی نیز تائید میکند اگرچه در گذشته‌بشمالی‌ها (دیکورها) بیشتر توجه شده وبآنها خودمختاری نیز داده‌اند

آبایف دانشمند اوست‌شناس معاصر شوروی عقیده دارد که آلان‌ها ـ ایرون‌ها دیرتراز آلان‌آس‌ها پیداشده‌اند

در گذشته‌آلان‌ها، ایرون‌هاسرزمین پهناوری‌را ازبخش‌اوروخ‌تاگذرگاه داریال دربندکه اکنون جزو داغستان است در اختیار داشتند ولی اکنون سرزمین آنها سه بخش کوچکی ار دامنه هــای جنوبی کوه هــای قفقار محدود است

رشته‌کوه های قفقاز سرزمین قفقازرا ازجلگه پیرامون جدا میکندو سرزمین آنها در دو دامنه‌کوه مانند پشتکوه وپیشکوه قرار گرفته

جمعیت و رسوم وآداب آنها

جمعیت این‌سرزمین در گذشته بیشتر بود در سالهای ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ دولت‌روسیه تزاری گروه‌بسیاری ازآنان رابه‌مرزهای ترکیه وجاهای دیکر کوچ‌داده وتبعید کرد اکنون گروهی از آنان در ناحیه قارص ترکیه‌بسر میبرند و عــده‌ای در گرجستان و نقاط دیکر قفقاز و جمهوری های دیکر پراکنده‌اند که‌تعداد آنان‌را در کشوراتحادجماهیرشوروی‌به‌چهارصدوپنجاه هزار تخمین میزنند

اکنون‌جمعیت ایرستان بالغ‌بر ۱٤۰ هزارتن‌است ودیکوریااوست‌شمالی دارای ۲۵۰ هزار جمعیت‌است

این‌مردم اصولا جنکجوودلیرومیهمان‌نوازبوده‌وغالباً استعدادخوانندگی ونوازندگی دارند برخی رسوم‌شمالی‌ها باایرونی‌ها تفاوت دارد بدام داری

و کشاورزی وصنایع دستی‌علاقه‌دارند درباره فرهنگ وآهنگ‌های ملی‌آنها وهنروادبیات‌آن تحقیق‌شده. آبایفوکالویف ودیگران در باره دستور زبان‌و فرهنگ‌خوراك‌وپوشاك‌ومسکن‌وارتباطات‌ورسوم‌آنهاتحقیق کرده‌اند.

در میان داستانهای ملی و افسانه های آنها نام رستم و سهراب و اسفندیار و بهرام گور و قهرمانان ملی ایرانیان دیده میشود و بسیاری از آوازهای دسته جمعی آنها ازآهنگ دهقانان ایرانی سرچشمه می‌گیرد که من کتابهای مربوط به داستانها وآوازهای ملی‌آنهارا بایران آورده بوزارت فرهنگ وهنر وانجمن موسیقی ملی فرستادم. ایرونی‌ها مانندایرانی‌ها بسیارمیهمان‌نوازهستند وبرسم باستان درشاخ گاوبسلامتی همه دوستان وآشنایان شراب می‌نوشند بمیهمان آنقدرشراب میدادند که بر زمین افتد وپس ازآن دسته جمعی‌به آواز خوانی میپردازند.

من برای دیدن این مراسم دریکی ازدهکده‌ها درمیان یك خانواده ایرانی ناهار صرف نمودم بسیاری ازمردم این سرزمین دارای مناصب نظامی عالی شده‌اندزیراچنانکه گفته شد درشمشیرزنی‌ودلاوری بنام هستند وزیرخارجه آتاتورك یك ایرونی بود وشوهر ملکه تامار ملکه معروف گرجستان در اواخر سده دوازدهم میلادی نیزیك شاهزاده ایرونی بنام داودسوسلان بودو مادر استالین نیزایرونی بود.

بیلی‌انگلیسی رئیس مؤسسه سلطنتی‌آسیائی انگلستان عقیده دارد در سده چهارم زاد روزمسیح پنجهزار خانواده ازایرونی‌های آلان را بواسطه دلاوری امپراتوری روم به انگلستان‌تبعید کردوآنها شهرلندن‌را ساخته‌اند.

نژاد وزبان ـ نژادآسهامانندسکاها (اسکیت‌ها وبروسی‌اسکیف‌ها) از نژاد آریائی‌و ایرانی است وزبان‌آنها از گروه زبانهای ایرانی میانه است[۳]

۳ـ رواج زبانهای ایرانی میانه از سده چهارم زادروز مسیح تاسده هفتم درحدودهزارسال ازچین وسغد وخوارزم تاجلگه دانوب واروپای مرکزی گسترده بود زبان ایران میانه درشمار گروه ایرانی زبانهای هند واروپائی‌است.

اکنون درزبان آنها بسیاری از واژه‌ها بزبان امروزی فارسی مشترك است چنانکه بطور نمونه به‌دو«دوا»،و به‌پنج«فونج»و به گوش«گوشی»و به‌پادشاه «پاتسا» گویندو گرچه‌پای‌عرب ومعول بسرزمین آنهانرسیده برخی واژه‌های عربی‌درزبان آنهاراه‌یافته‌است لهجه‌شمالی‌ایرونی‌راایکوونی،دیکوری‌ودیکار گویند وشمالی‌ها بخود دیکوری گویند ولهجه شمالی وجنوبی باهم‌اختلاف دارد.

این مردم به‌آب دن میگویند نام رود دن ودنی‌پیر ودنی‌یستر اوب و شهر دونتسك ازنامگذاریهای آنهاست

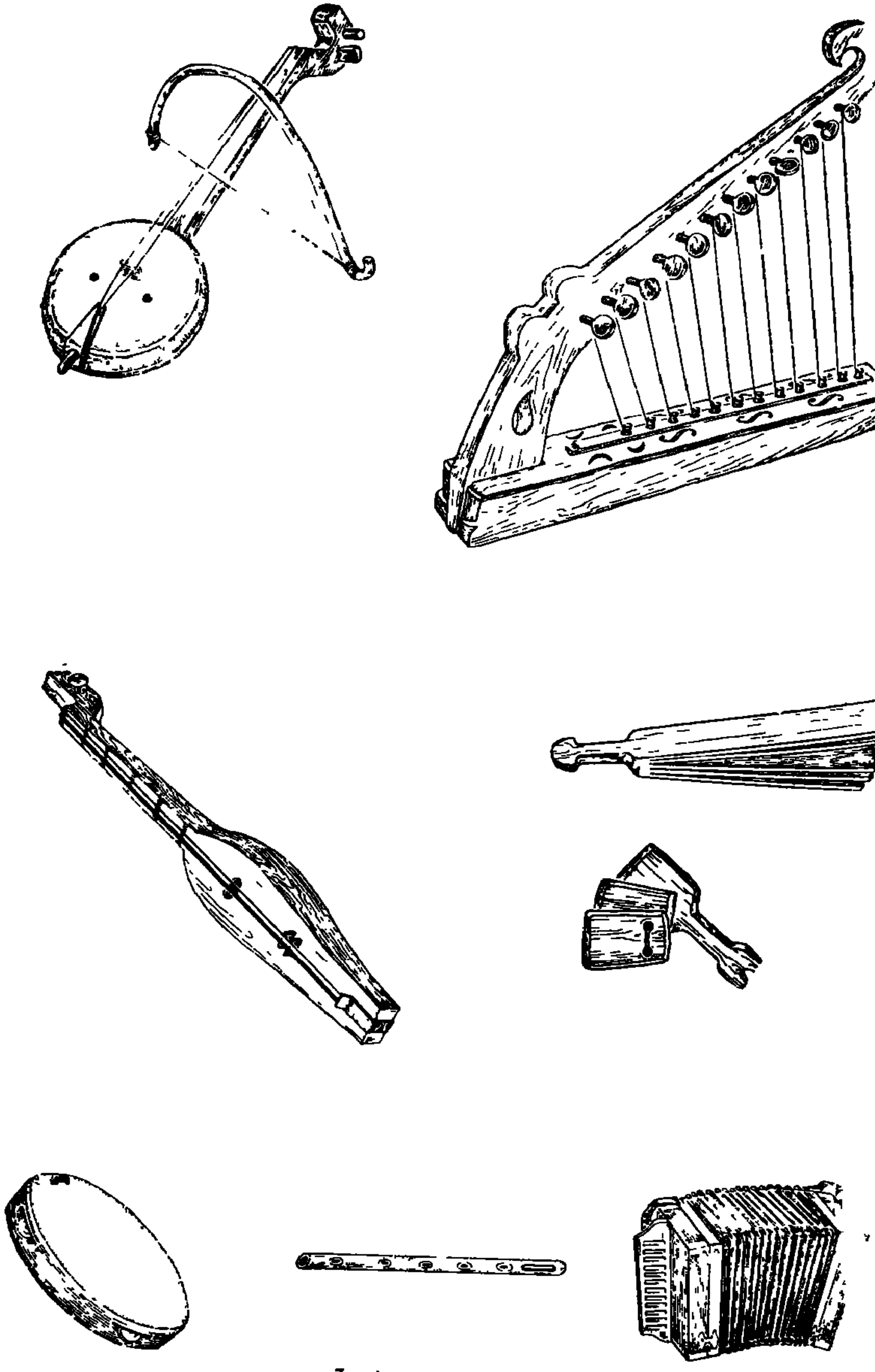
بیلی[4] دانشمند انگلیسی عقیده دارد آنهاولگارا ایول‌دن گفته‌اند یعنی رود خروشان (طغیان کرده) اکنون نه زبان گرجی نه جریان آب‌دنپا گویند ورودخانه را هم دن آر

بیلی‌نامبرده رئیس مؤسسه سلطنتی آسیائی انگلستان (روال اسیانیك سوسایتی) میگوید : ایرونی‌ها که ازاین سرزمین نه انگلستان‌رفته‌اندلندن را سا نهاده‌اند ونام لندن یك نام ایرونی‌است که دراصل بایرونی لاوان دن (لاندون) بوده است یعنی‌رودآرام درباره این عقیده باآقای تسرتیلی‌رئیس انستیتو شرق‌شناسی گرجستان که‌خود عضوموسسه سلطنتی‌آسیائی‌انگلستان نیزهست ودرزبان‌عربی ازدانشمندان‌متبحر عرب شناس هستند آقای‌جمشید گیوناشوپلی که‌درباره فونتیك زبان فارسی‌تحقیق کرده‌اند واستاد دانشگاه تفلیس می‌باشد وهمچنین بااستاد آبایف اوست شناس بزرگ شوروی و دکتر افتخاری دانشگاه لندن که درباره دستورزبان و فلکلور مردم اوست آثاری دارند گفتگوشد ودرباز گشت به شهر تسیخپین والی درانستیتوتاریخ وزبان‌ایرونی‌ها که باحضوراعضای‌انستیتو تشکیل‌شد ساعتی شرکت‌ومباحثه نمودیم

---

4 —Mr. Bailey

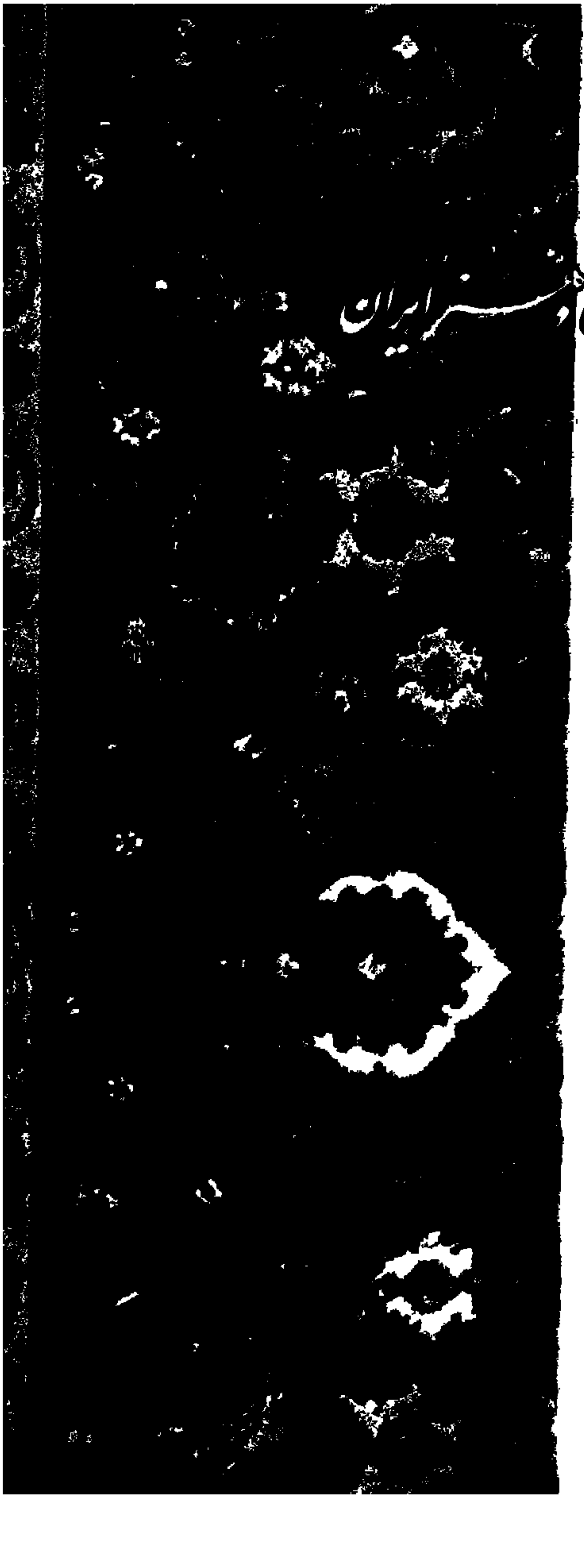
همچنین درناحیه‌ای ازین سرزمین آثاری ازسده پنجم وششم میلادی وجود دارد که بدرستی کاوش نشده درمحلی بنام جاوا آثار تاریخی ازسده دوازدهم میلادی وجود دارد ودرنزدیکی آن گنبدهایی هست که ازقدیم مزارات است ومن نتوانستم بواسطه کمی وقت درباره آنها تحقیق نمایم وامیداست دانشمندان اوست شناس گرجی وروسی درباره آنها تحقیق نمایند



آلات موسیقی مردمان آسی



گروهی از زنان و مردان طایفه آسی



شاهکارهای تمدن و هنر ایران

...نمودار سیمای تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هایی از
...ی هنر و تمدن ایران را از زیب‌بخش موزه‌های مختلف
... مجموعه‌های خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی
... ید.

ترجمه : محید وهرام

شکل ۱

فرش پشمی ایرانی مکشوفه ازپازیریك روسیه‌اصل‌این شاهکارهنری درموزهٔ ارمیتاژ روسیه موجود می‌باشد (گراور ارکتاب ایران هخامنشی، تألیف گیرشمن)

☆☆☆

شکل ۲.

کاسه‌سیاه قلم با لعاب سرررنگ از سری ظروف کوباشا Kubasha که متعلق به‌اواخرسدهٔ‌پانزده‌میلادی می‌باشد اين‌اثرارزنده درموزه ویکتوریاوآلبرت قرار داده شده است قطرآن $\frac{1}{4}$D۰۱۵- انچ برابربا ۳۸/۸ سانتیمترمیباشد (گراور ازکتاب پوپ)

☆☆☆

شکل ۳

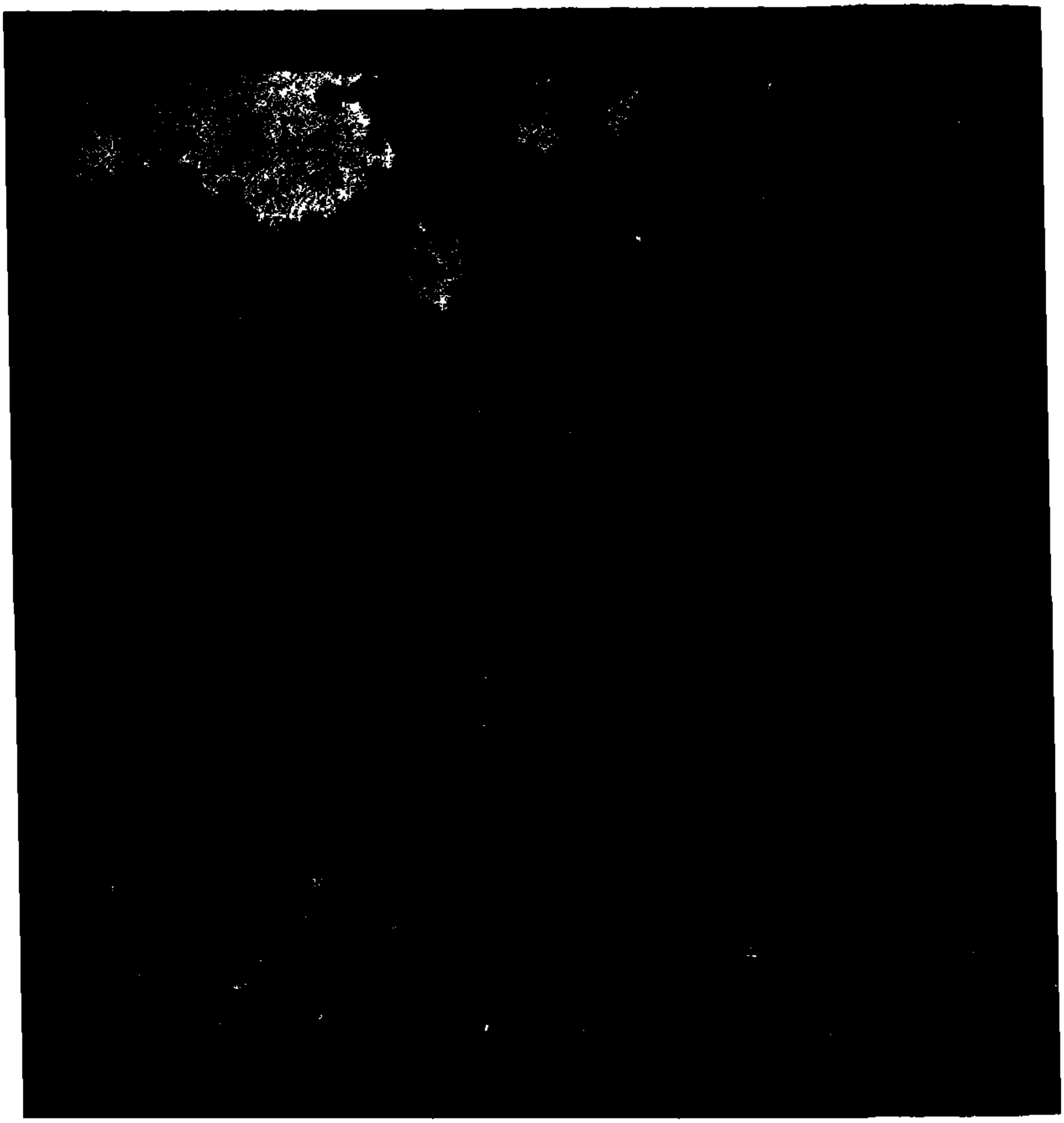
پارچه محمل که درآن رشته فلزی بکار رفته و درنقش روی‌آن صحنهٔ کارزار انسان وحیوانات دریده‌نمایش‌داده شده‌است طول این‌قطعه‌پارچه۶۳سانتیمتر ومربوط‌باواخرسدهٔشانزدهم‌میلادی‌می‌باشد این اثرزیبا درمورهٔ‌شخصی‌آقای لوئی موجود است (گراورازکتاب پوپ)

☆☆☆

شکل ٤

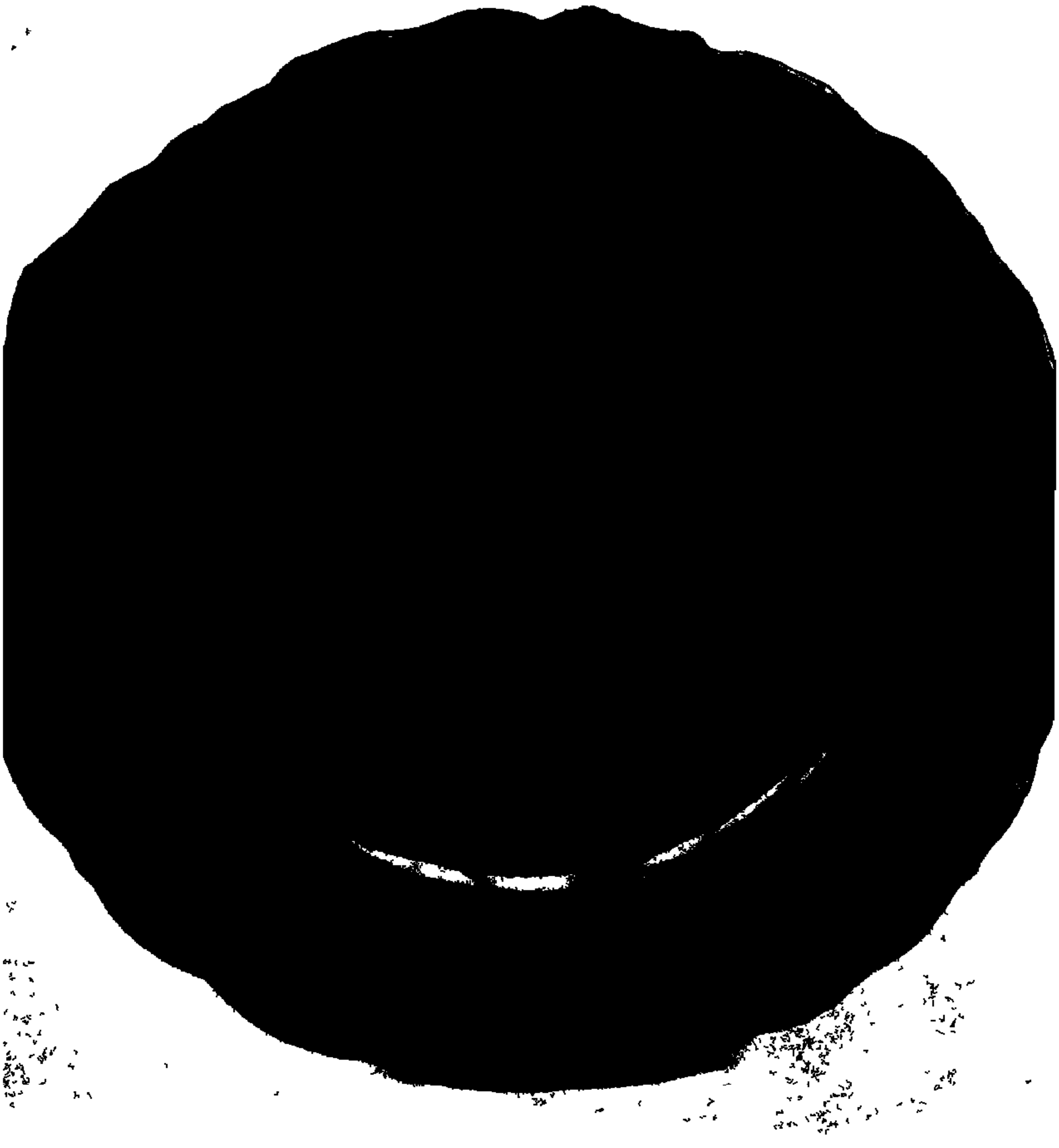
سفال لعابی وشفاف رنگی ار کارهای کاشان ار خطوط ایرانی روی آن چنین برمیآید که متعلق به قلعه نظامی فورود Furud بوده‌است این اثر یکی از شاهکارهای هنری اوایل سدهٔ سیزده میلادی بشمارمیآید و درموزه تایبنار بستن موجود است طول‌آن $9\frac{7}{16}$ اینچ برابر با ۲٤ سانتیمتر است

(گراورازکتاب پوپ)

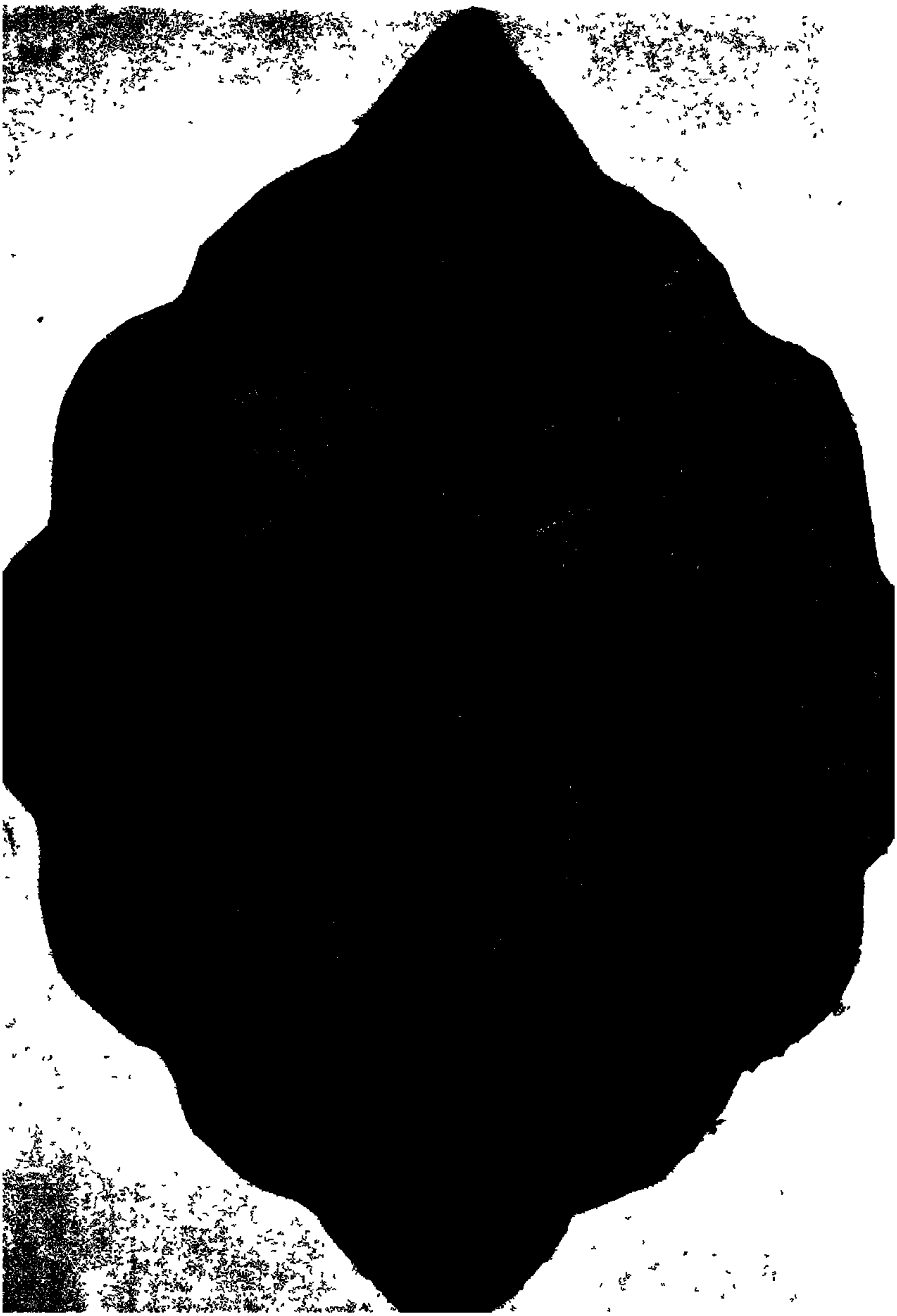


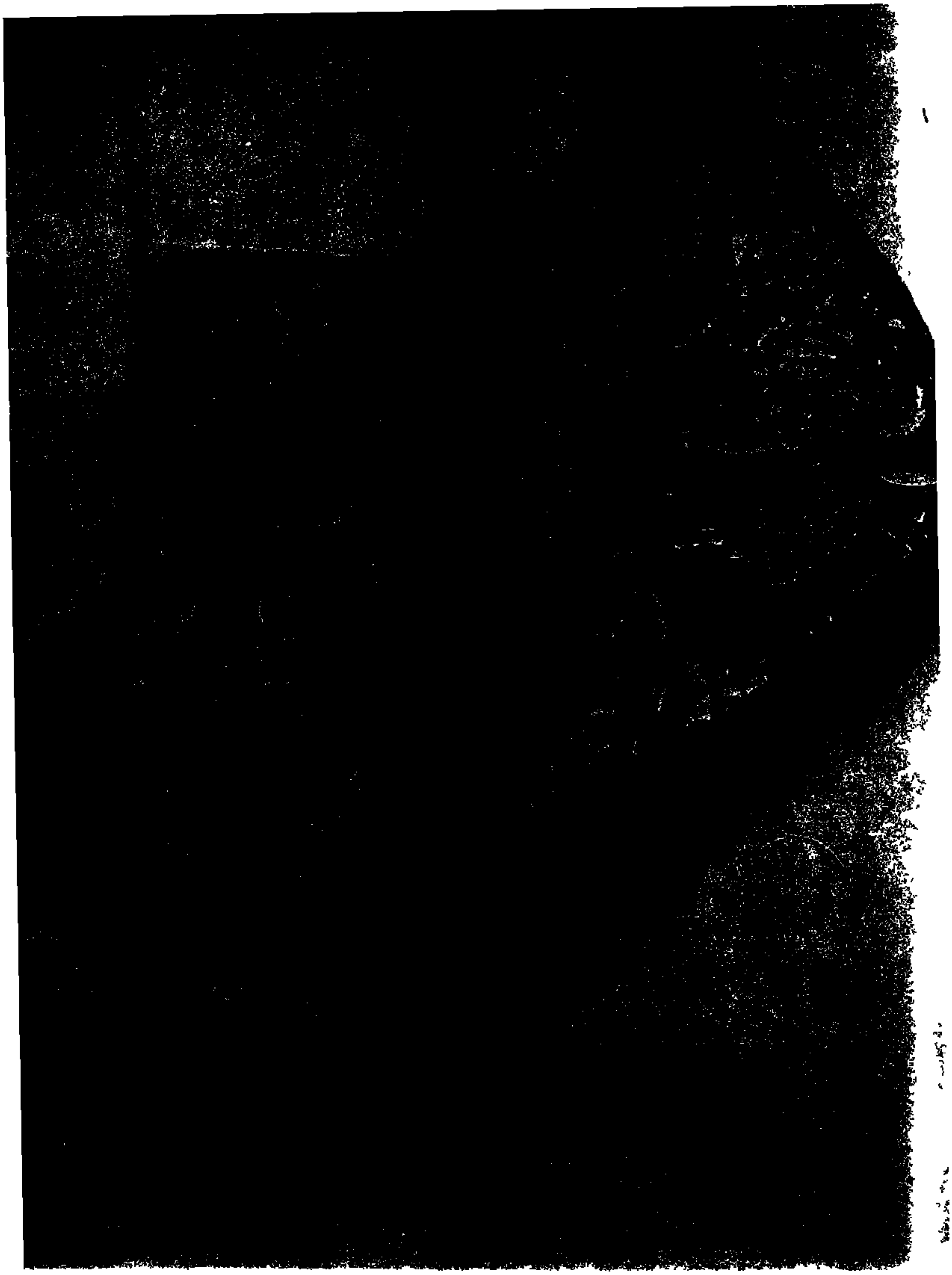
شکل ۱

I



شکل ۲





شكل ٤

بغداد و بصره در قلمرو شهریار زند

بقلم

مرتضی مدرسی چهاردهی

بخشی از دوره‌های تاریخی
وسیاسی و جغرافیائی عراق با
تاریخ ایران هم‌بستگی بسیار
داشته است و قرنها است که
دولت وملت ایران درآن دیار
از خود آثار بسیار بیادگار
گذاشته ونقش اساسی داشته‌و
دارد از این مقالت مختصر با
بیانی موجز بخش دورهٔ زندیه
را در بین‌النهرین مرورمیکنیم

رفتار ناهنجار عراق با ایرانیان

عباس عزاوی مورخ مشهور
عراق به نقل از کتاب تحفة‌العالم
تألیف سید جزایری نوشته
است والی بغداد روش ناهنجاری
با مردم داشت بخصوص با
زوار ایرانی وقزلباش آن دیار[1]
رفتاری ناصواب داشت ومال و

---

۱ - مراد ارتش ایران یا همه ایرانیان مقیم عراق بود

اموال بسیاری از ایشان را به یغما برده بود ودراین غارتگری بهانه‌اش این بود که آنان و با زده شده‌اند و بهمین زودی خواهند مرد او از این راه ثروت و سرمایه گروه بسیاری را تصرف کرد .

پیوسته بهانه جوئی میکرد و بدروغ نشر میداد که ایرانیان اموال مردگان بدون وارث را تصرف کرده‌اند روز بروز بر جور وستمکاری خود نسبت بایرانیان مقیم عراق می‌افزود تا آنجا که در اثر این اعمال و رفتار بسیاری ازمردم شهرکاظمین را که بیشترشان ایرانی بودند بزندان افکند و آنان رابه‌شکنجه‌وعذاب میکشید ودستور میداد تا با عصا و چماق برایشان کوبند وآزارشان کنند و یکی ازچوب‌خوردگان دراثر چوب‌خوردن بسیار کشته‌شد [۲] »

اعزام نماینده عالی دولت ایران بعراق

در تاریخ تحفة‌العالم ثبت است که

خبراین کارهای ناهنجارورفتارو کردار وحشت‌بار باطلاع کریمخان زند شهریار بزرگ ایران رسید واو راسخت متأثر ومتألم ساخت و فرمان داد که حیدرعلیخان امیر بزرگ برای دفع شرارت ازعراق آماده شود چه حیدرعلیخان اردوران صفویه با عراقیها وعثمانی‌ها آمیزش داشت‌واوازامیران کاردان‌ومشهور بشمار میرفت . بمناسبت سفرهائی که بکشورهای مختلف رفته بود و دراثر سیروسیاحت مردی پخته وتجربه‌آموخته بود فضیلت وتقوی‌داشت وبدانش‌های آن زمان آشنائی کامل داشت از آنها گذشته مردی متین‌ومنطقی‌بودسخنوری چالاک و شمشیرزنی بی‌باك بود وی بفرمان شهریار زند عازم بغداد شد تا مسئولان عراق را ازعواقب وخیم کارهاش آگاه کند و اورا برسر عقل آورد پاشای بغداد اورا بگمان خود باسخنان واهی و وعده و نویدهای توخالی دلخوش کرده روانه ایران کرد و بدین‌ترتیب امیر بزرگ بدون‌توفیق‌دررسالت خود بایران بازگشت [۳]

---

۲ ـ العراق بین احتلالین ص ٥٦ چاپ بغداد

۳ـ مختصر تاریخ البصرة بقلم علی ظریف اعظمی چاپ بغداد

جنگ ایران با عراق

پس از بازگشت امیر زنگنه و بی‌نتیجه بودن مذاکره کریم‌خان زند که از رفتار پاشای عثمانی با ایرانیان بسیار اندوهناک وخشمگین بود دانست که حل مشکل با مدارا ومذاکره انجام پذیر نیست این بود که برادرش محمد صادق را با معاونت نظرعلی‌خان یکی ازعموزادگانش بفرماندهی سپاه برای تصرف بصره برگزیده ورسماً مهیای جنگ باعراق گردید نظرعلی‌خان دراین سپاه دستور یافت که هرچه زودتر بتدارک حمله وتصرف بصره را به‌دست ودررهائی مردم آن سامان ازجوروبیداد حاکم عراق همت و کوشش کند ۴☆

حوادث سال ۱۱۸۹ ه‍ ق ـ درآن تاریخ سلیمان آغا حاکم بصره بود واو بانهایت قدرت حکمرانی میکرد وتوجهی بایرانیان آن دیار نداشت صادق‌خان بانیروی زبده ومجهزی به بصره رسید وآنجارا بمحاصره کشید محاصره بصره بدرازا کشید مشکل جنگی دراین بود که ازهمه‌جهت بصره‌را محاصره کرده بودند سلیمان آغا حاکم بصره نجات خودرا درآن میدید که هرچه بیشتر مقاومت کند تامدت محاصره‌را بطول بیانجامد زیرا بانیروئی که داشت تاب مقاومت نداشت وامیدوار بود که بااستقامت وپایداری اودولت عثمانی فرصت خواهد یافت که به کمک‌او بشتابند و برای نجات محاصره‌شدگان سپاه اعزام دارد انتشار داد که ازطرف دولت عثمانی نیروی امدادی بزرگی برای نجات محاصره‌شدگان اعزام شده‌واین‌نیرو تافلان منطقه رسیده‌وبزودی ببصره خواهد رسید وهمین امرسبب تقویت نیروی معنوی محاصره شدگان ولشگریان اوشد وموجب پایداری گردیدند لیکن این وعده گذشت وهفته‌ها به ثمرنرسید وروز بروز بروخامت حال و احوال محاصره شدگان افزوده گردیدند چون شیعیان عراق همه دراثر تعصبات خشک مذهبی عثمانی‌ها بجان آمده بودند وبمناسبت هم‌کیشی باایرانیان بآنان بستگی داشتند نمیخواستند عثمانی‌ها بآنان حکومت کنند وحکومت ایران‌را ازجنبه مذهبی وحس

۴ـ تاریخ الدول الفارسیة فی‌العراق بقلم اعظمی چاپ بغداد

☆= دلائل دیگری نیز برای لشکرکشی ایران به عراق درزمان زندیه وجودداردکه دریکی ازشماره‌های آینده آنهارا بتفصیل مورد بررسی وتجزیه وتحلیل قرارخواهیم داد

بررسی‌های تاریخی

سلوك برای خود بهره از قدرت ترك‌های خشن عثمانی می‌دانستند و از طرفی در اثر روابط بازرگانی نزدیك که با مردم خوزستان داشتند شایسته ندانستند که بصره در قلمرو حکومت ایران قرار گیرد ۵

سرانجام کار والی بغداد محاصره بصره و هیجان عمومی مردم عراق سبب گردید که گروهی از رجال دولت عثمانی بتدریج وارد بغداد شوند و بهمراه هریك از آنان چند هزار سرباز بود و با این ترتیب هفت تا هشت هزار سرباز در بغداد گرد آمدند و در بغداد که حکومت عراق را داشت از ایران سخت بیمناك بود و با آمدن این تعداد سرباز روحیه‌اش تقویت شد

وامیدوار گردید که بزودی بصره را از ایران پس خواهد گرفت غافل از اینکه آنچه پنداشته بود آرزوئی بیش نبود زیرا این سرباران بنام استراحت بآسایش پرداختند و حکومت عراق بایشان تکلیف همی کرد که بمیدان کارزار رهسپار شوند و با ایرانیان به نبرد پردازند فرماندهانشان باین سخنان توجهی نمی کردند واوامر اورا نشنیده میگرفتند وهریك از ایشان خودرا به بهانه‌ای از حرکت معذور میداشت آنان از سپاهیان ایران بیمناك بودند و نمی‌خواستند درمیدان مبارزه روبرو شوند چندی نگذشت که خبر عزل والی بغداد از طرف دربار عثمانی منتشر شد وعلت عزل اورا سلوك نامطلوب با ایرانیان توجیه میکردند و باب عالی (دربار عثمانی) چنین پنداشته بود که بااین عمل در آرام کردن مردم وطغیان عمومی توفیق خواهد یافت و آتش فتنه را در حین خاموش خواهد ساخت این اقدام دربار عثمانی بدان جهت بود که مأموران باب عالی پس از ورود به بغداد کارهای زشت اورا گزارش داده بودند ودربار عثمانی دریافت که ور در بغداد گزارشهای دروغ و بی‌اساس و برخلاف واقع میفرستاده و مرتکب کارهای زشت و ناپسندی شده است دربار عثمانی پس ازاطلاع از رفتارو کردار پاشای بغداد عنوان مطلب کرده بود که اختلاف ایران با عثمانی درواقع اختلاف باوالی بغداد بوده نه اختلاف ایران و عثمانی و بدیهی است پس از عزل او دیگر موجبی برای اختلاف و ستیزه باقی نمی‌ماند وایران وعراق (عثمانی) میتوانستند باهمدا کره برفع اختلافات بپردازند

---

۵ ـ تحفة العالم تألیف جزایری چاپ حیدرآباد

عمال ورفتارپاشای بغداد چنان عشایرو کردهارا برانگیخته بود که دولت
عثمانی‌را این نارضایتی وخشم عمومی سخت پشیمان ساخته بود
چون والی بغداد حسن سیاست وتدبیر نداشت دولت عثمانی هم اروی
ناراضی بود ومیخواست ازاوضاع واحوال آشفته عراق بهره‌برداری کند [6]

چگونه حوادث سال ۱۱۹۰ دربغداد اتفاق افتاد.
دولت عثمانی استانداران موصل دیاربکر حلب شام رابالشگریان و
فرماندهان بسوی بغداد گسیل داشت وبآنان آموزش داده شده بود که‌پس
ازورود به‌بغداد‌چه کنند وچگونه عمل‌نمایند بنابراین‌والیان و وزیران‌پس
ازورود به‌بغداد چنان نشان دادند که برای همراهی و کمك آمده‌اند لیکن
پس ازاستقراردربغداد وتسلط براوضاع والی بغدادرا دستگیر وبرای جلب
رضایت ایرانیان اورا زندانی کردند

اعزام نمایندگان صلح عراق بدربارایران - پس از زندانی کردن والی
بغداد یك هیئت رسمي بسوی شیراز روانه گردید باباکریم‌خان زند درباره
صلح وترك جنگ مذاکره کند این هیئت کوشش داشت باکریم‌خان زندرا
متقاعد سازد که واقعاً حسن نیت دارند ومایلند که مسائل ومطالب‌اختلافی
ازراه مذاکره ودوستانه حل وفصل شود وجنگ وجدال و کشت و کشتار از
بین برود همچنین وانمود کنند که آنچه اتفاق افتاده نتیجه سوء رفتاروتدبیر
والی بغداد بوده است نه‌سیاست دولت عثمانی لیکن شهریارباتدبیر زند که
ازاختلاف‌دولت عثمانی اطلاع یافته‌بود وموقعیت‌را حساس ومناسب میدانست
فرستادگان پاسخ‌صریح وروشن‌نداد و کوشید تاآنرا بمذاکره سر گرم‌دارد
وازاین‌موقعیت‌استفاده کرده‌وبقوای اعزامی به‌بصره دستورداد تابافشارهرچه
بودبیشتر درتصرف بصره پافشاری کنند ودرنتیجه این اقدام نیروی بصره
بدون قید وشرط دربرابر نیروی ایران تسلیم گردیدنوشته مورخان درمدت
محاصره چنان وضع برمحاصره‌شدگان تنگ شده بود که فقیروغنی به‌سختی

۶- دوحة الوزراء ص۱٦۷ بنقل‌ازتاریخ‌استادعباس عزاوی «العراق‌بین‌احتلالین»چاپ بغداد

افتاده بودند ومردم گوشت سگ و گربه میخوردند تسلیم بصره در ۱۱۹۰ اتفاق افتاد

حوادث ۱۱۹۰ﻫ . وکشته شدن عمرپاشا والی بغداد.

گزارش علی‌پاشاوالی طرابوزان که بنام «تاریخ جدید» یادیادگارتاریخ، در حوادث تاریخ ۱۳ شوال ۱۱۹۰ نوشته است که دولت عثمانی حسن تدبیرش درآن عصر اندك بود شاهد این مدعا وقایع بغداد است که دراثرعدم تدبیر اختلاف مابین ایران وعراق اتفاق افتاد کریم خان زند که بمخالفت با حکومت عراق برخاست در واقع این مخالفت دراثر اعمال سوء عمرپاشا والی بغداد با ایران بود هرگاه مخالف‌های دستگاه حکومت عراق بسود دولت ایران کاری بآن سامان نداشت وهرگز اختلافی پدید نمی‌آمد عمال دولت عثمانی ماجرای بصره وبغداد را بدربارعثمانی گزارش دادند که با وقایع پیش‌آمده دیگر نمیتوانند آنجا را اداره کنند بهمین علت عبدی‌پاشا آل‌سرخوش والی بغدادوبصره شد ومصطفی پاشا برکنار رفت ومدت هشت ماه حاکم آن دیار بود ودراین زمان بود که بصره بدست ایرانیان افتاد

عبدی پاشا پس ازمصطفی پاشا والی بغدادوبصره شد اختلاف داخلی و کدورت ونفاق میان سران دولت عثمانی باندازه‌ای بود که نتوانستند امنیت وآرامش را برقرار سازند ازطرف دیگر دولت عثمانی وسیله‌ای بدست آورد که بتواند با پشت‌بان آن اختلافات حاصله را ازمیان بردارد چنانکه اشارت شد گروهی ازوزیران را بسوی بغداد فرستاد درآغازکار هدف عثمانی‌ها از اعزام وزیران جنگ با ایران بود لیکن وزیران باره وارد به بغداد پس از غور وبررسی اوضاع دریافتند که عامل فتنه وفساد عمر پاشا والی بغداد است وچون‌اورا عامل‌اختلاف ایران وعراق میدانستند وی را کنار گذاشتندوسپس اورا کشتند تا شاید بدین‌طریق‌رضایت دولت ایران را بدست آورند لیکن‌امر پیش‌آمدسبب ناگواری اوضاع‌داخلی عراق گردید وعراق‌درآن‌زمان درآتش اختلاف داخلی دست وپامیزد ایران ازسوی‌بصره و کردها ازسوی‌دیگردر امورعراق دخالت میکردند

وزیران دربارعثمانی که به بغداد شتافته بودند چون نتوانستند سر و سامانی باوضاع آشفته آن‌دیار بدهند‌نظر دادند که‌عبداله کهیه بهاور برعثمانی است که میتواند باوضاع عراق آرامش دهد خلاصه اینکه او باسلامبول رفته و درخواست داشت که‌امور عراق را بوی سپارند [7]

اختلاف مابین رجال عثمانی درعراق .

بغداد از کمك به‌بصره کوتاهی میکرده ثروت وهدیه‌های بسیار بهمراه فرماندهان سپاه ازاسلامبول به‌بغداد میرسید ازدولت عثمانی دستور میدادند که سربازان را تجهیز کنند ولی‌رجال عثمانی به‌طمع پول ومقام سرگرم‌کار خودشان بودند‌ازکار بصره‌بازماندند مابین‌بزرگان‌عثمانی اختلاف شدیدپدید آمدازاستان منتفك سپاهی‌برای بصره فرستادند چون‌سرباران‌رشیدایرانی مقاومت کردندجنگ‌ومحاصره طول کشید اعراب وعثمانی‌ها ناچارعقب‌نشینی کردند وتقریباً بصره را بایران وایرانی‌ها واگذاشتند در اثر گزارشهائی که بنام «تاریخ جدید» [8] بدربارعثمانی فرستاده شده بود پادشاه عثمانی(سلطان عبدالحمید اول) دستور داد که سربازان ایران را ازبصره بیرون کنند آنها کوشش داشتند که کاربصره را یکسره‌سازند امیران‌بغدادوشهرزور را تشویق کردند که هرچه‌زودترکارسپاهیان‌ایران را بپایان‌رسانند و حکومت عثمانی را در عراق دوباره زنده و برقرار سازند این دستورهــا در تاریخ ۱۱ شوال ۱۱۹۰ ه و۱۷ذی‌القعده۱۱۹۰ ه ازدربار‌اسلامبول صادرشدلیکن نتیجه‌ای ازآن بدست نیاوردند واوضاع‌واحوال بروفق مرام وبکام ایرانیان وسپاهیان آن بود

۷ــ دو نسخه از گزارش علی پاشادر کتابخانه استاد عباس عزاوی مورخ مشهورعراقی در بغداد موجود است نسخه اول بخط فرزند مؤلف‌عبدالسلام حافظ بتاریخ ۱۱۹۱ه و نسخه دیگر بخط محمد اوصفی خطاط معروف در ۱۲۲٦ ه نوشته شده است

۸ــ گزارش علی‌پاشا حاکم طرابوزان بنظر مورخان عراقی وعثمانی دقیق ترین اطلاعاتی بوده که پادشاه عثمانی به آن ترتیب اثر میداد « تاریخ العراق بین احتلالین چاپ بغداد »

نبرد درمرز کردستان دولت عثمانی برای اینکه نیروی ایران‌را دربصره ناتوان کند دوجبهه دیگر درمرز عربی ایران بوجود آورد ودرحدود هزارسرباز عثمانی ازراه کرمانشاهان وپل ذهاب بسوی مرز ایران پیش‌آمدند همچنین در مرزهای سنندج نیروهای دیگری بداخل ایران سرازیر شده شهریارزند دوازده هزارسرباز بفرماندهی خسروخان بسوی کارزار فرستاد زدوخورد شدیدمیان متخاصمین درگرفت ودراین هنگام کریمخان زند دوازده هزارسرباز دیگر بفرماندهی کلبعلی‌خان بسوی دیار بکر اعزام داشت

این نیروی اعزامی توانست با قدرت ومهارت ازپیشرفت نیروهای عثمانی جلوگیری کند وچون عثمانی‌ها ازاین تجاوز نتیجه‌ای نگرفتند دانستند که مسخرداشتن بصره کارسهل وساده‌ای نیست‌این کارها یعنی عزل ونصب وزیران و والیان اعزام نیروی عشایری تجهیزسپاهی خرزیان برای دولت عثمانی ثمری نداشت صدها سرباز ومردم غیرنظامی دراثراین جنگ‌ها واختلاف‌ها پایمال حوادث‌شدند وازاعمال وافعال ناپسندخودجز تلخی وناکامی نتیجه‌ای نگرفتند این بود که سران دولت عثمانی درپی فرصت مناسب نشستند و ازستیز پرهیز کردند [9]

سربازان بسوی بصره شهریارزند بصادق خان زند دستور داد که بسوی بصره حرکت کند وازراه ساحل خلیج فارس نیز پنجاه هزار سرباز جنگجو بوسیله سی‌وپنج کشتی ازبوشهر وبندرریگ بهمراه سپاهیان بصره بحرکت درآمد در آغازحمله سپاهیان زمینی ودریائی ایران موفق شدند که شط‌العرب را بتصرف درآورند وبدین ترتیب شط‌العرب بتصرف ایران درآمد، دولت عثمانی دربرابر تعدادی کشتی‌های کهنه وفرسوده که دربصره داشت مهیای کارزار کرد وبدیهی است این قوای کهنه وفرسوده نمیتوانست دربرابر نیروی جنگی ایران

۹- مجموعه خطی اسناد ومدارك که مشتمل است بر گزارش ها و دستورات دربار ترکی که در کتابخانه استاد عباس عزاوی دربغداد محفوظ است وتاریخ العراق بین احتلالین جلدششم بغداد ۱۳۷۳ هـ ۱۹۵٤م

مقاومت و پایداری کند و توانائی آن را نداشت که در برابر کشتی‌های نیرومند صادق‌خان عرض اندام نماید

بمجرد اینکه سپاهیان ایران بر شط‌العرب تسلط یافتند پلها بر نهر و رودخانه‌ها قرار دادند و سربازان هوشمند از سوی راست نهرها از جسرها و پل‌ها گذشتند وحصار بصره را برانداختند باید توجه داشت که شهر بصره در آن زمان شهری بزرگ بود باغها وسراهای بسیار داشت وجمعیت آن درحدود پنجاه هزار نفر تخمین زده بود اند بزرگان شهر که ازطرفداران عثمانی‌ها بودند بیش از یك چهارم ازجمعیت آن شهررا تشکیل میدادند ، سلیمان آغا حاکم بصره مردی نظامی وهنرمند بود واو نزد سربازان ولشکریانش محبوبیت داشت ، دیوارهای شهر بصره بلند وعالی بود لیکن محکم واستوار نبودند، خط دفاعی این سنگرها درحدود صد سنگر بشمار میرفت **درزمستان ۱۱۸۹** بود که سرداران ایران حصار بصره را درهم شکستند ویاعلی گویان بسوی شهر شتافتند

سقوط بصره : مردم بصره و نیروی ساخلوی عثمانی نتوانستند در برابر سپاه ایران مقاومت کنند مدت چهار ماه چه از راه دریاوچه از راه خشکی درمحاصره بودند و بیش از این تاب تحمل و پایداری را نداشتند عمر پاشا والی بغداد مردم را بصبر ومقاومت تشویق وتهییج میکرد، نویدها میداد ومیگفت که ایرانیان از در صلح وارد میشوند و بادریافت پول مجدداً شهر بصره را بدولت عثمانی واگذار خواهند کرد البته این انتشارات برای آن بود که روحیه طرفداران نیروی ایران راسست کنند ، این نویدها کاری از پیش نبرد زیرا هیچگونه کمکی از بغداد نرسید و چون بزرگان بصره از حکومت بغداد ناامید شدند پس از مشورت بایکدیگر صلاح کاررا در آن دیدند که تسلیم دولت ایران شوند و پیش از اینکه همگان از پای درآیند دست ازمقاومت بردارند واین شد که برای صادق خان زند پیام تسلیم فرستادند و خودرا برای تسلیم بدون قیدوشرط آماده کردند

سیدنعمت‌اله جزایری واسطه صلح شد نویسنده کتاب تحفة‌العالم درباره

حادثه سقوط بصره نوشته است که چون دولت عثمانی درفشـار قرار گرفت ناچار سید نعمت‌اله حزایری را واسطه قرار داد تا ترتیب‌صلح را فراهم‌سازد سید نعمت‌اله نزد صادق خان زند رفت وتقاضای صلح کرد، امان نامه‌هائی ازصادق‌خان زند گرفت که سپاه ایران هنگام ورود به بصره دست تعدی‌و چپاول‌بناموس واموال مردم درازنکنند وبکسی‌آزاربرسانند،پس ازبرقراری تأمین واماں مردم شهر سپاه قزلباش «علی‌علی» گویان وارد شهربصره شدند وبا دیدن نظم وآرامش سپاهیان ایران اهالی نفس راحتی کشیدند وازفشار گرسنگی‌بیرآسوده شدند[۱۰]

حکومت ایران در بصره : دراواخر صفرسال ۱۱۹۰ هـ ق صادق‌خان زند با سپاه ایران وارد بصره شدگروهی ازبزرگان آن دیاررا که مخالف میکردند دستگیرساخت وتمام ثروت آشکاروبهان‌آنان را بتصرف درآورد وخودشان را بسوی شیراز فرستاد .

صادق زند محمد خان را حاکم بصره کرد وده هزار سربازدرآنجا گذاشت وبابقیه سپاه وغنائم واموال بسیاربشیرازباز گشت

ضرب سکوك بنام دوازده امام : پس‌ازتصرف‌بصره‌ازمناره‌های‌مساجد نام شاه مردان علی مرتضی که شعار واذان شعیان است چون آوائی‌آسمانی باردیگرفضای‌شهرراافرا گرفت وهمچنین سکه‌هابنام دوازده‌امام مذهب‌جعفری زده شده بعنوان غرامت جنگ زروسیم ازثروتمندان واعیان شهر گرفتند و همه را بسوی شیراز پایتخت ایران فرستادند

اختلاف عثمانی با ایران : نویسنده کتاب تحفةالعالم‌نوشته است که پس از سقوط بصره برادرم سید نعمت‌اله جزایری قصد داشت برای زیارت‌به نجف وکربلا رهسپار شود سپاهیان قزلباش همه جا را فراگرفته بودند ، کار بغداد هم مجهول بود، سرداران ایران‌اجازه نمیدادند که درمحیط آشفته

۱۰- تاریخ الدولة الفارسیه فی‌العراق بقلم‌اعظمی وکتاب مختصر تاریخ‌البصرة بقلم علی ظریف اعظمی چاپ بغداد ۱۹۳۳

عراق‌مردم بزیارت بروند تامبادا باشان‌آزاری رسد[۱۱] چون‌عثمانیان‌احتلاف مابین ایران واعراب را دامن میزدند وریشه اختلاف وعرب ازعثمانی‌هابود .

خراب‌کردن‌گوریکی از بزرگان سنت وجماعت : سید جزایری در کتاب تحفة العالم نوشته است ازحمله اخلافی که عثمانیان برای ایرانیان واعراب قصدداشتند که فراهم آورند این بوده که سرداررشید و پاکدل‌ایران را تسلیغ وتهییج میکردند که آرامگاه زبیر را که از عشره مبشره بود[۱۲] خراب کند درحالیکه آن بقعه وبارگاه که زیارتگاه سنت وجماعت بود در چهارفرسنگی بصره قرارداشت سید جزایری میگوید پس ازشنیدن قصد خرابی گور زبیر سردارایرانی را ازعواقب سوء اینکارآگاه کردم اواولا از یادآوری من شادگشت وازاینکارناپسند درگذشـوخران کرد [۱۳]

اسیران بصره بشیراز اعزام شدند : چنانکه گفتیم حاکم بصره‌سلیمان آغا را با اطرافیانش بسوی شیراز فرستاد باآنکه آنسان اسیربودند معدلك ایرانیان باآنان با نهایت احترام رفتارکردند، صادقخان بهترین سلوك‌را با مردم بصره مرعی میداشت بزرگواری وبخششها میکرد،مولف تحفةالعالم مینویسد که سیدنعمت‌اله[۱۴] جزایری ازبصره بمن نوشت که با اسیران خوش رفتاری کنیم درآن‌زمان من درشوشتر بودم، سلیمان‌آغاحاکم‌بصره درزمان

۱۱- آنچه‌از کتاب تحفةالعالم نقل شده منقل از کتاب «العراق بین احتلالین » تألیف عباس عزاوی چاپ بغداد است

۱۲- یکی از آن ده‌نفری بود که‌حضرت‌محمد (ص) نوید بهشت باشان داد

۱۳- تاریخ‌العراق‌بین‌احتلالین‌تألیف عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد ۱۹۵۵-۱۹۵۳

١٤- سید نعمت‌اله جزایری دانشمندومولف مشهور شرح احوال و آثارش در بیشتر کتابها ثبت است نگاه کنید بتاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون ترجمه‌رشید یاسمی جلد ٤ چاپ تهران

عثمانی‌ها وبعضی ازبزرگان اورا بخانه خود دعوت کردم ازایشان پذیرائی و دلجوئی نمودم حاکم معزول واسیر را مردی با تصمیم ومتین یافتم پس ازچندی بشیراز رهسپار شدند

اسیران عراقی وعثمانی درشیراز : اسیران عراقی و عثمانی که بشیراز گسیل شدند بدیدار شهریار ایران کریمخان زند نائل آمدند وآن پادشاه عادل باایشان بانهایت مهربانی واحترام رفتار کرد

این اسرا درتمام مدت اقامت درشیراز مورد دلجوئی ومحبت بزرگان زندیه وایرانیان بودند [۱۵]

تبعید حاکم بصره بشیراز : سلیمان آغا حاکم سابق بصره در شیراز تحت نظر بود چون مردی دانا بود باایرانیان مانوس گردید و مورد توجه زکیخان پسرعموی کریمخان زندقرار گرفت، هنگامیکه صادق خان زند بصره را ترك گفت، زکیخان میخواست که سلیمان خان را حاکم بصره کند[۱۶]

گروهی تاهویزه (شادگان) فرستاد ولی موفق نشد پس ازوفات کریمخان زند سلیمان آغا بعراق بازگشت وازطرف دولت عثمانی بمنصب وزارت در بغداد منصوب گردید [۱۷]

سرباران ایران بسوی عتبات : شهریار زند سپاهی نیرومند از سرداران رشیدایرانی بسیج کرد وفرماندهی آنرا ببرادرش صادق خان زند سپرد وبرای آنکه نشان دهد نیروی نظامی ایران دربصره قدرت وتوانائی دفع هر گونه تهاجم را دارد دستورداد که حصاربصره را ویران کردند مبارزه با عثمانیها وتصرف بصره حس غرور ملی را در ایرانیان برانگیخته بود وموجب وحدت

۱۵- تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد

۱٦- تاریخ العراق بین‌احتلالین جلد٦ چاپ بغداد

۱۷ تاریخ العراق بین‌احتلالین تالیف‌عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد

بیشترایرانیان گردید توجه همه مردم ایران باقدامات وعملیات قهرمانی قهرمان زند معطوف گردید وآتش شوق واشتیاق ایرانیان را برای دست‌یابی وتصرف شهرهای مقدس‌شیعی دامن‌میزد[18]

هدف کریمخان زند تصرف عراق بود : بمناسبت‌وجودشهرهای‌مقدس شیعی درعراق که قرنهاتحت تصرف ونظارت ایرانیان تقریباً اداره میشد کریمخان زند نیز موقع‌را برای تصرف این‌شهرها مناسب دیدوبدین منظور تصرف وتسلط بربصره را بهترین وسیله انجام این مقصود و طرح داست عملیات و اقدامات عمر پاشا والی بغداد بهترین دست آویز نیل بدین هدف عالی بود کریمخان زند با بدست آوردن این بهانه و اینکه عمر پاشا از زوار ایرانی مالیات و باج برور میگرفت نخست از راه شکایت به باب علی (دربارعثمانی) باب افتتاح عملیات را گشود ، عمر پاشا چنانکه گفتیم توجهی بمذاکرات وشکایات دولت ایران نکرد ودربارعثمانی نیز اعتراضات ایران را وارد ندانست و در نتیجه دست کریمخان زند برای آغاز اجرای طرح عملیات جنگی باز شد و چنانکه اشارت شد سربازان دلیر ایران بفرمان پیشوای جنگاورخودبصره راتصرف درآوردند[19]

سربازان ایران بسوی استان منتفك : پس ازفتح بصره توجه همه شعیان ایران وعراق باقدامات شهریارزند معطوف گردید وهمگی‌آرزو داشتند که سربازان ایرانی بسوی شهرهای دیگر عراق پیشروی کنند و کربلا و نجف و کاظمین و سامرا را نیز از تسلط دولت عثمانی خارج سازند ، صادق خان زند پس از تصرف بصره علیمحمدخان را بحکومت‌آنجا گماشت علیمحمد

۱۸- تاریخ‌دول‌الشیعة - تألیف محمد حسین مظفر چاپ نجف

۱۹- دائرة‌المعارف الاسلامیة که‌بزبان‌های آلمانی و انگلیسی وفرانسه تألیف‌شده بعربی هم ترجمه شده است جلد سوم چاپ‌مصر ،

خلاصة تاریخ العراق تألیف‌انستاس کرملی چاپ بصره ۱۹۱۹ م - ۱۳۳۷ ه

خان یکسال حاکم بصره بود صادق‌خان در ۱۱۹۲ هـ تصمیم گرفت که شهر های استان منتفك را درقلمرو حکومت خود درآورد و بفرماندهی برادرش محمد علیخان سپاهی بسوی آن دیارفرستاد ولی موفق نشد

حوادث ۱۱۹۳ : درسال ۱۱۹۳ باردیگر سربازان تازه نفس ایران به‌فرماندهی محمد علیخان و برادر دیگرش مهدیخان و شیخ سلیمان رئیس عشیره بنی کعب و سایر عشایر عرب بهمراهی رؤسای خود بهمراه ده هزار سرباز بسوی استان منتفك پیشروی کردند مردم آن دیارچون سپاه ایران را دیدند درخواست صلح کردند شرایط صلحی که ایرانیان پیشنهاد کرده بودند مورد قبول عربها نشده و دوباره جنگ آغاز شد دراین میانه وقایعی در بصره اتفاق افتاد و آن این بود که درخلال این اوضاع واحوال مابین دوعشیره بزرگ اختلافاتی رخ داد، علیمحمدخان بدون توجه وتدبر در این اختلافات مداخله کرد و در نتیجه خسارت بسیار دراثر فتنه و فساد بوی رسید و در واقع او قربانی این اختلاف گشت

هنگامیکه شهریار زند شنید که ایرانیان در جنگ موفق نشدند و اختلافات داخلی در عربها دامنه پیدا میکند صادق‌خان‌را بهمراه سپاه‌بسیار رهسپار بصره کرد تا استان منتفك را مانند بصره ضمیمه قلمرو حکومت ایران کند ، صادق‌خان بسوی بصره رهسپار شد و با حسن تدبیر وسیاست و کیاست صلح وآرامش را درآنجا برقرار کرد واین امنیت تا مرگ شهریار زند دوام داشت و همهٔ مردم برند گانی آرام و داد و ستد خود با صلح وصفا بسر میبردند استان بصره در حدود سه سال در دست ایران بود تا سال ۱۱۹۳ هـ ق.[۲۰]

۲۰ـ دانشمند روحانی الاب‌اسحق‌ساکانوشته است که بعضی گمان میکنند که بصره راخلیفه دوم مسلمانان (عمر) درقرن‌هفتم میلادی بنانهاد و پیش ازآن نبوده است برای←

درگذشت کریمخان زند : دراین هنگام کریمخان زنددر۱۱۹۳ هـ در شیراز وفات کرد و صادق خان در سرهوای سلطنت میپروراند و باین سبب بصره را ترك گفت قصا را زکیخان هم حکومت را در ایران دست گرفته بود وصادق‌خان هم با همراهان خود شبانه بسوی ایران بازگشت پس از مدت سه سال که بصره در قلمرو حکومت ایران بود بار دیگر عثمانی‌ها آنجارا متصرف شدند و والی بغداد بآسانی آن دیاررا درقلمرو حکومت خود قرار دادند ، سید نعمت‌الله حرایری که در تصرف بصره بدست ایرانیان نقش مهمی داشت صلاح کار خود را در این دید که آن دیاررا ترك گفته و بسوی بوشهر رهسپار گردد[۲۱]

حسن سلوك ایران با عراق : محمد امین زکی از مورخان مشهورعالم عرب و اسلام در کتاب «تاریخ‌الدول والامارات‌الکردیه فی‌العهدالاسلامی»[۲۲] نوشته است که صادق‌خان زند درزمان برادرش شهریار زند بفضائل‌آراسته بود

او بعدل و داد و حسن سلوك در تمام ایران مشهور بود خصوصاً پس‌از

→

روشن شدن حقیقت وواقع دربیان تاریخ صحیح گوئیم بصره قرنها پیش ازآنزمان آبادان بود وآنسامان را میشان میگفتند ، مردمش گوناگون بودند ، بعضی ازآن میشان برات میشان کردحادیثان میگفتند یونانیان آنجا راخارك یا خارك میامیده‌اند ، اعراب آن دیاررا دشت میشان ومیسان میامیدند «البصره‌فی‌التاریخ» مجله العربی ازانتشارات‌وزارت ارشادکویت شماره ۱۲۷

۲۱-تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزاوی جلد ٦ چاپ بغداد
تاریخ دول الشیعة تألیف محمد حسین مظفر چاپ نجف

۲۲-محمد امین‌زکی کتاب خودرابنام (خلاصة التاریخ الکردو کردستان)بزبان کردی تألیف نموده و در ۱۹۳۷ میلادی اووزیران عراق بوده ومحمد علی عونی کتاب رابعربی ترجمه کرد ودردوجلد در ۱۳٦٤ هـ درمصرچاپ شد این کتاب ازنفیس‌ترین کتابهای‌تاریخی درباره ایران وعراق بشمار میرود

فتح بصره و منضم ساختن آن به شاهنشاهی ایران محبوبیت او بیشتر افزوده گشت، متأسفانه پس از مرگ کریم خان مرتکب کارهائی برخلاف تدبیر شد و بخصوص آنکه با افراد خاندان زند حسن سلوک و مماشات نداشت و نتوانست نقش رهبری دودمان زند را باجلب اعتماد آنان ایفاء کند این بود که خاندان زندیه نتوانستند بحکومت خود در ایران و عراق ادامه دهند.

داد و ستد در دورهٔ صفوی

بقلم

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

« دکتر در تاریخ »

توسعهٔ تجارت یك کشور بستگی به روابط نیکوی آن کشور با کشورهای خارجی دارد واقدام مهم شاه عباس اول در توسعهٔ تجارت ، ایجادروابط بازرگانی با ممالك خارجی خصوصاً اروپائیان بودتاکالای ایران وکالای چین وهند راکه از ایران میگذشت در کمال امنیت به آن کشورها برساند ودراین مورد اقدامات بسیار مهمی شده‌است که تفصیل آن‌را باید در کتب تاریخی دید

شاه عباس بااقلیت‌عیسویان که میتوانستند روابط او را با ممالك اروپا بعلت هم کیشی تکیم کنند رفتار بسیار ملایم داشت و خصوصاً چندین هزار

☆ ــ آقای دکتر باستانی پاریزی که خوانندگان مجله بررسیهای تاریخی با قلم شیوا و نوشته‌های محققانه ایشان آشنا هستند کتابی دربارهٔ «سیاست و اقتصاد صفوی» در دست تألیف دارند که بزودی انتشار خواهد یافت و مقالهٔ «داد و ستد در دورهٔ صفوی» فصلی از آن کتاب است که مؤلف آن، بخواهش ما برای درج در این شماره مجله اختصاص داده‌اند و از این عنایت از معظم له سپاسگزاریم بررسیهای تاریخی

ارمنی را از سرحدات عثمانی وجلفا به اصفهان کوچ داد که تشکیل محلهٔ جلفا (در ۱۰۱۵=۱٦۰٦ م) نتیجهٔ این مهاجرت است [۱]

شاه ، بندرمهم هرمور[۲] (نزدیك میناب) و بندر جرون را که بعدها بنام خود او «عباسی» یا بندرعباس نامیدهٔ شد، توسعه داد وامنیت آنجا را بکمك حکمرانان وفادارخود در فارس و کرمان تأمین کرد و چنان کرد که «گاه بیش‌ازسیصد کشتی از کشورهای مختلف در لنگر گاه هرموز جمع می‌شدند و همیشه چهارصد تاجر درآن شهراقامت داشتند» [۳] و این شهر چهل هزار جمعیت داشت

ابریشم کالای پرسود – تجارت‌عمده ای که ازاین بنادر انجام میشدمروارید و ابریشم وادویه وسنگهای قیمتی‌بود انگلیسیها دز تأمین حاکمیت ایران‌بر این بنادر ، کمکهای دبقیمتی نمودند [٤] و شاه نیز در امرتجارت بدین‌سبب‌به آنان امتیازاتی داد و ازآن پس تجار ایران توانستند بدون نظارت و دخالت پرتقالیان ابریشم خودرا صادر کنند [٥]

رفتن برادرات شرلی‌به دربارهای‌اروپائی نیز بیشتر بمنظورهای‌تجاربی ویافتن بازارهای مطمئن برای کالاهای تجارتی ایران‌بود امتیازات تجارتی ایران برای انگلستان تازمان شاه‌عباس‌دوم و شاه‌سلیمان ادامه داشت‌وتنهادر زمان این پادشاه اخیر بود که شیخعلی خان زنگنه وزیربا تدبیرو کاردان‌او قسمتی از امتیازات آنان را سلب کرد

معمولا دربرابر ابریشم ،کالاهای اروپائی خصوصاً ماهوت دریافت‌میشد پرتغالیان وهلندیان‌نیز درهرمرمر کز تجارتی‌بار کردند، مر کزتجارتی‌آنان

---

۱ – از کتاب مسائل کشورهای‌آسیائی وامریقائی ، مجید رهنما ، ص ۱۸۰

۲ – بعد ازخرابی‌شهر هرموز ومهاجرت‌مردم آن بهاین جزیره ، نام شهر بجزیره‌داده شده است

۳ – سیاست خارجی ایران ص ١٤

٤ – تصرف بندر هرمز درربیع الثانی ۱۰۲۲ توسط امامقلی خان گرفت

٥ – سیاست خارجی ایران ص ۳۱

مصونیت قضائی داشت،[٦] و هر کالائی‌را جز اسب ، میتوانستند از ایران خارج کنند [۷] امتیازات هلندیان در زمان شاه‌صفی بیشتر شد و کالای آنان نیز از پرداخت حقوق گمرکی معافیت یافت قسمت عمدهٔ محصولات هندوستان و جزائر جاوه وسوماترا، مانند فلفل وزعفران وانواع ادویه ، توسط ایشان به ایران می‌آمد و کشتی‌های هلندی پیوسته میان هندوستان وایران در رفت و آمد بودند ، حتی در ۱۰۵۱ه (۱٦٤۰م) بازرگانان هلند برای اینکه تجارت خارجی را بخود انحصار دهند ، کالای اروپائی را از قیمت اصلی در ایران ارزانتر می‌فروختند رقابت آنان به‌جائی‌رسید که‌وقتی نمایندهٔ دوك‌هلشتاین برای عقد پیمان تجارتی به‌ایران آمد (۱۰٤۷ ، ۱٦۳۷م) تا ابریشم‌خریداری کند ، قیمت خرید هربار ابریشم را از ٤۲ تومان به ۵۰ تومان ترقی‌دادند‌تا این‌نمایندهٔ خارجی نتواند با آنان رقابت کند ، وچون‌نمایندگان‌هلشتاین بازگشتند ، بازموقع را مناسب یافته قیمت‌بار ابریشم را به ٤٤ تومان تنزل دادند وشاه که‌متوجه کلاه گذاری آنان‌شد‌دستورداد‌از آن‌وقت‌بعد از کالاهای هلندی گمرك گرفته شود . انگلیسها وهلندیان نیز همچنان به رقابت‌تجارتی ادامه میدادند این کار حتی به جنگ‌دریائی‌آن کشور در خلیج‌فارس‌منتهی شد [۸] شرکتهای هلندی‌بیشتر در بندرعباس‌ولار واصفهان نمایندگی‌داشتند امتیازات هلندیان درزمان شاه‌سلیمان محدود‌شد و فقط به سیصد بارابریشم (نصف‌زمان‌شاه‌عباس‌دوم) تقلیل‌یافت [۹]

باید گفته‌شود که‌کالای‌صادراتی مهم‌ایران دراین‌زمان عبارت‌بوداز‌ابریشم

٦- سیاست خارجی ص ۲٦۱ واین مصونیت درست درهمان زمانهائی به‌تجار خارجی داده میشد که درمالزی کلیهٔ بازرگانان ودلالان انگلیسی رایکباره قتل‌عام کرده بودند (ایران ازنظر بیگانگان ابوالقاسم طاهری ص ۱۲)

۷- واین منع ظاهراً ازجهت تقویت بنیه نظامی ایران بوده است زیرا اسب در آن روزگار درجنگها همان وظیفه راداشت که امروز کامیون‌ها وهواپیماها وهلیکوپترها انجام میدهند

۸ ــ سیاست خارجی ایران ص ۲٦٦

۹- سیاست خارجی ایران ص ۲۷٦

وپارچه‌های زربفت وبعضی سنگهای قیمتی وپشم شتر(کرك) وتوتون وخشکبار صادرات ابریشم به ۲۲۰۰ عدل (هر عدل ۱۱۰ کیلو) میرسید که قریب ۲۰۰۰ عدل آنرا هلندیها خریداری میکردند ابریشم گمرون به باتاویا وسپس به اروپا ارسال میشد ویك شرکت هلندی در ازاء آن متعهد بود که ۱۲۰۰ صندوق شکر (هرصندوق ۱۵۰ پوندهلندی) تحویل دهد [۱۰]

این شکر ها از طریق راههای لاریا سیرجان به یزد و اصفهان میرسید، در افسانه‌های ما مردم یا زیر روایتی هست که روز گاری مردم این ده ، گاه ارزن را در برابر شکر برای کاروانی که از ده میگذشت مبادله میفروختند ، یعنی یك من گاه ارزن دادند ویك من شکر در ازاء آن گرفتند ، این نکته هر چند اغراق آمیز است اما اهمیت تجارت خارجی و تأثیر آن را در تأمین ارز وفروش کالای محلی وآبادانی شهرها ثابت می کند

تجار ابریشم که بیشتر ارمنی بودند آنقدر ترقی کردند که باور کردنی نیست ، مثلاخواجه نظر از ارمنهٔ جلفای تبریز که از آنجا خارج شد چنان درتجارت ترقی کرد ونزد شاه عباس و جانشین اوشاه صفی اعتباراتی حاصل نمود که اورا کلانتر ملت ارامنه کردند و او بافتخار وطن اصلی خود جلفا [آذربایجان] ، دوکاروانسرای بزرگ در آنجا بنا کرد که هنوز در طرفین رودخانه باقی هستند وبیشتر از یکصدهزار اکو (هفت‌هزارتومان) درآنجا خرج کرد [۱۱] ارمنی دیگری که درتجارت‌ترقی کرد ،خواجه‌پطروس (متوفی ۱۰۵۰ هـ ۱٦٤۹م)(پسرولی‌جان) بود که‌دراندك مدتی بازرگانی معتبر گردید وهم اوبود که کلیسای «بیدخم» را درجلفای اصفهان بنا نهاد تاجر دیگر ارمنی‌خواجه نعوس . پسرخواجه‌پطروس بود

یکی ازاولاد همین خانواده از اصفهان به هندوستان رفت و نمایندهٔ تجارت ابریشم شد (واصولا چنین مرسوم بود که بازرگان معروف جلفای

۱۰ـ مینورسکی ، سازمان اداری صفویه ص ۳۱

۱۱ـ سفرنامهٔ تاورنیه ص ۱۰٦

اصفهان اغلب فرزندان خود را به‌عنوان نمایندهٔ تجارتی به‌هندوستان وجاوه و سایر کشورها میفرستادند) خواجه پطروس دوم که در مدرس درگذشت (۱۱۶۵هـ ۱۷۵۱م) وصیت کرده بود که‌قلب او را درجعبهٔ طلائی به‌اصفهان حمل و در کلیسای جدش (کلیسای بیدخم) دفن کنند و چنین کردند[۱۲]

امنیت راهها و رواج بازرگانی ، توجه خارجیان ا به‌سرمایه‌گذاری دراین کشورجلب کرد قراردادهای متعددی، خصوصاً درمورد تجارت‌ابریشم بادول خارجی بسته شده است ابریشم بیشتر در گیلان بدست می‌آمد،واین محصول حتی‌مدتها پیش‌ازصفویه‌نیزدرآن‌سرزمین‌قابل توجه بوده‌است چنانکه حوالی سالهای ۷۹۰ تا ۸۰۵ هـ (۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ م) که تیمور مازندران را تسخیر کرد ، مالیات‌آنجا به‌صورت ابریشم وصول میشد و گیلانات‌ده‌هزارمن ابریشم‌مالیات می‌داد ، وتیمور برای رعایت‌حاکم گیلان‌قسمتی‌ازآن‌رابخشید نظام‌الدین شامی گوید « ازجمله کرم‌های پادشاهانه (تیمور)آن بود که مال گیلانات‌بر۱۰هزارمن ابریشم ، که‌به‌سنگ هرات پانزده هزارمن‌باشد، وهفت هزاراسب‌و۳هزار گاو مقررشده بود،خواست‌که تربیت او [سیدرضا کیاحاکم گیلان که به‌حضورتیمور رسیده بود]به‌طریقه‌ای‌فرماید که رجحان اوبرسایر ملوك گیلان ظاهرشود ازآنچه برمرتضی مشارالیه و امیرمحمدمقرر بود، نصفی و ازآنچه بربقیهٔ ملوك گیلان مقرربود ثلثی به‌یك دفعه و بك‌قلم دربارهٔ او انعام فرمود ، وفرمان جهان مطاع به‌نفاذ پیوست‌تامحصلان وجوه‌آن‌مبالغ از جمع ایشان محسوب و مجری داشته به‌عرض‌رسانند» [۱۳]

نه‌تنها از زمان تیمور، بلکه قرنها پیش‌ازآن نیز، حمل کالای‌ابریشم‌چهار شرق و چهار جنوب شرقی (بنادرعمان) منبع درآمد بزرگ تجارتی بود،در تاریخ کرمان آمده‌است که‌درزمان‌طغرل‌شاه‌سلجوقی (جلوس ۵۵۱ هـ ۱۱۵۶م) «عشور ابرایشم مکران‌به‌سی‌هزار دینار‌رسید وتمغای بندر تیر(طیس) پانزده هزار دینار اجاره رفت» [۱۴]

۱۲ــ مجلهٔ وحید ، فروردین ۱۳۴۵ ص ۲۹۸

۱۳ــ ظفرنامه شامی ص ۲۹۵

راه شمالی و شرقی نیز درآمدش کمتر از این نبود ، هنوز بقایای نفوذ کاروانهای ابریشم‌رادراصطلاح «پل‌ابریشم» که‌نزدیک‌قوچان‌است، درکتابهای تاریخی میتوان دید ، این در واقع پلی بوده است از دهها پل که بر سرراه ابریشم وجود داشته‌اند

این راه‌کاروان رو میان چین وایران ازطریق ترکستان چین ،براساس گزارش «چانگ کی‌ین» چینی که بدربار مهرداد دوم اشکانی (۸۷–۱۲۳ق م) آمده بود آغاز شد و بالاخره به‌صورت‌راه معروف ابریشم درآمد این شاهراه عظیم داد وستد بین شرق‌وغرب از چین‌آغاز می‌شد ، ازترکستان چین(سین-کیانگ) ، بلخ ،مرو، و ازطریق حوضهٔ نهر تارم به‌هکاتم پیلس (دامغان) واز آنجا به‌ری و همدان‌و سلوکیه (مدائن ، تیسفون ،بغداد) میرسید ،ازتیسفون راه دوتا می‌شد یکی از طریق‌آشور (موصل) ، حصر، نصیبین ، و دیگری ازطریق «دورا» بود که ازآنجا ازساحل راست فرات یا از راه‌میان بربیابانی از طریق پالمیر (تدمر) میگذشت [۱۵]

مرحوم اقبال‌آشتیانی این مسیر را چنین بیان می‌کند

« از ولایت توان‌هوانگ‌درچین به‌ولایت‌کان‌سو می‌آمد وازآنجا داخل ترکستان شرقی‌حالیه می‌شد وازطریق‌بیش‌بالیغ والمالیغ و اترار‌بسمرقند و بخارامیرسید دربخاراقسمت‌اصلی‌آن ازراه مروو گرگان‌به‌ری‌می‌آمدوازری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان میرفت و از ایروان یا به طرابوزان ویا به‌یکی ازبنادر شام منتهی میگردید قسمت فرعی این راه از سمرقند به خوارزم واز خوارزم به‌سرای وهشترخان و ازآن‌جا به کنار شط دن وبنادر دریای‌آزف انتها می‌یافت » [۱۶]

کشورهای مهم‌اروپائی درتمام دورهٔ صفویه قراردادهای تجارتی خودرا براساس مبادلات میان ابریشم بسته‌اند درتواریخ آمده‌است که پس از عقد

۱۴– تاریخ وزیری تصحیح نگارنده ص ۹۶

۱۵– میراث ایران ص ٤٦

۱٦– تاریخ مغول ، ص ٥٦۹

قرارداد تجارتی میان شاه‌عباس وانگلستان ، « شاه‌عباس به سفیرانگلستان ، «سردومور کوتون» گفت - چون میل‌ندارم ابریشم ایران را از طریق عثمانی صادر کنم ، بنابراین حاضرم درژانویهٔ هرسال ده‌هزار عدل ابریشم در بندر گمبرون بدولت‌انگلیس‌تحویل دهم ودر برابرآن پارچه‌انگلیسی‌بگیرم »[۱۷]

بموجب قراردادی که‌بین شاه‌صفی‌وانگلستان منعقدشده بود ، مقرر بود دولت انگلستان سالی ۱۵۰۰ لیره به عنوان پیشکشی به‌علاوه معادل شصت هزارلیره بابت بهای ابریشم بدولت‌ایران بپردازد ، ازین مبلغ ثلث وجه نقد ودو ثلث دیگرجنس‌تحویل می‌شد [۱۸]

علاوه‌برآن، هلندیها نیز کم کم‌انحصارتجارت درایران را بدست‌آوردند ایشان بموجب قراردادی ابریشم را درتمام نقاط ایران خریداری نموده بدون پرداخت عوارض گمرکی صادر مینمودند واین اختیار در سال ۱٦٤۵م (۱۰۵۵هـ) از دولت ایران گرفته شده بود

دولت فرانسه نیز برای آنکه ازهلندیها عقب نماند هیئتی به‌دربارایران فرستاد :

این هیئت درزمان شاه‌عباس ثانی‌حقوق تجارتی نظیر سایرملل اروپائی بدست‌آورد که معافیت ازپرداخت مالیات وحقوق گمرکی تامدت سه‌سال از آنجمله بود، و فرانسویها مؤسساتی دربندر عباس واصفهان بنا کردند [۱۹]

چنانکه گفتیم ، تجارارمنی در به ثمررساندن تجارت ابریشم ، اختیارو موقعیت فوق‌العاده یافتند، چنانکه وقتی‌بین مسلمانان‌بازیان اصفهان‌باارامنهٔ جلفا زدوخوردی در گرفت وآشوبی ایجاد شد ، شاه‌عباس تا حدودی جانب ارامنه راگرفت ودرفرمانی (۱۰۱٤ هـ ۱٦۰۵ م) چنین اظهارنظر کرد

«حکم‌جهان مطاع شد آنکه وزارت ورفعت پناه شمس‌الوزراء والرفعه

۱۷- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۲۸۰
۱۸- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۱۸۱
۱۹- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۲۸۷

میرزا محمد دبیر دارالسلطنهٔ اصفهان بداند که عریضهٔ تو درباب ارامنه جولاه (جلفا) و مردم ماربان رسید ومضامین آن معلوم گردید

بارك‌الله، روی ایشان سفید، فی‌الواقع قاعدهٔ مهمان‌نگاهداشتن همین باشد، جمعی که به‌جهت خاطرما اروطن چندین هزارسالهٔ خودحلا شده باشد وخروارخروار زر وابریشم راگذاشته وبخانهٔ شماآمده باشد، گنجایش‌دارند که بجهت‌چند خربره وچندمن انگوروکموره باایشان جنگ کنید،می‌باید جمعی که باایشان نزاع کرده‌اند تنبیه‌نمائی و »[20]

دراین فرمان‌هم اشاره شده‌است که‌ابریشم ، حتی درماوراء ارس‌بیرخانه‌های ارامنه را رنگین داشته ، واسان ار آن نواحی با چشم‌پوشی از منافع خود به اصفهان آمده‌اند

بهمین سبب‌است که در مطالعهٔ «کلی» و جامعهٔ ارمنی عصر صفوی ، به این‌نکته برخورد می کنیم که این اقلیت در امر تجارت توفیق بسیار یافته و درآمد کلان داشته‌اند

شاردن گوید درمیان بازرگانان‌ارامنه توانگرانی‌بودند که دویاسه‌هزار هزار (اکو) تمکن داشتند وحالا بیزخاندانهای یك هزار هزاری (میلیونر) هست خواجه‌زکریا تاجرارمنی کسی‌بود که در عائلهٔ دویست‌تومان،به‌قرض علیقلی‌خان‌شخص اول‌مملکت درزمان شاه‌سلیمان ، داد[21] خواجه‌عابدبیگ کلیسائی درجلفاساخت که چراغهاوقندیلهای‌زرین‌وسیمین وتابلوهای گرانبها داشت وچهار ارمنی را خرید وآزاد کرد

علاوه برارمنیان ، تجارمسلمان‌نیزازاین راه ثروت بیشمار اندوختند ، خود شاه‌عباس دراصفهان تنها ۲۵ کاروانسرا داشت که درآمد هیچیك درسال از ۳۶۰ تومان کمترنبود [22]

تاورنیه گوید بعلت اینکه شاه‌عباس تجارارمنی را برای‌تجارت خود

۲۰- مجله وحید ۱۲/۵ ص ۱۱۵۸

۲۱- سیاست نامه ج ۸ ص ۸۷

۲۲- زندگانی شاه عباس اول ص ۲۷۳

انتخاب کرد این بود که گفت . ایرانیها درکارتجارت دستی ندارند ومیل آن‌ها به‌شهوت‌رانی مفرط است وحال آنکه تاجر باید قوی‌بنیه و بیباك باشد ، اما البته علت‌اصلی‌را باید دربن‌دانست که این‌اقلیت هر گرخطری برای‌شاه‌ایجاد نمیکرد ، علاوه‌بر آن به‌علت هم کیشی باخارجیان و زبان دانی آنها ، امکان انجام تجارت‌بین‌المللی بیشتر بود

فروش ابریشم درحکم انحصار دولتی بود وواسطهٔ این‌انحصار ، ارمنیان بودند. بالنتیجه چنان ترقی کردند که باربه‌قول تاورنیه بعضی‌ازآنها باوجود عسرت وپریشانی بعد ازدوسال تجارت ، پس‌ازمرگ ، دوالی ۲۰هزارتومان ارث گذارده بودند ویکی‌از معتبرین‌آنها خواجه پطروس بعدازفوت ۴۰هزار تومان پول‌مسکوك نقد باقی گذارده بود ، غیرازخانهٔ شهری وسلاقی وظروف طلا ونقره واثاث‌البیت [۲۳]

شاردن نیز گوید مشکل‌است باور کرد که چه‌اعجازی ازبك حکومت خوب درسرتاسرمملکت به‌منصهٔ‌ظهوررسیده‌است شاه‌عباس مهاجرین‌ارامنه را که مردم زحمتکش وصنعتگری می‌باشند به پای تخت خودآورد ، اینها هنگام ورود به‌اصفهان‌یك ستاره درهفت آسمان نداشتند ولی بعد ازسی‌سال باندازه‌ای متمکن وثروتمند گشتند که از میان آنان بیش ازشصت بازرگان برخاست که هریکیشان ازصدهزار اکو تادومیلیون ثروت داشت [۲۴]

در روایات مامردم یازبرهست که خواجه کریم‌الدین براکوهی‌یازبری ، اول‌بار ، شتردار بود وکالا ازبندرعباس به‌یزد حمل میکرد و در آخرکارش بدانجا رسید که میلیونهاثروت اندوخت واملاك بیشمار خرید وبه‌قول محمد مستوفی‌بافقی « آن‌جناب ازجمله اشراف واعیان براکوه کرمان بود از اوان‌جوانی به‌یزدآمده به‌داد وستدمشغول گشته به‌خریدن املاك‌ورقبات‌همت گماشت وچندان از باغات‌بهشت بنیاد ومزارع نزهت‌آباد و منازل دلنشین‌به عنوان ملکیهٔ‌شرعی‌درید تصرفش قرار گرفت که ازحیطهٔ تعداد بیرون‌است

۲۳ـ تاورنیه ص ٦٢٦

۲٤ـ سیاحت‌نامه شاردن ج ٤ ص ۳۹

درسه‌ثلث‌وثمانین‌بعدالف(۱۰۱۳ هـ ۱۶۷۱ م)ازدنیای‌ناپایدار کوتاه کرد »[۲۵]

گویا وقفنامهٔ این مرد که‌املا کی وقف کرده است هفده درع طول داشته است [۲۶] کاروانسرای‌خواجه‌دریزد معروف‌است وزیر همین‌کاروانسرا آب‌انباری بود که به‌روایتی اغراق‌آمیز برای یکسال ، آب‌نصف جمعیت یزد را تامین میکرده‌است

ابریشم تنها ازراه جنوب صادرنمیشد بلکه ازراه شمال وخصوصاً روسیه (دولت‌مسکوی) نیز تجارت‌عمده داشت واز مراکزعمده‌ای که درشمال‌مرکز این‌تجارت بود ، علاوه برتبریز ، ازشهراردبیل‌باید نام برد که به‌قول تاورنیه «زیارت قبرشیخ صفی‌الدین وتجارت ابریشم گیلان ، اردبیل رایکی‌ازمعتبر-ترین شهرهای مملکت کرده بود ، قوافل تجارت ابریشم که گاهی به هشتصد نهصد شترمیرسد ، بیشتردراشتهاراین شهرمدخلیت دارند بواسطهٔ مجاورت گیلان ونزدیکی شماخی، که آنهم مقدار کثیری ابریشم میدهد و اینکه مسیراین دوشهر به‌طرف‌اسلامبول وازمیر واردبیل، تسلسل قوافل‌تجارآنجا را دارای اهمیت فراوان کرده‌است [۲۷]

تبریز ازاردبیل هم‌مهمتربود وآنطور که‌تاورنیه گفته است «عده کثیری تجار ومقدار وافری مال‌التجاره درآنجا (تبریز) هست ، خصوصاً ابریشم که از گیلان ونقاط دیگربآنجا حمل میشود تجارت عمدهٔ اسبهای‌خوب واردان درآنجا رواج دارد ، پول درآنجا بیش ازسایرنقاط آسیا در گردش وجریان است ، چندین‌خانوادهٔ ارمنی‌درآنجامتوطن وبتجارت‌مشغول و ازتجارت‌فواید عمده برده متمول‌شده‌اند وسررشتهٔ آنها درتجارت بیش از ایرانیان است

۲۵- جامع مفیدی ج ۳ ص ۴۹۸

۲۶- یکی ازمواد جالب وقفنامه او از رقبات عقدا این بود که هرروازی که ازعقدا رد میشد ، یك جفت گیوه ویك من نان باو میدادند درباب شرح‌حال اورجوع شودبه‌تاریخ کرمان ص نح وقلط و ۲۹۶ ومقاله نگارنده درباب آثار تاریخی اصفهان ،مجله وحید

۲۷- تاورنیه‌ص ۱۲۴ و۱۲۸

تبریز باعثمانی واعراب و گرجیها وایران وهندوستان ودولت مسکوی تاتارهادائماً تجارت‌دارد وبازارهای آن که‌تمام سرپوشیده‌است‌همیشه پراست از امتعهٔ نفیسه ، وبرای ارباب صنایع بازارهای علیحدهٔ مخصوص دارد

عده کثیری عمله‌جات ابریشم‌باف دارد که خیلی ماهرهستندوپارچه‌های قشنگ خوب می‌بافند وعدد این صنعتگران بیشتر از همه اقسام آنهاست ، بیشتر چرمهای ساغری که درایران بمصرف میرسد درتبریز ساخته میشود

سایر کالاهای صادراتی علاوه برابریشم، کالای عمدهٔ دیگری که صادر میشدپستهٔ ملایروقزوین بود که به‌هندوستان میرفت ساغری‌وتیماج یك چشمه عمدهٔ تجارت هلندیها بودوبه‌لهستان ومسکوی (روسیه) نیزحمل میشد روناس ایران به‌هندوستان میرفت

کرك کرمان از مواد مهم صادراتی بود، تاورنیه درباب آن گوید

دراواخرسنه۱٦٤۷م(۱۰۵۷هـ)درسفرسوم‌به‌ایران‌دراصفهان‌یکی‌ازپارسیان قدیم‌را که‌آتش‌پرست هستند ملاقات کردم ازحال این‌پشم(کرك) ازاوتحقیقات نمودم،اویك‌نمونه بمن‌نشان‌داد،معلوم‌شد که‌منبع‌اصلی‌این‌قسم پشم‌ایالت کرمان است که همان‌کارمانی قدیم باشد درکوههای‌مجاورشهر ، که‌بهمان‌اسم ایالت نامیده میشود ، علفهائی میرویند که این خاصیت به‌آنها احتصاص دارد ، گوسفندهائیکه درآن کوهها ازماه ژانویه تامه از علفهای باره چرا میکنند تمام پشم بدنشان بخودی‌خود درمیآید وبدن گوسفند راچنان عریان‌میکند که به‌برهٔ خوك‌شیری شبیه میشوند که پشم بدنشان را باآب‌جوش‌پاك کرده باشند،بطوریکه‌ابداً محتاج نمیشوند که‌پشم آنها راچنانکه درفرانسه‌معمول است‌بامقراض بچینند، پس‌ازآن پشم‌هارا میزنند، خشن ودرشت آنهامیرود، کرك لطیف ونازکی باقی‌میماند که بعد از جمع‌آوری اگر بخواهند بجائی حمل‌ونقل کنند باید روی‌آن‌آب نمك بپاشند که بیدنیفتد وفاسدنشود

این‌پشم راابداً رنگ نمیکنند، بالطبیعه رنگشان یا خرمائی روشن یا

۲۸- تاورنیه ص ۱۱۳

فلفل‌نمکی خاکستریست، سفیدش بسیار کم‌یافت میشود وخیلی گرانتراست بجهت اینکه هم نادراست وهم مصرف زیاددارد

تمام کمرها درایالت کرمان متوطن‌شده‌وتجارت‌این‌پشم متعلق‌به‌آنهاست ازین پشم شال می‌بافند که درایران به کمر می‌بندند و یکنوع پارچه لطیف نازکی‌هم ازآن ترتیب‌میدهند که به‌پارچهٔ ابریشمی شبیه میشود من‌دوطاقه ازآن‌شالهای خیلی‌لطیف‌اعلی به‌فرانسه آورده ویکی‌رابه‌ملکه‌والدهٔ‌مرحومه شاه (آن دوتریش) ودیگری را به‌مادام لادوسس دورلئان‌تقدیم کردم برای معامله وتجارت ابریشم من نتوانستم بروم مگر در سنهٔ ۱٦٥٤ م (۱۰٦٥ ه) بعداز مراجعت ازهندوستان ازراه دریا ازشهر «سورات» تا هرمز ، زیرا که وقتی بآنجا رسیدم وخواستم ازراه خشکی به اروپا مراجعت کنم مصمم‌شدم که به‌اصفهان بروم» ۲۹

کالای عمدهٔ صادراتی دیگر روناس بود که‌بقول‌تاورنیه، روناس‌اسدآباد آذربایجان (حدودارس) معروف وتنها مملکتی است درتمام دنیا که روناس میدهد ودرهندوستان‌وایران یك چشمه‌تجارت عمده‌ازآن میکنندوآن‌رنگ قرمزی که پارچه‌های هندوستان ومملکت مغول کبیر (مقصود هند است) را زینت میدهد ازهمین ریشه‌است وقتی کشتیهائی که از هندوستان به هرمز می‌آیند ودرمراجعت تمام اربن متاع بارگیری مینمایند خیلی تماشائیست کاروانها دیده میشود که‌همه بارشان روناس‌است این‌ریشه بسرعت رنگ‌پس میدهد، وقتی یك کشتی هندی درتنگهٔ هرمز شکست ومن خود حاضر بودم درساحل‌دریا که این کیسه‌های روناس روی دریا موج میزد، تاچندروزرنگ آب درطول خط ساحل قرمزبود ۳۰

پسته قزوین وملایر، بادام یزدو کرمان، کشمش،ترشی میوه، آلوومربا، گلاب‌وعطریات ازکالاهای صادراتی به‌هندمحسوب میشد خشکبار آذربایجان بدیار بکر وبغداد حمل میشد

۲۹ــ تاورنیه ص ۱۸٥

۳۰- تاورنیه ص ۱۰۷

شتر به ارمنستان آناطولی فروخته میشد، گوسفند ایران تا اسلامبول و ادرنه نیز میرفت درماه مارس وآوریل (اوایل بهار) روزی نبود که ما چندین گله نبینیم که هر کدام اقلا هزار رأس گوسفند داشت [۳۱]

علاوه براین بعض محصولات درخود مملکت مصرف میشد مثل پوست بره فلفل نمکی ساوه که برای لباس بکار میرفت ظروف مسی وزری کاشان معروفیت داشت

کشت خشخاش وبدست آوردن تریاك دراین دوره رایج و از محصولات عمده بود وبقول شاردن تریاك لنجان ازهمه جا بیشتر معروفیت داشت [۳۲] و افیون کازرون نیز معروف بود

تنباکو وتوتون در بیشتر نقاط بدست میآمد وبنا بقول شاردن مهمترین نوع وقسمت اعظم توتون مصرفی هند ازایران صادر میشود ازاقدامات مهم و اساسی شاه عباس تصفیهٔ کارمندان تریاکی ومنع استعمال تریاك درسال ۱۰۰۵ هـ (۱۵۹۶ م) بود، ولی البته این کار بطور کلی ترك نشد، حدود بیست سال بعد یعنی درسال ۱۰۲۸ هـ (۱۶۱۸م) نیز کشیدن توتون وتنباکورا منع کرد و حتی بدستور او بینی ولب کسی را که تنباکو میکشید می بریدند، روش او در تنبیه اطرافیان برای منع استعمال این مواد واقعاً درخور توجه است [۳۳]

۳۱- تاورنیه ص ۸۹۵

۳۲- شاردن ج ۴ ص ۴۹

۳۳- به قول شاردن، اطرافیان هنوز در اجرای تصمیم مردد بودند، شاه عباس تنبیه‌ای چند وبزرگان متملقین راخوب تنبیه کرد بدینطریق که

«بدستور شاه عباس درمجلس اوقلیانها رابجای تنباکو با پشکل خشك و نرم پر ساختند وآتش برروی آن نهادند شاه‌عباس گاه وبیگاه ازحضرات رجال سئوال میفرمود

- این تنباکو چگونه است ؟ وزیر همدان آنرا برای مصرف من هدیه فرستاده

هریك از اعیان واشراف درپاسخ اظهارمیداشتند «قربان، این تنباکو فوق‌العاده عالی است، بهترازآن درجهان پیدا نمیشود»

شاه ازقورچی‌باشی سردار سپاهیان قدیمی پرسید جنابعالی بفرمائید چگونه‌است ؟

- قربان بسر مبارکتان قسم که چون برگ گل است

شاه باخشم گفت داروی منور لعنتی که باتپاله اسب فرقی ندارد. (شاردن ج ۴ ص ۵۶)

ازمحصولات صادراتی دیگر انقوزه بود ، انقوزه را به هندوستان صادر میکردند وبقول شاردن، هندیها این گیاه را که بوی‌تند داردبه‌تمام‌خورشها واغذیه میزنند مومیائی نیز کالای‌قابل صدوری بودوآن صمغ گرانبهائی‌است که ازصخره سنگ ترشح میشود یك‌معدن در کرمان وجودداشت این‌معدن جزء اموال سلطنتی بود وسالی یکبار استخراج میشد ومصرف طبی داشت

گندم وبرنج درهمدان بسیار بعمل میآمد که‌به‌ولایات دیگرحمل‌میشد وعیسویان‌بابل‌هرساله برای‌تجارت این‌کالاها به‌همدان‌واصفهان می‌آمدند [۳٤]

خاك هرمز ، جزیره‌ای که اصلا درخت درآن نمیروید ، قیمتی‌بود وبه هندوستان حمل میشد وعایدات این خاك برای تاجرصددرصد بود،سنگهای مرمر هرمز رادرکشتی‌های خالی خودحمل کرده به‌خارج میبردند

گاهی میوه وشراب ایران به‌خارج میرفت چینی‌های ساخت‌کرمان و مشهد باچینی‌های چین‌وژاپن‌رقابت‌میکرد معادن طلا ونقره‌را به‌نام‌معدنیات خورشید وماه مینامیدند ولی استخراج آن چندان مورد اعتناواستفاده‌نبود معدن نقرهٔ معروف در کروان ودر منطقهٔ گندمان و شاه کوه عایداتش فزونی داشت [۳۵]

اجارهٔ حمامها وخانه‌های عمومی وچشمه‌های نفت واجازهٔ شکار ماهی‌در رودخانه نیز عایداتی داشت

فولاد ایران خوب بودوجوهر داشت مس وسرب از کوههای مازندران وکرمان ویزد بدست میآمد سنگ مرمر تبریز بسیار عالی بود و مثل بلور نور ازآن‌میگذشت وبقدری نرم‌بود که‌به‌روایتی باکارد بریده‌میشد . فیروزهٔ نیشابورازمعادن مهم‌بود که‌ثروت قابل توجه‌به‌شاه میرساند مرواریدبحرین عواید بیشمار میرساند

۳٤ـ تاورنیه ص ۳۱۵

۳۵ـ زندگانی شاه‌عباس اول ج ۳ ص ۲۷۳

۳٦ـ شاردن ج ٤ ص ۹۲

واردات درمورد واردات باید گفته‌شود علاوه برشکر که‌رقم‌عمده ومورد استفاده‌عموم بود وپارچه‌های مخملی‌وانواع‌دیگر منسوجات وبلور آلات‌وکالاهای خاص ونیز، بعض اشیاء ساخته‌شده‌ومصنوعات نیز موردتوجه اعیان واشراف بوده است

از ارقام مهم واردات، یکی مشك بود که جنبهٔ تجملی‌داشت این همان مشك ختنی‌است که از آهوهای تبتی بوجود میآید واز راه هند بایران وارد میشد این‌کالا آنقدر قیمتی ودرعین‌حال کمیاب بود که یك رقم‌بزرگ‌عایدی برای سازندگان مشك تقلبی بوجود میآورد مصرف آن‌بیشتر درجشن‌هاو اعیاد وموارد تزئینی‌بود [۳۷]

این‌کالا، مورد علاقهٔ بزرگان بود، وقتی سلطان محمد سلیم‌اکبر بعنوان هدیه «یك شمامه عنبر اشهب که در وزن یك‌هزاروهشتصدمثقال‌بودوزرگران نادره‌کار هندوستان درظرفی‌مشك‌از هفت من زراحمر به‌فنون عریبه‌وقانون عجیبه تعبیه کرده‌بودبدبه‌حضور شاه‌عباس هدیه‌فرستاد(۱۰۲۰هـ ۱۶۱۱م) [۳۸]

از روسیه (مسکوی) ظاهراً پوستین واسبهای گرجی وارد میشده است وقتی شاه‌عباس خواست برای تبریك سلطنت سلیم پسر جلال‌الدین اکبر نماینده‌ای بفرستد، این‌کالاها را بعنوان هدیه همراهش‌فرستاد ۵۰ اسب تازی وگرجی وبیاتی، مقداری حله‌های زربفت ومخمل، چند پوستین روسی‌دراز-موی‌سیاه‌رنگ که‌آنرا قراخر میگفته‌اند هریك ازین‌پوستینها درآنزمان ۸۰ تومان قیمت داشته‌است [۳۹] البته پانصد پارچه نیز که قسمتی خطائی [۴۰] ویزدی واصفهانی وزری وزربفت‌های کاشان بود همراه او کرد

۳۷- شاردن ج ٤ ص ٦٨

۳۸- روضة‌الصفا ج ۸ ص ٤٠٤

۳۹- « « ص ۳۹٦

٤۰- خطادرادب فارسی بسرزمین ختن گفته میشد وگاهی با «ت» نیز نوشته‌اند ، اما بیشتربا «ط» ضبط شده واغلب این‌کلمه باخطای معروف ، جناس لطیفی درشعر آورده ،

بقیه‌درصفحه ←

بلورآلات واحجار وشمشیرها ونیره‌های هندی و تفنگ‌هـای فتیله‌ای اسپانیائی ار اشیاء مورد علاقه بود، ساعت‌های اروپائی که تازه در شرق باب شده‌بود کم وبیش وارد میشد

گمرکات گمرك زمان صفویه هرچند وضع خیلی مرتبی نداشته ولی بهرحال یکی ار موارد مهم درآمدشاه‌محسوب‌میشده است در گمرك حلیج فارس‌حدودده درصدقیمت جس‌حقوق گمرکی‌دریافت میشد ولی اس نرح گاهی به ۱٦ درصد می‌رسید و ٤ درصد هم به شهبدر میدادند که رودتر کالا را مرحص کند درسایر نقاط براساس تعداد بار بوده اسب دررمان شاه عباس ثانی گمرکات بندر عباس وبندر کنگ حدود ۲٤ هرارتومان درآمد داشت تا مدتی انگلیسها به‌علت همراهی درسیادت‌ایران برخلیج ، ار عوارض صادرات وواردات معاف بودند وحتی قسمتی ار عواید گمرکی بندر عباس به آنان متعلق بود

راهداری ـ که‌باید آن را یك نوع مالیات گمرکی‌بحساب آورد ، رایج بود وبرای هر بار شتری معادل ٤ اکو راهداری میگرفتند ، و این بمصرف حفظ وحراست راهها میرسید [٤۱]

رقابت شدید عثمانی با ایران موجب شده بود که‌همیشه مشکلاتی‌برای عبور کالادر نواحی‌معربی‌پدیدآید حتی‌نمایندگان سیاسی وتجارتی‌خارجی، خودشان هم جرأت نداشته‌اند از عثمانی بگذرند وگاهی مجبورمیشدند ار طریق روسیه (مسکوی) عبور کنند یا ارطریق دریای جنوب وهندبگذرند

خصوص که ترکان حطائی‌ریبائی معروف بودندوآهوی حطائی که مشك داشت برایبحساس وحس لطیف تعبیر لطیف‌تری اضافه‌میکرد شاعری دوسه‌مفهوم بابامحشکی لطیف‌چنین بیان میکند

چشمانت به‌آهوی حطاسحت شبیه است
ار چشم تو پیداست که مادر به خطائی

٤۱- تاورنیه ص ۱۱۰

دراطراف دجله گمرکخانه‌ها و قلعه‌هائی محل دریافت گمرك از قایقها بود ، بعضی تجار پارچه‌های ماهوت را دررېر چوبهای قایقها وغیرآن پنهان میکردند که قاچاق وارد کنند، وگمرکیهاباسیخهای بلند که‌فرو میکردند، به کشف قاچاق میپرداختند

تاورنیه گوید . حق گمرك‌در بغدادوبصره پنج درصد است اما گمرکچیها حتی خودامیر باندازه‌ای رعایت حال تجار رامیکند که درحقیقت امر بیش ازچهاردرصد ادانمی‌نمایند

این امیربصره بطوری درمحاسبه وتعدیل جمع وخرج خود ماهر است که هرسالی سه میلیون لیور پس‌انداز میکند عایدات عمدهٔ اوازچهارچیز است. پول‌مسکوك ، اسب،شتر ، نخل‌خرما خصوصاً این‌فقرهٔ‌آخری که دخلی گزاف دارد وسرچشمهٔ اصلی ثروت اوست تمام آن نواحی ازمحل اتصال‌دو رودخانه تاکنار سی‌لیو[42] (فرسنگ) مسافت دارد پراست ازنخل خرما ، و احدی جرئت نمیکند که دست بیك دانه خرما بزند مگر اینکه مالیات‌آنرا که عبارت است ازهر درختی سه چهار لادن (معادل به سو پول فرانسه) ادا کرده باشد

اما دخل او ازمسکوکات از اینراه است که تمام تجاری کـه وارد بصره میشوند مجبورند هرقسم پولی که همراه دارند به ضرابخانهٔ امیربرده سکهٔ آنها راتغییر داده بصورت لارن دربیاورند وایکار هشت درصد برای‌اودخل دارد اما فایده ازاسب ، چون اسبهای بصره بهترین جنس تمام دنیاست ، از حیث تشنگی وطاقت که میتوانند بلافصل راه بروند بدون آب و خوراك خصوصاً مادیانها ، بقیمت گزاف به‌فروش میرسد

هلندیهاهرساله به‌بصره آمده‌ادویه‌می‌آورند انگلیسی‌هاهم تجارت‌فلفل ومیخك میکنند اما تجارت پرتقالی‌هابکلی‌موقوف شده هندیها هم‌پارچه ونیل وازسایر اقسام امتعه به‌بصره آورده میفروشند اغلب در آنجا تجـار

۴۲- Lieu

اسلامبول وازمیر وحلب ودمشق وقاهره وسایر بلاد عثمانی جمع شده‌مال‌التجارهٔ هندی خریده به‌شترهای جوانی که درهمانجا خریداری میکنندبار کرده به‌ولایات خود حمل مینمایند زیرا که اعراب بادیه هم شترهای خود را به‌بصره‌آورده تجارت بزرگی میکنند آنهائیکه ازدیار بکر وموصل و بغداد وبین‌النهرین وآشور برای خرید به‌بصره می‌آیند مال‌التجارهٔ خود را ازروی دجله حمل مینمایند اما بازحمت زیاد ومخارج گزاف، زیرا که‌برای کشیدن قایقها غیر از آدم وسیلهٔ دیگری ندارند و آنها هم در روز بیش از دولیوونیم (دوفرسنگ ونیم) نمیتوانند راه بروند و اگر باد مخالف باشد بهیچوجه نمیتوانند حرکت بکنند، بنابراین، ازبصره زودتر ازشصت روز به‌بغداد نمیتوانند رسیدو گاهی‌دیده شده که بیش ازسه ماه درراه‌بوده‌اند[۴۳]

پس از آنکه امامقلی خان برخلیج مسلط شد وقلعهٔ بکرد (بهکرد)را درساحل خلیج خراب کرد، بندرعباس رابنام شاه درآنجا بساخت [۴۴] این بندر هرسالی لااقل ۲۰ هزارتومان بشاه منفعت میرساند [۴۵]

بعد ازآنکه امتیاز عایدت گمرکی این‌بندر بانگلیسها داده شد و نصف عایدات آنرا میگرفتند، شهبندر ایرانی باتجار ساخت وسازکرد: باری را که هزارتومان قیمت داشت دویست تومان قلمداد میکرد وبانگلیسهااجازه نمیداد که بارها رابازرسی کنند وبدین طریق به‌عایدات‌آنها لطمه‌واردآورد او شانه بارها رابحانهٔ تجارمیرساند درآمد گمرك رادر زمان شاه‌سلیمان شاردن به‌چهارصد هزار لیور بالغ دانسته است

برطبق‌روایت تاورنیه، بااین‌وضع انگلیسها سالیانه بیش‌از ۵۰۰ یا۶۰۰ تومان نتوانستند سهم دریافت کنند

پایان

۴۳- تاورنیه ص ۳۶۷

۴۴- روضة‌الصفا ج ۸ ص ۴۳۱

۴۵- تاورنیه ص ۸۸۳



تحول و تکامل خط فارسی دری

از

رکن الدین همایونفرخ

یادداشت مجله

دراین که آیا ریشه واصل حط فارسی چیست، میان دانشمندان و محققان احلاف نظر است تاچندی پیش، بعضی تصور می کردند که حط فارسی امرور تحول یافتهٔ حطوطیست که مادر آن، خط کوفی میباشد و بهمین سبب خطوط اسلامی را مأخود ار عربی میدانستند درمقابل برحی بیر معتقد بودند که ار قبل ار اسلام «تامدت سه قرن، خط رایج ممالك اسلامی، کوفی و نسخ بوده و ایندو حط بموازات یکدیگر مورد استعاده بوده است»[1] و این عده حط فارسی امروری را مأحود ارحط کوفی نمیدانند اما مطلقاً، هنگامی میتوان دربارهٔ خطفارسی دری حکم قاطع نمود که نمونه های متوالی تحول تدریجی آن را

---

۱ ـ دکتر مهدی بیانی نظر احمالی به تحول حط در ایران اسلامی ـ (مجلهٔ سحن)

دردست داشته باشیم واگرهم افتادگیهائی دارد، باز بگونه‌ای باشد که لااقل بتوان از آن درست نتیجه گیری نمود

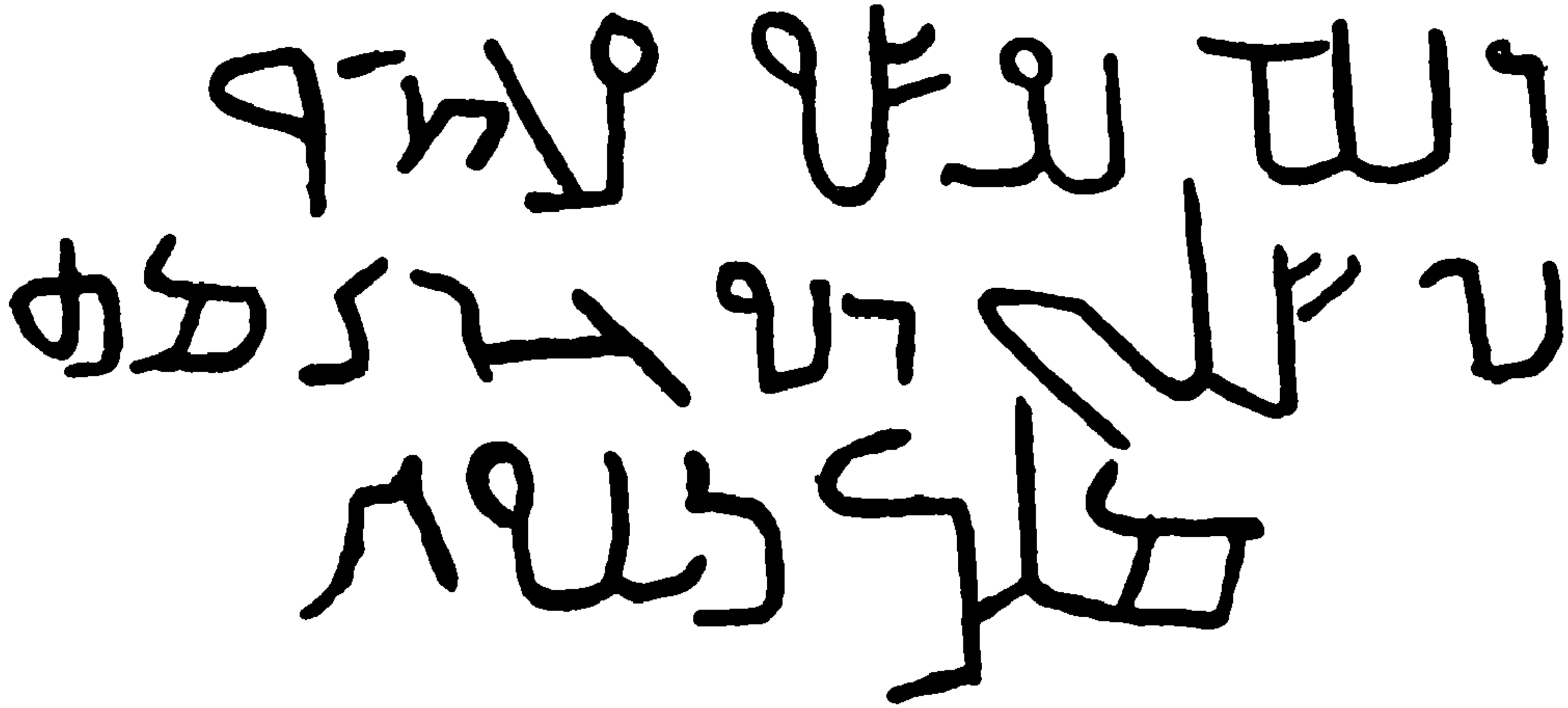
بااین مقدمهٔ کوتاه ، چون مسأله خط فارسی از موضوعهای ملی وسیاسی ماست، اهمیت آن ایجاب می‌کند که مجلهٔ بررسی‌های تاریخی مبحثی نوین برای این بحث مهم ولازم باز نماید وازاین‌رو ازفاضل محترم آقای رکن‌الدین همایون‌فرخ ، که کلکسیون نمونه‌های تحول خط ایشان بالنسبه کاملترین مجموعه‌ها ازاین نوع است، درخواست کردیم درهر شماره چند قطعه از نمونه های تحول تدریجی خط فارسی را برای چاپ در مجله بررسی‌های تاریخی باختیار مابگذارند تاار بررسی ومقایسهٔ نمونه های مسلسل آن، سیر تحول تدریجی خط فارسی دری روشن گردد بدین سبب ، مجله بررسی های تاریخی، از بابت این همکاری گرانقدر از آقای همایون فرخ سپاسگزار است

بررسی‌های تاریخی

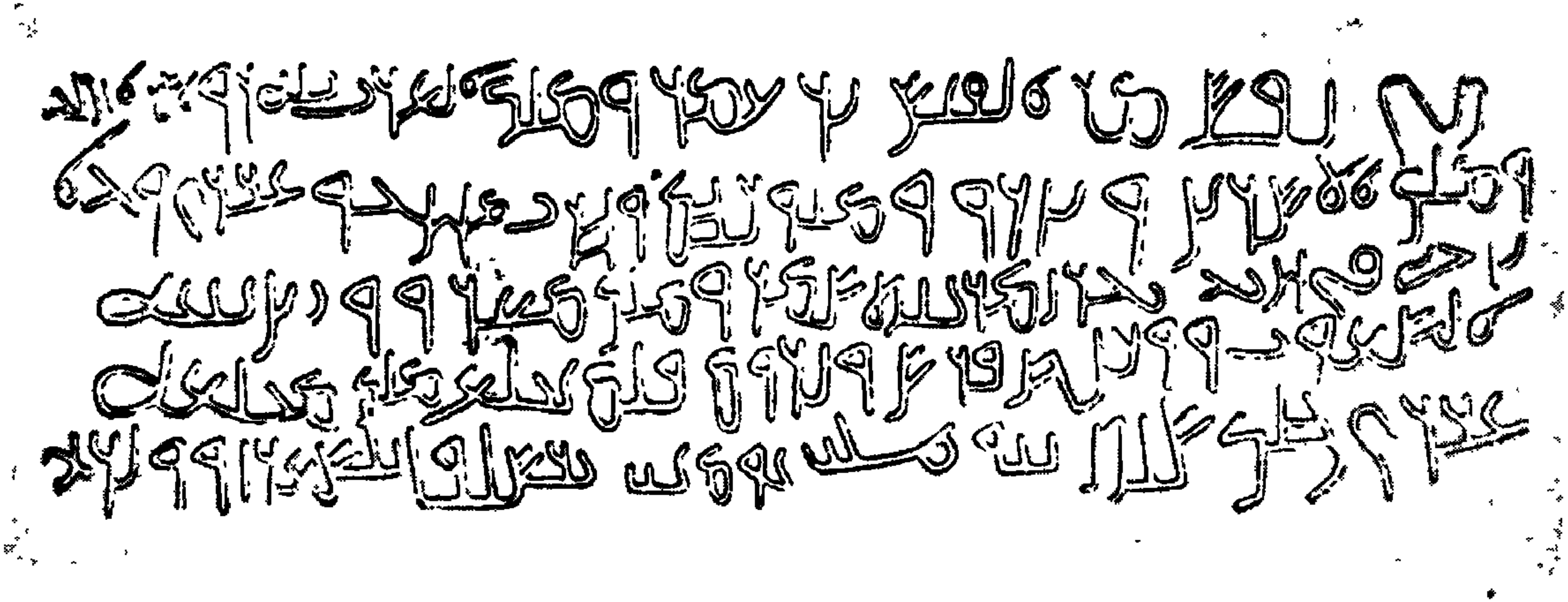
یادداشت مؤلف

چون خط معروف « بخط اسلامی » که بعد ها به « خط کوفی » نام آور شده است ریشه و پایه اش ازخط «مسند» است و این خطنیز براساس تحقیق خط شناسان از خط حمیری مأخوذ است . بدین مناسبت لازم دانست در نشاندادن چگونگی سیر و تحول خط دری فارسی ، نخست از ریشه و پایه‌خط کوفی آغاز کنیم وآنرا بازشناسیم. ازاین‌رو دراین شماره نمونه‌هائی از خط حمیری که همان سر زمین هاماوران باشد وهم چنین خط مسند که اساس خط کوفی است ازنظر خوانندگان ارجمند می گذرد . ودرشماره‌های آینده نمونه هائی از قلمهای مختلف را بنحوی که سیرتحول خط فارسی دری را روشن نماید ارائه خواهیم نمود .

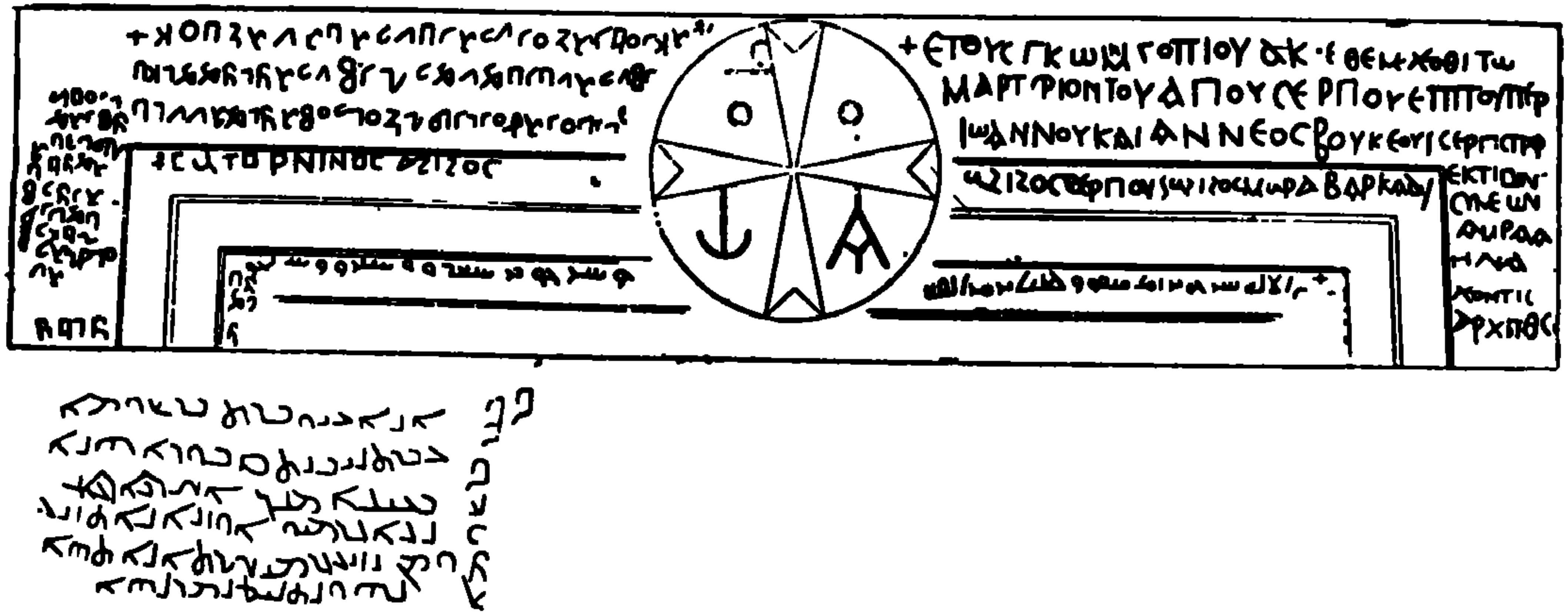
رکن‌الدین همایونفرخ



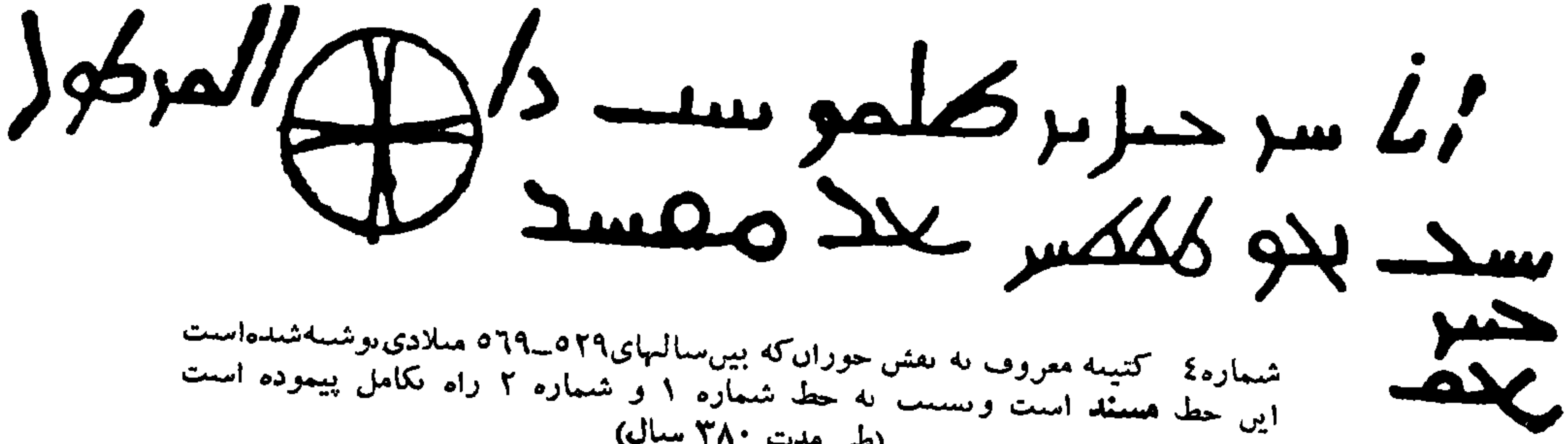
شماره ۱ـ کتیبه ایست درام‌الجمال معروف به‌کتیبه ملك تنوخ که‌بین‌سالهای ۲۵۰ـ۲۷۱ میلادی نقرشده بوده است این خط مسند است‌که قلمی است ازخط حمیری‌که فارسی آنرا باید هاورانی مسسوب به هاماوران (حمیر) خواند.



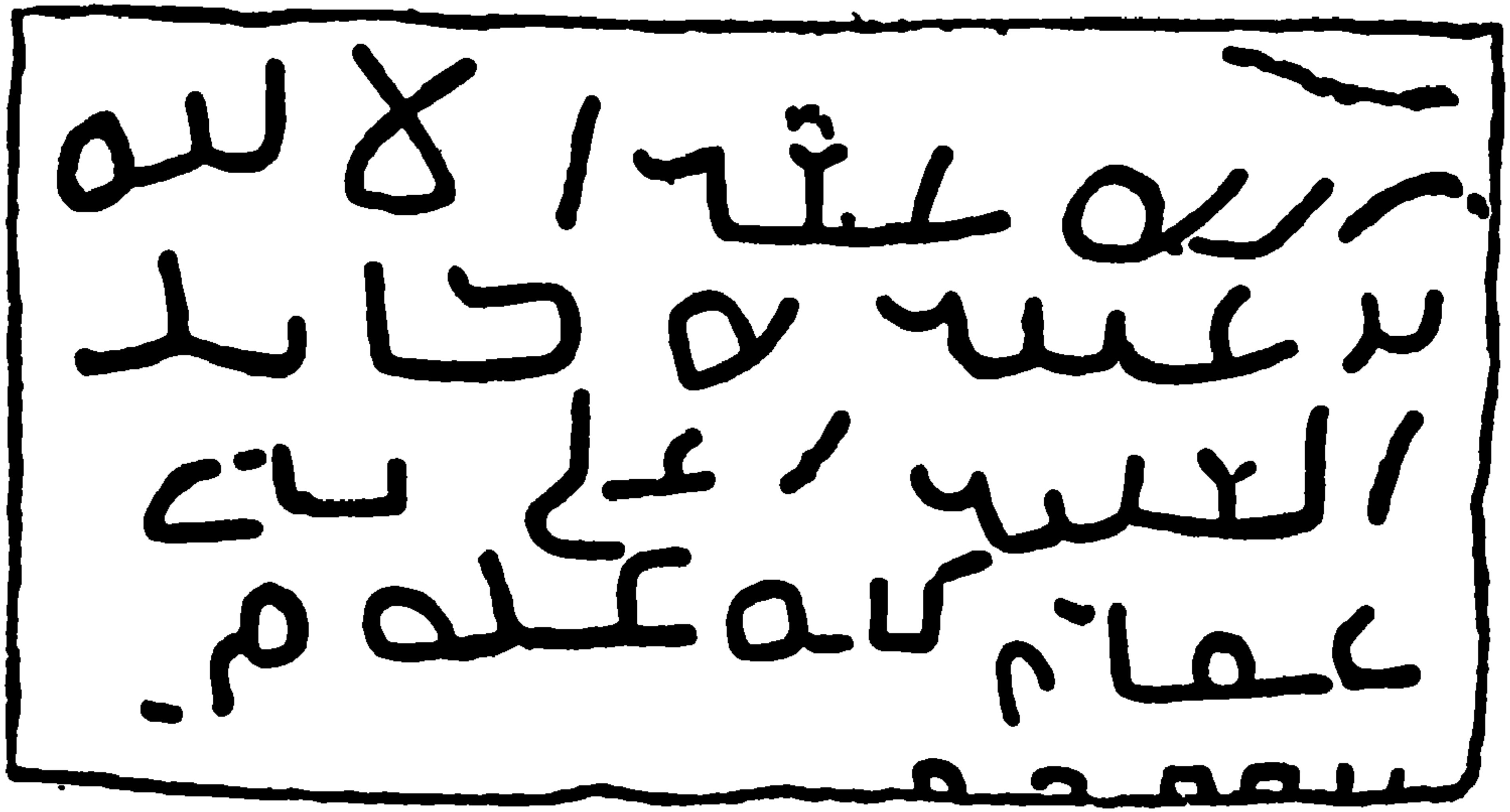
شماره ۲ــ کسیه‌ایست در **النماره** که بسال ۲۲۸ میلادی نقر شده است این کتیبه بیز بخط حمیری است و باید گفت که این خط ۳۵۲سال پیش از هجرت پیغمبراکرم نوشته شده بوده است.



شماره ۳ـ کتیبه‌ایست در سنگ معروف به زبدکه به سه‌خط
یونانی، سریانی ومسند نوشته‌شده و تاریخ آن ۵۱۱ میلادی است.

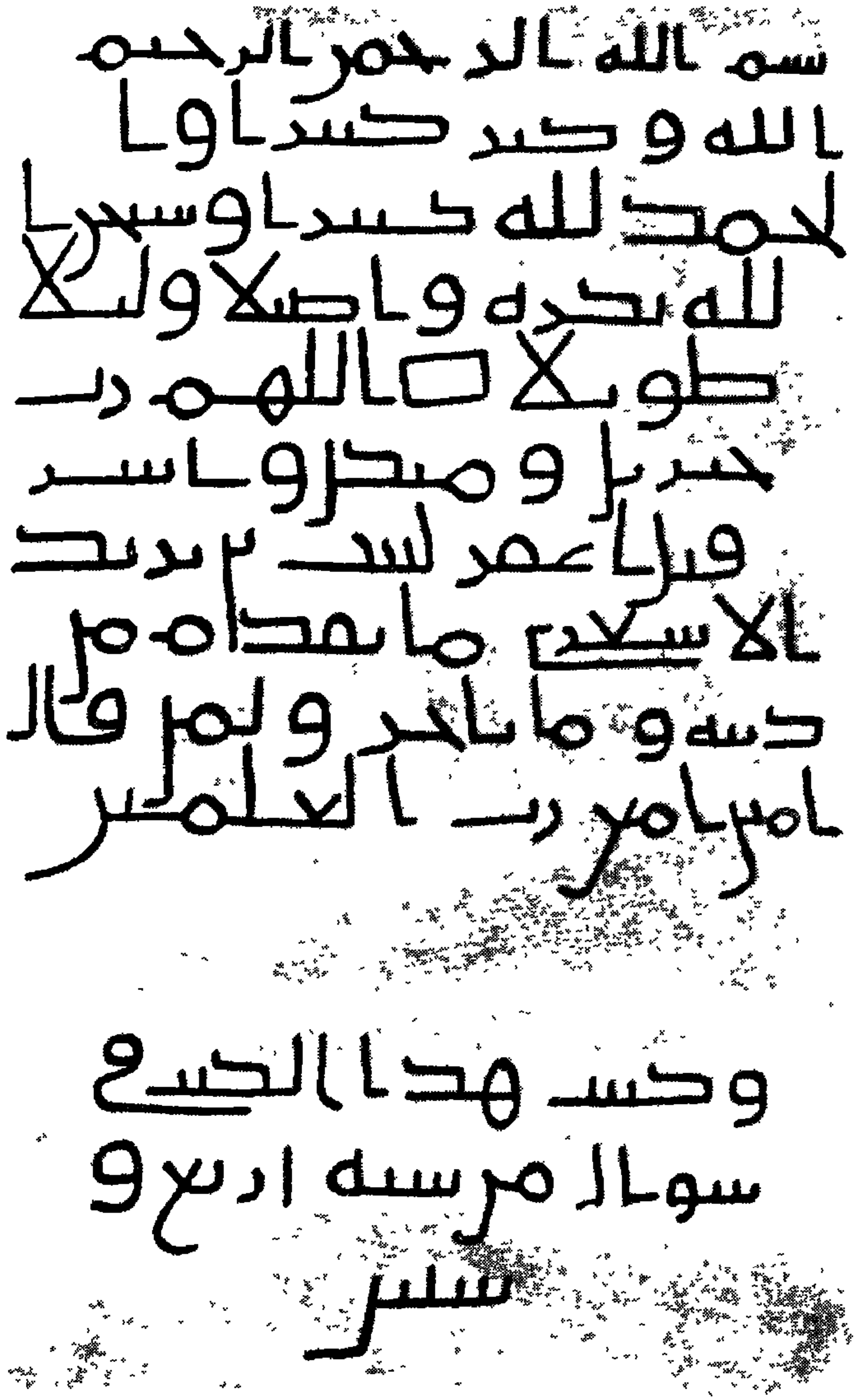


شماره٤ کتیبه معروف به نقش حوران که بین سالهای ۵۲۹_۵٦۹ میلادی نوشته شده است
این خط مسند است و نسبت به خط شماره ۱ و شماره ۲ راه تکامل پیموده است
(طی مدت ۳۸۰ سال)

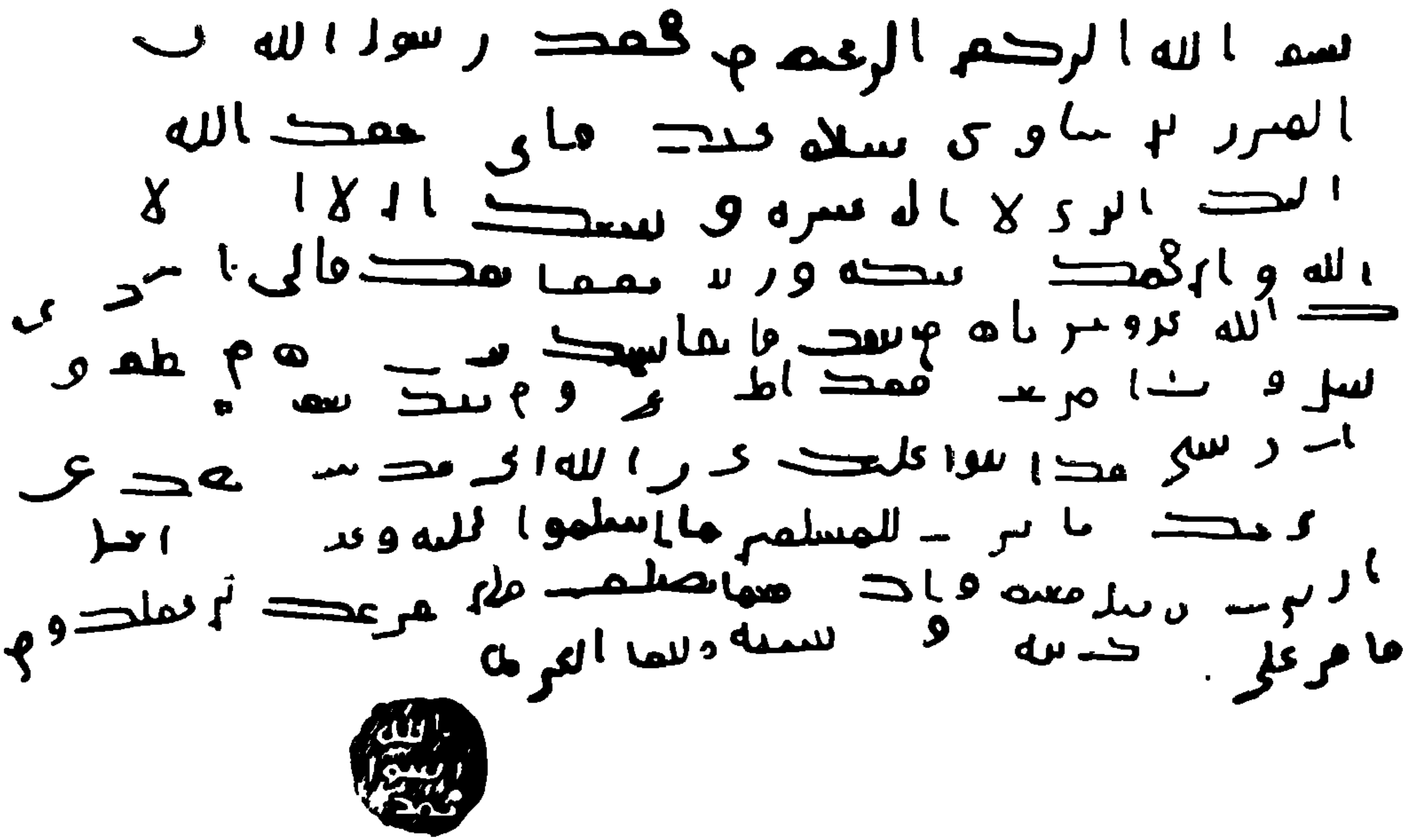


شماره ٥ نقش دیگری است ازکتیبه دیگر درام‌الجمال که بقرن ششم میلادی تعلق‌دارد. چنانکه در این شش قطعه خط (قلم) مشاهده شد این خطوط همه مشتق‌از خط‌حمیری هسند وحمیر . همان هاماران است‌که جزیی ازایران بوده ومردمش آریائی (ایرانی) و زبان وخطشان هم ایرانی بوده است .

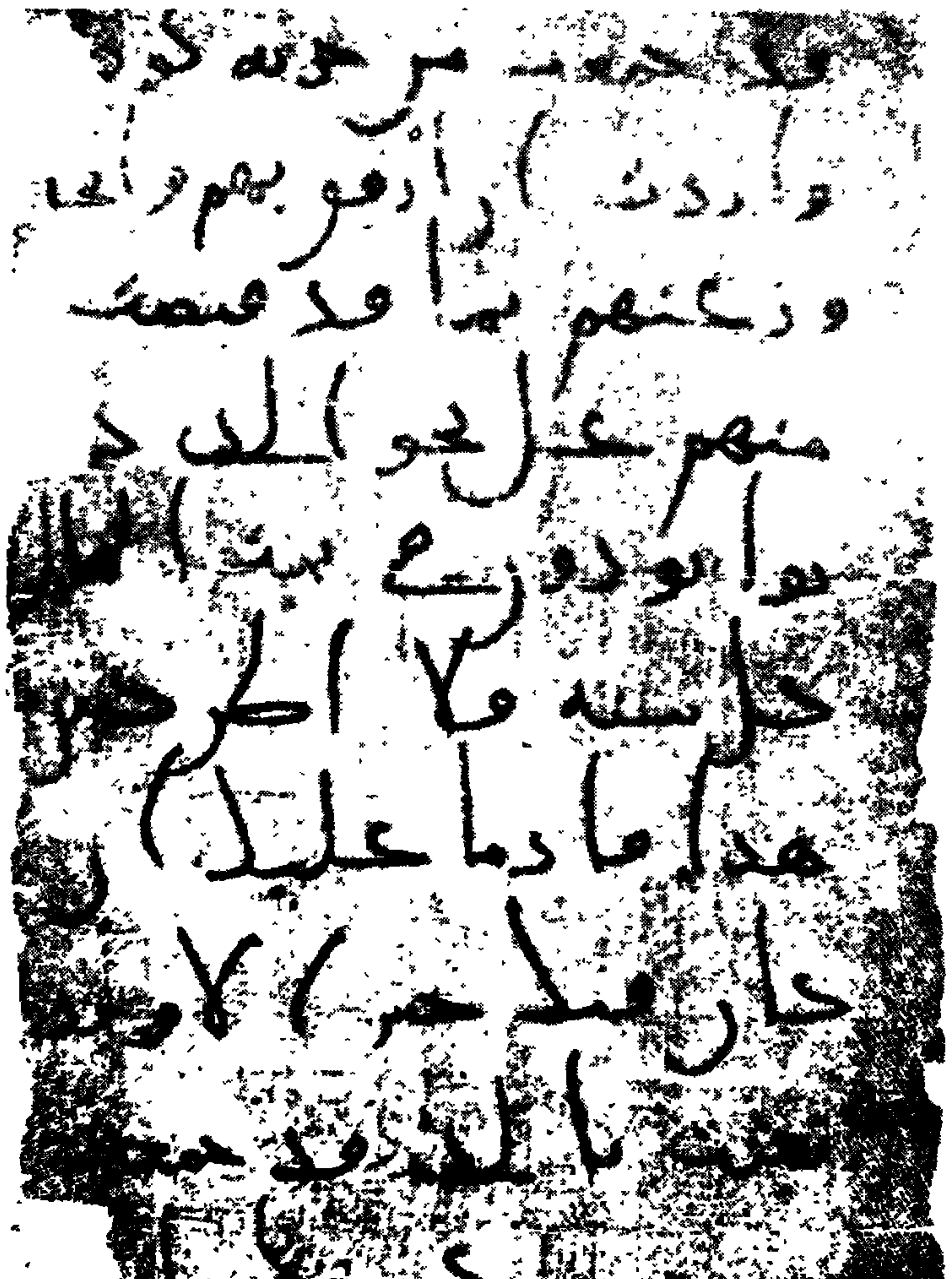
همین خط شماره٥ بنوشته مورخان عرب (اسحق‌بن ندیم‌درالفهرست ص ١١وقاضی‌بن خلکان دروفیات‌الاعیان ص ٣٤٦ وابن خلدون) ازانباره به بصره رفته وبصری خوانده شده وازآنجا بمکه رفته ومکی نامیده شده وسپس بکوفه رفته وکوفی نام گرفته است



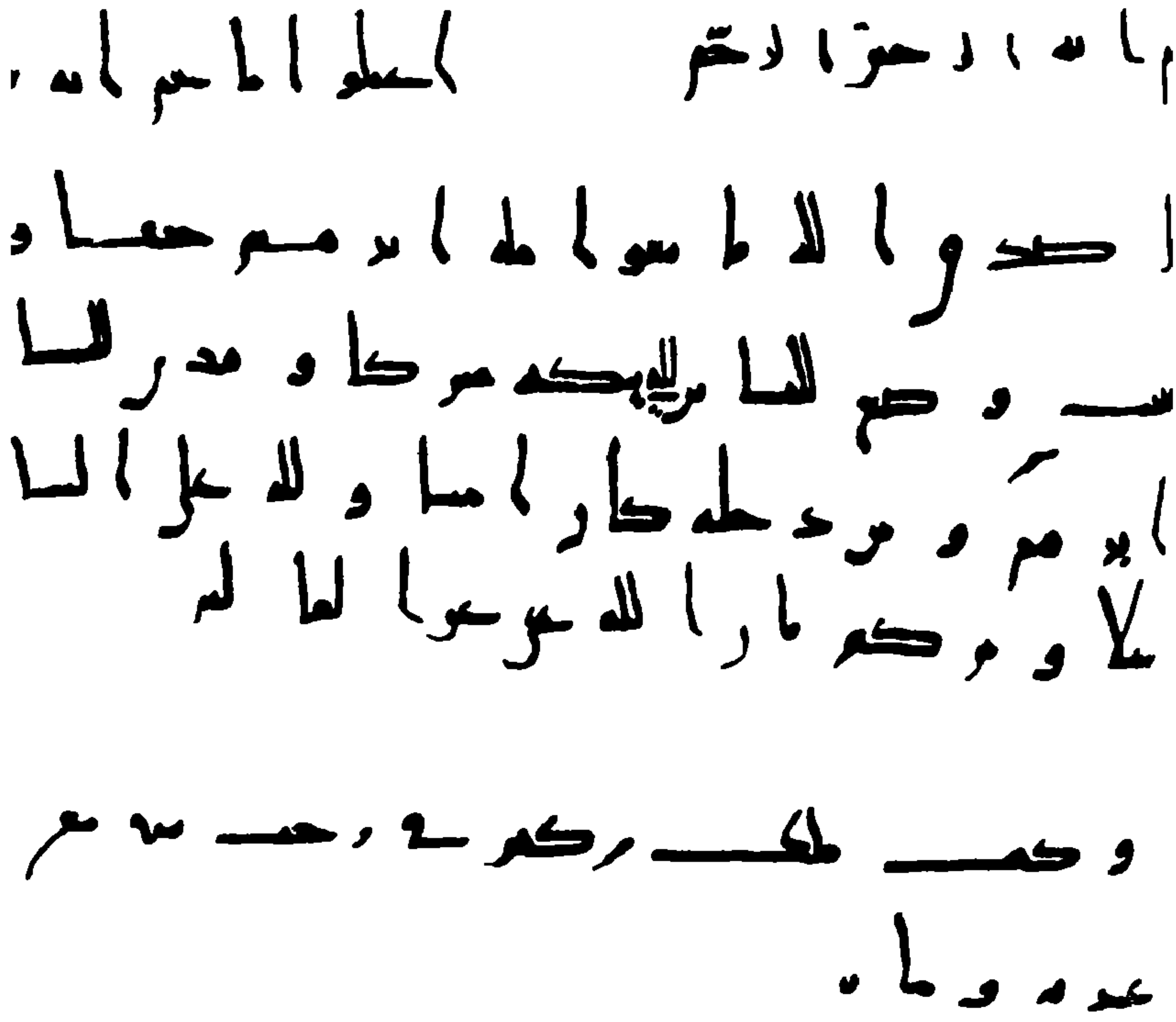
شماره ٦ـ خطی است که برسنگ گور ثابت‌بن یزید بسال ٦٤ هجری نقرشده



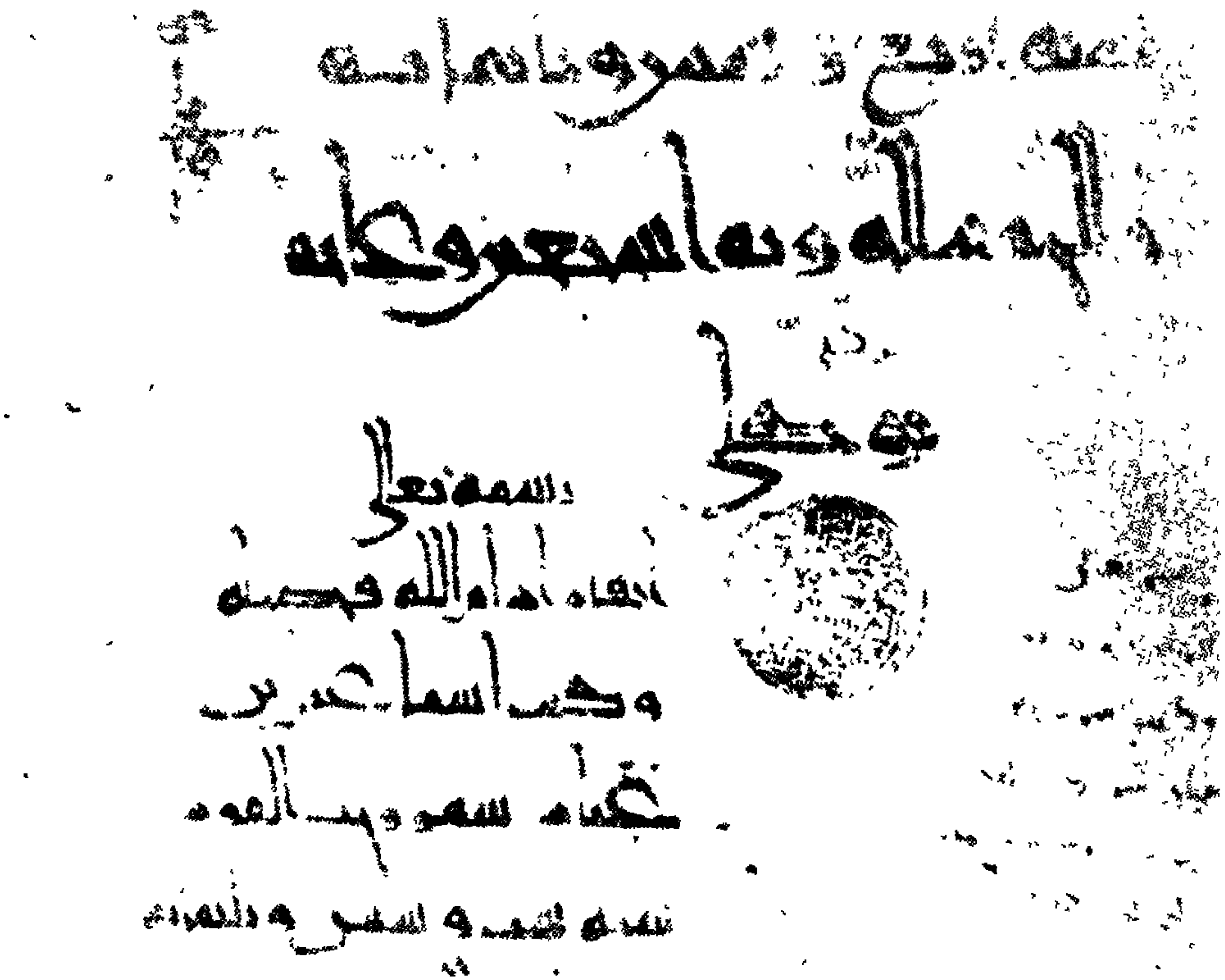
شماره ۷ : نامه‌ایست‌که بسال صدم هجرت برای المندربن ساوی نوشته شده واین خط همان خطی است‌که بعد علی‌بن‌مقله فارسی آنرا باخط فارسی تلفیق داد و خط نسخ نامید. یعنی منسوخ کننده خط کوفی



ـماره ۸ صفحه‌ایست اراوراق بردی– این حط **پیرآموز** است‌که حط سح ارآن مایه
رفته حط پیرآمور فارسی دارای نقطه بوده در صورتیکه حطوط مأحود ار حط مسند
ـانکه در شماره های ۱–۲–۳–٤–٥–٦–۷ ملاحطه شد هیچیك نقطه و
ـرکت نداشته اند این حط در۹۰ هجری نوشته شده است حط پیرآمور ارحدود
سال چهلم هجری درایران متداول ومعمول گردیده بوده است.



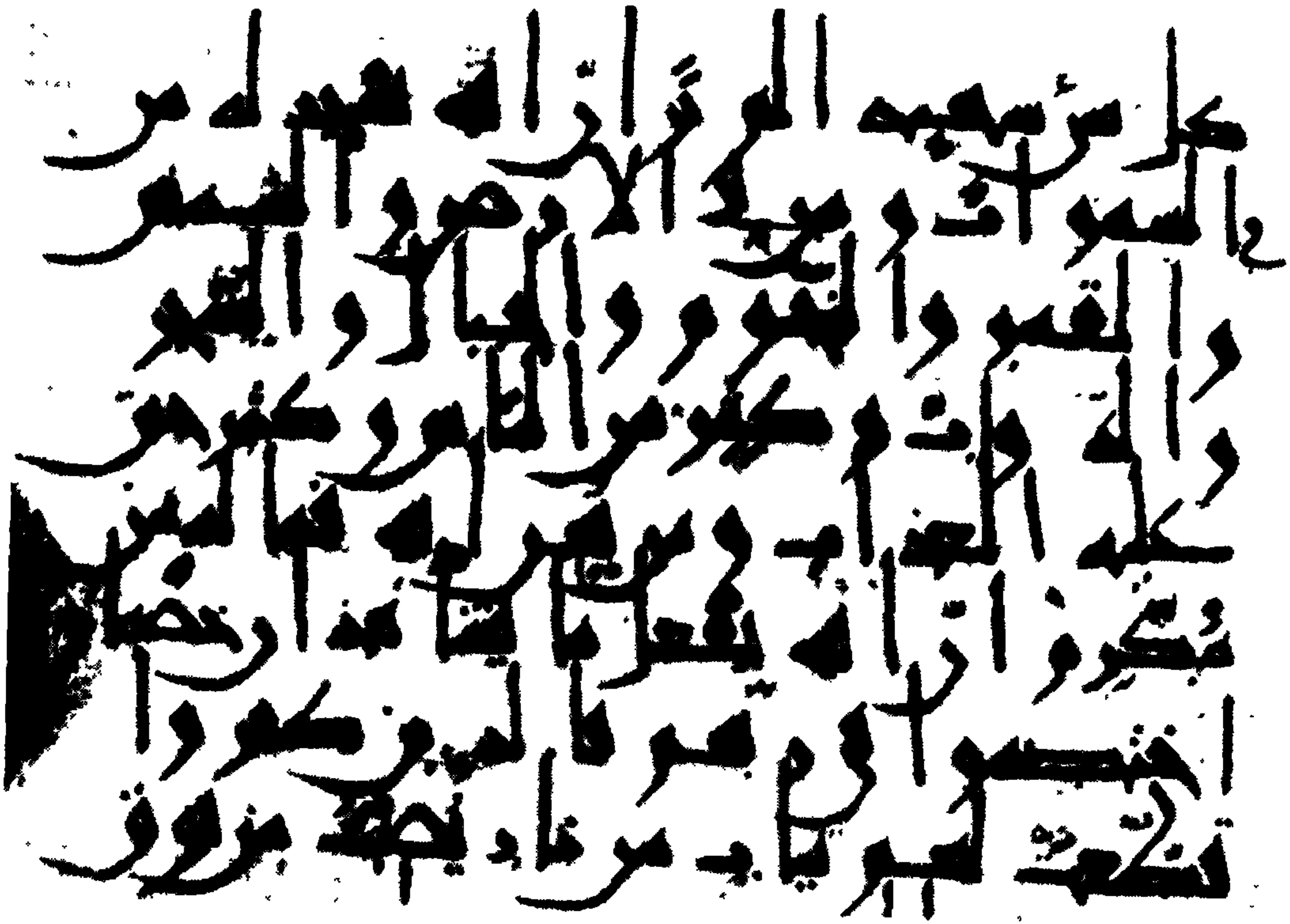
شماره ۹ کتابتی است از مالک بن کثیر مورخ ۱۱۷ هجری . این خط کاملا اثرات خط
نیرآمور رادرکوفی نشان میدهد.



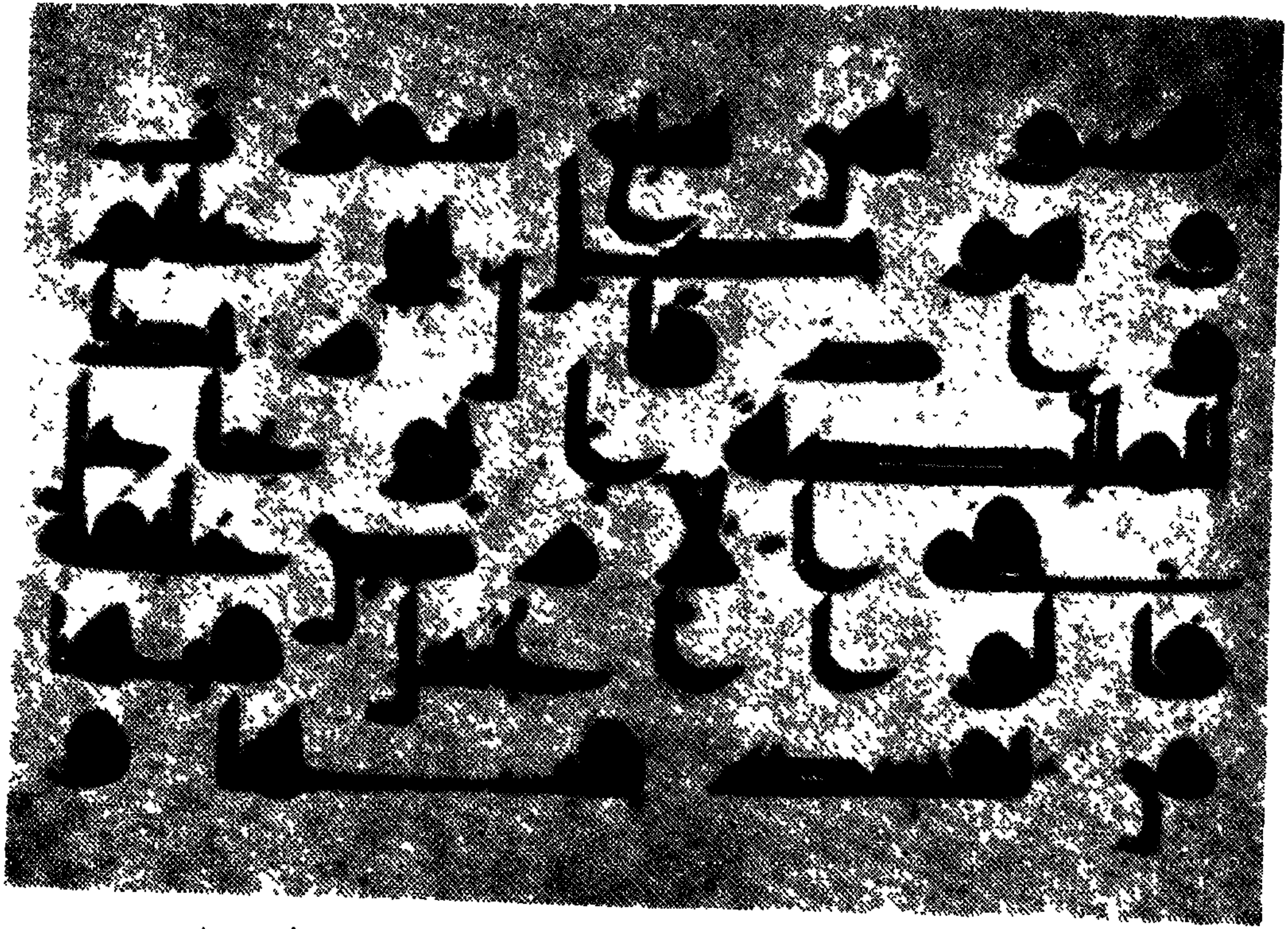
شماره ۱۰ــ صفحه‌ایست از کتاب (رساله) الهدایه‌والضلاله از صاحب‌بن عباد که



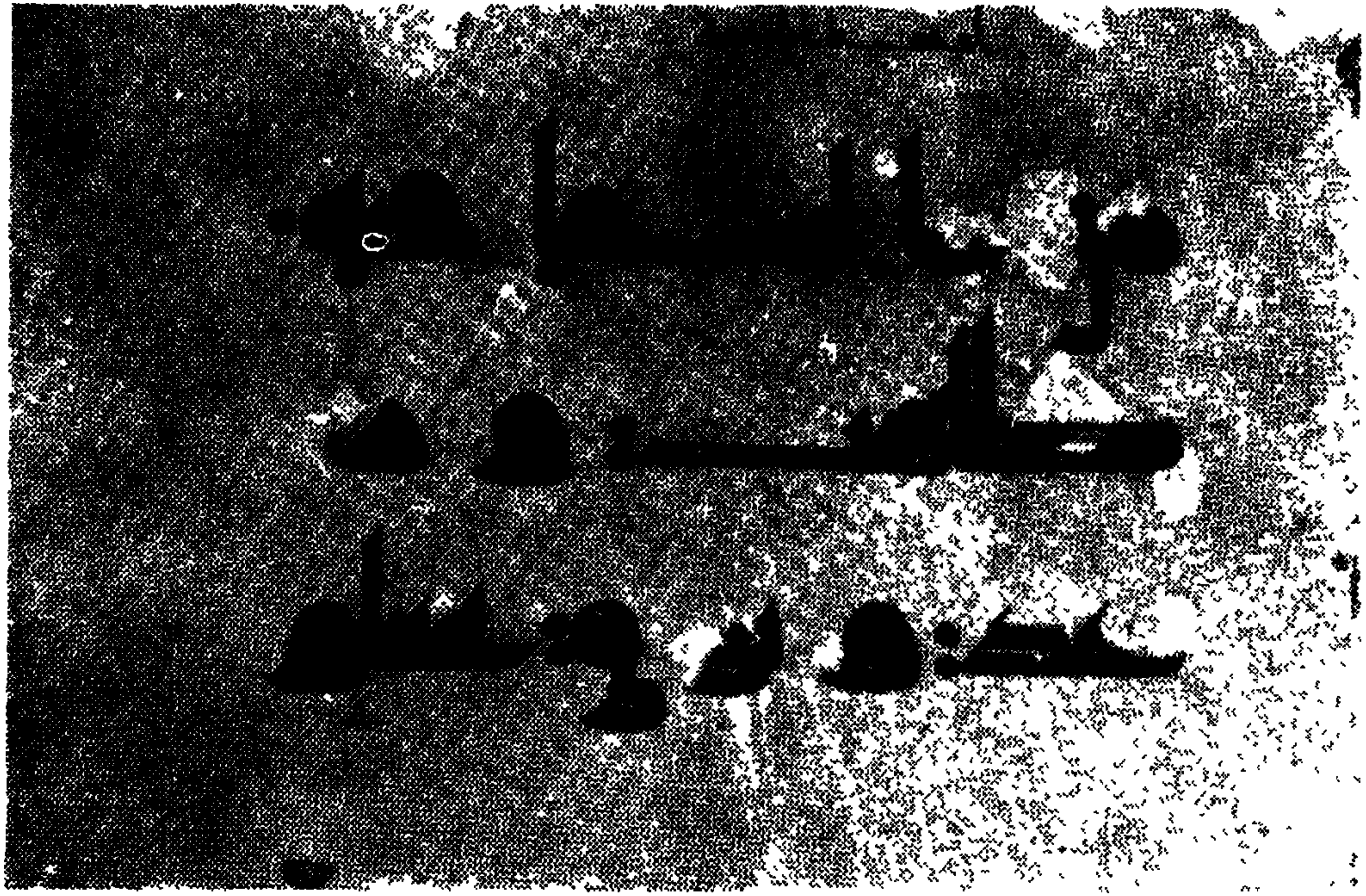
شماره ۱۱ــ خطی است مأخوذ از **پیرآموز ایرانی** که هم نقطه دارد و هم حرکات و چنانکه
کتیبه خطوط می‌بینید ، که نه نقطه داشته‌اند و نه حرکت و نه سطوح بوده به دوایر



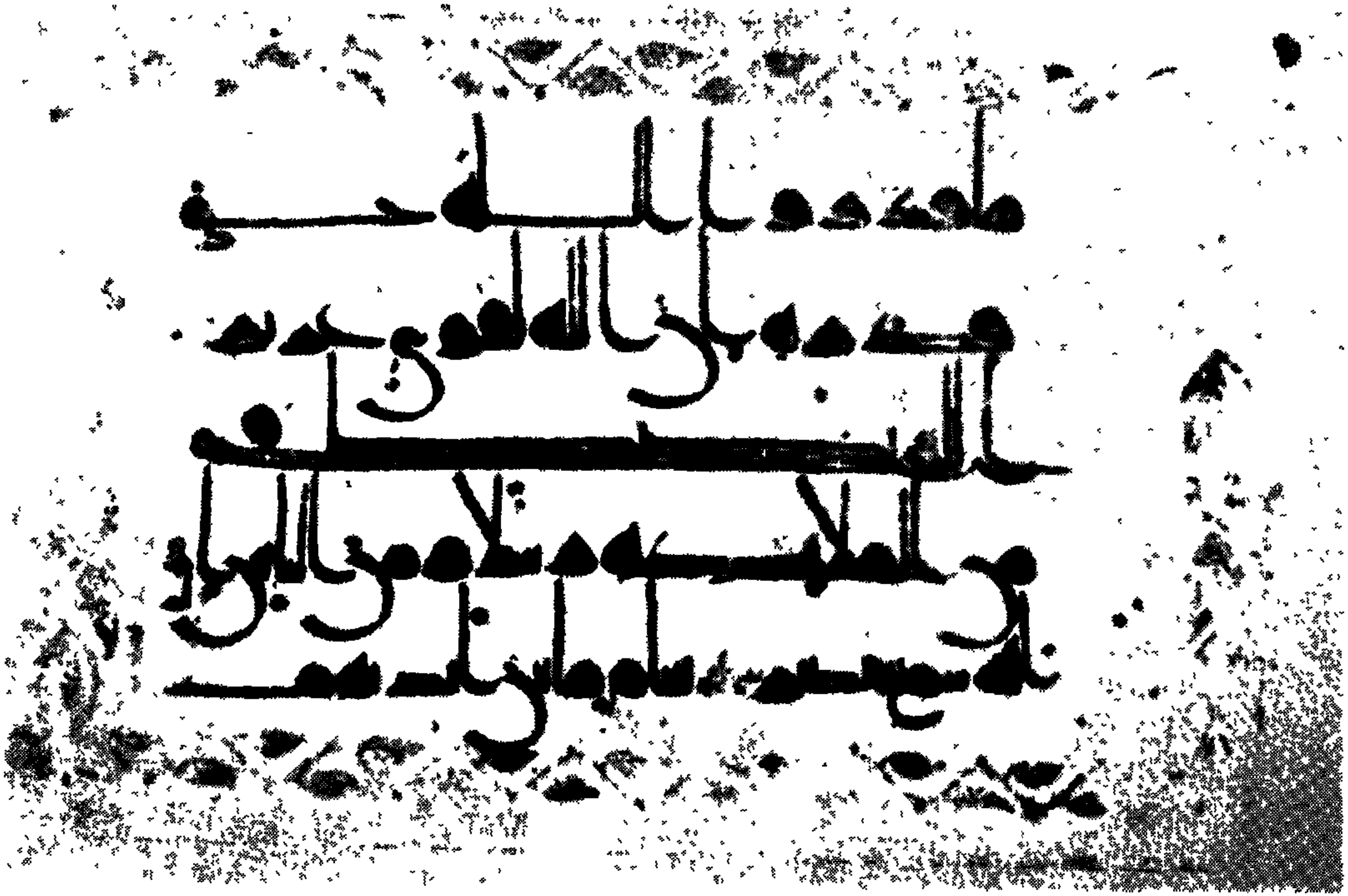
۱۲۰۱ خط دیگری از سه آموز که درحدود چهارصد و پنجاه هجری نوشته شده



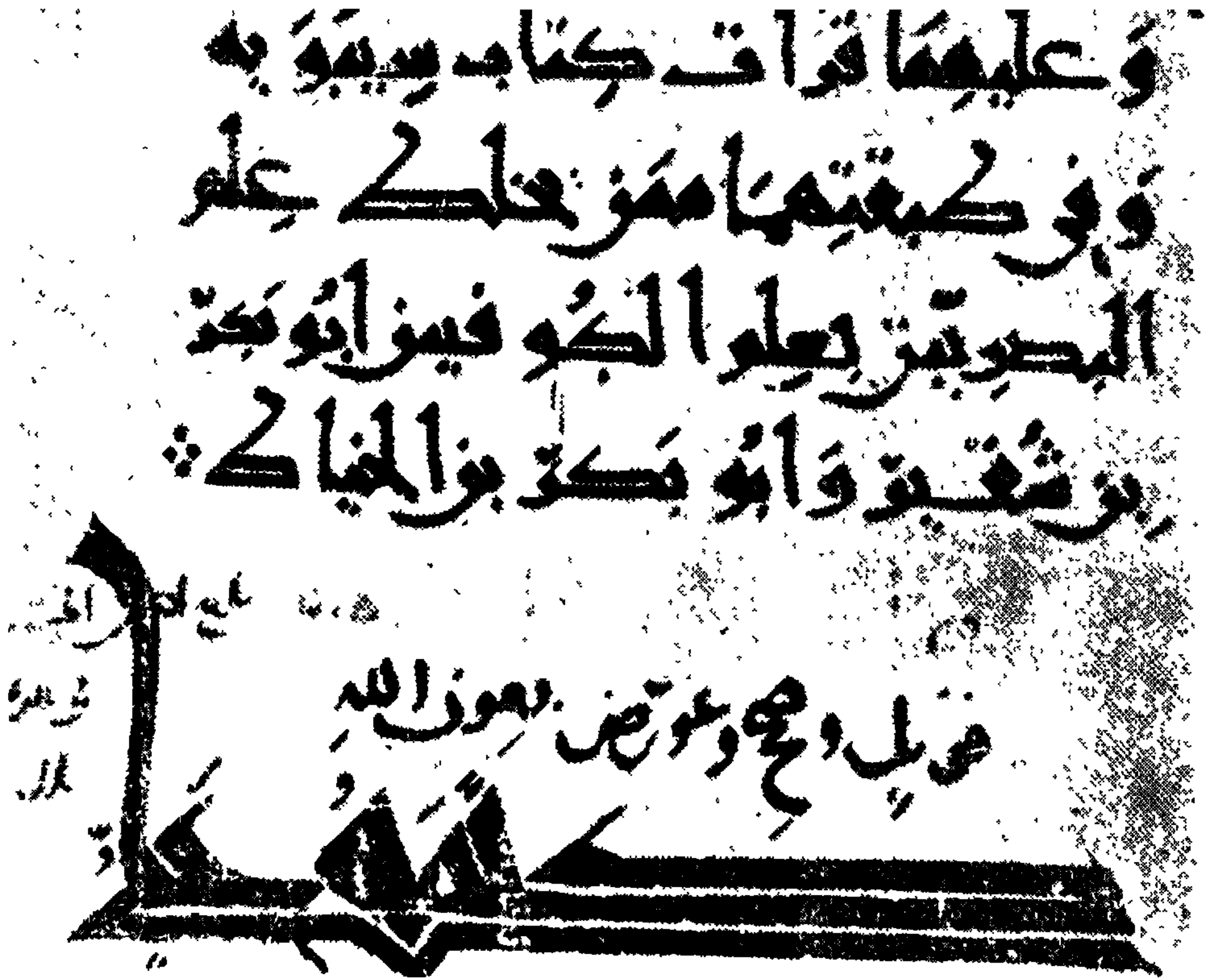
شماره ۱۳ـ صفحه‌ایست از قرآن‌مجید که در موزهٔ احمد پاشا سوم محفوظ‌است. این
خط متعلق به قرن سوم هجری‌است و دارای نقطه و حرکت‌است و از اقلام نیرآموز ایرانی است



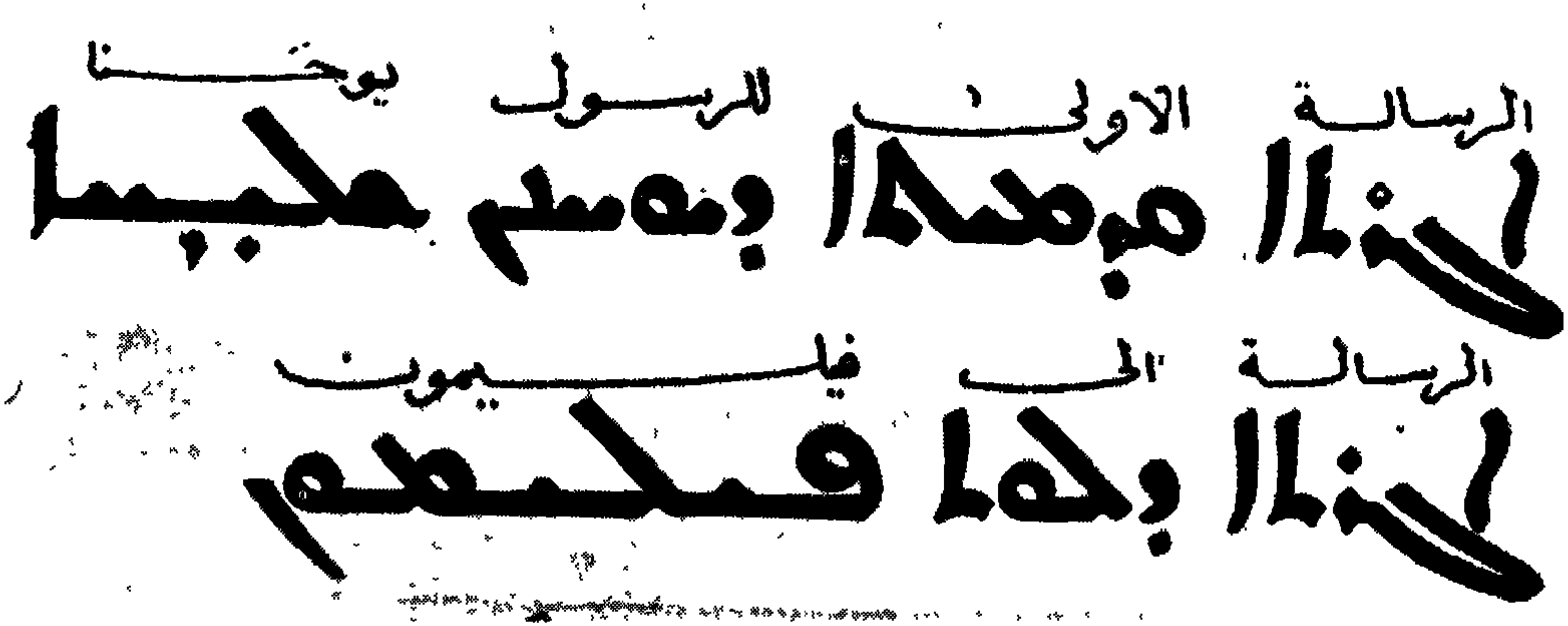
شماره ۱٤ حط دیگری است ارپیرآموزکه درآن تنوین بکاررفته است و نقطه نیز دارد.



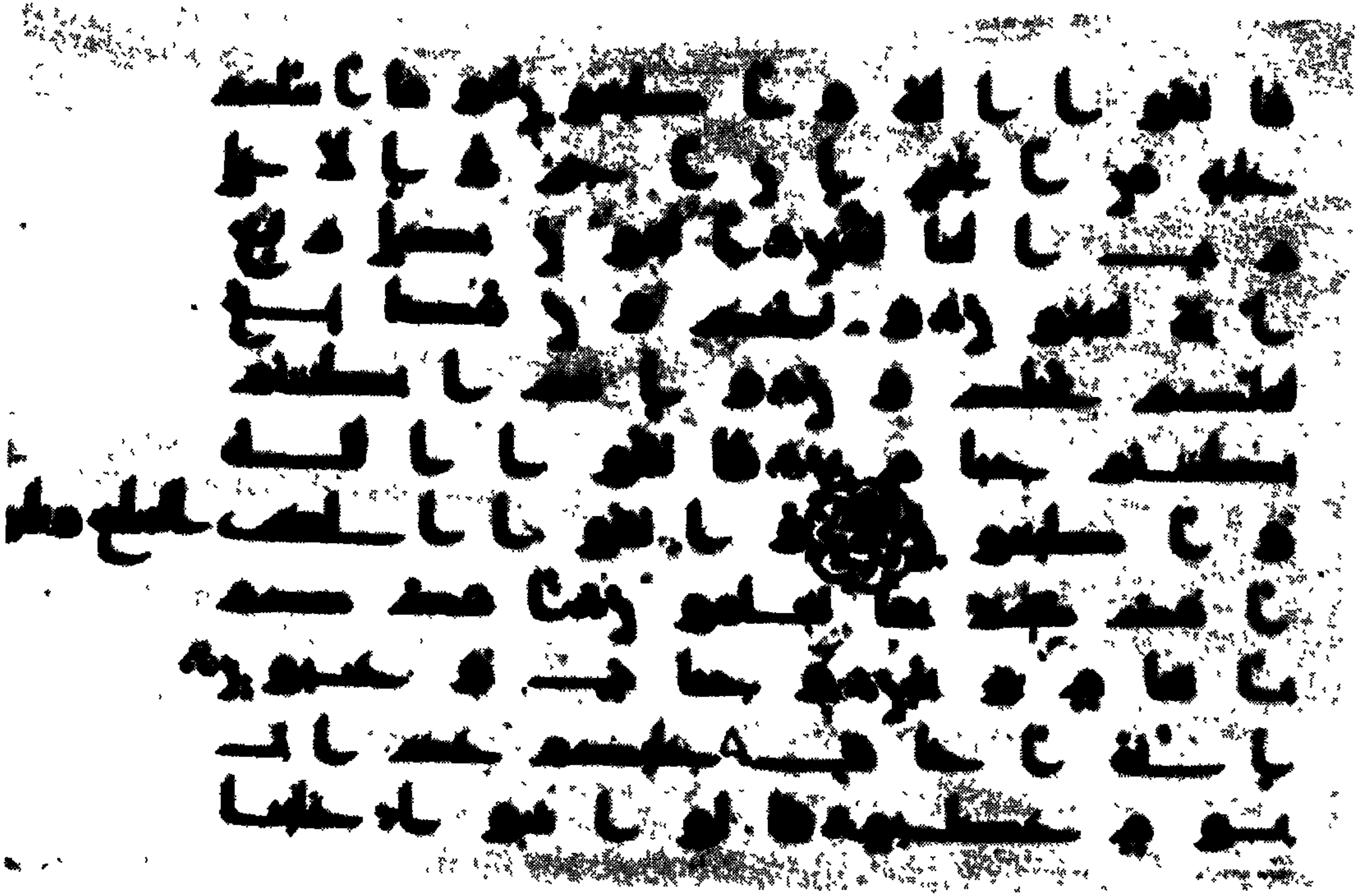
شماره ۱۵ـ خط پیرآموزتزیینی که درجامع قیروان نگاهداری میشود.وآن ورقه‌ایست از
مصحف شریف متعلق به قرن سوم هجری



شماره ١٦ ـ خط سرآمور کامل معلق به سال ٣٧٦ که در استانبول کتابخانه شهیدعلی نگاهداری میشود



شماره ۱۷ اس دوسطر ازىك صفحه انجىل اسىت به حط سطرنحىلى كه همان حط مانوى ىاشد و اشتباه آن‌را خط سريانى حوانده‌اند. اين انجيل بسال ۱۸۲۷ . م در پارس چاپ شده است . بحوبى در اين خط ميتوان نفوذ خط پيرآموزكه مأخود ازحط مانى (سطرنحيلى) بوده است دريافت.



شماره ۱۸ صفحه ایست از قرآن مجید ، سوره الشعراء آیه ۱۲۶ خط پیرآمور کامل
متعلق به قرن چهارم که در بریتش موزیوم به نشانی **O.P.B.20** ثبت است و آنرا
"خط کوفی ایرانی (۱) خوانده اند"

اداره و تقسیمات کشوری ایران

بقلم:

کاظم ودیعی
«دکتر در جغرافی»

نخستین بار که از تقسیمات کشوری در تاریخ ایران سخن بمیان آمده بعهد داریوش هخامنشی است[1] پیش از او حکومت ایران هرگز قلمروی بآن درجه از وسعت نداشت که سازمانی بزرگ جهت اداره آن بطلبد و لزوم تقسیم کشور بواحد های اداری با کشوری محسوس افتد معهذا تجربه ماد و حکومتهای مستقل واحد های جغرافیائی داخلی نه تنها طریق تقسیم کردن را بطور طبیعی ارائه داده بود[2] بلکه طرز اداره این قسمتها را نیز یاد داده بود دراین دوره ، بطور کلی کشور براساس واحدها وایالات

۱ــ مشیرالدوله (حسن پیرنیا) ـ در جلد اول ــ ص ۵۷۶ گوید «داریوش پس از فرونشاندن شورشهای داخلی باینکار اساسی پرداخته شاهنشاهی ایران را بایالاتی تقسیم کرد و برای هریك تشکیلاتی مقرر داشت» (منبع اطلاعات کتیبه‌های داریوش اول دربیستون وتخت جمشید و نقش رستم ونوشته‌های هرودوت وسایر مورخان یونانی) وازاین جا استنباط می‌شود که آرامش داخلی کشور نیز از لوازم توجه بامر تقسیمات کشوری است.

۲ـ موضوع تقسیم قلمروها بر اساس واحدهای جغرافیائی داخلی، از پیش از شاهنشاهی ماد هم، در میان آریائی‌ها معمول بوده است چنانکه دراوستا به نام هفده قلمرو، محل سکونت آریائی‌ها اشاره شده است (رجوع کنید به پیرنیا ص ۱۵۷ و ۱۶۶ ج ۱ و ص ۱۲۲ آناهیتا تالیف پورداود

که همان ساتراپ‌ها و خشترپاون‌ها بوده‌اند تقسیم می‌شده است عدد این ایالات و حدود آنها هر گز ثابت نبوده است و بستگی به پیروزیهای نظامی داشته‌است

چنانکه عدد ایالت نشینهای مختلف دردورهٔ داریوش از ۲۰ الی ۲۸ تغییر کرده است یعنی بتدریج که‌لشکر کشیهای وی‌توسعه میافته ممالك‌مفتوحه ضمیمه وعدد ایالات افزوده می‌شده است [3]

برطبق نوشته‌های موجود [4] ایالات ایران بعهد داریوش اساساً به‌دودسته تقسیم می‌شده‌اند، یکدسته‌آنها که‌درفلات ایران بوده‌اند ودیگری‌آنها که‌در دامنهٔ غربی زاگرس وپارس قرار داشته‌اند .

ایالات فلات ایران عبارت بوده‌اند .

- ماد ، هیرکانیا یا گرگان
- پارت یاخراسان
- زرنگ یاسیستان
- اریه
- خوارزم (خیوه)
- باکتریا (باختر)
- سغدیانا (بخاراوسمرقند)
- گندار (افغانستان غربی) وولایت‌طایفه‌سکا
- ساتاژیدیا
- آراخوسیا
- ماکا (محتملامکران‌است)

۳ـ برای آگاهی ازنام وشمارهٔ ایالات وساتراب نشینهای دورهٔ داریوش به ترجمه کتیبه بیستون وترجمه کتیبه‌های کانال‌سوئز رجوع کنید

۴ـ رجوع کنید به‌آثار هرودوت ، مشیرالدوله وسایکس‌وهراثرمعیددیگر دربارهٔ تاریخ ایران‌باستان

ولایات غرب زاگرس و پارس

- ایلام یا اوواژا Uvgia (سوزیانا)
- بابل
- کلده
- آشور قدیم (آثورا)
- عربستان (شامل قسمت عمده‌ای از سوریه و فلسطین)
- مصر (مشتمل برفنیقیه - قبرس - جزایر یونان) و یونا (مشتمل بر لسکیه و کاریه و یونانی نشینهای سواحل)
- اسپاردا (مشتمل بر لیدیه و اراضی غرب رودهالیس) وارمستان و کاپادوکیه

این طرز تقسیم مملکت از لحاظ جغرافیائی اهمیت بسیاردارد زیرا دیده میشود که عملا واحد جغرافیائی فلات ایران از شخصیت جغرافیائی خود شخصیتی سیاسی ساخته واین امر بسیار طبیعی است همچنین اراضی بیرون از فلات ایران که در حقیقت واحد هائی جغرافیائی مستقلی بوده و خصوصیت متصرفات وممالك مفتوحه را دارند نیز شخصیتی جداگانه یافته است، خود این اثر جغرافیا را دراولین تقسیمات کشوری وسیاسی بجا نهاده است

این طرز تقسیم بعهد داریوش همراه با اقداماتی سیاسی بوده است از جمله آنکه هرقسمت داخلی که نام آنها فوقاً برشمرده شد درعمل وسیله یك ساتراپ یا خشترپاون یاشهربان ونگهبان کشور ویك سردار ویك دبیراداره می‌شده که بقول بسیاری از مورخان با اعزام بازرسان خاص بهترین وجه انتظامات در استانها را نگهداری کرده‌اند، بویژه آنکه در امور اقتصادی و اجتماعی داخله از استقلال زیادی هم بهره‌مند بوده‌اند [5]

۵- شاهان هخامنشی ومخصوصاً داریوش پارس را یك قلمرو سلطنتی تلقی کرده و اهالی آن مالیات نمیداده‌اند تنها هرزمان شاه به‌آنجا میآمده است هدایائی ارسال می‌داشته‌اند این یك حالت استثنائی است که زائیده حکومت خانواده‌ها و قدرت مناطق سیاسی تاریخی است که شاید بتوان بنوعی اشرافیت سیاسی منطقه‌ای حمل نمود و امتیازی است برای منطقه‌ای که شاه ازآنجا برخاسته است

آنچه دردورهٔ هخامنشی درمورد تقسیم کشوری صورت گرفت بعهدِدیگر سلسله ها نیز بعنوان یك روش‌عملی موفق دنبال شد چنانکه‌بیاید

معهذا مورخینی مثل هرودت ، وقتی ازقسمتهای مختلف که مملکت از آنها تشکیل میشده است نام می‌برند ایالات را بنام مردمان و مملکت را در نتیجه بحسب اقوام وملل ومالیات تقسیم می کنند بااینترتیب بزعم هرودوت ایران هخامنشی به ۲۰ ایالت تقسیم میشود اما شماره بندی این ایالات از خود اوست وجود ایرانیان‌هرگز بایالات خود نمره نمیداده‌اند و صورتی که از این بیست‌ایالت نزدهرودوت‌آمده نباید شماره بندی‌استانهارا تجویز کند[٦] تقسیم کشور ازنظر سیاسی ومالی کاریست که در عهود بعد نیز تکرار شده و مخصوصاً در دورهٔ صفوی آنرا نزد مورخان نامور می‌یابیم[۷] وهمین، شیوه‌ای شد برای مؤلفان که در بخش جغرافیای اداری(باصطلاح مینورسکی) ایالات بحسب مالیاتی که می‌دهند ردیف کنند

بعهد اشکانیان باردیگر اثری ازتقسیمات کشوری می‌یابیم اما باصورتی متفاوت. باسترتیب که این بارشرف سیاسی ازآن پارت است ومملکت‌اساساً بدوقسمت یکی ممالك پارت و دیگری ممالك تابعه خود بدو گروه تقسیم می‌شده‌اند نخست گروه ممالکی که ازایالات دولت پارت بشمار رفته وهر کدام دارای یك والی (ویتاکسا)[۸] بوده‌اند ودوم گروه ممالکی که‌تابع پارت بوده اما والی نداشته‌اند بلکه خود پادشاهی دست نشاندهٔ شاه اشکانی داشته‌اند[۹]

عدد ایالات والی نشین دردوره اشکانیان۱٤یا۱۵ بوده که بعض‌مورخان چون آمین مارسلن ۱۸ والی‌نشین ذکر کرده‌است که پارس وخورستان‌جزء

٦- رجوع کنید به تاریخ ایران‌باستان - حسن پیرنیا - ص۱٤۷۱ و کتاب هرودوت ترجمه دکتر هدایتی

۷- رجوع کنید به سازمان اداری حکومت صفوی - مینورسکی - ترجمه رجب‌نیا ص۱۸۲ ببعد وتذکرةالملوك چاپ دبیر سیاقی مقالهٔ دوم درس ۷۲ به‌بعد

۸- Vitaxa در دورهٔ پارت‌ها بجای شهربان‌وخشترپاون‌بکاررفته‌وآن‌بمعنی‌سواره‌نظام ووالی شاه‌است

۹- رجوع کنید به‌تاریخ ایران‌باستان جلدسوم - ص ۲٦٤٦

آنها نیست چه اولی همیشه و دومی بیشتر اوقات شاه نشین بوده است و اثر سابقه تاریخی وبعد جغرافیائی در اداره این ایالات والی نشین یا تابعه مسلم است ایالات والی نشین عبارت بوده‌اند از

۱- بابل
۲- اپولونیاتیس Apolloniatis
۳- خالونیت
٤- کارنیا- محتملا نهاوند است
٥- کامبادن (کرمانشاه)
٦- مادبالا (همدان)
۷- ماد پائین یا ماد رازی (ری)
۸- خواران (خار)
۹- کمیسن (قومیش) دامغان
۱۰- وهرکان (گرگان)
۱۱- استوئین (؟)
۱۲- پارت خاص
۱۳- آپاآوارتاکن (جزء پارت خاص)
١٤- مرگیان (مرو)
١٥- آریا (هرات)
١٦- انائوئر (جزء هرات)
۱۷- زرنگ (سیستان)
۱۸- ارآخوزیا (رخج یا هند سفید)

درست است که هجده واحد سیاسی بشرح فوق در دوره اشکانی مشخص می‌شود اما تکلیف بسیاری از آنها بتحقیق روشن نیست وهمچنین بعض ایالات قدیمی ایران نام برده نمی‌شود مثل باختر، سغد، پاراپامیزاد

اما ایالات یاممالك پادشاه‌نشین بعهداشکانیان بشرح زیرمستفادمیشود.

۱- ماد کوچك (آذربایجان)

۲ـ ارمنستان
۳ـ آدیابن
٤ـ خسرون
٥ـ الحضر
٦ـ خوجستان (خورستان)
۷ـ پارس
۸ـ بعض ایالات دیگر مانند باختر، سیستان و کرمان نیز باغلب احتمال چنین وضعی را داشته‌اند

اشکانیان سخت ازفئودالیسم واحدهای جغرافیائی که پیش ازآنها وجود داشت تبعیت کردند وهرگز تقسیمات تازه‌ای را برای کشوربجزآنچه که بود، عنوان نکردند و باین اکتفا کردند که ایالات استقلال خودرا داشته باشند وباج رابموقع بپارت بفرستند زیراقدرت جهانداری وجهانگشائی هخامنشیان را نداشتند باسترتیب باردیگراثروحدت جغرافیائی ایران برنظام حکومتی واثرواحدهای جغرافیائی داخلی درامرتقسیم کشوربچشم میخورد

بعهد ساسانیان دوعامل موجب توجه بامرتقسیمات کشوری شد

نخست آنکه قباد میخواست اصلاحاتی انجام دهد وتقسیمات قبلی جوابگوی این برنامه نبود ازجمله آنکه شخص شاه مرکزیت فوق‌العاده یافته بود وهراستاندار ومرزبان مستقیماً برای هرامرکوچکی مجبور بوده بوی مراجعه کند

دوم آنکه مسائل خارجی و دشمنان آماده حمله پشت خطوط مرزی مشکلاتی برای دولت مرکزی بوجودآورده بودند که دولت ناگزیربود در تقسیمات کشوری تجدید نظر کرده ملاحظات نظامی را درآن مرعی‌بدارد

براین اساس کشورایران بعهد ساسانیان مخصوصاً دردورهٔ خسرو اول به چهاربخش یا کوست تقسیم شد بشرح زیر.

۱ـ **خورآسان یا خورآیان** بمعنی جائیکه خورشید از آنجا برمی‌آید شامل خراسان کنونی‌وخوارزم‌وبخارا وسغد و گرگان وسیستان‌وبلوچستان ودیگرولایات‌شرقی‌بوده‌است که‌جمله راکوست‌خاوری باید دانست

۲- **خوربران** بمعنی جائیکه خورشید از آنجا میرود شامل عـراق و کرمانشاهان و کردستان ودیگرولایات غربی ایرانشهر که جملـه را بایستی کوست باختری دانست

۳- **باختر** (بمعنی شمال بوده)شامل آذربایگان وارمستان وگرحستان قفقاز وتپورستان (مازندران) ودماوند بوده که جمله رابایستی استان شمال دانست

٤- **نیمروز** بمعنی جنوب. شامل خوزستان وپارس وکرمان و سگستان وسند که جمله را استان جنوبی باید دانست

این تقسیم بندی خصایص جالبی دارد بشرح زیر

الف- تقسیم کشور به‌چهار استان اصلی منطبق باجهات اربعه آنهم در کشوری که شکل هندسی‌آن بیك چهارضلعی شبیه‌تر است ملهم ازملاحظات نظامی وجهت گیری دشمنان خارجی است بنابراین قبل ازهرچیزاین تقسیم بندی نظامی است

ب- هریك از کوستها فرمانروائی جداگانه داشته که «پاذوسپان» یـا « مرزبان » نامیده میشده‌اند بنا براین استانداران عملا مرزبان بوده و این تکیه شدیدی است بروظیفه اصلی‌آنان که مقایسه معنی دوکلمه خشترپاون و مرزبان تفاوت هدف تقسیمات کشوری را در دوره هخامنشیان ساسانیـان میرساند

ج- تقسیم بندی ایران یا بنا باصطلاح آنزمان **ایرانشهر** به چهاراستان امریست‌کاملا مصنوعی‌وغیر جغرافیائی[۱۰]

میدانیم که انوشیروان براثر این تقسیم‌بندی حتی سپاه ایران را هم به چهار سپاه تقسیم کرد وهمهٔ اقدامـات بعدی برحول همین نقطه نظر نظامی اولیه دور زد «گیرشمن» گوید :

۱۰- رجوع کنید به چهل مقاله‌ازکسروی- گردآورده یحیی‌ذکاء -
» » » ایران‌نامه عباس شوشتری ص ۱٦۲
» » » ایران ازآغاز تا اسلام ترجمه‌دکتر محمدمعین- ص ۳۷٤-۳۷۵

«تقسیم مملکت به قطعات، که گاه مصنوعی مینمود- غالباً برای جریان اداره امورآن، که قطعاً به طوردقیق تنظیم شده بود اما فاقدنرمش‌لازم‌برای استفاده ازفعالیت خلاقه ثروت بود، مساعد نبود»

و کریستن‌سن گوید.

«این چهارمرزبان درمرتبهٔ قرین خانواده‌های سلطنتی ومثل‌آنان لقب و عنوان‌شاهی داشتند»[۱۱]

باری مملکت باین ترتیب‌به چهاربخش ودرهر بخش ایالات وولایاتی‌بوده که دراینجا بمانند زمان هخامنشیان حدود هیچیک ثابت نیست ودربسیاری ازموارد جنبهٔ لشکری مرزبانان برجنبهٔ کشوری‌آنها برتری دارد امور کشوری‌راماًموران جزء مثل **شهریك** و **دیهیگ‌ها** اداره‌می کردندومرزبانان بهنگام جنگ مانند سرداران دیگر زیر فرمان اسپهبدان بوده‌اند.

ایالات به اجزائی چند تقسیم میشده هریك را یك **استان** می گفته‌اند استانداران‌هم مثل مرزبانان نیروئی نظامی در اختیار داشته‌اند و گاهی هم درحکم وبمثابه مباشران املاك سلطنتی بوده‌اند[۱۲]

تقسیم ایالات به اجزاء دردوره ساسانی همیشه ازمقتضیات‌سیاسی‌واداری تبعیت کرده بخشهای کوچکتر ازاستان را شهرومرکزآنرا شهرستان‌وحاکم آنرا شهریک[۱۳] می گفته‌اند رئیس ده را دهیگ یاده سالار ده یا روستا ومزارع وتوابع آنرا روستاک[۱٤] می گفته‌اند

رویهمرفته تقسیمات کشوری دوره ساسانی زائیدهٔ دو ضابطه مقتضیات نظامی وبزرگ ملکداری خاندان‌های‌ساسانی وهیأت حاکمه است وازلحاظ جغرافیائی خلاف‌آنچه بعهد هخامنشیان‌دیده می‌شود ارزشی‌ندارد معهذااگر درقالب کلی خود طرح تقسیمات کشوری ساسانی‌رنگ وروئی نظامی دارد

۱۱- ایران درزمان ساسانیان - کریستن‌سن چاپ سوم ۱۳٤۵ص۱۲۲ وفصل ادارهٔ ایالات ایران

۱۲- همان منبع ۱٦۰

۱۳- بعربی رئیس الکوره ضبط کرده‌اند(یعقوبی)

۱٤- بعربی رستاق ضبط شده است

درداخل ودرپایه مجبور باطاعت وتبعیت ازواحد جغرافیـائی روستاهـاست ومی‌توان گفت که تقسیمات کشوری ساسانی پایه‌ای‌طبیعی و جغرافیـائـی و بالاتنه‌ای نظامی وغیرطبیعی وروحی فئودالی دارد که خواه ناخواه باتحولات بعد از اسلام دگرگون شد وتنها مبانی وپایه جغرافیائی وطبیعی‌آن‌باامکانی که ایران بعدازاسلام بازیراقتصاد روستائی داشت بجاماند.

بعد ازاسلام دردورهٔ صفویه که بازوحدت حکومت برقرارشد، بصراحت موضوع اداره وتقسیمات کشور عنوان می‌شود که با اصطلاحات ولغات‌تازه‌ای همراه است که بعضی ویژگیها را ذکر می‌نمائیم .

۱ـ اصطلاح ممالك محروسه بمعنی ایالات حکومتی واستانهای کشوری است که ازطریق دیوان ممالك اداره می‌شود وازخاصه یاخالصه متمایزاست.

۲ـاصطلاح‌مملکت مترادف قلمرووتقریباً چیزی غیرازایرانشهرساسانیان است

۳ـ کلمه‌دولت معادل‌خوشبختی وحجابی‌است برتمام دستگاه حکومتی تحت نظر فرمانروای همایون

٤ـ املاك یاخالصه وخاصه‌اند که ازآن دربار سلطنت‌اند و یا متعلق به دیوان (دفتر) که مال مصالح نام دارد

بعهد صفوی تمایل‌شدیدی بافزایش خالصه وجوددارد که ازقدرت‌اداری کشوری میکاست[۱۵]

۵ـ استان گاهی بمعنی‌مملکت‌است وحکام‌آنان را بتفاوت **بیگلربیگی**، **خان** ، **سلطان** می‌نامند واینها مأمورانی دائمی‌اند.

٦ـ دیوان ممالك چیزیست شبیه وزارت کشور.

۷ـ اداره املاك سلطنتی یادیوان خاصه‌بود ووزیردربار **مستوفی** بود که بظاهر ازوزیراعظم تبعیت میکرده امانمایندگان وی دراملاك همان **مباشران** بوده‌اند چند نوع تقسیم‌بندی کشور ازدوره صفوی میشناسیم که از مطالعه

۱۵ ــ مثلا بعهده شاه‌عباس دوم بتوصیه وزیراعظم ساروتقی ترتیب حکومت‌احکام را در ایالاتی که درآنجا بیم جنگ نبود مانند گیلان ــ مازندران ـ قزوین ـ یزد ـ کرمان خراسان ـ آذربایجان برانداخت

آنها چنین بومیآید که دوضابطه مالیات «مداخل‌دهی» ومقتضات نظـامی در آنها مؤثرافتاده وازآنجا که صفویه همشه درآرزوی احیـای قدرت وشکل حکومت ایران زمان ساسانی بوده‌اند بی‌شك تحت تأثیرآنهـا قرار گرفتـه بویژه آنکه‌اقتصادزمین داری وفئودالیزم‌ایران مسلمان‌شده ازیك سووروابط خارجی پرازمخاطره ودشمنان پشت خط مرزی نیز همان ملاحظات نظـامی نیز ازسوی دیگرآن شرائط اداری وتقسیم کشوری را می‌طلبیده‌اند.

استانداران‌دراین‌دوره همان‌والیان‌اندوبیگلربیگی‌ها مرزداروسلطان‌ها حکومت ایالاتی‌اند که اشرافیت سیاسی دارند مثل‌سلطانیه

ایالات مداخل بده صفویه

تبریز	هرات
چخورسعد(ارمنستان)	مشهد
قرباغ (گرجستان)	قندهار
شیروان	مرو
همدان	سیستان
فارس	استرآباد
خوزستان	گیلان
کردستان	کرمان
لرستان	

اساس ترتیب حدود حکومتی

شمالغرب ـ آذربایجان وماوراء قفقاز
مشرق ـ خراسان بزرگ
شمال ـ سواحل دریای خزر
جنوب شرق ـ کرمان
مرکز ـ عراق
مغرب ـ کردستان ولرستان
جنوب وجنوب غرب ـ فارس وخوزستان

(۱۰)

این تقسیم‌بندی فوق‌العاده اهمیت دارد و نشان میدهد که صفویه تا چه پایه در تقسیم حدود حکومتی خود پا جای‌پای ساسانیان بعمد یا ناچار نهاده‌اند وازهمان ضابطه جهات‌اربعه وبملاحظات‌نظامی پیروی کرده‌اندحتی بعضی منابع مثل شاردن مینویسد «ایران بــه چهار ایالت تقسیم شده است» عراق - فارس - آذربایجان - خراسان»

درمیان ایالات‌آنرمان شیراز ورشت وزیرنشین و کردستان و لرستان و خوزستان و گرجستان‌والی‌نشین بوده است گاهی‌اوقات والی‌نشین‌هاتبدیل به بیگلربیگی میشده‌اند چنانچه کرمان یکبار بایسترتیب تنزل کرد

بیگلربیگی‌نشین‌های عهدصفویه عبارت بوده‌اند از .

آذربایجان - تبریز	مرو
ارمستان - چخورسعد	هرات وقندهار
گرجستان - قراباغ	کرمان
گنجه وشیروان	کوه کیلویه
استرآباد	قزوین
مشهد	همدان

واحدهای اصلی ایالتی عبارت بوده‌اند از :

۱ - آذربایجان ۲ - خراسان ۳ - استرآباد ٤ - دارالمرز ٥ - کرمان ٦ - عراق ۷ - کردستان ۸ - فارس ۹ - خوزستان ۱۰ - گیلان .

خان‌ها حکام‌شهر وبجای‌شهریک دوره‌ساسانی‌اند معهذا قدرت یک‌رئیس ایل درآنها وجود داشته وهرناحیه حکومت میکرده‌اند.

باری تقسیمات کشوری دورهٔ صفویه ازخیلی‌جهات شبیه بدورهٔ ساسانی است وخصایص‌ویژه‌آن اینست که اولاهرچه‌بواحد جزءوبسمت اجزاءمیرویم طبیعی‌تراست . ثانیاً اثر ملاحظات نظامی درآن‌زیاد است . ثالثاً تحت‌تأثیر زوال بزرگ‌ملکداری‌وفئودالیزم بعداز اسلام میباشد رابعاً از نظام‌ایلیاتی

نیز بعضاً تبعیت کرده است [۱٦] بنابراین تقسیمات کشوری دورهٔ صفویه نیز شامل همان معایب تقسیمات دوره ساسانی است وبهرحال در کل ارزش جغرافیائی آن بسیار ضعیف بوده ودر بسیاری ازموارد مصنوعی است

معهذا واحدهای بزرگ صنعتی وجغرافیائی ایران ازاین دوره ببعد وسیع تر میشوند وحدود ایالات ازاین ببعد تا عهد قاجاریه مرزهای طبیعی خود راپیدا می کنند وایبرا ما درواحدهای دهگانه سیاسی که فوقاً برشمردیم ملاحظه می کنیم

بعد ازصفویه حکومتهادرایران بدرتاً بکار تقسیمات کشوری اقدام کردند و بیشتر کارخودرا برروال وسیاق گذشته استوارساختند افشاریه وزندیه وقاجاریه به تبعیت ازواحدهای طبیعی مجبور بودند زیراشرط اعلام یك تقسیم تازه تحت تسلط سیاسی برتمامی واحد کشور است واین وحدت سیاسی گرچه دردوران افشاریه وقاجاریه بچشم می‌خورد اما فاقد ثبات مرزی است

در دورهٔ قاجاریه اقتصاد فئودالی وضعف حکومت مرکزی دولت رابهمان تقسیماتی که بودتسلیم میکرد ودرنتیجه ضعف سیستم ارتباطی حکومت ایالات پای خود را بداخل حریم طبیعی خود واپس کشیدند وواحدهای طبیعی در جلد واحدهای سیاسی رفتند وبرعکس

دراوائل دورهٔ قاجاریه چنانکه ازمندرجات تواریخ قاجار برمیآید قلمرو ایران ازنظر تقسیمات اداری وحکومتی به پنج حکمرانی و۱۲ حکومت نشین مستقل تقسیم میشده است :

۱ ــ حکمرانی آذربایجان مقر ولیعهد ، شامل آذربایجان ، همدان و زنجان

۲ ــ حکمرانی ایالتین کردستان و کرمانشاهان وسرحد عراقین که لرستان نیز همیشه سرجمع آن بوده است

۱٦ــ برای دریافت وضع اداره و تقسیمات کشوری رجوع کنید به مینورسکی «سازمان اداری حکومت صفویه» بدون توجه بتفسیرات یاعدم تفسیر لازم.

۳ ـ حکمرانی فارس شامل فارس و بنادر و جزایر و کوه کیلویه و بختیاری وخوزستان

٤ ـ حکمرانی خراسان شامل خراسان وسیستان

٥ ـ حکمرانی کرمان وبلوچستان

ولی ازسال ۱۲۳۷ هجری که شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه حکمران ایالتین کردستان و کرمانشاهان درگذشت ، قلمرو حکمرانی او بچند حکومت‌نشین تقسیم گردید وایران ازنظر تقسیمات کشوری شامل چهارایالت و ۱۵ حکومت‌نشین شد واین وضع تا اواسط پادشاهی ناصرالدین‌شاه برقراربود.

دراین‌زمان برحسب مندرجات ملحقات تألیفات صنیع‌الدوله [۱۷] استنباط میشود که کشور ایران ازنظر تقسیمات کشوری به چهارایالت و۲۳ ولایت نامساوی ونابرابر ازلحاظ اهمیت درجه سیاسی تقسیم می‌شد هرایالت‌وسیله یك‌نفر والی‌وهرولایت‌وسیله یکنفر حاکم‌وهر بلوك وسیله یکنفر نایب‌الحکومه اداره میشد والی‌ها از سوی پادشاه انتخاب وتعیین میشدند وحکام منتصب وزارت داخله (کشور) آنروز گار بودند بیست وهفت‌قسمت ایران آنزمان بشرح زیر ثبت شده‌اند

۱ ـ ایالت‌آذربایجان	۱۰ ـ خمسه	۱۹ ـ بختیاری
۲ ـ ایالت‌خراسان وسیستان	۱۱ ـ همدان	۲۰ ـ یزد
۳ ـ ایالت فارس‌ولارستان	۱۲ ـ عراق	۲۱ ـ بروجرد
٤ ـ ایالت کرمان‌وبلوچستان	۱۳ ـ ملایر ـ نهاوند ـ تویسرکان (ولایات سه گانه)	۲۲ـ کردستان
٥ ـ گیلان	۱٤ ـ قم	۲۳ ـ کرمانشاهان
٦ ـ مازندران	۱٥ ـ ساوه‌وزرند	۲٤ ـ لرستان
۷ ـ گرگان(استرآباد)	۱٦ ـ کاشان	۲٥ ـ خورستان
۸ ـ تهران	۱۷ ـ کمره ـ گلپایگان ـ خوانسار ـ محلات	۲٦ ـ بنادرخلیج فارس
۹ ـ قزوین	۱۸ ـ اصفهان	۲۷ ـ کویرهای‌مرکزی

۱۷ ـ رجوع کنید به کتابهای منتظم ناصری(سه جلد)، مآثرالسلطان، التدوین فی‌احوال جبال‌الشروین، مطلع‌الشمس، مرآةالبلدان وغیره.

واما درمورد خوزستان باید گفت که این ناحیه دورطول سلسله‌قاجاریه گاهی‌سرجمع فارس وزمانی‌جزوحکمرانی‌لرستان وهنگامی ضمیمه‌حکومت کوه گیلویه وبختیاری وموقعی‌هم بصورت‌حکومت مستقل وتابع مرکزبوده است [۱۸]

بعلاوه باید دانست که دردورهٔ قاجاریه تااوایل مشروطیت ، درتقسیمات کشوری واداری ، وضع ثابت‌ومعینی وجود نداشته است وهرزمان بنا بر ـ مقتضیات درتقسیمات کشوری ودر مدارج اداری تغییراتی داده میشد ولی بهرحال ، تقسیمات فوق خصایص جالبی‌را عرضه‌میکند بشرح‌زیر :

۱ ـ هرقسمت باواحد جغرافیائی کوچك ویابزرگی تقریباتطبیق‌میکند

۲ ـ بعضی قسمت‌ها بسیاربزرگ مانند خراسان وسیستان یا کرمان و بلوچستان وغیره وبعضی دیگر بسیار کوچك مانند بروجرد است .

۳ ـ بعضی قسمت‌ها که ظاهروحدت جغرافیائی خاصی‌دارند(مثل‌ـ بنادر خلیج فارس) محدودهٔ قابل قبولی‌را ازلحاظ سیاسی ارائه‌نمیدهند

٤ ـ قسمت‌هائی مثل کویرهای مرکزی‌مشخص کننده نواحی‌آبادنبوده شاید منظور اصلی واحد جغرافیائی پیرامون کویرباشد .

٥ ـ بعضی قسمت‌ها بسیار طبیعی ومعقولند مانندگیلان وگرگان و مازندران

٦ ـ چنانچه بعضی ازقسمت‌های بزرك‌را درقالب جغرافیائی خود تجزیه کرده‌وبعضی‌ازقسمت‌های کوچك‌را درقالبی جغرافیائی درهم ادغام‌کنیم‌کرتهٔ صحیحی ازیك تقسیم‌بندی جغرافیائی بدست میآید مثال تقسیم‌ایالت

خراسان وسیستان

کرمان وبلوچستان

وادغام بروجرد ولرستان

ـ همدان واراك ـ (عراق) و غیره

بنظر میرسد که بهرحال اساس بزرگی‌وکوچکی تقسیمات فوق میزان

۱۸ـ رجوع کنید به کتابهای تاریخی دورهٔ قاجاریه

آبادانی ومداخل دهی بوده وچون میران مداخل بااقتصاد کشاورزی واین یکی بااستعدادات طبیعی ومقتضیات جغرافیائی دررابطه است واحدهای سیاسی ایران براحتی درداخل واحدهای جغرافیائی جاگرفته‌اند

بعهد رضاشاه کبیر ایران بدلایلی چند مجبور بود درتقسیمات کشوری خود تجدید نظر کند این ملاحظات عبارتند از :

۱ ــ مقتضیات رژیم حکومتی جدید وخاصه نظامی

۲ ــ تحول کامل درنظام اداره مملکت

۳ ــ تحول وسایل ارتباطی بویژه راه‌ها ووسایل حمل‌ونقل وعیره

٤ ــ اجرای برنامه‌های تازه اقتصادی

معهذا ملاحظات‌نظامی ازیکسو وشتابزدگی‌ها ازسوی دیگر تقسیم‌بندی جدیدرا ازمبانی واقعی‌بدور کرد تقسیمات کشوری ایران درآبانماه ۱۳۱٦ صورت قانونی بخود گرفت که طرح اختصاری‌آن جنین است [۱۹]

استان ها	توابع
استان یکم	زنجان ــ قزوین ــ ساوه ــ اراك ــ رشت ــ شهسوار
« دوم	قم ـ کاشان ـ تهران ـ سمنان ـ ساری ـ گرگان
« سوم	تبریز ــ اردبیل
« چهارم	خوی ــ رضائیه ــ مهاباد ــ مراغه ــ بیجار
« پنجم	ایلام ــ شاه آباد ــ کرمانشاهان ــ سنندج ملایر ــ همدان
« ششم	خرم آباد ــ گلپایگان ــ اهواز ــ خرمشهر
« هفتم	بهبهان ــ شیراز ــ بوشهر ــ فسا ــ آباده ــ لار
« هشتم	کرمان ــ بم ــ بندرعباس ــ خاش ــ زابل
« نهم	سبزوار ــ بیرجند ــ تربت حیدریه ــ مشهد قوچان ــ بجنورد ــ گناباد
« دهم	اصفهان ــ یزد

۱۹ــ برای طرح تفصیلی این تقسیم‌بندی تاسطح بخش به‌ضمیمه درپایان این مقاله رجوع کنید

خصوصیات تقسیم بندی فوق بشرح زیر است

۱ـ کشورایران به ۱۰ استان وهراستان به‌چندین‌شهرستان (و کلا ٤۹ـ شهرستان) تقسیم میشود هرشهرستان مشتمل است برچند بخش وهربخش مرکب‌میشوداز‌چنددهستان‌و هردهستان‌مشتمل‌برچندین‌قصبه ودهکده‌است

متأسفانه تعریف هیچ‌یك ازواحدهای سیاسی فوق روشن نشده وضوابط تشخیص آنها معلوم نیست

۲ ـ استانهای‌ابداعی ونوظهورفاقد هرنوع خصیصهٔ جغرافیائی‌اندمانند اسان‌یکم که درآن‌زنجان واراك وپهلوی ونوشهرورشت دریك واحدسیاسی گنجانده شده است واستان دوم که درآن قم وساری وتهران وبابلسر یکجا آمده‌اند ودراستان پنجم همدان وایلام ودراســـان ششم اهوازوخرم آبـاد وآبادان وگلپایگان

۳ ـ ملاحظات‌ارتباطی این تقسیم‌بندی باتوجه بوضع زمان ضعیف‌است

٤ ـ تقسیم بندی فوق هرگرنمیتواند ملاك یك برنـامه‌ریزی اقتصادی منطقه‌ای باشد

٥ ـ دراین‌تقسیم‌بندی‌بعض قسمتها که درتقسیمات کشوری پیش ازآن ازهم جدا بوده‌اند ادغام شده وبهیچ روی علت آن هویدا نیست مانند ادغام یزدواصفهان(اسان دهم)وسیستان‌وبلوچستان‌ومکران و کرمان(استان‌هشتم)

٦ ـ معهدا بعض قسمتها وحدت‌تاریخی خودراحفظ کرده‌اند مانندفارس، حراسان .

۷ ـ مهمترین نقیصه‌این تقسیم‌بندی‌خطاب عددی ونامیدن استانهابحسب شماره می‌باشد که بهیچ روی قابل توجیه نیست .

دلایل زیاد دیگری برنادرستی تقسیمات فوق نیزموجود است ، بهمین دلیل عمرآن بسیارکوتاه بود وازتاریخ بعد ازشهریور۲۰ تدریجاً تعییراتی درآنها داده شد ومجوزآنهم پیش‌بینی‌های تجدید نطر درهمان قانون بود طی بیست‌وپنجسال‌اخیر تقسیمات کشوری‌ایران مکرردرمکررتغییراتی

بحوددیده است که براساس آخرین آنها ایران به ۱۴ استان و ۶ فرمانداریکل و ۱۴۵ فرمانداری و ۴۵۴ بخشداری تقسیم شده است بشرح زیر

وزارت کشور

تقسیمات کشوری ـ شاهنشاهی ایران

مصوب

شامل ۱۴ استان ۶ فرمانداریکل ۱۴۵ فرمانداری و ۴۵۴ بخشداری

۱ـ استانداریها

استان	مرکز استان	تعداد فرمانداری	تعداد بخشداری
مرکزی	تهران	۱۴	۴۴
گیلان	رشت	۱۱	۲۶
مازندران	ساری	۱۰	۳۴
آذربایجان شرقی	تبریز	۱۰	۳۲
آذربایجان غربی	رضائیه	۷	۱۸
کرمانشاهان	کرمانشاه	۵	۱۷
خوزستان	اهواز	۱۲	۳۰
فارس	شیراز	۱۱	۳۱
کرمان	کرمان	۶	۱۷
خراسان	مشهد	۱۵	۵۲
اصفهان	اصفهان	۱۰	۳۰
بلوچستان وسیستان	زاهدان	۵	۲۱
کردستان	سنندج	۶	۱۶
استان ساحلی بنادر وجزایر خلیج فارس وبحرعمان	بندرعباس	۵	۲۳

۴- فرمانداریها

فرمانداریکل	مرکز فرمانداریکل	تعداد فرمانداری	تعداد بخشداری
بختیاری وچهارمحال	شهر کرد	۲	۸
بویراحمدسردسیرو کهکیلویه	یاسوج	۲	۷
سمنان	سمنان	۳	۸
همدان	همدان	۲	۱۰
لرستان	خرم‌آباد	۳	۱۷
ایلام ولرستان وپشتکوه	ایلام	٤	۱۳

ازآنجاکه بررسی نقد تقسیمات کشوری کنونی درشرایط فعلی ایران زائد بنظر می‌رسد و اهمیت مسئله تقسیمات کشوری در ایران کنونی که بسرعت درحال پیشرفت است بیش ازاینهاست‌ذیلا مسئله‌را بطرروروالی‌علمی و جغرافیائی مورد بحث قرار میدهیم تایکبار برای همیشه ضوابط این امر روشن شود

ضمیمه تقسیمات کشوری براساس قانون آبانماه ۱۳۱٦ خورشیدی

استان یکم

شهرستان	بخشهای تابعه
۱ ــ زنجان	زنجان ــ ابهر ــ سیروان ــ قیدار ــ ماه‌نشان
۲ ــ قزوین	قزوین ــ بوئین ــ ضیاءآباد ــ معلم کلایه ــ آوه ــ آبیک
۳ ــ ساوه	ساوه ــ نوبران
٤ ــ اراك	اراك ــ فرمهین ــ ترخواران ــ سربند ــ وفس
٥ ــ رشت	رشت ــ فومن ــ رودبار ــ لاهیجان ــ بندرپهلوی
٦ ــ	کوچصفهان خمام ــ لشکرود ــ شفارود

استان دوم

۷ ــ قم	قم ـ کهك ـ دستجرد ـ محلات
۸ ــ کاشان	کاشان ـ قمصر ـ میمه ـ نطنر
۹ ــ تهران	کن ـ افجه ـ شهرری ـ کرج ـ علی شاه عوض ـ ورامین ایوانکی ـ دماوند ـ کولج
۱۰ ــ سمنان	سمنان ـ سنگسر ـ دامغان ـ شاهرود ـ میامی ـ گرمسار
۱۱ ــ ساری	ساری ـ بهشهر ـ چهار دانگه ـ بابل ـ بابلسر ـ بندپی آمل ـ نور ـ لاریجان ـ شاهی ـ سوادکوه ـ فیروزکوه
۱۲ ــ گرگان	علی‌آباد ـ بندرشاه ـ گومیشان ـ بندرگز ـ کردکوی ـ گنبدقابوس ـ رامیان ـ مینودشت ـ داش‌برون ـ پهلوی‌دژ

استان سوم

۱۳ ــ تبریز	تبریز ـ بستان آباد ـ آذرشهر ـ مرند ـ شبستر ـ اهر ـ خدا آفرین
۱٤ ــ اردبیل	اردبیل ـ سراب ـ گرمی ـ مشکین‌شهر ـ آستارا ـ هروآباد

استان چهارم

۱۵ ــ خوی	خوی ـ ماکو ـ سیه‌چشمه ـ پل‌دشت ـ شاهپور
۱٦ ــ رضائیه	رضائیه ـ اشنویه ـ سلدوز
۱۷ ــ مهاباد	مهاباد ـ بوکان ـ سردشت ـ بانه ـ سقز ـ شاهین‌دژ ـ تکاب
۱۸ ــ مراغه	مراغه ـ مرحمت‌آباد ـ سراسکندر ـ میانه
۱۹ ــ بیجار	بیجار

استان پنجم

۲۰ - ایلام	ایلام - آبدانان - مهران - ارکوزای - دهلران جوار - بدره - اندیمشك (صالح‌آباد)
۲۱ - شاه‌آباد	شاه‌آباد - کرند - قصرشرین - ایوان
۲۲ - کرمانشاهان	کرمانشاهان - کنگاور - هرسین - صحنه
۲۳ - سنندج	سنندج - قروه - کامیاران - سنقر - مریوان - اوی هنگ مران شاه - پاوه
۲٤ - ملایر	ملایر - نهاوند - تویسرکان
۲۵ - همدان	همدان - اسدآباد - رزن - کبوترجاهنگ - سیمینه‌رود

استان ششم

۲٦ - خرم‌آباد	خرم‌آباد - سلسله - دلفان - چعروند - وسیان - زاغه کوه‌دشت - ودوده - ملاوی - دورود - اشتریان
۲۷ - گلپایگان	گلپایگان - خمین - خوانسار - الیگودرز
۲۸ - اهواز	اهواز - شوشتر - دزفول - مسجد سلیمان - طوافسفید رامهرز - سوس گرد - بستان - ایذه‌قلعه‌زراس - ده‌دز - حامکی
۲۹ - خرمشهر	خرمشهر - آبادان - قصبه - شادگان - هندیجان

استان هفتم

۳۰ - بهبهان	بهبهان - تل‌خسرو (شهرستان بهبهان قانوناً جزو استان هفتم ولی بطور آزمایشی بموجب تصویب وزارتی جزو استان ششم میباشد)

۳۱ ـ شیراز	شیراز- فیرورآباد - ممسنی - کازرون - اردکان - زرقان قیروکازرین
۳۲ ـ بوشهر	بوشهر- برازجان- خرموج- ریگ -اهرم - کنگان - دیلم
۳۳ ـ فسا	فسا - نیریز- اصطهبانات - داراب ـ سعادت‌آباد
۳٤ ـ آباده	آباده - سمیرم - بوانات
۳۵ ـ لار	لار - لنگه - گاوبندی - دستك - جهرم - جویم

استان هشتم

۳٦ ـ کرمان	کرمان - شهداد - راور - زرند - رفسنجان - سیرجان ماهان - بافت
۳۷ ـ بم	بم - سبزواران - ساردویه - کهنو - مشیز
۳۸ ـ بندرعباس	بندرعباس - میناب - جاسك- قشم
۳۹ ـ خاش	خاش - قصرقند -ایرانشهر- سراوان - برمان - سرباز- چاه بهار - زاهدان
٤۰ ـ زابل	زابل- میان کنگی

استان نهم

٤۱ ـ سبزوار	سبزوار- جغتای - ششتمد(تکاب)-داورزن- صفی‌آباد
٤۲ ـ بیرجند	بیرجند - قاین - درمیان - مازان
٤۳ ـ تربت حیدریه	تربت حیدریه
٤٤ ـ مشهد	مشهد - طرقبه - احمدآباد - سرخس - فریمان - زورآباد - طبسات - نیشابور - کلات

۴۵ ـ قوچان　قوچان ـ شیروان ـ محمدآباد ـ لطف‌آباد ـ باجگیران
۴۶ ـ بجنورد　بجنورد ـ اسفراین ـ مانه
۴۷ ـ گناباد　گناباد ـ بجستان ـ فردوس ـ طبس ـ کاشمر

استان دهم

۴۸ ـ اصفهان　اصفهان ـ نجف آباد ـ شهرکرد ـ شهرضا ـ اردستان
کوهپایه ـ داران ـ فلاورجان ـ اردل ـ اردکان ـ اخوره
۴۹ ـ یزد　یزد ـ اردکان ـ نائین ـ خور ـ خضر آباد ـ خرانق ـ
بافق ـ اشکذر ـ مهریز ـ تفت ـ بیر ـ شهر بابک

دانشگاه شاپورگرد

بخش دوم

بقلم

سید محمد علی امام شوشتری



شکل شمارهٔ ۷ــ بازماندهٔ آتشکده که معروف به شیخ شمس الدین است

بخش دوم

تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد و بنیان گذار آن

در بارهٔ تاریخ بنیادشدن دانشگاه شاپور گرد که دانشکده پزشکی آنرا میتوان کهنترین دانشکده پزشکی جهان دانست و با آن دانشکده، بیمارستان و بخشهای دارو شناسی و دارو سازی نیز بوده است، وچنانکه در پایین تر خواهید دید، گذشته از طب، در آن دانشگاه فلسفه، ستاره شناسی و ریاضیات، موسیقی، کشورداری (سیاست مدن)، و اخلاق و کشاورزی نیز تدریس میگردیده همچنین در آنجا پژوهشگریهای علمی انجام میگرفته است، تا کنون جستجو و پژوهش شایسته‌ای نشده وحال آنکه روشن ساختن تاریخ تأسیس این مرکز بزرگ، علمی، از دیدگاه تاریخ دانش پزشکی در ایران و جهان اهمیت فراوانی دارا است زیرا پایه علم پزشکی در خاور میانه که همان نیز بنیاد دانش پزشکی دراروپا بوده است، همانا پژوهشگریهایی است که درطول چندین سده، دراین دانشکده انجام گرفته ودر کتابهایی بزبان فارسی وسوریانی تدوین شده بوده آنگاه پس از بر گردانیدن آنها بزبان عربی درآغاز رویش تمدن عصر اسلامی، با ظهور فارابیها وزاریها وابن سیناها، بمرحله کمال زمان خود رسیده است

همچنین شناختن بزرگ مردی که بفرمان او این دانشگاه بنیاد نهاده شده، بگذریم ازانگیزه میهنی مطلب، ازدیدگاه روشن کردن تاریخ تمدن انسانی، دارای ارزش است

بی گمان هر ایرانی پاك سرشت ودوستدار دانش وهنر میل دارد بررسی

کند و بدانند دانشگاه شاپور گرد درچه زمانی بنیاد نهاده شده و برافروزنده این کانون درخشان علم و معرفت کی بوده است ،

باهمه ارج واهمیتی که یافتن پاسخ درست این پرسش دارا است، افسوس که تاکنون پژوهشهای ژرفی که درخور چنین مطلب ارجداری است، انجام نگرفته وتنهاکاری که دراین باره شده است آنست که برخی ازخاورشناسان درباره‌تاریخ‌تأسیس این‌دانشگاه‌وبنیادگذار آن‌حدسهایی‌زده‌اند ودانشگاهی راکه درزمان خود درجهان بی‌مانند بوده است ، بچهره یك مدرسه مذهبی که گویا دربرخی‌دیرهابجهت‌تبلیغ کیش‌مسیح‌ایجادمیشده، کوچك گرفته‌اند دیگران نیز آن حدسها را که هیچ دلیلی همراه ندارد ، تنها چون از زبان دانشمندان‌نامی‌برآمده است، آن‌چنان درنوشته‌های خویش‌تکرار کرده‌اند، که در نظر ساده دلان ، بشکل یك واقعیت استوار و چون و چرا ناپذیر جلوه گر شده است درحالی که همان دانشمندانی که آن حدسها رازده‌اند، خودشان ارج گفته‌های خویش را بالاتر ازیك‌حدس تاریخی نمیدانسته‌اند

نویسنده‌پیش ازآنکه درریشه مطلب بکاوش‌پردازد وحاصل پژوهشهایی راکه‌دراین زمینه کرده، بنویسد، نخست‌ترجمه اظهار نظردوتن ازدانشمندان نام راکه بهرحال ازپژوهندگان‌بزرگ‌تاریخ مشرق زمین‌اند ، بازگومیکنم تا دانسته شود آنچه تاحالا دراین باره گفته شده است، ازتراز گاه یك‌حدس شخصی برتر نیست و هیچ دلیلی همراه ندارد بلکه حدسهایی است بسیار انتزاعی وشخصی واگر «حجیتی» دارا باشد تنهابرای اظهار کننده آنهااست

یکی از این دوتن پژوهشگر لهسترنج خاورشناس بنام انگلیسی است که درجغرافیای شرق میانه پژوهشهای بسیاری کرده و کتاب ارزنده اونام- سرزمینهای خلافت شرقی [1] نمونه کوششها وتلاشهایی است که این‌دانشمند برای روشن کردن تاریخ جغرافیایی شرق میانه بویژه ایران بکاربرده است این‌خاورشناس درزمینه‌تاریخ‌بنیاد گذاری‌دانشگاه شاپور گرد(جندی‌شاپور) چنین گفته است

1— The Lands of eastren Caliphite

« جندی شاپور در روزگار ساسانیان مرکز خوزستان بوده و مشهور بدانشکده بزشکی بزرگ آنست که تا زمان منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶ه) برپا بوده وآنرا بختیشوع نصرانی ایجاد کرد و بعد از او پسران و نوه‌اش آنرا اداره میکردند وآنان در نزد بیشتر ازیك تن ازخلفای عباسی گرامی شده بودند» .

دانشمند یادشده برای اثبات نظر خود هیچ سندی ارائه نداده و اشاره بهیچ سرچشمه‌ای نکرده است دربارهٔ‌اظهارنظراین خاورشناس نامی دراینجا همینقدر میگویم . اگر بنیادگذار این دانشکده را حتی پدر بخت یشوع اول که جورجیوس نام داشته است بگیریم ، ناچار باید تاریخ بنیادگذاری این دانشکده را در میانه روزگار اموی قرارداد نه روزگار ساسانی واین نکته با بخش نخستین سخن او وارونگی آشکاری دارد . چون درآینده‌در بارهٔ این مطلب‌به‌تفصیل گفتگوخواهیم کرد، دراینجابگفتن‌همین‌خرده گیری کوتاه بس میکنیم و همین خرده ، برای نشان دادن سستی این اظهار نظرو وارونگی که میان سر و بن سخن اوهست ، بس است

دانشمند دیگری که درزمینه تاریخ بنیان‌گذاری دانشگاه شاپور گرد اظهار نظر کرده است، ارتور کریستن سن دانمارکی است که درتاریخ ایران بویژه روزگارساسانی پژوهش‌بسیار کرده است ونام اودرنزد ماگرامی‌است اما افسوس که نامبرده نیز درباره تاریخ‌تأسیس دانشگاه شاپور گرد، بگفتن حدسی بس کرده است وما نص حدس این ایران شناس را از کتاب«ایران در زمان ساسانیان» ترجمه روانشاد رشید یاسمی درزیر میاوریم :

«چون ازقرن پنجم نسطوریان از کشور روم طردشدند و به بین‌النهرین» «وایران پناه‌آوردند مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید که تدریس» «طب درآنها رواج داشت. مشهورترین‌آنها مدرسه طب گندی شاپوراست که» «پس ازانقراض ساسانیان نیز باقی ماند»[۲]

چنانکه‌می‌نگرید کریستن‌سن نیزنظرخودرابهیچ سندی استوارنساخته

۲ـ ایران درزمان ساسانیان ص ٤٤٥

است آنچه دراین حدس چشم‌گیر است، ایست که دانشمند نامبرده، برعکس له سترنج تاریخ بنیادگذاری این دانشکده را تا سده پنجم میلادی بالا میبرد واین نکته با نظر له‌سترنج وارونگی آشکاری دارا است جمله اخیر کریستن سن، گویی برای ایهام این معنی گفته شده که چون دانشکده پزشکی شاپورگرد پس ازبرافتادن ساسانیان باز چندی سر پا مانده است، پس این دانشکده یك بنیاد دولتی نبوده است و اگر یك بنیاد دولتی بود با برافتادن فرمانروایی ساسانی ازمیان میرفت

این دلیل‌آوری هرچندآشکاربیان نشده است باز هم درست نیست زیرا میدانیم بسیاری ازمؤسسات دولتی عصرساسانی، مثلا دیوان برید، درعصر اموی نیزسرپا مانده‌بود، بااینکه دولت مرکزی بآن توجهی نداشت علت باقی ماندن اینگونه سازمانها شیوه مالیاتی رایج درآن زمان است که اساس آن ازروزگار داریوش اول تاعصراسلامی همچنان پابرجا باقی مانده بود

طبق این شیوه ازمالیاتهایی که ازهرشهرستان دریافت میشد، مقداری ویژه صندوق دولت مرکزی‌بود که درعصراسلامی این‌مقداررا «وظیفه‌وحمل» مینامیدند ازعصرداریوش چنین مرسوم شده‌بود که مخارج پادگان هرمحل ونیزمخارج طرحهای عمرانی، ازرسد دولت مرکزی ازمالیات هرشهرستان، بااجازه مخصوص پرداخته شود

بخش دیگرازمالیات هرشهرسان که می‌توانیم ازآن به (عوارض محلی) نام ببریم، ویژه خرج مأموران کشوری بود مانند حقوق و خرج سفره استاندار وحقوق قاضی وشهریک (محتسب)، ومأموران انتظامی وکارهای نیکوکاری (خیریه) وازاینگونه، دانشگاه شاپورگرد درروزگار ساسانی نیز بودجه‌ای ازاین‌گونه داشته‌است وبسا که خراج دیههایی برای تأمین‌خرج آن ازطرف دولت ویژه شده بود همانگونه که مثلا خرج دیوان خراج که دفترهای‌آن تاسال هفتاد وچهار هجری درعراق بزبان فارسی نوشته میشد، ازمحل اینگونه عوارض پرداخته می‌گردید وآن دیوان درزمان جنگ و

آشوبهای شصت واند ساله ازمیان نرفته‌است ، دانشگاه شاپور گرد که‌خرج آن نیز ازمحل درآمدهای ویژه بدست میآمده سرپا مانده وتا زمان خلافت رشید ازمیان نرفته است

جورجیوس پدربخت یشوع هنگام بدرود گفتن بامنصورعباسی ازجمله باو می گوید اگر بمحل خود بر گردم می‌توانم به ملکهایم رسیدگی کنم دورنیست‌املاکی که در پیرامون‌شهرشاپور گرد دردست جورجیوس پدربخت یشوع بوده و در گفت وشنود خود باخلیفه عباسی بآنها اشاره می کند ، اوقاف این دانشگاه‌بوده‌است پس برپا ماندن دانشگاه پس‌ازبرافتادن دولت ساسانی دلیل‌آن نتواند شد که این دانشگاه «یك مؤسسه مذهبی مسیحی» بوده است ودرمثل ازرهگذر (نذر وصدقات) کیشی اداره میشده است

ونیز پناه آوردن چند تن مسیحی نسطوری ازآسیای عربی بخاك ایران نمی‌تواند دلیل براین باشد که این دانشگاه را مسیحیان مطرود ازروم بنیاد نهاده‌اند

بوارونه‌نظر آقای کریستن‌سن، دلیلها ونشانه‌هایی دردست‌است‌ودردنبالهٔ این بحث‌آورده خواهد شد ، کـه‌آشکارا نشان میدهد دانشگاه شاپور گرد حداقل دردهٔ ششم‌ازسدهٔ سوم میلادی ساخته شده‌است ودرآن به یاد دادن دانشها آغاز گردیده درآن سده هنوز کیش عیسای ناصری درغرب ایـران چندان رواج نیافته بوده‌تا راه برای گفتن چنین حدسی باز باشد

وانگهی اگر گفتهٔ برخی مورخان[۳] را دربـارهٔ تاریخ برخاستن عیسای ناصری مصلوب،بپذیریم بنیادگذار این مذهب درآن زمان تازه‌آغازبدعوت کرده بوده ونماینده‌ای نیز نزد اردشیر بابکان فرستاده است پس چگونـه می‌توان پنداشت که‌پیروان اودرعصرشهریاری شاپوراول درایران دانشگاهی تاسیس کرده باشند ،

افزون براین ، این نکته نیزدرخوررسیدن‌است که چرا ازمیان همگی

۳ــ الاخبارالطوال ص ٤۵ و ٤۳ دیده شود

مدرسه‌های مسیحی (بگفته‌ی مرحوم کریستن سن) تنها نام این دانشگاه باز مانده ویادآن در کتابها آمده وجمعی‌ازفرهیختگان آن درزمانه نامور شده‌اند ، چگونه دیرهای نصرانی دیگر پزشك وموسیقی‌دان و فیلسوف و هندسه‌دان بیرون نداده‌اند ؟ براستی بسیار دورمی‌نماید که چند تن مسیحی مطرود از کشور بیرانس ، توانسته‌باشد بمحض ورودخود بکشوری بیگانه، چنین مؤسسه بزرگ علمی بنیادگذارند .

دلیل دیگر براینکه دانشگاه شاپور گرد پیش‌ازروزگارپادشاهی‌خسرو اول (۵۷۹-۹۳۱م) برپا بوده درسخواندن حارث پور کلدهٔ ثقفی مشهور به طبیب عرب است درآن دانشگاه، که با انوشیروان همزمان بوده وپس از پایان‌فرهیخته‌شدن درآن‌دانشگاه ومدتی‌طبابت کردن درایران وپولدارشدن مورد لطف خسرواول قرار گرفته وبحضور اونیز باریافته است .

کوتاه سخن، نطرها وحدسهایی که خاورشناسان درباره تاریخ بنیاد گذاری دانشگاه شاپور گرد وبنیادگذارآن‌اظهار کرده‌اند، هیچکدام‌بدلیلی تکیه ندارد وازیك اظهارنظر حدس آمیز شخصی‌برتر وارجدارتر نیست پس باید جستجو کرد ودید زمان‌برپاشدن این دانشگاه کی‌بوده و کدام مرد بزرگوار دانش پرور، فرمان داده است آنرا بنیادگذارند

آنچه تا اینجا نوشته شد برای‌آن بود که نشان دهیم اظهار نظرهایی که در زمینه زمان بنیادگذاری دانشگاه شاپور گرد شده پایه علمی ندارد ومتکی بدلیل ومدرکی نیست بدیهی است دربارهٔ یك مسأله علمی بدین بزرگی که روشن شدن‌آن گذرگاه تمدن بشری‌را درسده‌های میانه نشان خواهد داد، نمیتوان بایسگونه حدسهای بیدلیل که بیشتر برخاسته ازمهر کیشی‌است خرسند بود وباظهارنظرهای بی‌دلیل دو سه تن تاریخ نویس ، هرچند پایگاه علمی‌آنان نیزوالا باشد ، دل بست وازجستجو بازایستاد

ازبرتریهای روزگار ما برزمان « اسکو لاستیك » یکی آنست که در جستارهای علمی، همیشه چشم بدلیل هرسخن می‌دوزند نه گوینده‌آن سخن پایگاه گویندهٔ سخن هرچند هم والاباشد در منطق علمی بحساب گرفته

نمیشود ، مگر اینکه سخن از روی دلیلی گفته شده باشد تازه هر کسی می‌تواند آن سخن و دلیلهای آنرا بار دیگر بسنجش کشد ودر ارزش دلیلها و میزان دلالت هر کدام و نتیجه گیری که از دلیلها شده است ، بیندیشد

درجسجوهای دانشی خطر پرستیدن تنان علمی، از زیان پرستیدن تندیسه‌ها درتنکده‌ها بهیچ روی کمتر نیست در بیماکی این خطر همین اندازه بس که سالهای دراز تنهای افلاطون وارسطو، کاروان دانش وفرهنگ آدمیان را ازپیشرفت بازداشته بوده‌اند

بدتر آنکه برخی از دانشمندان اروپا ازروی کشش مسیحی گری دوست میداشته‌اند دانشگاه شاپور گرد را یك مؤسسه مذهبی مسیحی بدانند ، از اینرو بانیگونه اظهارنظرهای حدس‌آمیز اکتفا کرده و دیگر از پژوهش و جستجو دراین زمینه بازایستاده‌اند

لیکن روشن است ما بحکم منطق علمی و نیز بانگیزه بابای ملی و میهنی خود نمیتوانستیم دربارهٔ موضوعی باین بزرگی دل خود را باینگونه حدسها خوش بداریم وازجستجو وپژوهش‌ودانستن‌تاریخ درست بنیادگذاری دانشگاه شاپور گرد باز بایستیم

آدمی همیشه خواهان جسجو کردن وبیشتر وبهتر دانستن است واین درست‌همان چیزی است که فرارنگان وعارفان آنرا «مهردانستن» نامیده و پایه همه دانشها و شاخته‌های آدمی است بویژه در جستارهایی که روشن‌شدن آنها ارج‌بسیاردارد، این‌مهر این فروزانتر میشود بحکم‌همین انگیزه‌ها بود، که نویسنده روزگاری‌است دراین زمینه به جستجو پرداخته‌ام واکنون که آن کاوشها به نتیجه ای رسیده است ، آنها را در این کراسه گنجانیده‌ام وآنرا به پیشگاه دانشمندان‌حقیقت‌جو تقدیم می کنم‌تادرترازوی سنجش وآزمایش قرار داده شود

آ ـ دانش درایران پیش ازعصرساسانی

از کج فهمیهایی که سالهااست رواج یافته وپیش‌از گفتن هرمطلب دیگر باید بآن اشاره کرد، تـا جلو پژوهنده درتاریخ فرهنگ ایران، سـنگ راه نشود ، یکی آنست : که کسانی چنین پنداشته و پراکنده کرده‌اند که همهٔ دانشهای روزگاران باستان ازآن یونان کهن است وازتراویده‌ها مغزی چند دانشمندآن کشور بوده وفراهم‌آمده که در تاریخ از آنان نامی هست و این دانشمندان توانسته‌اند درزمان کوتاهی برخلاف قانونهای طبیعی که همیشه برگردش همه چیز جهان فرمانروا است ، همگی دانشهای بشری را از مغز خود بیآفرینند ودسته بندی کنند ونمایان سازند چنین پنداری از هیچ رو درست نیست زیرانه تنها بدست‌آوردن اینهمه دانشها،حتی‌تنظیم وسامان‌دادن آنها بادست چند نفر دریك کشور کوچك آنهم درمدتی خیلی کوتاه، برضد قواعد طبیعی‌آیین پیشرفت جهان است ، دلیلها ونشانه‌های بسیار تاریخی که ما دربخش سوم ازآنها سخن خواهم گفت نـادرست بودن چنین پنداری را آشکارا نشان میدهد

یکی‌ازدانشمندان‌مشهورعصرما که متوجه‌این‌ایرادبوده درنوشته‌های‌خویش میخواهد چنین وانمود کند که‌سرزمین یونان «علم‌خیز» بوده مثلاآنگونه که خوزستان شکرخیریا کرمان زیره‌خیراست روشن‌است که چنین‌حرفی هیچ ارزش علمی ندارد وبالاترین سخنی که دراین زمینه می‌توان پذیرفت آنست که فیثاغورث و افلاطون بعلوم جهان آنروز آشنا شده بوده‌اند ودر سامان کردن‌آنهادرزمان خودشان کوشیده وخودوشاگردانشان، رشته‌هایی ازدانشهارا ازکتابهایی بزبان یونانی درآورده ونظرهائی برآنچه بوده ، احیاناً افزوده‌اند خود یونانیان قدیم بهره‌جویی این دوفیلسوف را ازعلوم شرقی گواهی کرده‌اند . بویژه هرکس بفلسفه معروف بافلاطونی یااشراقی آشنا باشد نیك میداند که این همـان فلسفه ایرانی‌است که ازروزگاران خیلی قدیم درایران رواج‌داشته‌و ازآن بفلسفه خسروانی‌تعبیر می کرده‌اند.

انگیزه رواج این بدفهمیها بشمر از آن بوده که حوادث زمانه بویژه تاخت وتاز اسکندر مکدونی سبب شد که کتابهای دانشی ایرانی درروزگاران باستان نابود گردد در همین زمان است که بخش بزرگی از آن کتابها به یونان ومصر منتقل وبزبان یونانی وقبطی ترجمه شده سپس باردیگر در آغاز دوره ساسانی وهمچنین دردوره اسلامی، برخی ازاین دانشها از راه کتابهای سوریانی بایران برگشته است

ملت ایران از کهترین مردمانی است که خط داشته است وبگفته‌های ابن‌النديم [4] درزمان جمشید ایرانیان توانسته‌اند اختراع خط کنند ودانسته‌های خودرا درسینه کتابها اندوخته سازند ابوعبدالله محمدپور عبدوس جهشیاری درگذشته سال ۳۳۱ هجری که ازدبیران پهلوی‌دان روزگار عباسی است گوید لهراسب نخستین کسی است که سازمان دیوانهای دولتی را پدید آورده دیوان حسابداری ودیوان سپاه ودیوان زمینهای کشاورزی را بنیاد نهاده وشهر بلخ را پی افکنده است [5]

ابن‌النديم درفصلی، که ازخطها (قلمها) گفتگو می کند ازیك خط ایرانی نام می برد که علم طب وفلسفه باآن نوشته‌میشده ونام آن خطرا «نیم کستج» یانیم کشته‌می گویدونمونه‌ای ازآنرا نیزدر کتاب‌خودنگاریده است هم‌بناز افزوده ایرانیان خط دیگری داشته‌اند بنام «راز دبیره» که منطق وفلسفه بسا آن نوشته میشد و شامل بیست وچهارشکل بود وبرخی ازشکلها نقطه داشته است

ابن‌النديم پیش‌ازاین‌سخنان ازیك خط ایرانی نامبرده که‌بمنزله خط‌آوا (نت)نویسی درامرور بوده‌وسیصد وشصت وپنج نشانه داشته‌است‌او گفته‌است «ایرانیان خط دیگری داشته‌اندکه آنرا (ویسب دبیره) نامند وشامل سیصد وشصت وپنج حرف بوده وبوسیله آن اطوارخساره ومروا ومرغوا

۴ــ الفهرست ص ۲۷ــ۲٤

۵ــ الوزراء والکتاب ۲ــ۱(چ قاهره)

وشرشر آنها وهرطنینی که بگوشها میرسید واشاره‌های چشم ونگرش وغمزه ومانسده‌هـای آنهارا می‌نگاشتند نمونه‌آن حط بدست ما نرسیده وامروز (عصر مؤلف‌الفهرست‌سدهٔ‌چهارم‌هجری) کسی ازایرانیان‌آنرا نمی‌داند

علی‌پورحسین مسعودی‌نام این خط ایرانی‌را «کشن دبیره» بمعنی خط همگانی‌یاد کرده که بامعنی «ویسب دبیره» یکی است وتوضیح داده که‌بااین حط زبان ملتهای دیگروهرای جانوران وآواهای دیگرنوشته میشدوشماره حروف و صداهای آنرا ١٦٠ نگاره نوشته است[٦]

باری ازروی دلیلها ونشانه‌هایی که ما دربخش دوم این کتاب ازآنها گسترده‌ترسخن خواهیم گفت ، بیچون وچرا میتوان پذیرفت که ازباستان زمان کشورایران‌یکی ازگذرگاهها وپرورشگاههای بزرگ تمدن‌وفرهنگ آدمیان بوده‌وهمواره دراین کشوربرای‌آموختن ویادگرفتن دانش‌وفرهنگ، کانونهای فروزانی برپا بوده است که ازجمله‌آنهایکی نیز - دانشگاه‌شاپور گرد - است که یادی از آن درکتابها بازمانده و سرچشمهٔ اصلی دانشها و فرهنگ روزگاراسلامی‌است

دردیباچه سخن گفته شد برخی ازدانشمندان اروپا دوست میداشته‌اند، نشان افتخارهرکارعلمی، همیشه‌برسینه اروپائیان‌آویزان باشد واگردرجایی برای انجام‌چنین‌کاری راه بازنبود ، دست‌کم باحدسهای بی‌دلیل ، انجام‌کار علمی‌را بمسیحیان نسبت‌دهند، هرچند آن‌مسیحیان ازگروه نسطوری‌باشند که دستگاههای ارتدوکس وکاتولیك بیشك باآنان دشمن بوده‌اند درباره بنیادگذاری دانشگاه شاپورگرد وبنیادگذارآن افسوس که اظهار نظرهایی برهمین روال‌شده‌وهیچکدام، بهیچ‌دلیل حتی‌نشانه‌ای استوارنیست اما چون این‌حدسهای بیدلیل اززبان‌برخی‌خاورشناسان نام بارگوشده است، کسانی که خیلی‌فریفته ودلباخته‌اروپایند ، کسانی که می‌پندارند یاوانمودمی‌کنند که می‌پندارند ، هرچه اروپایی گفت درست است وچون وچرا پذیرنیست ، آن حدسهارا بسیار تکرار کرده‌اند تارفته رفته مطلب که درنخست بچهره

---

٦ - التنبیه والاشراف ص۸۰

حدسی اظهار گردیده بوده دراثر تکرار تا آنجا درمغزها جایگزین شده وریشه دوانیده است که بدیده بسیاری ازمردم شکل یك واقعیت تاریخی‌را بخود گرفته است

نویسنده درآغازسخن ترجمه اظهارنظرحدس آمیردوتن ازخاورشناسان نامی‌را دراین زمینه یاد کرده‌ام ودرباره هر کدام بکوتاهی ملاحظاتی نوشته‌ام دراینجا باید بر آن ملاحظات بیفزایم . مهمترین پایه حدس این دانشمندان که دانشگاه‌شاپور گردرا یك مدرسه مذهبی ، وانمود کرده‌اند،مسیحی بودن خاندان بخت یشوع است که درروزگاراسلامی دراین دانشگـــاه تدریس می کرده‌اند وریاست بیمارستان دانشکده پزشکی دانشگاه ، نیزیك چندی بدست آنان بوده‌است

گفتم درعصراسلامی، زیرا بفرض‌آنکه پدر جورجیوس همزمان منصور عباسی که نامی از اودر کتابها نمانده است، باز ازاستادان دانشکده‌پزشکی شاپور گرد باشد ، ناچار باید زمان دخالت این خانواده را درآن دانشگاه، ازمیانه‌های روزگار خلافت اموی جلوتر نبرد زیرا اگر نیاکان جورجیوس در دانشکدهٔ پزشکی شاپور گرد بازهم سمتی میداشتند ، نام‌آنان‌دست کم مانند نام تیادورس پزشك که میگویند مورد لطف شاپور دوم وبهـرام گور بوده یا تیادوق پزشك‌حجاج پوریوسف ثقفی والی ستمگر عراق‌در کتابهای تاریخ وسیر باز می‌ماند [۷]

کریستن سن از روی اینکه نام یکی از «درستبد» ها در عصـر خسرو اول، جبرئیل ، قید شده ، تاریخ بنیاد شدن دانشگاه را تا زمـان انوشروان بالا برده است درحالیکه دانسته نیست این نام درست ضبط شده و بدست‌ما رسیده واین جبرئیل نیز ازخاندان بخت یشوع بوده یا نه بعلاوه نامبرده برپا کردن دانشگاه را به «مسیحیان مطرود از روم شرقی» نسبت می‌دهد ..

۷- الفهرست ص ٤٣٦

خاندان بخت یشوع را نمی‌توان بنام مسیحی بودن ، مطرود از روم و مهاجر از کشورهای زیر چیرگی دولت بیزانس بحساب آورد برعکس این گمان . دلیلهایی در دست است که نشان میدهد این خانواده از ایرانیانی بوده‌اند که مانند هزارها ایرانی دیگر کیش مسیحی نسطوری را پذیرفته و در پناه دولت ایران آزادانه آیین مذهبی خویش را انجام میداده‌اند

نخستین دلیل براین مطلب لغت « بخت » تیکه اول نام آنان است که بفارسی پهلوی معنی ـ نجات یافته را دارد و رویهمرفته آن نام بمعنی (نجات یافته مسیح) است این نام مانند نامهای « نجات‌الله » و « نجات‌علی » است که از نامهای رایج مردم در زمان ما بشمار میآید دوم فارسی سخن گفتن خانوادهٔ بخت یشوع و دلبستگی آنان به نگهداری این زبان در خانوادهٔ خودشان است ، حتی در زمان گرمی بازار زبان عربی و رسمی شدن این زبان در دستگاههای دولتی ورواج عرب مآبی بهترین دلیل اینکه این خانواده مهاجر رومی نبوده‌اند ، بلکه ایرانی نسطوری‌اند که مرکز جاثلیق نشین آنها شهر مداین در پناه شاهنشاهی ایران بوده ، هواخواهی است که خاندان برمکی (خالد ، یحیی ، فضل و جعفر) از این خانواده میکرده‌اند برای اینکه این گفته‌ها بی دلیل نماند ، ترجمه چند روایت را که نشان دهندهٔ دلبستگی خاندان بختیشوع بزبان فارسی حتی در هنگام چیرگی عرب است در زیر میآورم ابن ابی‌اصیبعه در کتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء نوشته است

« در سال ۱٤۸ (هجری) جورجیوس برای درمان بیماری منصور عباسی به بغداد آورده شد وچون نزد منصور رسید، بفارسی وعربی اورا درود گفت»[۸]

جمال‌الدین قفطی روایتی دارد که نشان میدهد فرزندان جورجیوس حتی پس از زمان درازی زیستن در بغداد وار خوان بخشش خلیفگان عرب متنعم شدن ، باز زبان فارسی را نگه داشته و باآن زبان سخن می گفته‌اند این نویسنده در ذیل عنوان جبرئیل پور بختیشوع نوشته است

۸ ـ طبقات الاطباء ص ۳۷

« جبرئیل برای ابراهیم پور مهدی می گفت یکروز نزد فضل پورسهل (ذوالریاستین) که تازه مسلمان شده وختنه گردیده بود ، رفتم « دیدمش نشسته وقرآن درکنارش بود ومیخواند ، گفتم .

« چون بینی نامهٔ ایـزد را ، گفت خوش چون کلیله و دمنه » [۹]

باید درنظر داشت که فضل پور سهل وزیر معروف عباسی برای اینکه بتواند درکارهای بزرگ دولتی درآید با اشارهٔ یحیی پور خالد برمکی در بزرگی بدست مامون عباسی مسلمان‌شده اوپس ازآنکه تـوانست امین را براندازد و مأمون را بخلیفگی نشاند میکوشید با انتقال خلافت از دودمان عباسیان بعلویان ، راه را برای بازگردانیدن استقلال ایران بازکند

برگزیدن رنـگ سبز بجای سیاه که شعار ساسانیان بوده است وبادست فضل انجام گرفت وچندی روان بود ، نماینده همین اندیشه او است .

باری این روایت جای شکی باقی نمیگـذاردکه خـاندان بخت یشوع ایرانی مسیحی بوده‌اند نه مهاجر مطرود ازکشورهای زیرچیرگی‌حکومت بیزانس بعلاوه نویسنده تاکنون در هیچ سندی ندیده‌ام که گفته شده باشد اینان دانشگاه شاپورگردرا بنیاد نهاده‌اند برای اینکه گفتگوی ماهرچه بهتر روشن گردد نام چندتن دیگر از پزشکان ایرانی را که مسیحی بوده‌و برخی ازآنان نیز در دانشگاه شاپورگرد خدمت میکرده‌اند ، یاد می کنم

سهل اهـوازی : این مرد که پزشکی دانا وشوخ طبع بوده درکتابها معروف به « سهل کوسج » است . می گویند چون مرد شوخی بوده وریش انبوهی نیزداشته‌او را به شوخی کوسج (کوسه) می گفته‌اند ابن‌ابی‌اصیبعه دربارهٔ این پزشك چنین نـگاشته است

« سهل کوسه پدر شاپور از مردم اهواز است ودرفن پـزشکی دانا بوده لیکن دانش او باندازهٔ پسرش شاپور نبود در زبان اوگویش خوزی‌آشکار وبسیار شوخ طبع بود و او سه پسر داشت شاپور یوحنا خداویه » [۱۰]

۹- قفطی ص ۱۴۰

۱۰ – ابن‌ابی‌اصیبعه ص ۹۸و۹۹

چنانکه از نام پسر میانه سهل فهمیده میشود، این پزشك اهوازی پیرو دین مسیح بوده لیکن بایرانی بودن خود نیز می‌بالیده بدلیل‌آنکه نام پسر بزرگش را شاپور و کوچکش را خداویه نهاده بوده سهل چنانکه گفتم پزشکی شوخ طبع‌بوده و وصیت‌نامهٔ شوخی‌آمیزی برای خودش ترتیب‌داده و منتشر کرده بود که درآن نام جبرئیل پسر بختیشوع نیز بشوخی برده شده است و یاد این شوخی که دو پزشك با یکدیگر داشته‌اند، در کتابهای تاریخ پزشکان بار مانده است

شاپور پسر سهل اهوازی . این مرد از پزشکان بسیار دانا بوده و مدتها ریاست بیمارستان شاپورگرد را بعهده داشته است ابن‌الندیم‌الوراق درزیر نام او چنین‌آورده

«شاپور پورسهل‌رئیس‌بیمارستان‌شاپور گرد(جندی‌شاپور)واردانشمندان»
«پیشین است کتاب قرابادین او (فارماکولوژی) در بیمارستانها و دارو-»
«فروشیها پایه‌کارها است این کتاب شامل ۲۲ باب است ونیزشاپور کتاب»
«دیگری دارد بنام نیروی خوراکیهاو-ود وزیان‌آنها شاپوردر۲۱ ذی‌الحجه»
«سال۲۵۵هجری در گذشته است»[۱۱]

عیسی پسرچهاربخت: ابن‌الندیم درباره این پزشك گفته‌است

«این‌مرداز‌اهل‌شاپورگرد (جندی شاپور)است و کتابی‌دارد بنام نیروی»
«داروهای ساده که بترتیب حروف الفبایی نوشته شده‌است»

علی‌پورزبل طبری درباره این پزشك دانا که از مردم طبرستان بوده ودرخدمت خاندان قارن میزیسته ابن‌الندیم چنین میگوید

«ابوالحسن علی‌پورسهل‌طبری دبیرماریار پورقارن بود وبادست‌معتصم»
«مسلمان‌شد ودانشمندی خودرانشان داد پس‌دررمره ندیمان متوکل‌درآمد»
«واین کتابها از اوست فردوس‌الحکمه شامل سی مقاله وهرمقاله شامل۳۶۰»
«فصل تحفة‌الملوك کناش‌الحضره منافع‌الاغذیه والاشربه والعقاقیر»

۱۱ — الفهرست ص ۴۲۹-۴۲۷-۴۲۶

ماسرجویه بصری : این‌پزشك درزمان‌خلافت مروان‌حکم (۶۵هجری) میزیسته وچنانکه ابن جلجل اندلسی که کتاب طبقات‌الاطباء خودرا درسال ۳۷۷ هجری‌تمام کرده، نوشته است،ماسرجویه پیرومذهب یهود بوده‌است [۱۲]

ماسویه‌وپسرش‌یوحنا نیز هر دو از پزشکان نامور روزگار مأمون و معتصم عباسی‌اند و از مردم خوزستان بوده‌اند و در دانش پزشکی بجایگاه والایی رسیده بوده‌اند[۱۳]

ایشان که نام‌برده‌شدندهمرمان‌خاندان‌بخت‌یشوع‌بوده‌اندواراپرانیانی‌اند که مذهب مسیحی نسطوری را پذیرفته بوده‌اند پس بصرف اینکه خاندان بخت یشوع در بیمارستان شاپور گرد سمتی داشته و مسیحی نیز بوده‌اند، نمیتوان باتکاء بهم بستن این دو نکته ، دانشگاه شاپور گرد را از تأسیسات مسیحیان نسطوری مطرود از کشور بیزانس دانست

روانشاد ارتور کریستن سن که سخن او را در آغاز گفتار خود بازگو کردیم ، تاریخ تأسیس دانشگاه را از زمانی که‌له‌سترنج نشان داده بالاتر میبرد و بزمان خسرو اول میرساند

افسوس که این‌پژوهشگر نیز مطلب‌را بگونه‌ای باابهام وپیچیده گذرانیده وسروته سخن را بهم‌آورده است که نمیتوان ازروال گفته‌اورمان‌ثابتی‌هرچند نزدیك باشد، برای بنیاد گذاری این دانشگاه تعیین کرد

سستی نظریه این تاریخنویس را با دودلیل میتوان نشان داد. دلیل‌اول باریافتن حارث بن کلده ثقفی بحضورخسرو اول است حارث از مردم طایف درحجاز بوده و دانسته نیست چطور شده درجوانی بایران آمده و توانسته است در دانشگاه شاپور گرد درس بخواند ودرآن فرهیخته‌شود قفطی در زیرنام حارث بن کلده میگوید

«حارث پور کلده پور عمر پور علاج ثقفی است درایران درشاپور گرد

---

۱۲ - ابن‌جلجل ص۶۱

۱۳ - ابن جلجل ص ۷۷

(جندی سابور) طب آموخت ودر آنجا طبابت کرد و پول‌دار شد» [۱٤]

این پزشک نخستین کس از عربها است که نواختن بربط را در ایران آموخته و چون بحجاز برگشته است فن موسیقی و نواختن این ساز را در آنجا رواج داده است حدس میزنیم حارث فن موسقی و نواختن بربط را در دانشگاه شاپورگرد یادگرفته باشد زیرا درآن زمان گذشته ازآنکه موسیقی شاخه‌ای از ریاضات بشمار میآمده است، نواختن برخی آوازها در برخی بیماریها دربردیك بستر بیمار، يك گونه درمان وچاره گری بوده‌است و آیین باور تا پنجاه سال پیش که طب قدیم مسوخ نشده بود، در شهر های ایران رواج داشت

حارث بحضور خسرو اول بار یافته و با او بگفت وشنود علمی پرداخته است که شرح آن گفت وشنود در کتابهای تاریخ پزشکان نگاریده است

هرچند در کتابهای سیر واخبار، داستانهای مربوط به نضربن حارث که پس ازجنگ بدر کشته شده وحارث درآمیخته است و تاریخ حیات حارث پزشك را آشفته کرده‌است، باز چنانچه زمان فرهیخته شدن حارث بن کلده را از دانشگاه شاپور گرد پایین بیاوریم، ناچاریم تاریخ تأسیس دانشگاه را پیش از روزگار پادشاهی خسرو اول بدانیم

آنچه این مطلب رابهتراستوارمیکند روایتی است که قفطی درفصل (ج) زیر نام جبرئیل‌آورده است قفطی چنین میگوید:

«درسال بیستم ازسلطنت خسرو (انوشروان) دانشمندان انجمن شدند»
«و مسائل علمی میانشان بگفتگو درآمد و پاسخ‌آن مسائل روشن گردید و»
«این داستان درهمه جا مشهور است ریاست این انجمن علمی با جبرئیل»
«درستاذ (درستبد) بود که پزشك ویژه خسرو،بود» [۱٥]

باید یادآوری کرد واژه (درستبد) که در کتاب قفطی‌بشکل (درستاد) نوشته‌شده‌يك‌پایگاه‌بلنددولتی‌درروزگارساسانی بوده‌و بمعنی‌وزیر بهداری‌است

۱٤– قفطی ص ۱٦۱

۱٥– همان کتاب‌ص ۳٤ و۱۳۳

وشکل کامل آن(ایران‌درستبذ)است‌مانند.ایران‌سپاهبذ یاایران‌دبیر بذودیگرها وظیفه ایران درستذ نگرش در کارپزشکان‌وبیمارستانها وروبهمرفته‌نهداشت مردم بوده [۱۶]

این روایت نشان میدهد که دانشگاه شاپورگرد پیش ازپادشاهی خسرو اول وجود داشته که حارث‌پور کلده توانسته درآن دانش‌آموزد وپس‌ازپایان دانش‌آموزی مدتی درایران بپزشکی پردارد وپولدارشود ودرکارش آنچنان مشهوروصاحب عنوان گردد ، تا بتواند بنام یك دانشمند بحضور خسرو اول که خود در علم و فرهنگ پایه والایی داشته است ، بار یابد و با شاهنشاه گفت وشنود کند

برای‌اینکه این سخن خود راکاملترسازیم ، بجاست دراینجاازیك‌پزشك بزرگ دیگرایرانی نام‌می‌بریم این‌دانشمند گرانقدر برزویه طبیب است که میگویند کتاب کلیله ودمنه را اززبان سنسکریت بفارسی ترجمه کرده‌است

برزویه شرح حال خود رانوشته بوده وروزبه (ابن‌مقفع)آن شرحال را دردیباچه ترجمه کلیله‌و دمنه‌بعربی برگردانیده‌و هنگامی که کلیله و دمنه باردیگر بفارسی امروزین برگردانیده شد ، آن مقدمه نیز از عربی ترجمه شده است

برزویه که درروزگارخسرو اول سمت ایران در ستذ را دارابوده‌خوداو درشرح حال خویش چنین میگوید

«پدرم ازاسواران بود (فرماندهان سپاه) ومادرم از خاندان علماء دین‌زردشت اول نعمتی که خدای تعالی برمن تازه گردانید دوستی پدرومادر »
«بود و شفقت ایشان برحال من چنانکه از فرزندان دیگرمستثنی بودم و»
«بمزیت تربیت وترشیح مخصوص شدم چون سال عمرم بهفت رسید ، مرا»
«برخواندن طب تحریض نمودند وچندانکه اندك پایه وقوف افتاد وفضیلت»
«آنرا بشناختم برغبتی صادق وحرصی غالب درتعلیم‌آن‌میکوشیدم تا بدان»
«صنعت شهرتی تمام یافتم‌ودرمعالجه بیماران مهتدی شدم »

۱۶- کریستن‌سن ص ۴۴۵/۶

«آنگاه نفس خویش رامیانه چهار کار که تکاپوی اهل دنیا ازآن‌نتواند،
«گذشت مخیر گردانیدم: وفورمال ولذات حال وذکرسایر وثواب باقی،
«پوشیده نماند که علم طب بنزدیك همه خردمندان ودرهمه دنیا ستوده‌است،
«ودر کتب طب آورده‌اند که فاضلترین اطبا آنست که برعلاج ازجهت ثواب،
«آخرت مواظبت نماید که بملازمت آن سیرت، نصیب دنیا کاملتر بیابد و،
«رستکاری عقبی مدخر گردد چنانکه غرض کشاورزدرپرا کندن تخم‌دانه،
«باشد که قوت اوست اما کاه که علف ستور است خود به تبع‌حاصل آید»
«درجمله دراین‌کاراقبال‌تمام کردم‌وهرجا اربیماری نشان یافتم که درروی‌امید،
«صحت بود، معالجه بروجه حسبت کردم و چون یك چندی بگذشت و،
«طایفه‌ازامثال خودرا درمال وجاه برخویش سابق‌دیدم،نفس‌بدان‌مایل گشت،
«وتمنی مراتب این جهانی‌برخاطر گذشتن گرفت ونزدیك‌آمد که‌پای ازجای،
«برود باخود گفتم. ای‌نفس نمیان منافع ومضارخویش‌فرق‌نمیتوانی کردن،
«وخردمند چگونه‌آرزوی چیزی کند که رنج وتعب‌آن بسیارباشد و انتفاع،
«واستمتاع ازآن‌اندك واگردرعاقبت‌کارها و هجرت بسوی گور فکرتی‌شافی،
«وواجب‌داری‌حرص‌وشره این‌عالم‌فانی برتوسرآید چون‌براین‌سیاقت،
«درمناصحت نفس مبالغت‌نمودم براه راست بازآمد وبرغبتی صادق وحسبتی،
«بی‌ریا رو بعلاج بیماران آوردم تا بمیامن‌آن درهای روزی برمن گشاده،
«گشت وصلات ومواهب پادشاهان برمن متواترشد وپیش ازسفروبعد ازآن،
«انواع‌دوستکامی ونعمت دیدم وبجاه ومال ازامثال واقران بگذشتم» [۱۷]

ژرف بینی درشرح‌حال برزویه که بقلم خود اونوشته شده است،آشکارا نشان میدهد که فن پزشکی پیش اززمان پادشاهی خسرواول درایران رواج داشته‌است‌وپزشك‌شدن‌هیچگاه وابسته‌مسیحی گردیدن‌نبوده است دورنیست

۱۷- ایران درزمان ساسانیان ص٤٤٧. شکل‌آغاز شدن این‌شرح حال (بیوگرافی) درست مانند شرح حالی است که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا برای خود نگاشته و در مقدمه دانش‌نامه علایی چاپ شده است و این نکته ایست که در تاریخ ادبیات ایران نیازمند بررسی است

که برزویه‌مانند حارث‌پور کلده نیز از کسانی بوده که‌دردانشگاه‌شاپور گرد درس خوانده ودرآن دانشگاه فریخته شده است

ازآنچه تا اینجا گفته شد ، روشن میگردد که تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد خیلی پیش از آغاز اسلام ونیز سده‌ها پیش ازروزگار پادشاهی خسرواول است ونیز روشن گردید که این دانشگاه خیلی بزرگتر ومهمتراز يك مدرسه مذهبی بوده که دردیرها نگفتهٔ کریستن‌سن برپا میکرده‌اند ،و اگربوده بیشتر وسیله‌ای برای تبلیغات مذهبی بوده‌تاپیش‌بردن‌علوم‌وفنون

پس باید جستجو کرد ودید بنیادگذاراین دانشگاه چه کسی و تاریخ تأسیس‌آن درچه زمانی است ؛

خوشبختانه برای‌روشن‌ساختن‌این‌دو مطلب‌بسیار مهم،دلیلهاونشانه‌هابدست ما افتاده‌است که رویهمرفته آنها بهر دوپرسش پاسخ درستی تواندداد

این دلائل و نشانه ها که در آینده نزديك بروشنگری آنها خواهیم پرداخت ، آشکارمیسازد دانشگاه شاپور گرد درروزگارشهریاری‌شاپوراول ساسانی (۲۷۱–۲٤٥) که در کتابهای عربی بنام « سابورالجنود»مشهور است وبفرمان همین‌شهریار بنیاد نهاده‌شده است و تاریخ‌تأسیس‌آن‌میانه سالهای ۲٦۳تا۲۷۱ میلادی است .

ایبك برای‌اینکه خواننده این کتاب بهتر بارج دلیلها و نشانه‌هایی که فراهم‌شده است ، پی‌برد ، نخست ترجمه باقی روایات را در زیر یکان یکان میآوریم وآنگاه‌بتجزیه‌وتحلیل آنهاخواهیم پرداخت . لیکن پیش‌ازآوردن هر روایت‌دیگر، شایسته‌است نخست تیکه اخیر گفته ابومعشر بلخی‌رایکبار دیگربازگو کنیم ابومعشر درباره‌کارهای علمی اردشیر بابکان چنین گفته است :

« ... پس از آن بکشورهای هندوستان وچین فرستاد وکتابهایی که»
«در آنجاها نهاده شده‌بود آوردند ونیز کتابهائی از رومآوردند واز آنها»
«نسخه‌برداری گردید وآنچه ازکتابها درایران اینگوشه‌وآنگوشه باقی»

«مانده بود بدست آورد وفراهم کرد وپس از او پسرش شاپوردنباله کارش»
«راگرفت تا اینکه همگی بفارسی برگردانیده شد.» [۱۸]

چنانکه در این روایت می‌بینید ، بنیادگذار شهریاری ساسانیان ، پس‌از پدیدآوردن یگانگی‌در کشور کوشیده‌است‌باردیگر ایران‌را مرکزفرهنگ ودانش جهان سازد وبفرمان او بوده است که کتابهای ایرانی را ازاین گوشه‌و آن گوشه تا آنجاکه از دستبرد آشوبهای زمانه درامان مانده بوده ، فراهم کرده‌اند ونیز از هندوستان وچین‌و روم کتابهایی آورده و بفارسی‌ترجمه کرده‌اند وپس‌از اردشیر پسرش‌شاپور اول (۲۷۱–۲۴۰م) این کار علمی را دنبال کرده وبرای‌فروزان ساختن کانون علم‌و فرهنگ در این کشور تلاش کرده‌است

گفته خود ابن‌الندیم که از ناشران کتاب «وراق» درسدهٔ چهارم‌هجری» «است‌وترجمهٔ آن درزیرآورده میشود، دلیل‌دیگری است که‌سخن ابو معشر» «بلخی را استوارمیسازداب‌الندیم میگوید «ایرانیان‌مقداری‌از علوم را در» «قدیم که‌ازجمله آنهاعلم‌منطق‌وعلم طب‌بود ترجمه کرده‌اند وعبدالله‌پورمقفع» «(روزبه) و دیگران آنها را بعربی برگردانیده‌اند» [۱۹]

همین نویسنده درفصل پزشکی از کتاب‌خود افزوده است :

«کتاب سیرک‌نامه(؟) راعبدالله‌بن‌علی ازفارسی‌بعربی‌بر گردانیده است »
«این کتاب نخست از هندی بفارسی ترجمه شده‌است »

درزمینه رواج علم طب درخورسان روایتی ازطبری دردست است که گفته محمد پور اسحاق وابومعشر را در باره اینکه بفرمان اردشیر وپسرش شاپور کتابهایی ازهندی‌بفارسی ترجمه‌شده‌است‌تاییدمیکند

طبری که بیش‌ازنیم‌سده پیش از محمد پور اسحاق میزیسته گفته‌است «شاپورپزشکی‌ازهندوستان خواست‌اوراآوردند ودرشهر کرخ شوش» [۲۰]

۱۸- الفهرست ص ۳۴۷
۱۹- همان کتاب ص ۴۳۵
۲۰- شهر کرخ درکنار رودخانه کرخه درشمال غربی شوش

نشیمن دادندو وچون این‌پزشك مرد دانش‌اورا مردم شوش بمیراث بردند و ازاینجا است که‌مردم این ناحیه ازایران در پزشکی ازدیگران برتراند[۲۱]

آری دانشمندی وویژ گیهای اخلاقی این‌شهر بارسب‌شده که‌مردم‌تندیسه اورا دردروازه غار شاپور تنگ چوکان تاسده های بسیار پس از ظهور اسلام بیرارجمندبدارند وبه گفته‌حمدالله مستوفی‌درصفحه۱۵۲ کتاب نزهةالقلوب « شاهان آن ولایت آنرا معزز ومکرم دارند وبزیارت اوروند ودر و روغن مالند »

آنچه روایت گفته شده دربالا را در باره دلبستگی اردشیر ساسکان و پسرش شاپور اول به‌نشر دانش‌وفرهنگ استوار،میدارد، سخن ابن‌البلخی در فارسنامه است اودرصفحه ۶۲ میگوید :

«شاپور همچون پدرش حکیم‌بود وعلم دوست‌وشجاع وسخی‌بود »

بار آنچه مطلب را بیش ازاین روشن واستوارمیدارد ، بخشی‌اخیرسخن جمال الدین‌قفطی است که بخش نخستین آنرا پیش ازاین‌نقل کرده‌ایم بخش اخیر آن روایت چنین‌است

« چون دختر قیصررا بانجا آوردند (شهر شاپور گرد) بهمراه او از»
«هرصنف که نیاز داشتند نیز مردمی آوردند ازجمله پزشکان دانشمندی»
«همراه او باایران آمدند وچون درآنجا نشیمن گرفتندآغاز کردندجوانان»
«محل را پزشکی بیاموزند وپیشرفت کارشان‌دردانش‌روز بروز بیشتروبهتر»
«شدوقانونهای درمان را بهتر از دیگران مرتب کردندتادراین دانشهابسیار»
«بنام وبرجسته شدند »

« گروهی ازمردم شیوه آنان رادرپزشکی برشیوه یونانی‌وهندی‌برتری»
«میدهندوبهتر میشمارند زیرا ایشان نیکیهای هردودسته‌را گرفته‌وآنچه‌خود»
« کشف کرده برآنها افزوده‌اند درنتیجهٔ برای دانش‌پزشکی دستور ها و»
«قانونها و کتابها آماده شد که درآنها از هر پیشرفتی در این‌دانش گفتگو»
«شده بود »[۲۲]

۲۱- طبری ج۱ص ۸۴۵

۲۲- قفطی ص۱۳۴—۱۳۳ بفرمان شاپور اول ساخته شده بود

روایاتی که‌ترجمه بخشی‌ازآنها پیش‌از این‌آورده شد،برای‌هر پژوهندهٔ بیطرف جای تردید باقی نمیگذارد که دانشگاه شاپور گرد خیلی بزرگتر ووالاترازیك مدرسه‌مذهبی‌مسیحی بوده که‌دربرخی‌دیرهابه گفتهٔ کریستن‌سن بجهت تبلیغ شاخه‌هایی از دین‌مسیح، اگر راست باشد،بر پا میکرده‌اند و آموزاکهای آنها بیشتر بجادو و جنبل وافسانه‌های معجزات قدیسان آلوده بوده‌تاحقایق علمی وسود وزیان گیاهان و خوراکیها

رویهمرفتهٔ این روایتها بویـژه سخن قفطی صریح نشان میدهد که این دانشگاه یك مرکربزرك پژوهشگری علمی بوده وحاصل‌آن پژوهشگریها بشکل قانونهای درمانی و داروئی در کتابها نگاریده می‌شده است. بیشك دیوان دانش که درروزگار هارون‌الرشید عباسی و پسرش مأمون بکوشش ایرانیان دربغداد بشکل (انستیتو)های کنونی ایجاد شده بوده و پایه گذار انتقال علوم اززبان فارسی‌وسوریانی بزبان‌عربی است، تقلیدی ازپژوهشخانه دانشگاه شاپورگرد بوده است دلیل دیگر این مطلب فزونی درآمیختن نامهای داروهای گیاهی وکانی از زبان فارسی بزبان عربی در عصر ترجمه دانشها باین زبان است

بااینکه مترجمان زبان عربی را زبان رسمی دینی میدانستند یا ازبیم غوغای عامه وانمود میکردند که چنین باورمیدارند وتلاش‌بسیاری کرده‌اند تاآنجاکه‌میسرشان‌بوده دربرابر نامهای‌فارسی‌نامهائی‌ازریشه‌زبان‌عربی‌بنهند، ذوخمسة اصابع (پنج انگشت) ولسان‌الثور(گاوزبان) ولسان‌العصافیر(زبان گنجشك) وصدهامانندایهاجعل کنند[۲۳] بازازنامگذاریهای پزشکی‌ودارویی زبان فارسی، بیش ازهرزبان دیگربکتابهای عربی راه‌یافته‌حتی درواژه‌هایی که میگویند ازاصل یونانی وسوریانی است، شکستگیهایی که نشانهٔ فارسی شدن‌آنها پیش ازدرآمدن بزبان عربی است،دیده میشود واین موضوع‌خود

۲۳- درباره این مطالب درمقدمهٔ کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی که جداگانه چاپ شده است بطور کامل بحث گردیده است.

بحث دلکشی‌است و بررسی‌آن میتواند رازحقیقی کارهایی را که‌درعصر ترجمه علوم بربان عربی شده است، هویدا سازد

درابنجا اگردرباره تخت طاقدیس نیزاشاره‌ای کنم، بیجا نخواهد بود تخت طاقدیس که در کاخ شاهی شهر گنزك (شیز) در آذربادگان بوده و در سال ٦٢٤ میلادی بوسیله بیزانسیان نابود شده است یك فلك نمای کاملی بوده است که برمانده‌های آن‌درامروز، نیز برتریهایی میداشته ثعالبی دربارهٔ این طاقدیس یافلك‌نما چنین گوید (Planetarium)

«این سریری بود ازعاج وساج که صفایح ونرده‌های آن ازسیم وزربود ۱۸۰ ذراع «(۹۰ مترطول و۱۵۰ ذراع (۷۵ متر)عرض داشت وروی پله‌های آنرا باچوب سیاه وآبنوس زر کوب» فرش کرده بودند آسمانه این تخت از زر ولاجورد بود وصورفلکی وبروج سماوی وهفت اقلیم وصورپادشاهان و هیأتهای آنانرا درمجالس‌بزم وایام رزم وهنگام شکاردران نقش کرده بودند ودرآن آلتی بود برای تعیین ساعات روز چهارقالی‌اردیبای زربافته مرصع بمروارید وباقوت در آن گسترده بودند که هر یك بایکی از فصول سال مناسب بود »[٢٤]

فردوسی در بارهٔ تخت طاقدیس چنین فرموده است

شمار ستاره ده و دو و هفت	همان‌ماه تابان‌زبرجی که‌رفت
چه زوایستاده ، چه‌مانده بجای	بدیدی بچشم سر، اختر گرای
شب‌نیز دیدی که‌چندی گذشت	سپهر ازبرخاك بر چند گشت

ارتور کریستن‌سن گوید

«ونیز سایبان گنبد مانند، متحرکی داشت که برآن سیارات هفتگانه» «ودوازده برج واشکال مختلفه قمررا نقش کرده بودند که در اوقات معین» «باران می‌بارانیده وبانك‌رعد میکرده‌است واین ساعت عجیب درقصرشاهی»

٢٤- ایران درزمان ساسانیان

«کنزك نزدیك آتشکده شاهنشاهی آذر گشسب واقع بود ، هرقل‌آن‌کاخ »
«وآن ساعت وآن آتشکده‌را ویران کرد »

برای‌اینکه خواننده بداند که متعصبان بیزانس درآن‌روزگاردرسدچه خرافه‌هایی گرفتاربوده‌اند، روایت‌دیگری‌را که کریستن‌سن ازلسان کدرنوس (Kedrenos) درباره تخت طاقدیس نقل کرده است در زیرمیآورم کدرنوس گوید :

«قیصر (هرقل) پس‌از انهزام پرویز درسال ٦٢٤ میلادی واردکاخ کنزك»
«شد بت‌خسرو (؟)را دید که هیاتی هولناك داشت وتصویر پرویز را نیز »
«مشاهده کرد که دربالای کاخ‌برتختی قرار گرفته‌بود . این‌تخت بکره‌بزرگی»
«شباهت داشت مانندآسمان ودر پیرامون آن خورشید و ماه و ستارگان »
بودند که کفارآنهارا میپرستیدند (؟) وتصویر رسولان پادشاه نیز در اطراف»
«آن بود که هریك عصایی دردست داشتند دراین‌گنبد بفرمان دشمن خدا»
«(منظور او خسرو پرویز است) آلاتی تعبیه کرده بودند کــه قطراتی چون»
«باران فرومیریخت وآواری رعدآسا بگوش میرسانید »[۲۵]

علی‌پور حسین مسعودی درباره‌آثار شهر کنــزك در سدهٔ چهارم هجری سخنی دارد که‌چون مربوط بگفتگوی ماست ، ترجمه‌آنرا نیزدرزیرمیآورم

... آنان (اشکانیان) زمستانهارا درعراق ونابستانهارا درشیز (کنزك»
«درسرزمین آذربادگان میگذرانیدند ودرآنجا آثار شگفتی ازساختمانها»
«ونگاره‌ها است کــه درآنها بارنگهــای شگفت آور ، صورتهای فلکــی و »
«ستارگان وآنچه درجهان ازخشکی ودریا وآباد وویران وکانها ورستنیها »
« وجانور ودیگر چیزهای شگفت انگیزهست کشیده‌اند »[۲٦]

شیز نام دیگر شهر گنزك‌است که‌آتشکده آذر گشسب‌یابگفته‌مسعودی (آذرخوش) درآن نهاده بوده است واین شهر بداشتن صنــایع چوب بسیــار مشهور بوده ازاینروا‌ست که‌لغت «شیزی» درزبان عربی بمعنی‌آبنوس وکاسه وظرفهای چوبی نیزبکار رفته است

۲۵ــ همان کتاب ص٤٠ - ٤٨٩

۲٦ــ التنبیه والاشراف ص۸۳

روایت مسعودی نشان میدهد که تا سدهٔ چهارم هجری یعنی درحدود چهارصد سال پس‌از تاخت‌وتاز هرقل و پس‌از تاخت‌وتاز اعراب ، باز ازنقاشی های دیوارهای کاخ کنزك مقداری باقی بوده که موجب شگفتی مسعودی‌شده است . موضوع این‌نقاشیها دلیل گویایی بررونق علم ستاره شناسی وجغرافیا ونقشهٔ کشی‌ونگاره گری درعصر ساسانی است

باری ژرف‌بینی درآنچه تااینجا گفته شد ، نشان میدهد که ایرانیان روزگار ساسانی تاچه مرحله درریاضیات‌وستاره شناسی پیش‌رفته بوده‌اند و تاکجا از راستی بدور است و نچسبنده که حدس بزنیم چندتن از مردمی که طاقدیس را (Planetarium) ابزار بت‌پرستی میپنداشته‌اند ، برای مردمی که طاقدیسها میساخته‌اند،دانشگاه بنیاد نهاده وعلم ودانش ارمغان آورده‌اند بگمان من حتی‌تصور چنان حدسی‌نیز بسیار دشوار است

در دنباله گفتگویی که‌دربـاره فلك‌نمای مشهور بطاقدیس ، کرده شد ، شایسته است خلاصه‌ای ازنوشته فیلوستراتوس (Philostratos) رومی را که همزمان‌اشکانیان است‌وزندگی اوبتقریب میانه سالهای (۲٤٤ - ۱۷۲میلادی) بوده درباره‌کاخ شاهی تیسبون ، برآنچه گفته‌شد بیفزاییم او گفته است

«شیروانی کاخ‌شاهی‌در‌بابل (تیسبون)از مفرغ بوده واشعه‌آفتاب وماه‌از»
«آن منعکس گردیده ، جلوه‌شگفت‌انگیزی‌بآن‌میداد رواقها وچهاراطاقها»
«را باسیم وزر زینت داده بودند واین زینتها بردیوارها بسان پرده نقاشی»
«مینمود موضوع این نقاشیها از افسانه‌های یونانی مانند اندرومیه [۲۷] یا»
«اورنه ودیگرها گرفته شده بود ونیز ازموضوع نقاشیهای مذکور وقایع»
«لشکر کشی پارسیها به‌یونان بود مثلا داتیس ، ناکرس را خراب میکند ،»
«ارتافرن ارتیری را محاصره کرده . خشایارشادرجنگهای نامیش فاتح‌است ،»
«جنگ ترموبیل تسخیرآتن خشك شدن رودها از کثرت نفرات قشون»
«خشایارشا . ساختن پل بردریا (داردانل) کندن‌کانال درکوه‌آتس سقف»

۲۷ - این‌تعبیر، از دریچه اندیشه نویسنده رومی است

«یکی‌ازاطاقهاآسمان‌راباستارگان میسمود ونیزخدایانی را که اشکانیان[۲۸]»
«میپرستیدند این‌کارها را با یاقوت‌کبودآسمانی وسنگهای دیگر انجام»
«داده بودند در همین اطاق شاه برای محاکمه وحکم دادن می‌نشست»
«چهار چرخ سحرانگیز زرین که‌برمحور خود میچرخیدند از سقف اطاق»
«آویزان بود این چرخها را زبان خدایان میدانستند وعقیده داشتند که»
«گردش روزگار را تعیین میسماید وبشاه میگوید اگر فراموش کنی که»
«بشری وخودرا فوق‌آن‌بدانی گرفتار غضب (نی مه‌زیس؟) خواهی‌شد این»
«چرخها را مغانی که درقصر بودند مجانش میاویختند»[۲۹]

سخن این‌نویسنده رومی‌نشان میدهد که‌درعصر اشکانی نطیرفلك نمای طاقدیس‌نیز وجود داشته است‌وچهارچرخی که‌این نویسنده رومی‌بآنهااشاره کرده دستگاهی بوده که امروزآنرا (Orriary) میگویند و گردش سیارات را نشان میدهد

شاید اگرروزی‌نسخه‌ای از زیج ایرانی که زیرنام «ادوا الهرارات»بعربی ترجمه شده بوده وگویا زیج شهریار عصر ساسانی را از روی‌آن استخراج کرده‌اند ، بدست‌آید معلوم گردد ایرانیان خیلی پیش ازبطلمیوس اقدام باندازه گیری خط ممروز یانصف‌النهار کرده‌اند [۳۰]

گمان میکنم‌تااینجا بی‌پایه‌بودن حدسهایی را که درباره تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور کرد ومؤسس‌آن‌زده شده روشن کرد باشم ورمان‌آن فرا رسیده باشد که نظر خودرا درباره هردونکته‌آشکارتربیان نمایم. لیکن ماز برای‌آماده‌شدن‌زمینه‌سخن‌باید درباره‌کارهای‌شاپوراول اندکی گفتگوکنیم

شاپور درآغاز پادشاهی گرفتار جنگ با دولت روم بود و بدیهی است درچنین حالی نمیتوانست‌کارهای علمی را که پدرش‌آغاز کرده بودچنانکه باید وشاید دنبال کند.

---

۲۸ - این‌نیز از بدفهمیهای‌اواست اشکانیان پیروآیین‌مهر بوده‌اند نه‌چند گانه‌پرست

۲۹ - ترجمه عیناً ازتاریخ ایران‌باستان ص ۹ - ۲٦٥۸ نقل شده

۳۰ - دراین ز... دانشمند گرامی آقای‌ذبیح‌اله‌بهروز پژوهشهای بسیاردلکشی دارند که‌امیداست بزودی‌آنهارا چاپ ومنتشر سازند

این جنگ درسال ۲٤٤ میلادی بصلحی انجامیده که تا سال ۲٥۸ میلادی بمدت ۱٤ سال پاییده است شاپور دراین مدت بگفتهٔ استاد عباس شوشتری (مهرین) بآبادی کشور پرداخته و درخورستان وفارس وخراسان شهرهایی پی افکنده است ۳۰

روایت ابوحنیفه دینوری که ترجمه آنرا پیش ازاین نقل کردیم، ناظر بر پیشرفتهای شاپور اول درجنگی است که بصلح سال ۲٤٤ میلادی خاتمه یافته است لیکن روایت قفطی وابن عبری درمختصر الدول که اسارت والریانوس در آنها بشکل (عروس بران) دختر قیصر جلوه گر است، ناظر بجنگهای دورهٔ دوم شاپور با رومیان است

بنظر میرسد بفرض که شاپور دردورهٔ ۱٤ ساله صلح نخستین موفق شده است کارهای علمی پدرش را تااندازه‌ای دنبال کند، دشوار است بتوانیم گفت که این شهریار دراین دوره یعنی ازسال ۲٤٤ تا ۲٥۸ دانشگاه شاپور گرد را بنیاد نهاده است بویژه که از لابلای عبارات فقط چنین فهمیده میشود که در دورهٔ دوم مصالحه یعنی سالهای ۲٦۳ تا ۲۷۱ میلادی بنیاد نهاده شده است.

برپایه این نشانه‌ها است که نویسنده بهتر دانستم، تاریخ بنیادگذاری این دانشگاه را در دورهٔ دوم جهانداری شاپور اول قرار دهم، مدت چهارده ساله اول باتوجه بشهرسازیهایی که شاپور درنقاط دیگر ایران کرده و ترمیم ویرانیهایی که دراثر جنگهای ۱٤ ساله پدرش با ملوك طوایف پدیدآمده بود زمان زیادی نیست از اینرو بهتر است باتوجه بنشانه‌های که درسخن قفطی و ابن عنبری در دست داریم، زمان بارور شدن جنبش روزگار ساسانی را در دورهٔ دوم جهانداری شاپور بگیریم

آنچه که این نظر را استوارترمیدارد، افزونه برروایت قفطی وابن عبری، روایت طبری و مسعودی است که هردوتن، بنای شهر شاپور گرد را پس ازختم جنگهای دورهٔ دوم ایران و روم درپادشاهی شاپور اول دانسته وافزوده‌اند که

۳۰ – کارنامه ایرانیان ج ٥ ص٥۸

شاپور ولریانوس امپراطور اسیر روم رادرآن شهرنگه میداشته است روایت ابن‌عبری که از مآخذ مسیحی بر گرفته شده و شکست دولت روم اسیرشدن امپراطور وآوردن او را بشهرشاپور گرد نشکل (عروس بران و جهاز کشان) قلمداد کرده است ، گذشته از اینکه بضد نطری که گفته شد «نیست»آن‌نطر را نیز استوارتر میکند

درآن زمان بدست‌آوردن کتاب از درون وبیرون کشور بآسانی امکان پذیرنبود تازه پس از بدست‌آمدن کتابهایی رونویس کردن‌آنها وسنجیدن جستارهای‌آنها با کتابهائی که ازجاهای دیگر یا بگفتهٔ ابومعشر ازاین گوشه وآن گوشه کشورفراهم‌آمده بوده سالها زمان میخواسته است

باری غرور وخودخواهی والرین امپراطور که درمیدانهای جنگ‌اروپا تازه بر گالهاو گاتها و ژرمنها پیروز شده بود ، سبب گردید که نامبرده‌پیمان صلح سال ۲٤٤ میلادی را درسال ۲٥۸ بهم زند وجنگ میان روم و ایران‌بار دیگرآغاز شود

از قدیم اروپاییان تا زمانی به‌پیمانهای خود پابند میماندند که پیمان بسودآنان بود و بمحض‌آنکه فکرمیکردند میتوانند از راه شکستن پیمان سود بیشتری بدست‌آورند ، از هر گونه پیمان‌شکنی پروایی نداشتند

قیصر پیمان شکن درسال ۲٦۰ میلادی بمیدان جنگ شتافت ایرانیان درآغازکار شهر انتاکیه را باختیار رومیان واگذاشتند ولی‌دیری نپایید که امپراطور مغرور و سپاه زبده روم را در نزدیك شهر ادسه «الرها» در چنبر سخت محاصره خویش گرفتار کردند و والرین هرچه کوشید که بسا خود و سپاهش راازمحاصره‌ایرانیان‌آزاد کند ، برایش میسرنشد . سرانجام درهمان سال (۲٦۰میلادی) خود با بازماندهٔ سپاهش تسلیم ایرانیان شدند

شاپورپس‌ازاین‌جنگ تاریخی‌باردیگرشهر انتاکیه را تصرف کرد و از آنجا بکیلیکیه و کاپادوکیه تاخت و بگفتهٔ مسعودی تا پشت دیوارهای پایتخت بیزانس به پیش رفت و با غنیمتهای فراوان و مردمی که از شهرهای گوناگون همراه برداشته بود بایران بازگشت

درهمین زمان است که شاپور حکومت حیره و اورفه را بعمروبن‌عدی سردودمان آل عدی (منذریان) وا گذار میکند و درسال ۲۶۳ میلادی بشهر شاپور گرد در خوزستان یا بعبارت بهتر (نیلاد) درمیاید و کسانی را که از شهرهای رومهمراه‌آورده‌استباوالرین‌درآنجانشیمن‌میدهد. برخی‌ازمورخان نوشته‌اند که شا پور والرین‌را تاپایان‌عمر درشهرشاپور گردنگه داشته است .

شاپور اول از سال ۲۶۳ تا ۲۷۱ که پایان عمراو است روزگار خود را به‌آبادانی کشور گذرانیده است . چنانکه شادروان شوشتر را که در عهد سلوکیان یااشکانیان‌شکسته بوده‌است ودرنتیجه‌آب ازرود بزرگ‌مشرگان (دودانگه گرگر) بریده‌شده و کشتزارهای میانه‌شوشترتاشادکان خشکیده بود ، دراین‌زمان بسته‌است ونیز بندهاوپلها وسدها قناتهاوکانالهای دیگری که آثارآنها باقیست از این دوره هستند (شکلهای ۸ تا ۱۶)

کوتاه سخن اگر بخواهیم برای جنبش دانشی و فرهنگی‌آغازروزگار ساسانی که بگفتهٔ ابومعشربلخی وسهل‌پور نوبخت بدست اردشیر آغاز شده است و بکوشش این‌شهریارجهانگیر وجهاندار رونق گرفته است یا ، بعبارت بهتر برای مرکزعلمی شاپور گرد ، تاریخی تعیین کنیم سال ۲۶۵ ازهرتاریخ دیگری مناسبتر خواهد بود . از اینرو نویسنده ترجیح میدهم همین سال‌را سرآغاز تأسیس دانشگاه شاپور گرد قرار دهیم .

فردوسی بزرگترین شاعر رزمی جهان ، درباره جای بدارآویخته شدن نیمه‌های تن‌مانی درشهرشاپور گرد واژه بیمارستان را بکار برده است وچون مأخذ گفته‌های او نوشتهٔ خداینامك است ، سخن وی قرینه دیگری است حاکی از اینکه بیمارستان ضمیمه دانشکدهٔ پزشکی شاپور گرد در زمان شهریاری بهرام نوه شاپور اول وجود داشته است . وی گوید :

بیاویختند از در شارسان دیگر ، پیش دیوار بیمارسان

برخی‌ازدانشمندان‌ایرانی‌میگویند دانشگاه‌شاپور گردپیش‌ازشاهنشاهی ساسانیان نیز وجود داشته است . و دلیلشان‌آنست که اگر درایران‌جاهایی

برای یاد دادن پزشکی و ستاره شناسی و کشاورزی و آبیاری پیش از ساسانیان وجود نداشت، چگونه اینهمه نامگذاریهای علمی در این دانشها درزبان فارسی پدیدآمده و برخی از آنها از زبان فارسی بزبانهای اروپایی درآمده است

نویسنده منکر این مطالب نیستم که دانش وفرهنگ در ایران باستان تاترازگاه بلندی بالا رفته بوده و دربخش سوم کتاب نشانه‌ها ودلیلهای این مطلب را نیز یاد کرده‌ام. لیکن تاکنون دلیلی بدست نیامده است که نشان دهد درشهر نیلاد (نیلاط) خوزستان پیش از روزگار ساسانی یك دانشخانه وجود داشته است. پس تاریخ تاسیس دانشگاه‌شاپور گرد را که در گفتگوی ما است، تا زمانی که دلیلهایی تردیرنکی و پیشینه بیشترآن بدست نیامده است، نمیتوان بالاتر از سال ۲٦٥ میلادی قرارداد



شکل ۸ـ پایه های باقیمانده شادروان وپل شاپوری درشوشتر



شکل شماره ۹ ـ بند برارو در شوشتر



شکل شماره ۱۰ـ باقی مانده از سد دختر درشمال شوشتر بر کارون



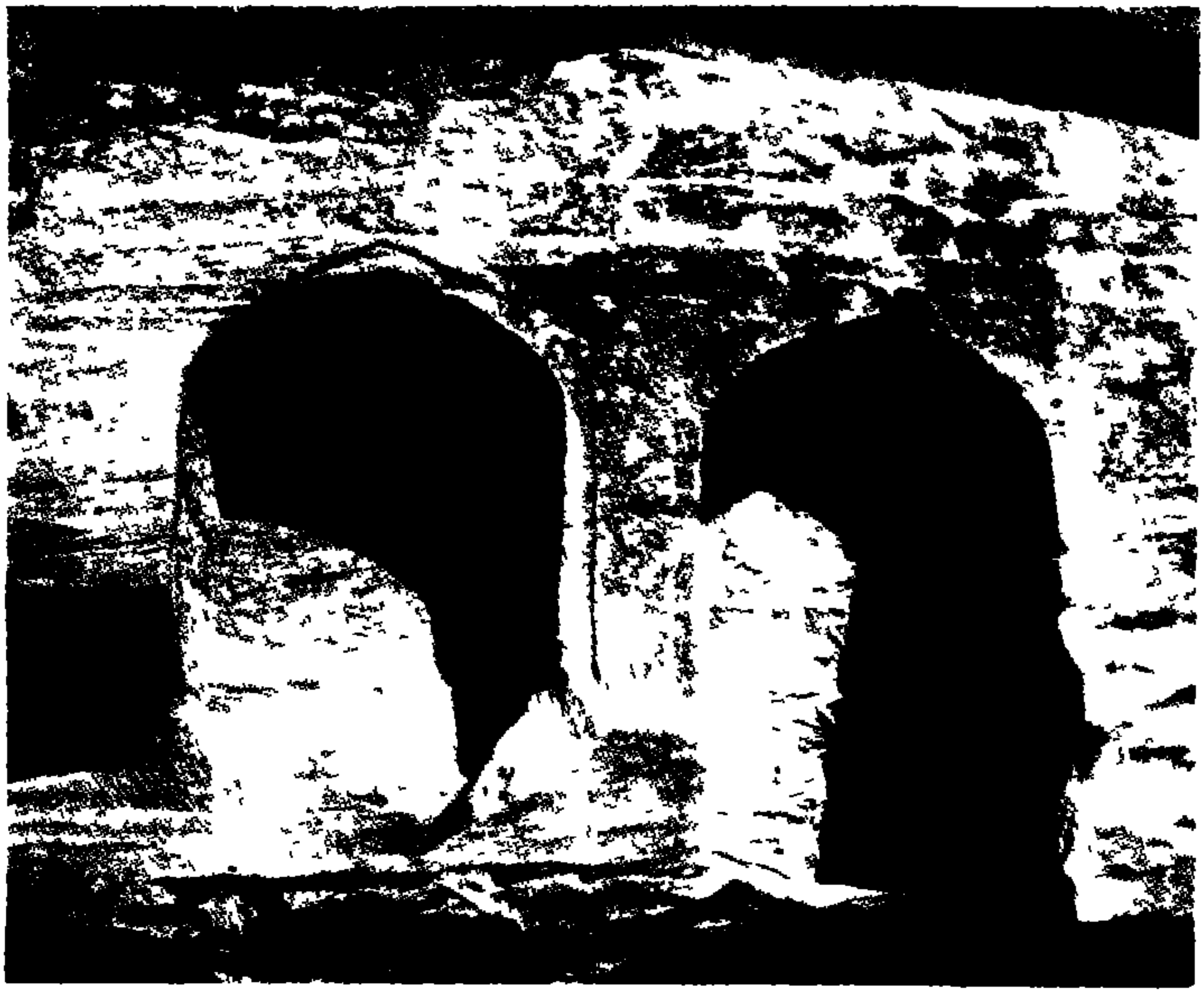
شکل شماره ١١ ــ قسمتی ازدیوارآجری سد ماهی‌باران واقع‌در
٦٠ کیلومتری جنوب شوشتر



شکل شماره ۱۲ ـ پل عماره گچ سنگی در شوشتر



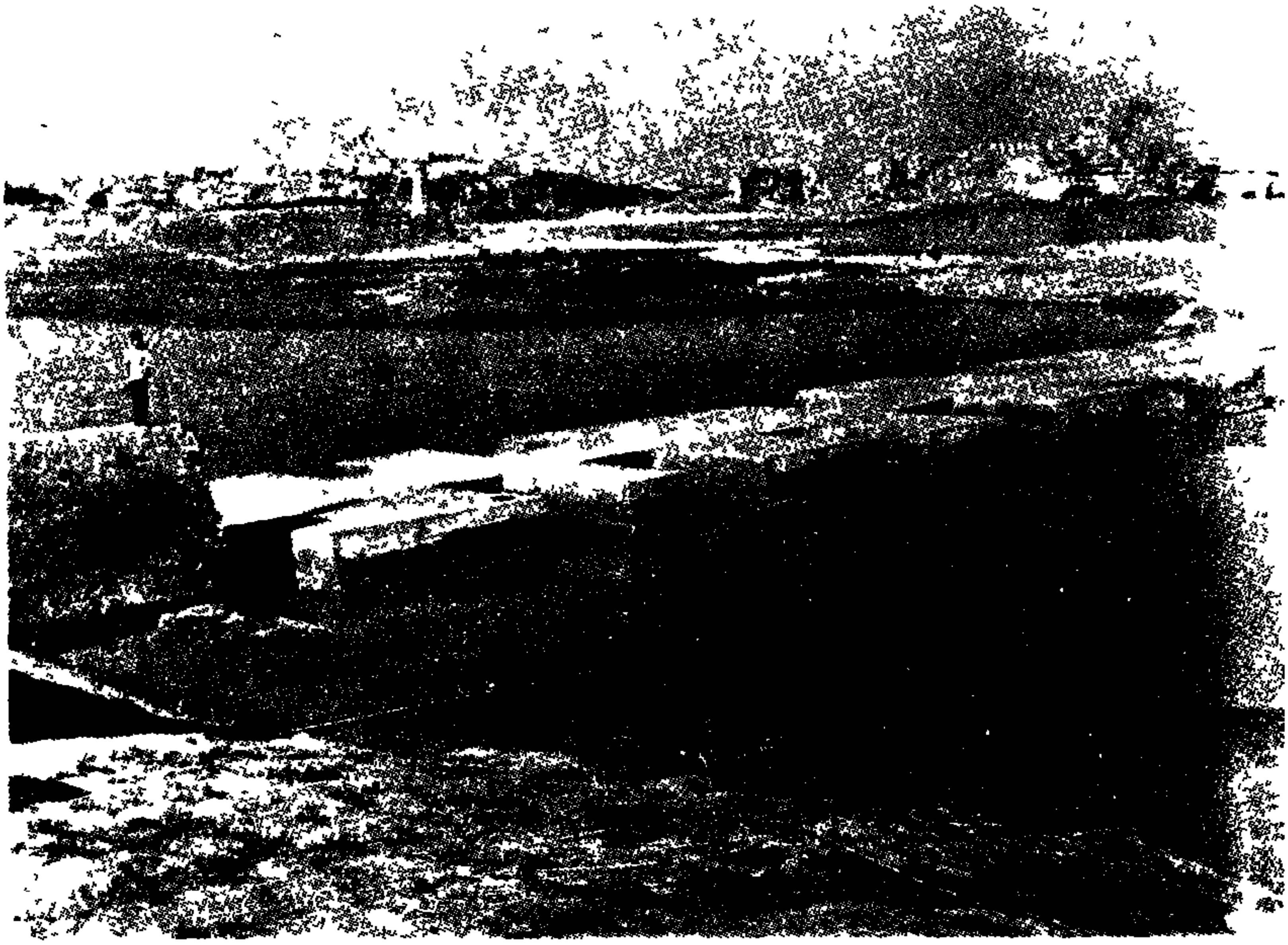
شکل شمارهٔ ۱۳ ـ شوشتر ـ پل ساسانی معروف به پل شاپوری



شکل شمارهٔ ١٤ ــ دهانه های طاقبندی قناتهای ساسانی در شوشتر
نزدیك به پل شاپوری



شکل شمارهٔ ١٥ ـ کانال داریدن



شکل شمارهٔ ١٦ــ دودهانه جدید کانال داریان ودرعقب، دورنمای قلعهٔ سلاسل دیده‌میشود

تأثیر و گسترش زبان فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان

نوشته :

پروفسور محمد باقر

رئیس دانشکده شرق شناسی
دانشکده لاهور

ترجمه : مجید وهرام

نحستین پیوندها و بستگیهای، فرهنگی، اقتصادی وسیاسی مردم ایران وساکنین شبه قارهٔ هند و پاکستان بخش بسیار مهم وحیاتی رادرروابط تاریخی دوملت ایران وپاکستان تشکیل میدهد البته کوششهائی نیز بمنظور بوجود آوردن و زنده نگهداشتن این رابطهٔ تاریخی مبذول گردیده است ولی طریقه نگهداری این پیوندها وروابط با طرح وشکل خاصی انجام نگرفته وروش جامع و سیستماتیکی متداول ننموده است

این حقیقتی مسلم است که پیوندهای همه جانبه ومناسبات دیرین وتاریخی مردم ایران وشبه قارهٔ هند و پاکستان از زمان

شاهنشاهی داریوش هخامنشی (۵۲۲-٤۸٦ پیش ازمیلاد) آغاز گردیده است[۱]

داریوش درمحل تلاقی رودهای کابل وایندوس [۲] نزدیك شهر کاسپاتیروس[۳] ناوگانی چند را که تحت فرماندهی یك نفر یونانی بخش آسیای صغیر بنام سیلاکس[٤] ازاهالی کاریاندا[۵] راماموریت داد که عملیات دریائی خودراازرودخانهٔ ایندوس آغاز کند و باتحقیق ونقشه برداری دقیق راه دریائی مصر را بیابد این اقدام یکی ازطرحهای بسیار عالی داریوش محسوب میشود این عمل داریوش شاهنشاه هخامنشی بمنظور توسعه و کشف راههای دریائی بودضمنا اومیخواست بااین طرح مرزهای شرقی امپراطوری وسیع هخامنشی راازراه دریا به متصرفات غربی‌خود متصل سازد

این ناوگان سی ماه طول کشید تا بمقصد برسد [٦] پس از این مأموریت داریوش بابررسی دقیق (درسال ۵۱۸ پیش ازمیلاد) ارتشی برای فتح سند و پنجاب قدیم روانه ساخت وآنجا راتصرف درآورد

بنا بگفته هرودت[۷] داریوش بیستمین ساتراپ [۸] خود را در این منطقه

۱ـ سامی- علی- پرسپولیس (متن انگلیسی) ص٦۹ــ ایران تالیف گیرشمن ص ۱۳۹

۲ـ Indus

۳ـ Caspatyrus

٤ـ Seylax

۵ـ Caryanda

٦ ـ جلد ۵ کتاب هرودت ص ٤٤ ترجمه‌دکتر گودلی‌می‌نویسد اما وقتیکه‌بیشترآسیاتوسط داریوش‌کشف گردید برودخانه‌ای رسید‌که ایندوس نام داشت‌که درآن تمساح زیادی یافت میشود (وازاین نظر تنها رودخانه جهان است) داریوش میل وافری داشت‌که بداند این رودخانه درکجا بدریا منتهی میشود کشتیهائی راکه توسط سیلاکس اهل کاریاندا رهبری میشد بهمراهی اوعده‌ای ازافراد مورد اعتماد خو رااعزام نمود این عزیمت ازشهر کاسپاتیروس وقریه پاکتیاك آغازشد وکشتیها درمسیر جریان آب رودخانه بطرف مشرق‌براه افتادند ودرطلوع‌آفتاب بدریا رسیدند ودرروی دریا بمسافرت خود ادامه دادند پس ازسی‌ام ماه بمحلی‌که پادشاه مصر راهنمایان فینیقیه‌ای رابرای راهنمائی آنها فرستاده بودکه‌کشتیها ایرانی را بسواحل لیبیا هدایت‌کنند پس ازاین مسافرت دریائی داریوش هندوستان‌را تصرف‌کرد واین دریارا مورد استفاده ایرانیان قرار داد

۷ــ الف‌ـ کتاب Marshall ’ sir’ John دربارهٔ یك راهنمائی تاکسیلا ص ۱۱

بـ‌ـ سرگذشت سه هزارو پانصد ساله ایران ازدکتر ذبیح‌اله صفا ص ۷۰

۸ ـ ساتراپ کلمه‌ایست یونانی بمعنی‌استان وایالت بجای این‌کلمه درپارسی باستان کلمهٔ «خشترپاون» بکار میرفته است . م

تشکیل داد ونیز خاطرنشان میشود که نام هندوستان چهار بار در کتاب اوستا Avesta یاد شده است ولی در واقع مهمترین و بهترین معرف پنجاب فرگرد اول وندیداد Vendidad میباشد که در آن بشرح سرزمین پنجاب پرداخته است

ودراین کتاب ارشادرده محل بسیار خوب بحث شده است که پانزدهمین بخش آن جزو هپته هیندو میباشد که از خاور تا باختر گسترش دارد[9] این هپته هیندو سرزمین حوضه هفت رودخانه است که از آنها دراوستا راجع به پنجاب وسند نام برده شده است

وهفت رودخانهٔ یادشده عبارتند از ویز (Viz)، جلوم (Jhelum)، چناب (Chenab)، راوی (Ravi)، بیاس (Bais)، سوتلج (Sutlej)، سند (Sind) وکابل (Kabul) این رودها درسرزمین سند وپنجاب جریان دارند

این خطه بعدها توسط مسلمین با حذف نامهای سند و کابل وپنجاب یا حوضه پنج رود نامیده شده است

آخرین کاوشهای باستانشناسی که در تیمورگرها[10] بعمل آمده است برای اولین مرتبه درپاکستان موجودیت بقایای ساختمانهای دورهٔ هخامنشی[11] و مصالح ساختمانی آن آشکار گردید دراین محل رابطهٔ قوی فرهنگی همزمان ومشابه آثار ایرانی تائید میگردد

آقای پروفسور ا ـ اچ ـ دانی (A H Dani) رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه پیشاور که در بیست وپنجم سپتامبر ۱۹٦٦ از محل حفاری بازدید بعمل آورد اینطوراظهار داشتند که «آثار بدست آمده فصل نوینی رادرامور باستانشناسی بهوجود آورده است و اکتشافات جدید باستانشناسی نیز محل

---

۹ ـ الف ـ پانزدهمین جاها وروستاهاکه من اهورامزدا بهترین بیافریدم هفت هنداست هپته هندو Hapta - Hindu درآنجا اهریمن پرگزند بستیزه دشتان ناهنگام وگرمای ناهنگام پدید آورد» آناهیتای پورداود ص ۱۲۰ـ۱۱۹ مارشال سرجان ص ۱۱

۹ ـ ب ـ بهکتاب وندیداد فرگرد (۱) ترجمهٔ جمر دارمستر

۱۰ـ Timurgarha

۱۱ـ Achaemenian

واقعی و موقعیت پاکستان جهان قدیم و باستانی را برای ما روشن خواهـد ساخت

پس‌از اینکه حفاری و تحقیقات مقدماتی درمحل جدیدالاکتشاف باتمام رسید احتمالا مرحله بعدی در تابستان سال ۱۹٦۷ آغاز خواهدشد و بنظر میرسد مواد واجراء قابل‌ملاحظهٔ بیشتری که بدست‌خواهد آمد بیش‌ازپیش تاریخ و فرهنگ این منطقه را که انتظار آن‌میرود روشن خواهدنمود

آثار پیدا شده از قبور این ناحیه دقیقاً مشابه آثار بدست آمده قبور منطقه شمال ایران می‌باشد وبا آنهاکاملاارتباطمستقیم دارد وقدمت این‌آثار مطابق‌شده ششم پیش‌از میلاد یعنی به زمان پیش ازتاخت‌وتاز اسکندرنسبت داده شده‌است

مواد کشف شده که‌ضمن حفاری ازتیمور گرهابدست‌آمده‌شامل‌سفالهای بزرگ رنگی میباشد که‌شباهت‌کامل با آثار بدست‌آمده ازخانه‌های دورهٔ هخامنشی را دارا می‌باشد و این هفت‌خانه که هر یك دارای یك آتشکاه هستند این آتشگاهها درروی سکویی برجسته ساخته‌شده‌اند چنین بنظر میرسد یکی ازاین آتشگاههای کشف شده یك آتشکاه همگانی باشد زیرا باسبك بهتری ساخته‌شده‌است ودارای‌ستون‌های‌چهار گوشه‌بوده ودربالای‌هر یك ازآنها گل‌آفتاب گردان[۱۲] کنده‌کاری نموده‌اند ونیز یك‌محل‌برای‌نشستن شخص آتشبان درقسمت تحتانی ساخته‌اند ویك چراغی که با اشیاء بدست آمده فرق دارد وبنظر میرسد که بدورهٔ بودائی تعلق داشته باشد در محل نشستن آتشبان قرار داده بودند »

حتی پس از مرگ داریوش ساتراپها همچنان بحال خود باقی ماندند و حکمرانان سرتاسر نواحی مشخص شبه قارهٔهند وپاکستان زیرنظردولت ایران به‌ساتراپی وحکمرانی گمارده میشدند

۱۲ ــ نقش این‌گل یکی ازمظاهر ایمان واعتقاد ایرانیان به خورشید بوده است م

بنا به‌نوشتهٔ اورسیوس[۱۳] مورح‌یونانی مهرداداول پادشاه اشکانی که از سال ۱۷۳ تا۱۳۶پیش از میلاد درایران پادشاهی کرده‌است [۱۴] دامنهٔ‌متصرفات خود را تا حدود رودخانه ایندوس گسترش داده وسرزمین‌های واقع‌درمیان رودخانه‌های جلوم و ایندوس را زیر فرمان خوددرآورده‌بود [۱۵]

ما منابعی دردست داریم که حاکی ازوجود روابط سیاسی میان‌ایران و شبه قاره هندوپاکستان تا سدهٔ دوم پس‌از میلاد می‌باشد اما بنا باظهارعقیده نویسندگان عصر حاضر در تمام دوره های یاد شده زبان معمول ایرانیان فارسی یادری نبوده‌است [۱۶]

برابر گمان عمومی وآخرین تحقیقات که انجام شده است زبان پارسی مانده‌ایست از زبان پهلوی که در حدود سدهٔ یکم تادوم پس‌ازمیلاد در ایران متداول بوده است

واین دوره باحکومت کوشانیها که بربخشی ازشبه‌قارهٔ هندو پاکستان حکمرانی میکرده‌اند همزمان بوده است

کوشانیها که پایتخت آنها پیشاور بود قلمرو حکومت خود را تا بعضی ازاستانهای شرقی ایران گسترش دادند [۱۷] و بدین لحاظ میتوان اظهار نظر

۱۳ـ Oresius

۱۴ ـ کتاب سرگذشت سه هزاروپانصد ساله ایران تالیف دکتر ذبیح‌اله صفا ص۸

۱۵ ـ الف . کتاب ۵ـ ۷ اورسیوس‌که درص۷۸ آن‌کتاب Sixth Great Oriental Menarchy راولیسون نقل شده است .

۱۵ ـ ب ژوستین Xii, 6,8 میگویدکه مهرداد اول قلمروخودرا ازپائین فرات تاهندوکش‌وسعت دادو ولایات سیستان وآراچوزیای‌غربی راتصرف درآورد ولی‌نظریه دیگری نیزوجود داردکه اوقلمروش را در سرزمین‌های ایندوس توسعه میداد محققاً ژوستین نتواسته است قصد اورا آشکار سازد شاید ارزش عمل اورا باین‌ترتیب بتوان تصحیح کردکه‌نظروی این‌بوده استکه‌مهرداد درتمام‌دوره سلطنتش درمشرق زمین سرگرم بوده استوروش اوشمال بسبب موقعیت وحرکت‌همسایه اونوشکی Noshki از بلوچستان به‌کابل وبطرف میانه حوضه رودجلمد وایندوس که باطمی ادامه داشته بوده است رجوع شود به‌کتاب (Marshall,s Guide to Taxila.)

۱۶ ـ دکترمعین مقدمه برهان‌قاطع ص ۲۷ ودرکتاب زبانهای دوهزارساله افغانستان مادرزبان فارسی‌دری

۱۷ ـ ادواردمیشل تاریخ هندوستان ص ۶۴ـ۶۶

نمود که کوشانیهانخستین کسانی‌ازشبه قارهٔهندوپاکستان‌بودند که توانستند با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار سازند و زبان پارسی را درسدهٔ یکم یا دوم پس‌از میلاد درسرزمین شبه قارهٔ هندوپاکستان رواج‌بدهند [۱۸]

بنا براین زمانیکه زبان پارسی باین خطه آورده شد باید در حدود دوهزارسال پیش باشد چنانکه این‌بیان بوسیله سنگنبشته‌ای که از کوشانیها با خط یونانی در سرخ کتل[۱۹] طخارستان[۲۰] که دارای کلمات فارسی یا رومی می‌باشد بدست‌آمده تائید میگردد [۲۱]

و چون تاکنون نه در ایران و نه درجای دیگرنمونه‌ای از نثر یا شعر فارسی متعلق به آن زمان یافت نشده است از ایرو کسی نمیتواند بطور قاطع این تصور و گمان را اثبات کند ونیزما ضمن حفاری مجدداً آثارمربوط به اواخر سدهٔ سوم میلادی بدست آوردیم که حاکی از مسافرت مانی پایه گذارآیین مانوی(۲۷٦و۲۱٦و۲۱۵میلادی) است که درآن زمان برای اشاعه آیین خویش روانه شبه قارهٔ هند وپاکستان شده بود

ابوریحان بیرونی (اوایل سدهٔ یازدهم میلادی) در کتاب کرونولوژی ملل قدیم که توسط ساچائو Sachau's (ترجمه‌شده (ص ۱۹۱) بشرح زیراین موضوع‌را تفسیرمیکند[۲۲]

«پس مانی به‌چین‌وهند وست رفت ودرآنجا به پراکندن دین خود پرداخت پس از مراجعت به (ایران) بهرام او را به جرم نقض‌پیمان دستگیر و اعدامش نمود »

---

۱۸ ـ محیط طباطبائی مقاله فارسی هندی روزنامه پارس شیراز ٤ آوریل ۱۹٦٦

۱۹ ـ Sorkhkatal -

۲۰ ـ Tokharestan

۲۱ ـ تحقیقات آفریقائی وشرقی درسال ۱۹٦۰ ونشریه آسیائی ۱۹٦۱

۲۲ـ ابی‌الریحان محمدبن احمدالبیرونی ـ آثارالباقیه ص ۲۰۹ـ «فعاب الی‌الهند والصین والتبت‌ودعاهناك ثم رجع فحبسه بهرام وقتله لانه نقض الشريط واباح‌الدم»

بمجرد اعدام مانی که همزمان با سلطنت بهرام اول ساسانی در سراسر ایران بود (۲۷۳-۲۷۶ میلادی) عده‌ای از طرفداران او از بیم راه شبه قاره هندوپاکستان را درپیش گرفتند وبآن نواحی روی آوردند

قدیمی‌ترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان هند شناخته شده ترجمه فارسی رساله‌ای بنام رهربه قلم چاندراگوپته [۲۳] بسال(۲۹۳ – ۳۲۲ پیش از میلاد) هنگامیکه وزیراعظم چاناکیا یا کانتیلیا[۲۴] بود تالیف نمود این کتاب در سدهٔ هشتم پس‌از میلاد توسط پزشك و فیلسوف معروف هندی بنام منکه[۲۵] وقتیکه برای‌معالجه بیماری‌هارون‌الرشید به‌بغداد رفت‌ترجمه شد منکه بعدها دین خود را تغییرداد ومسلمان شد[۲۶]ورسالهٔ چاناکیا را وی برای یحیی بن‌خالدبن برمکی وزیرهارون الرشد (۱۷۷–۱۷۰) ترجمه کرد متأسفانه‌ترجمه فارسی‌این‌رساله‌اکنون‌دردست نیست بهتراست‌بگوئیم این کتاب قدیمی‌ترین نمونهٔ معرف نثر پارسی بوده است که در اواخر سدهٔ هشتم میلادی به‌رشته تحریر درآمده است [۲۷]

۲۳ـ Chandragupta

۲٤ ـ Kantılya or Chanakya

۲۵ ـ Manaka

۲٦ ـ الف وکان‌منکة‌الطبیب‌الهندی صحیح‌الاسلام کان‌اسلامة بعدالمناظرة والاستقصار والتثبت (الجاحظ کتاب الحیوان ج ۷ ، ص ٦۵ .

ب ـ این منکه الهندی یك مسلمان خوبی بود اواسلام را پس ازرسیدگی ومناظره وتوجیه قبول‌کرد

۲۷ ـ ص الاطباء ص۳۳ـ می‌نویسد کتابی که شاناق Chanakya نوشته بود کتاب ازرنده ای بنام کتاب‌السموم است. (کتابی مربوط بسموم وخواص آن) این کتاب دارای پنج مقاله است وبزبان سسکریت‌نوشته شده بود. منکةالهندی جزئیات آنرابزبان فارسی تشریح کرده است ومردی‌بنام‌ابوحاتم البلخی در واقع مسئول نوشتن ترجمه فارسی آن شد این ابوحاتم بنحو احسن درنویسندگی و جمله ـ پردازی آن دقت نمودوحق مطلب را بخوبی ادا نمود وآنرا پس ازتصحیح به‌برامکه یحیی‌ابن‌خالد، وزیر هارون‌الرشید تقدیم نمودووی باهمکاری موکل خود یك نسخه ازآنرا برای مامون پسر هارون الرشید با دستخط خودنوشت ومامون باموکل خود عباس سیدالجمری مطالعه کرد منکةالهندی یك استاد داروساز بود وهمچنین یك فیزیسین عالی وعاقلی بود اوهمچنین یك فیلسوف بود وهمچنین اودر تمام علوم ایرانی زمان خود ممارست واقتدار وافری داشت ولیزبه زبانهای سسکریت هندی وزبان پارسی تسلط کامل

همچنین به‌منابع دیگری که ازمتون سسکریت بزبان فارسی بر گردانده شده برمیخوریم[۲۸] ولی تاریخ دقیق آنها بدرستی معلوم نیست

از اواسط سدهٔ دهم میلادی زبان پارسی بطوریکه ابواسحاق ابراهیم اصطخری[۲۹] درمسالك و ممالك (۹۵۱–۳٤۰) نوشته است زبان متداول مردم مکران بوده‌است وهمین زبان بطورروزافزونی درشبه‌قارهٔ هند و پاکستان رواج می‌یافت

«وکذالك زی اهل الملتان لسانهم الارروالمیازرولسان اهل المنصوره و نواحیها العربیه والسندیه ولسان اهل مکران الفارسیه والمکریه»

مردم ملتان (Multan) شلوار ونوعی ردا می‌پوشیده‌اند ومردم منصوراه (Maosurah)، ملتان وهمسایه آنها عربی وسندی صحبت میکرده‌اند

تأثیرزبان وآداب ورسوم ایرانی بطرق مختلفه دراین نواحی برای دویست سال (VIZ) دیگر تاسدهٔ دوازدهم هجری (زمان ادریس) رو به گسترش نهاده بود که وی در کتاب معروف جغرافیای خود به آن اشاره کرده است (۱۱٦٦/٥٦٠/۱۱۰۰/٤۹۳) ادریسی در کتاب «نزهت المیشاق فی ختیراق الافاق» چنین مینویسد

داشت اوکتاب شاناق الهندی راار سسکریت بفارسی ترجمه نمودواز عهده اینکار بخوبی برآمد اودر زمان خلیفه هارون‌الرشید زندگی میکرد واز هندوستان بعراق مسافرت کرد وزمانیکه خلیفه مریض بود او اجازه دخول وشرفیابی راداشت واورا معالجه نمود من (نگارنده) ازمطالعه بعضی کتب دریافته ام (نگارنده) که نام منکه درجزو اعضاء محفلی که به ترجمه سسکریت بفارسی وعربی اشتغال داشته اند ذکرشده بود وآن گروه عبارت بودنداز ایشاق، سلیمان، علی‌الهاشمی نقل ازکتاب (اخبارالحلما) و برامکه ومن میگویم (نگارنده) یك روز خلیفه هارون‌الرشید بمرض پیچیده وسختی گرفتار آمده بود پزشکان زیادی اورا معاینه نمودند ولی هرگز ازمرض خلیفه اطلاع حاصل نکردند ابوعمر العجمی یکی ازمباشران خلیفه وی راراهنمائی کردکه دانشمند وپزشکی معروف درهندوستان بنام منکه زندگی میکند خلیفه ممکن است شخصی رابرای دعوت اواعزام دارد تاشاید اوبتواند خلیفه را از این رنج برهاند چنان گذشت هارون‌الرشید منکه رادعوت کرد منکه خلیفه راازآن مرض رهائی بخشید

۲۸ ـ کتاب چاراکا Charaka متن عربی ۱۲۳ ومتن انگلیسی ۲۱۳

کتاب ابن‌اصیبعه ۲ـ۳۲ وترجمه انگلیسی چارکاچا ـ کلکته ۱۹۲٥

۲۹ـ المسالك والممالك ص ۱۰٥ تالیف ابواسحق ابراهیم اصطخری وزبان مردم مکران پارسی بود ومکرانی ترجمه مسالك وممالك ص ۱٥۱

زبان مردم مکران فارسی و مکرانی است وآنها بههردو زبان تکلم می کنند[۳۰] پوشاك قاطبهٔ مردم ازنوعی بلوز باآستین‌های بلندمیباشدولی‌اکثرآتجاروطبقات‌اشرافی‌این نوع‌لباس می‌پوشند وردا و دستاری طلائی بعنوان عمامه مانند بازرگانان پارسی ، عراقی به سر می‌بستند شامل بوده است[۳۱]

البته هنگامیکه ایرانیان بیشتردرسرزمینهای شبه‌قارهٔ هند و پاکستان شروع به داد وستد ورفت وآمد نمودند مردم این شبه قاره بیشتر به زبان پارسی آشنائی پیدا کردند مخصوصاً پس ازروی‌کارآمدن سلسله غزنویان ارتباط این دو کشور همسایه افزایش یافت‌وساکنین شبه‌قاره‌هند وپاکستان به نوشتن نثروسرودن شعر فارسی بارغبت بیشتری پرداختند

این بود شمه‌ای از گسترش زبان وآداب ورسوم وتأثیرآن‌در روزگاران پیش ازمیلاد تا نیمهٔ سدهٔ دوازدهم که توسط مورخان و جغرافیدانان ضبط شده و بررسی ومطالعه بیشتر زبان پارسی که اززمان‌حاضر بیش‌ازپیش‌توسعه یافته‌است ازحوصله این مقاله خارج می‌باشد وبشرح‌آن نمی‌پردازیم

پایان

منابع این مقاله :

فارسی :

۱ــ ابن ابی صیبعه ــ عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ــ قاهره ــ ۱۲۹۹ .

۲ــ البیرونی ــ ابوریحان محمدبن احمد . ــ کتاب البیرونی فی تحقیق ماللهند ــ حیدر آباد ۱۹۵۸ .

۳ــ البیرونی ابی‌الریحان محمدبن‌احمدالخوارزمی، کتاب الآثارالباقیة من قرون‌الخالیة ــ لایپزیك ــ ۱۸۷٦ .

٤ــ اصطخری ابواسحاق‌ابراهیم ــ الممالك‌والممالك ــ قاهره . ۱۹٦۱

٥ــ افشار ــ ایرج ــ ترجمه ممالك‌ومسالك . تهران ۱۳۳۰ .

۳۰ــ المسالك والممالك ص ۱٥۱

۳۱ــ مقبول احمد و هند و سرزمینهای همسایه ها ص٤۸ــ٤۷

٦ـ افشار ـ ایرج ـ یادداشتهای فزوینی ـ ج ٥ ـ تهران /۱۳۳۹ .
٧ـ الجاحظ ـ کتاب الحیوان ـ ج ٧ ـ قاهره ـ ۱۳۳٥ .
٨ـ حسی عبدلحی ـ زبان دوهزار سال قبل افغانستان یا مادر زبان دری ـ کابل ۱۳۳۲ .
٩ـ صدیقی دکتر غلامحسین بعضی از کهن‌ترین آثار نثر فارسی (مقاله‌ای در مجله دانشکده ادبیات تیرماه ۱۳۲٥)
۱۰ـ صفا دکتر ذبیح‌الله سرگذشت سه هزار و پانصد ساله ایران (ضمیمه شماره دیماه ۱۳۳۸ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران)

منابع خارجی :

1— Bulletin of the School of Oriental and African Sudies
2— Darmsteter, James the Vendidad, Oxford, 1880
3— Durant, will, our Oriental Heritage, New York 1954
4— Edwardes, MICHAEL, Ahistory of INDIA, Banbay 1961
5— Ghirshman, R. IRAN , Banbay 1954
MCM XXI
6— Godley, D , Heradotus with an English Translation London,
MC MXXI.
7— Havell, E B The History of Arvan Rule 1918
8— Journal Asiatique, 1958 and 1961
9— Maghul Ahmad, INDIA and Neighbauring tesrtitris Leiden 1960
10— Marshall, Sir John A GUIDE to TAXILA Cambiridge, 1960
11— Powell- Price Z C A History of INDIA New York 1958
12— Rawlison, George, the Sixth Great Oriental Monarchy London, 1973
13— Shcau Dr Edward C , Alberui's Indian (2 vols), Labore 1962
14— Sachau. Dr C E Cbronalogy of Ancient Nation, London 1962
15— Sanni, Dr Ali, Perspolis, Shiraz 1954.

۲۵ـ صفا، دکتر ذبیح‌الله، **سرگذشت سه‌هزار وپانصد ساله ایران** –
(ضمیمه شماره دیماه ۱۳۳۸ مجله دانشکده ادبیات‌دانشگاه تهران) –

۲٦ـ طباطبائی، استاد محیط **فارسی هند**
(روزنامه پارس شیراز ، شماره ۲۹۹۷ ، مورخ ۲ آوریل ۱۹٦٦)

۲۷ـ معین، دکتر محمد، **برهان قاطع** (جلد اول)
(مقدمه ب دیگر زبانهای ایرانی) – تهران ، ۱۳۳۰ –

BIBLIOGRAPHY

1 *Bulletin of the School of Oriental & African Studies, 1960*

2 Darmesteter, James, *The Vendidad (The Zend-Avesta* Part I), Oxford, 1880.

3. Durant, Will, *Our Oriental Heritage,* New York, 1954

4 Edwardes, Michael, *A History of India,* Bombay, 1961.

5 Ghirshman, R , *Iran* Bombay, 1954.

6. Godley, A D , *Herodotus with an English Translation,* London MCMXXI.

7 Havell, E B , *The History of Aryan Rule in India from the earliest time to the death of Akbar*, 1918

8. *Journal Asiatique, 1958 and 1961.*

9 Maqbul Ahmad, S , *India X the Neighbouring Territories in the Kitab Nuzhat al-Mushtag fi-Khatiraq al-Afay,* Leiden, 1960

10 Marshall, Sir John, *A Guide to Taxila,* Cambridge, 1960

11 Powell-Price, J C *A History of India,* New York, 1958

12 Rawlinson, George, *The Sixth Great Oriental Monarchy,* London, 1873.

13 Sachau, Dr C E *Chronology of Ancient Nations,* London 1879

14 Sachau, Dr. Edward C., Alberuni's *India* (2 vols), Lahore, 1962

15 Sami, Dr Ali, *Persepolis,* Shiraz, 1954.

١٦ـ ابن‌ابی اصیبعه، عیون الادبأ فی طبقات الاطباء ص‌ـ٢ـ قاهره ١٢٩٩ـ

١٧ـ البیرونی، ابوالریحان محمدبن احمد، کتاب البیرونی فی تحقیق ماللهندـ حیدر آباد ـ ١٩٥٨

١٨ـ البیرونی، ابی الریحان محمدبن‌احمد الخوارزی، **کتاب‌الاثار الباقیة من‌القرون الخالیة لیبزک،** ١٨٧٦ ـ

١٩ـ اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، **المسالك والممالك** ـ قاهره، ١٩٦١ـ

٢٠ـ افشار، ایرج ترجمهٔ **مسالك‌والممالك** تالیف‌اصطخری‌ـ تهران، ١٣٣٠ـ

٢١ـافشار، ایرج، **یادداشتهای قزوینی، ج ٥** ـ تهران، ١٣٣٩ ـ

٢٢ـ الجاحظ، **کتاب‌الحیوان، ج ٧** ـ قاهره، ١٣٢٥ ـ

٢٣ـ حبیبی، عبدالحی، زبان دو هزار سال قبل افغانستان یامادر زبان دری کابل، ١٣٣٢ ـ

٢٤ـ صدیقی، دکتر غلامحسین، **بعضی از کهن‌ترین آثار نثر فارسی** ـ (مقاله‌ای در مجله دانشکده، ادبیات، تیرماه ١٣٣٥) ـ

This is, of course, the time when persian had qot a firm hold in many parts of the Pak-Indian subcontinent and many people of the soil had started writing prose and poetry in this language, after the advent of the Shaznavis. Thus it is a very shetchy story of the progress and popularity of Persian from the earliest times to the middle of the twelfth century in this sub-continent, as recorded by early chroniclers and geographers, but with the extant and known matrial at our disposal a more detailed study of the subject is not possible at the moment.

We also come across references to some other Sanskrit works (15) being translated into Persian, but as the dates of these translations cannot positively be established, it remains a matter of conjecture whether the language used was Dari or its earlier version

By the middle of the tenth century A C Persian becomes the language of every day use of the people of Makran, a province of Pak-India sub-Continent, now forming a partof Pakistan, as Abu Ishaq Ibrahim Istakbri (d 346 A H) remarks in his al *Masalik val Mamalik* (340/951)

و كدالك رى اهل المتان لباسهم الارر والعارر ولسان اهل المنصورة
والملتان و نواحيها العربية والسندية ولسان اهل مكران الفارسية والمكرية (۱)

«The people of Multan wear trousers and wontles and the people of Mansurah, Multan and its neighbourhood speak Arabic and Sindhi The people of Makran speak Persian and Makari» (16)

The influence of Persian language and Iranian ways of life continued to spread in the area for another 200 years, *viz*, the twelfth century, when Al-Idrisi (493/1100-560/1166) records in his famous geographical work *Kitab Nuzhat-al-Mushtaq fi-Khtiray al-Afaq:*
use both for purposes of conversation The dress of the common people cohsists of tunics, while the merchants and people of eminence wear shirts with long sleeves, and cloaks, and use long pieces of cloth and kerchiefs of gold lame as their turbans, in the style of the merchants of Iraq and Fars. 17)

---

might grant recovery unto you through him' (The Rawi further) informs that the Caliph sent for Manaka and provided for his proper conveyance and other necessary provisions of journey Manaka came (to Iraq) treated al-Rashid who recovered through his cure» (Dr I bn Abi Usaibia, Uyum al-anba fi Tabaqat al-Atibba, ii, 33).

15 The Boo of Charaka Gf Alberuni's India (Ar Text, *p* 123 Eng. r v i, 213); Ibn Abi Usaibi'a, ii, 32; and English translation of Charaka published in Calcutta in 1925

The language of the people of Makran is Persian and Makrani, and they

١٦ـ ابواسحاق ابراهيم اصطخرى ، **المسالك والممالك** ، ص ١٠٥ـ
(«و زبان مردم مكران پارسى بود و مكرانى» ترجمة مسالك و ممالك ، ص، ١٥١)

17. Maqbul Ahmad, S., *India and the Neighbouring Territories 47-8.*

This is, of course, the time when Persian had got a firm hold in many parts

otherwise this might have been the earliest known specimen of Persian prose, having been written by the closee of the eighth century A C (14)

---

14 a C Duiant, will, OuiOiiental Heritage, 532; Havell, R B , *The History of Arvan Rule in India*, 208,

١٤ ــ ب دكتر علامحسين صديقى ، **بعضى از كهن ترين آثار نثر فارسى** (مجلة دانشكده ادبيات تيرماه ١٣٣٥ ، پاورقى ٦٦)

١٤ ت ــ يادداشتهاى قزوينى ، ج ٥ ، ص ١٢٣ ــ
الاطبأ لم يجد من علتة افاقه فقال لة ابو عمر الاعجمى بالهند طبيب يقال
لة منكة و هواحد عبادهم وفلاسفهم فلو بعث الية اميرالمومنين فلعل اللة
ان يهب لة الشفاً على يده قال فوجة الرشيد من حملةو وصلة بصلة تعينة
على سفرة فقدموعالج الرشيد عيراً من علة بعلاجة (ابن ابى اصيبعه، عيون الانبأ
فى طبقات الاطبأ، ج ٢، ص ٣٣)

«Of the boos written by Shanaq (Chanakiya) is the *Kitab al-sumum* (a book pertaining to Poisons & their Properties) This book consists of 5 *macala's* The book being in Sanskrit, Manaka al-Hindi explained (its contents) in the Persian language, and a man nown as Abu Hatim al-Balkhi was actually responsible for rendring it into the Persian script This Abu Hatim further explained (the contents of this book) to the Vizier Yahya b Khalif al-Barmaki. (After approval) a copy of this work was prepared for (the Caliph's son) al-Ma'mum by his client 'Abbas b Sa'id al-Jawhari (This Abbas was later) deputed to read this book with al-Ma'mum

MANAKA AL-HINDIwas a scholar of Medicine He was an excellent and wise physician He was a philosopher also, and was an excelent and wise physician He was a philosopher also, and was (Considered) an authority on all the Indian Sciences Withal he was proficient in both the Indian language (Sanskrit) and Persian He translated the work of Shanaq al-Hindi on Poisons from Sanskrit to Persian He lived in the days of the Caliph Harun al-Rashid, and it was in the time of this Caliph that Manaka travelled from Indian to Iraq and had the honour of the Caliph's audience (who was then ill in bed) Manaka treated him I have found it mentioned in some of the books that Manaka was a member of the Circle of Ishaq b Sulaiman b Ali al-Hashimi and he used to translate works from Sanskrit into Persian and Arabic Quoting from the Kitab-akhbar al-Khulafa, wa l-Baramika, (I may say) that the Caliph al-Rashid once fell victim to a complicated disease. Many physicians treated him but he could not recover Abu Umar al-a jami (one of his courtiers) advised the Caliph saying There lives in India a physician known as Manaka He is a saintphilosopher Should the Caliph send for him, Allah

for having broken the stipulation, whereby he forgeited his life» (11)

As the execution of Mani took place after he returned to Iran from India during the sharp reign of the Sassarian King, Bahram I, who ruled over Iran between the years 273 and 276 A C, we again get a clue that Persian travelled with Mani to India at this period

The earliest known book dictated in Persian language by an Indian seems to be the translation of Treatise on Poisons written by Chandragupta's (322-298 B C) great minister, Chanakyn or Kartilya This happened in the eighth century A C, who a famous Hindu Philosopher and Medico with the name of Manaka was sent for by Harun al Rashid (786-809) from India to Baghdad to cure him of a serious malady This Manaka was converted to Islam and translated for Yahya b Khalid b Barmak, the minister of Harun (170-177 A H), the treatise of Chanakya from Sanskrit to Persian (12) Unfortunately this Persian translation of the Sanskrit work is not extant, (13)

١١ـ ابى الريحان
محمد بن احمد السروبى، كتاب الاثار الباقيه ، عن القرون الخاليه ، (ص ٢٠٩)،
فعاب الى الهند و العين و الست و دعاهماك ثم رحع فحيسد بهرام وقتله
لانه، نقض الشريطة و اباح الدم» ـ

١٢ـ وكان منكة الطب الهندى صحيح الاسلام وكان اسلامة
بعدالمناظره ولاستقصا والتنبت (الجاحظ، كتاب الحيوان، ج ٧، ص ٦٥)

«This Manaka al-Hindi was agood Muslim He embraced Islam after discussion, thorough investigation and careful consideration»
Al-Jahiz, Kitab al-Hayawan, vii, 65)

١٣ـ (ولشاناق) من الكتب كتاب السموم خمس مقالات فسره من اللسان الهندى
الى اللسان الفارسى منكه الهندى و كان المتولى لنقلة بالخطه الفارسى
رجل يعرف بابى حاتم البلخى فسرة ليحيى بن خالد بن برمك ثم نقل
للمامون على يدالعباس بن سعيد الجوهرى ملاه . . . .

* (منكهالهندى)* كان عالماً بصاعه الطب حسن المعالجة لطيف التدبير
فيلسوفا من جملة المشاراليه فى علوم الهند متقنا للغه الهند و لغة الفرس
و هوالذى نقل كتاب شاناق الهندى فىالسموم من اللغة الهنديه الى الفارسىو
كان فى ايامالرشيد هرون و مسافر من الهند الى العراق فى أيامة و اجتمع
به و داواة ـ و وجدت فى بعض الكتب ان منكه الهندى كان فى جملةاسحق
بن سليمان بن على الهاشمى وكان ينقل منالغه الهنديةالىالفارسية والعربية
ونقلت من كتاب اخبار الخلفآ و البرامكة ان الرشيد اعتل علة صعبة فعالجة
←

is concerned According to the general belief and latest researches, (7) Farsi an offspring of Pahlavi, came into existence in the first or scond century A.C. This was the time when *Khushans* were ruling in a part of the sub-continent with Peshawar as their capital, their empire having extended to some eastern provinces of Iran (8)

It can thus be conjectured that probably Kushans (9) were the first citizens of the Pakistan-Hind sub-continent, who came in contact with Persian, and must have brought this language here in the first or second Century A C. Thus the earliest time when prsian landed on this soil must be about two thousand years age This view is also supported by the Kushan incription in Greek letters discovered from Sorkh Kotal in Baghlan (Tekharestan), which contains some Persian or Dari words (10) Yet neither in Iran nor anywhere else is discovered or preserved or preserved a specimen of Persian prose or poetry covered or preserved a specimen of Persian prose or poetry dating back to this period Hence one cannot positively substantiate this conjecture

Again we find near the end of the third century Mani (215/216-276 A C) the founder of the Manichaean religion, travelling to India to preach his gospel The learned al-Biruni (early eleventh century) remarks in his *Chronology of Ancien Nations* (Sachau's translation, p 191)

«So Mani went off to India, China and Thibet, and there preached his gospel Afterwards he returned, and was seized by Bahram and put to death

---

7 Mein, Dr Mohammad, *Itrdeduction to Borhan-e-Qate,' pp 27-28; and* Habibi, Abdul Hai, *The two Thousand years old language of Afghanistan: 'The Mother of Dari language pp 6-8*

(8) Kanishka, the really important Kushan ruler came into power in 78 A C and ruled till 103 A C His capital was Purushapura (Peshawar) and his empire extended to Khetan and Kashghar He built a great Buddhist monastery in Peshawar (C f Powell-Price, J.C, *A History of India p* 64; and Edwardes, Michael, *A History of India, p 66)*

(9) Tabatabai, Professor Mohit, *Indian Persian* (An article published in the Pars of Shiraz, April 4, 1966, issue)

(10) *C f.* articles by Mariaq, M., in Journal Asiatique Pt. 4. 1958; Henning M B, in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1960; and Benveniste, Emile, in *Journal Asiatique*, 1961

which would thrown light on the real place of Pakistan in the ancient world The preliminary excavations.

at the new site had been completed and the next phase was likely to start next summer in 1967 when some more details regarding the history and culture of the area were expected to come to light

The materials found in the grave period are directly linked with similar graves found in the northern part of Iran and they relate to the period from sixth century B C and before Alexander's invasion.

The articles recovered during the excavations include large-sized painted pottery associated with the Achaemenian period houses

Seven houses, each having a fire altar made on a raised platform on the side of the room, have also been discovered. One fire altar, which appears to be a public one, is built in a beter style and has pillars and four corners with a sun flower on the top and on a seat at the bettom is placed an incense burner A small lamp different from these found in the *Buddhist* period is also placed on the seat

Even after the death of Darius, staraps were nominated by the Iranian Government to rule over certain parts of the *Pakistan-Hind sub-continent* According to *Greck historian Orosius,* a Parthian king *Mithridates* I, who reigned from 173 to 136 B C (5) and extended his conquest to the river *Indus* and subdued the territory between the rivers Indus and *Jhelum.* (6)

We find reference of the political contacts between the two countries through the conturies down to the Second contury A C But during all this period the language used by Iranians was not Farsi or *Dari,* with which the present writer

---

۵ــ سرگذشت سه هزاروپانصد سالهٔ ایران، ص۸ــ

(6) Orosius, v. 5, as quoted by Rawlinson in his *Sixth Great Oriental Monarchy, p* 78.

«Justin (XLI, 6,8) says that Mithridates' dominions stretched from the Lower Euprates to the Hindu Kush, which implies that he took possession of Sistan and Western Araechosia, but there is ne suggestion that he ever extended his rule as far as the Indus Had he done so, Justin would hardly have failed to mention it Wroth is probably correct in showing the eastern limit of Mithridates conquests as running north-north-east from the neighbour-hood of Nushki in Baluchistan to Kabul, i e, along with watershed between the Heldmand and Indus systems» (Marshall's *Guide to Taxila, p 20. f n.)*

its goal. (2) On the strength of the survey so made, Darius sent an army and conquered Sind and the old Panjab in 518 B C., thus constituting the twentieth satrapy mentioned by Heredotus. (3) Incidentally India is referred to in the *Avesta* in four passages, but the really important reference to the Panjab is in the *Vendidad* 1 19 This work describes sixteen «exceelent» places of which fifteenth is the «Haptahindu» extending from east to west. (4) This Haptahindu, the land of seven rivers, is the Avestan name for the Panjab and Sind, there being seven rivers, *viz*, Jhelum, Chenab, Ravi, Bias, Sutlej, Sind and Kabul, flowing in the land, This territory was named later on by the Muslims as the Panjab, or land of five rivers, by omitting Sind and Kabul

The latest excavations at Timurgarha have revealed for the first time in Pakistan the existence of the structural remains of the Achaemenian period and the materials found from the site indicate a strong link with a contemporary culture in Iran.

The Head of the Archaeology Department of the University of Peshawar, Professor A.H. Dani, who visited the site on September 25, 1966, said that the finds had ushered in a new age of archaeological discoveries in the country

---

2 But as to Asia, most of it was discovered by Darius There is a river Indus, in which so many crocodiles are found that only one river in the world has more Darius, desiring to know where this Inuds issue into the sea, sent ships manned by *Scylax*, a man of *Caryanada*, and others in whose word he tructed; these set out from the city *Caspatyrus* and the *Pactyic* Country, and sailed down the river towards the east and the sunrise till they came to the sea; and voyaging over the sea westwards, they came in the thirteeth month to that place whence to the Egyptian king sent the Phoencicians afore-mentioned to sail round Libya. After the circumwavigation Darius subdued the Indians and made use of this sea,» Heredotus, *Book IV*, 44 (Translated by A D. Godley).

(3) Marshall, Sir John, *A. Guide to Taxila, p.* 11: and

سرگلشت سه هزار وپانصد سالهٔ ایران، از دکتر ذبیح‌اله صفا ، ص ۷

٤-«پانردهمین جاها وروستاها که من اهورامزدا بهترین بیافریدم هفت هند است (هپته هیندو) ـ درآنجا اهریمن پرگزند بستیزه دشتان ناهنگام وگرمای ناهنگام پدید آورد» (آناهیتا پورداود، ص۱۲۰ـ۱۱۹)

توضیح دشتان (به ضم دال) درزبان فارسی به معنی عادت ماهانهٔ زنان میباشد.

«The fifteenth of the good lands and countries which I, Ahura Mazda, creqted, was the Seven Rivers.

Thereupon came Angra Mainyu, who is all death, and he counter-created by his witchraft abnormal issues in women and excessive heat» *Vendidad, Fargard* I. 19 [lines 72-75] translated by James Darmesteter).

THE EARLIEST PROGRESS, DEVELOPMENT AND INFLUENCE OF PERSIAN IN THE PAKISTAN — HIND SUB-CONTINENT

by

Professor Mohammad Baghir,
M.A (Pb), Ph D. (London),
University Oriental College, Lahore (Pakistan).

The earliest Pakistan-Hind Iranian political and cultural connexions form a most vital chapter in the history of both Pakistan-Hind sub-continent and Iran, and there have been atempts to resuscitate this history thought not in a systematic or comprehensive manner. Yet this remains an established fact that the historical connection between Iranians and the people of the sub-continent began from the times of the great Achaemenian King Darius Hystaspes (522-486 B C), (1) who at the junction of the Kabul and the Indus, near the town of Caspatyrus, built a fleet which, under the command of a Greek of Asia Minor, Scylax of Caryande, was given the task of sailing down the Indus and surveying the way to Egypt. This was an ambitious scheme for exploring the searoutes which could be used to link the eastern marches of the Empire to its western possessions. The fleet took thirty months to reach

1 Same, Dr. Ali, *Persepolis*, p 69 and Ghirshman, R., *Iran*, P. 139.

بخش دوم

بخش دوم

معرفی کتابها:

در فاصلهٔ زمان انتشار شمارهٔ نخست مجلهٔ امسال و شمارهٔ حاضر، چند کتاب بدفتر مجله رسیده است که از آن میان بمعرفی و ذکرنام برخی که جنبهٔ تاریخ دارند می‌پردازیم .

۱- آریامهر	از دکتر صادق کیا
۲- اسناد مشروطه	تألیف ابراهیم صفائی
۳- یك تحقیق نوین دربارهٔ کابلشاهان	از استاد عبدالحی حبیبی
٤- هفت کتیبهٔ قدیم	» » » »
٥- اسناد تاریخی وقایع مشروطهٔ ایران	بکوشش سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی
٦- یکصدوپنجاه سند تاریخی (ازجلایریان تاپهلوی)	» » » » » »
۷- تاریخ اجتماعی ایران درعهد باستان	تألیف دکتر محمد جواد مشکور استاد دانشسرای عالی
۸- تاریخ آل مظفر (۲ جلد)	از دکتر حسینقلی ستوده
۹- مجموعهٔ اسنادو مدارك فرخ خان امین الدوله (۲ جلد)	» کریم اصفهانیان و قدرت اله روشنی

۱

آریامهر : از دکتر صادق کیا

ار انتشارات وزارت فرهنگ وهنر ــ تهران مهر ۱۳٤٦

۲۲۵ ص + ٦ ــ قطع رحلی

✡

✡ ✡ ✡

این کتاب نفیس که با طرحی خاص وکاغد وجلد مجلل وزیبا و بانهایت طرافت وحسن‌سلیقه بچاپ‌رسیده است اگرچه درمهر ماه سال ۱۳٤٦ وبمناسبت جشن تاجگذاری اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه‌آریامهر چاپ‌ومنتشر شده‌است ولی چون‌بتازگی بدست ما رسیده لازم دانستیم سخنی در بارهٔ آن بگوئیم

مؤلف دانشمندآن‌جناب‌آقای‌دکتر صادق کیا ، استاد دانشگاه تهران و معاون وزارت فرهنگ وهنر درمقدمهٔ کتاب می‌نویسد

«چون بــر گزیدن عنوان برای پــادشاهان از»
«آئینهای بسیار کهن ایرانی است وشاهنشاه ما پذیرفتن»
«این عنوان زیبا وبرازندهٔ یك‌آئین‌ملی باستانی را زنده»
«کرده‌اند ، شایسته بود که بررسی ویژه‌ای در بارهٔ ایــن»
«عنوان وآئین لقب نهادن برشهریاران ایران ولقبهــای»
«آنان انجام گیرد »

«چنان که در این کتاب دیده مــی شود همهٔ»
«پادشاهان ایران از کیومرث تــا یزدگرد شهریار لقب»
«داشته‌اند ولقبهای‌آنان همه‌ایرانی بوده است پس از»
«روائی اسلام دوره تا سدهٔ هفتم هجری نیز بسیاری از»
«کسانی که‌برایران ویابخشی ازآن‌فرمانروائی‌یافته‌اند،»
«لقب داشته‌انــد ولی لقبهای آنان ایرانــی نبوده است

ـ «زیاریان ، دیلمیان ، اصفهبدان طبرستان و استداران»
«رویان باآن که خود را ازایرانیان نژاده می‌دانستند و به»
«فرهنگ ایران مهر مـی‌ورزیدند ودرنگاهـداری آن»
«می کوشیدند ونامهای زیبای ایرانی بر فرزندان خود»
«می نهادند، لقب ایرانی نداشته‌اند پس‌از هزار وسیصد»
«سال این نخستین بار است که شهریار ایران عنوان ایرانی»
«پذیرفته است این پذیرش نموداری از دلبستگی ژرف»
«شاهنشاه ما به زبان وفرهنگ ایران و گذشتهٔ تابناك و»
«درخشان آن است»

بنابراین پیداست که مـوضوع کتاب دربارهٔ لقب **«آریامهر»** به معنی **«خورشید آریا»** (ص ۱ ـ ص ٦٢) ولقبهای شصت وپنج تن ازپادشان ایرانی ـ ار کیومرث تا یزدگرد شهریار ـ (ص ٦٤ ـ ص ۲۰٦) می‌باشد

این کتاب یك اثر تحقیقی وبسیار جالب است که حتی یك نگاه زود گذر هم رحمت فراوان و دقت بسیاراستاد را نشان میدهد نکتهٔ جالبتر دراین کتاب ، امانتداری مؤلف دانشمندآن است که کوچکترین نکته ومطلبی که ازدیگران بوده‌ودر کتاب آمده‌است، مرجع ومأخذآنرا درپای صفحات بدست داده‌اند واین یك اصل مهم‌درتحقیق است ورعایت آن لازم می‌باشد ولی‌متأسفانه بسیاری ازنویسندگان ومحققان ها، نه تنها این اصل مهرا رعایت نمی کنند بلکه رعایت آن را بغلط ، کسر شأن و مادون‌مقام علمی خود هم میدانند

درپایان کتاب ، بنابرمعمول مؤلفان ، فهرستی از مآخذ ومراجع تألیف (از ص۲۱٥تا ص۲۲٥) می‌بینیم ولی این فهرست ازسیاق سایر فهرستهانیست که برخی ازمؤلفان بمنظور فضل فروشی ، نـام تعداد بیشماری از کتابها و مؤلفات را درپایان کتاب‌خودباسم‌مآخذ ومراجع تألیف خویش ذکرمی کنند وچون درآنها دقت وتعمق شود معلوم‌می گردد که نه‌تنها به بسیاری ازآنها مراجعه نشده بلکه اغلب‌آنها هم باموضوع کتاب مؤلف ابداً ارتباطی ندارند

واراین گونه تألیفات بسیار سراغ داریم ودراین جا بی مناست نیست برای نشان‌دادن نمونه، به‌یکی از آنها که جزو انتشارات یکی از مؤسسات فرهنگی بچاپ رسیده، بی آنکه نام کتاب واسم تهیه کننده آنرا یادآور شویم اشاره‌می نمائیم این کتاب که فقط جلدیکم آن درسال ۱۳۲۹ منتشر شده، دربارهٔ تاریخ ادبیات یکی ار کشورهای ررر گ جهان است وهنگامی که‌من آنرا دیدم بسبب احاطهٔ مؤلف بموضوع کتاب ووقوف کامل او به‌مسأله‌مورد تألیف نسبت به‌مؤلف ودانشمند آن بی‌اختیار درحود احساس احترام عمیقی کردم اما تصادفاً چندی بعد کتابی بربان خارجی درباره همان موضوع بدستم رسید وچون خوب دقت کردم معلوم شد نسخه اصلی همان کتاب است که بی‌هیچ کم وکاست بفارسی ترجمه شده‌بود ولی مترجم حق‌ناشناس که انصافا بخوبی ازعهده ترجمه هم برآمده بود نه‌تنها نامی ازمولف کتاب نیاورده بود بلکه علی‌الاطلاق کتاب را تالیف مطلق خود معرفی کرده بود وبرای آنکه سنگ تمام‌هم گذاشته باشد نام یکصدوشصت کتاب ورساله‌را نام مأخذ تالیف‌خود (؟) درپایان کتاب اضافه نموده بود

بهرحال ، نگاهی بفهرست کتاب آریامهر که شامل نام ومشخصات یکصد وهشتادوشش کتاب ورساله ومقاله نربانهای فارسی ، عربی ، پهلوی ، ترکی واروپائی است وتطبیق آنها بازیرنوسهای صفحات کتاب باردیگر نیز عظمت کاروزحمت فراوانی‌را که مؤلف دانشمندآن برای تالیف چنین کتابی نفیس برخود هموار نموده است آشکار میسازد ، ازامتیازات دیگر این کتاب آن است که برخلاف کتابهای چاپ ایران بدون غلط چاپی میباشد ،

اما متاسفانه نقصی‌هم درقامت رعنای این اثرنفیس پیداست که از اشاره به‌آن ناگریریم وآن‌نمودن فهرست اعلام در کتاب است که باوجودآنکه‌نام بسیاری از کسان قبایل واسامی جغرافیائی درمتن کتاب‌آمده معهذا ازتهیه‌و تنظیم فهرست آنها حودداری شده است . ولی این‌نقص باز ازاهمیت‌وارزش این اثر گرانبها نمی‌کاهد وما توفیق استاد عالیقدر جناب آقای دکترصادق کیارا درانتشار این گونه تالیفات آرزومندیم .

۲

اسناد مشروطه : تالیف ابراهیم صفائی

چاپ شرق ـ تهران سال ۱۳٤۸ ـ ۱۹۲ صفحه نقطع وزیری

کتابی که بتازگی ودراین رویه سال منتشر شده است اثر دیگری از فاضل محترم آقای ابراهیم صفائی است که همت و کوشش ایشان در انتشار اسناد ومدارك تاریخی دورهٔ قاجاریه بهمه جهت شایسته تکریم است ،

این کتاب یعنی «اسناد مشروطه» حاوی هیجده نامه ویادداشت از میرزا محمد خان و کیل الدوله است که چندین سال منشی محصوص وورير تحريرات مظفرالدين شاه بوده است ومؤلف ضمن اینکه عکس نامه‌ها ویادداشت های و کیل‌الدوله‌را عیناً کلیشه نموده ، متن‌آنهارا نیزخوانده وبازنویس کرده است ، حواشی وتوضیحاتی که درپای صفحات وبمقتضای احوال نوشته شده برای روشن ساختن مطالب وشناسانیدن اشخاصی که ازآنها درمتن ذکری بمیان آمده بسیار مفیدوسودمند است وجنبهٔ تحقیقی بکتاب داده است که میتواند درجای خود ازمراجع معتبر تحقیق درتاریخ معاصر ایران باشد اما نکاتی‌هم که بنظر رسیده و باید به‌آنها اشارتی ـ اگر چه مختصرهم باشد ـ بکنیم

۱ ـ مؤلف درسرآغاز کتاب‌مینویسد: «من» ازچندین سال پیش‌پژوهش درتاریخ‌قرن‌اخیرایران پرداختم‌صدهاسندپرارج زمان‌قاجاریه‌را دربیوگرافی های « رهبران مشروطه» ومجله‌های‌نگین‌ووحید وخواندنی‌ها منتشرساختم و باانتشار کتابهای واسناد سیاسی دوران قاجاریه و گزارشهای سیاسی علاءالملك درکار تحقیق رویدادهای تاریخی راهی تازه واطمینان‌بخش‌درپیش گرفتم» وسپس می گوید «شیوهٔ‌کارمن ، که شاید درایران تازگی داشت‌محل توجه پژوهشگران ودوستداران تاریخ قرار گرفت .» (ص٥)

ما دراینجا بمؤلف فاضل «اسناد مشروطه» نسبت خود ستائی نمی‌دهیم اما نباید ناگفته‌هم بگذریم که ایشان‌تنها بداوری رفته‌اند زیرا انتشاراسناد واستفاده‌ازآنها درتحقیقات تاریخی ، کاری‌است که در کشورهای دیگر بیش ازدویست سال است سابقه دارد ودرایران ماهم بیش ازانتشارشمارهٔ یکم «رهبران مشروطه» که‌نخستین اثرآقای ابراهیم صفائی است (آذرماه ۱۳٤۲) محققان ونویسندگان دیگری این روش را بکار بسته بودند از جمله آقای دکتر فریدون آدمیت در کتاب امیر کبیر درایران (۱۳۲۳) وآقای محمود فرهاد معتمد در کتابهای « سپهسالار اعظم » (۱۳۲۵) و « تاریخ روابط ایران وعثمانی» (۱۳۳۷) ونیز آقای دکترابراهیم تیموری در کتاب مستند « عصر بی‌خبری» (۱۳۳۲) که خود مجموعه‌ای سرشار ازاسناد سیاسی است وتاریخ تألیف‌وانتشاراین کتابهاوهمچنین‌مقالاتی که براساس اسناد سیاسی‌وآرشیوی در برخی ازمجلات‌مانند یغماازسالها پیش منتشرمیشده است همگی‌برتألیفات آقای صفائی مقدم است

۲ ـ مطالعه کتاب بخصوص‌مقدمهٔ‌آن چنین نشان میدهد که کتاب‌اسناد مشروطه درواقع یك لایحهٔ دفاعیه‌دیگردربارهٔ براءت ساحت میرزاعلی‌اصغر خان اتابك است که ما ازبحث دربارهٔ آن دراین‌جا میگذریم

۳ ـ دراین گونه مجموعه‌ها باید تقدم وتأخر اسناد ازروی تاریخ نگارش آنها رعایت شود تابامطالعه‌وبررسی رویدادهای متوالی بتوان نتایج روشنتر وبهتربدست‌آورد اما دراین کتاب تاریخ نگارش گزارشهای هیجده گانه (بجزیکی) معلوم نیست ومؤلف‌هم زحمت تعیین تاریخ آنهارا اگرچه‌تقریبی هم بوده باشد ـ ازروی‌قرائنی که محاله درمتن هریك‌از گزارشها موجوداست بخود نداده‌اند

٤ ـ کتاب فهرست اعلام (جغرافیا ، اماکن قبایل و کسان) که لازمهٔ یك اثرتحقیقی وتاریخی است ، ندارد .

۵ - در پایان کتاب ،روزنامهٔ مخارج زمان اقامت مظفرالدین شاه در فرنگ درج شده است و آن بخط سیاقی است «بجا» بود مؤلف اولاً این صورت را مانند هیجده گزارش دیگر با حروف سربی نیز چاپ می کردند ثانیاً ارقام سیاقی را که بسیاری از محققان جوان امروز باآن آشنا نیستند، به صورت اعداد وارقام حساب ترجمه می نمودند

۶ - مؤلف مرجع ومنبع اسناد خودرا بدست نداده است بدین معنی که نمیدانیم این اسناد متعلق به کی ودر کجا بوده است واین کار چه بعمد وچه به سهو روی داده باشد دریك کار تحقیقی درست نیست وبعلاوه برخلاف اصل امانت تحقیقی است زیراچه بسا که درخوانندگان موجب تردید دراصالت سند ویاتعبیر به نظرات خصوصی مؤلف خواهد شد

۷ -ازغلطهای چاپی کتاب(اگردر آن وجود داشته باشد) صحبتی نمی کنیم زیرا بعقیدهٔ ما اولاً وجود غلط ویاغلطهای چاپی نقص وعیب یك کتاب تحقیقی نیست بویژه که بایك غلطنامه می‌توان رفع آن «نقص وعیب» نمود ثانیاً درانتقاد از یك کتاب ، گفتگو باید برسر مسائل و نکات مهمتر ، باشد ، باید ازنحوهٔ تألیف وترتیب کتاب وازصحت وسقم مطالب آن گفتگو کرد ارزش وجودی مطالب کتاب راباید سنجید ومیزان اعتبار واصالت نکات مندرج در آن را باید روشن نمود

ولی بهرحال، کتاب اسناد مشروطه ازمدارك ارزشمندیست که بکار تدوین تاریخ مشروطه می‌آید وانتظار میرود مؤلف فاضل آن بانتشار مجموعه‌های دیگری ازاسناد ومدارك سیاسی واداری که هنوز بصورت خطی باقیست و دراختیار دارند دست بزنند

۳

یك تحقیق نوین دربارهٔ کابلشاهان : از پوهاند عبدالحی حبیبی

نشریه شماره ۹۰ از انتشارات انجمن تاریخ افغانستان ـ کابل ـ ۱۳٤۸ شهریور ۱۳٤۸ ـ ٤۰ ص ـ قطع جیبی

استاد عبدالحی حبیبی را اهل تحقیق بخوبی می‌شناسند وبا آثار او که بفارسی‌ودربارهٔ تاریخ‌ایران بصورت کتاب ویا بشکل‌مقالاتی درمجلات‌فارسی بچاپ رسیده است آشنائی‌دارند استاد حبیبی ازمورخان پرکارو رئیس‌انجمن تاریخ افغانستان واستاد دانشگاه کابل است ورسالهٔ «یك تحقیق نوین دربارهٔ کابلشاهان» حاصل کاراصیل ودقیق اوست

تاریخ سلسله امرای‌کابلشاهان که بنابر تحقیقات استاد عبدالحی‌حبیبی (کتاب افغانستان بعد ازاسلام ـ ج ا ص ۷۱ تاص ۱۰٤) ازحدود دوقرن‌پیش از اسلام وتا مدتی بعد درکابل حکومت داشته‌اند، بخوبی روشن نیست ودر کتابهای تاریخی ایران مثل تاریخ طبری و فتوح‌البلدان‌بلدازی‌هم تنهاذکر مختصری ازاین خاندان دیده میشود رســالهٔ مورد بحث ، تحقیق تازه‌ایست دربارهٔ تاریخ این خاندان که نکاتی درآن تاریخ را روشن میکند این کتاب با کوچکی‌حجم و کمی صفحات متضمن مطالب تازه‌ایست که استاد عبدالحی حبیبی با حوصله وپشتکاری که خاص‌خود ایشان است دربارهٔ یکی‌ازامرای این خاندان بدست آورده‌اند واین امیر تاکنون‌درتاریخ کابلشاهان شناخته میشود کتاب‌در«مطبعهٔ» افغانستان‌بچاپ رسیده وبرای کتاب‌جزاینکه فهرست اعلام ومأخذ ومنابع ندارد، هیچ ایرادی نمیتوان گرفت .

٤

هفت کتیبهٔ قدیم از پوهاند عبدالحی حبیبی

نشریهٔ شماره ۹۲ ازانتشارات انجمن تاریخ افغانستان- کابل ـ خرداد ۱۳٤۸ - بقطع خشتی -۵۳ ص

رسالهٔ هفت کتیبهٔ قدیم که نودو دومین نشریهٔ انجمن تاریخ افغانستان است ازتحقیقات استاد عبدالحی‌حبیبی است

دراین رساله از سنگنبشته‌های روزگاران، جغتووتوچی‌وزیرستان که برسم‌الخطهای یونانی، زبان دری قدیم دسنسکریت وعربی بدست آمده‌اند، گفتگوشده است.

مؤلف خود میگوید: « این رساله را متمم رسالهٔ تحقیق نوین درتاریخ کابلشاهان که چندی قبل انتشار یافت‌باید شمرد وهم مطالب جدیدی رادر پیرامون موضوع رسالهٔ لویکان غزنه وخاندان حکمرانان گردیز اضافه میکند که ائمه‌این مقاصد در روشن ساختن تاریخ‌اوائل اول اسلامی‌سودمند است »

این رساله نیز مانند رساله دیگر استادحبیبی فاقد فهارس اعلام ومنابع است

۵

اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران : بکوشش سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

تهران ـ قطع وزیری ۱۳٤۰ ص+۱۰ ص مقدمه + ۲۲ ص فهرستها. ازانتشارات کتابفروشی طهوری .

۶

یکصد وپنجاه سند تاریخی (از جلایریان تا پهلوی) بکوشش سرهنگ جهانگیرقائم‌مقامی

تهران - قطع وزیری ۳۸۰+۵۲ ص فهرستها و۱۹۵ عکس از اسنادکتاب نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران (کمیتهٔ تاریخ)

بحث وانتقاد دربارهٔ کتابهای ردیف۵ و۶ رابسبب اینکه هردو کتاب‌خود تألیف مدیران مجله میباشد به مجلات ونویسندگان دیگرواگذارمیکنیم

۷

تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان : تألیف دکتر محمد جواد شکور

ازانتشارات دانشسرای عالی - تهران ۱۳۴۷ بقطع وزیری ۵۰۱ صفحه + ۷۱ صفحه فهرست منابع + ۶۸ صفحه فهرستها

۸

تاریخ آل مظفر : تألیف دکتر حسینقلی ستوده

ازانتشارات دانشگاه تهران- سالهای ۱۳۴۶ و۱۳۴۸ ۲۳۰ ص +۵۸۰ ص فهرست منابع + ۳۷ صفحه فهرستها بقطع وزیری

از دو کتاب ردیفهای ۷و۸ درشمارهٔ آینده گفتگو خواهیم کرد

۹

«جائیکه اسناد و مدارك نیست
تاریخ هم نیست»
سکنوبوس مورخ فرانسوی

مجموعهٔ اسناد و مدارك فرخ خان امین‌الدوله

جلد اول ـ مربوط به سالهای۱۲٤۹-۱۲۷۳،بکوشش کریم اصفهانیان وقدرت‌اله روشنی ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳٤٦ شمسی ، قطع وزیری ، ص ٤٥٨ ویك مقدمه به زبان فرانسه

جلد دوم ـ اسناد مربوط به سال ۱۲۷٤ ، بکوشش کریم اصفهانیان ، نشریه شماره ۱۱٥٥/۲ دانشگاه تهران ، ۱۳٤۷شمسی، قطع وزیری ص۳۹۲، با مقدمه به زبان فرانسه

این کتابها مجموعه‌ای از اسناد ومدارك مربوط به فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی است که موضوع‌آنها حل وقطع جنگ ایران وانگلیس در سر مسألهٔ هرات و مسائل‌گوناگون دیگر مربوط به سیاست داخلی و خارجی دوران سلطنت قاجارها است ، که در حقیقت مدارك دست اول بوده و تاکنون از دسترس اهل تحقیق دوربوده و برای اولین‌بار منتشر می‌شود

جدا شدن هرات وافغانستان از ایران پس از دوران سلطنت (نادرشاه) از وقایع بسیار دردآور بوده است

از بدو تشکیل سلطنت قاجاریه تا اواسط پادشاهی (ناصرالدینشاه) محاصرهٔ هرات و اردوکشی‌های متعدد برای تسخیرآن به‌کرات مورد توجه بوده است

آقا محمدخان وفتحعلیشاه هر دومایل بودند که سرزمین افغانستان را

دوباره تصرف نمایند ازاین رو فتحعلیشاه، عباس میرزا ولیعهد ونایب‌السلطنهٔ خود را به تسخیر هرات مأمور نمود واین تصمیم شاه که مخالف با سیاست آن روزی انگلستان بود گرفتاری های تازه‌ای برای ایران فراهم ساخت که منجر به انتزاع قطعی تمام افغانستان ازایران گردید.

پس ازآنکه‌عباس میرزا ازجانب‌پدرمأمور تسخیرهرات شد ، باانحراف مزاج و کسالت شدید ، فرزندان خود (محمدمیرزا) و (خسرو میرزا) را از دوطرف به محاصرهٔ هرات فرستاد و خود نیز با میرزا ابوالقاسم قائم مقام به خراسان آمد

انگلیس‌هادراین‌موقع با عزیمت عباس‌میرزا به سوی‌هرات جداً مخالفت می کردند وسعی داشتند که وسائل انصراف شاه را فراهم آورند ، با آمدن محمدمیرزا وقائم مقام ، کارمحاصرهٔ هرات رو به پیشرفت بود ونـزدیک بود آن شهر گشاده‌شود، لیکن‌ناگهان خبرفوت عباس میرزا رسید ومحمدمیرزا مجبور شد به سرعت راه طهران را پیش گرفته وباکامران افغان صلح نمایدو با این ترتیب‌لشکر کشی‌به هرات درزمان فتحعلیشاه، بدون‌نتیجه وباناکامی بپایان رسید یکسال بعد فتحعلیشاه نیز فوت کرد ، کارتسخیرهرات به عهد محمدشاه کشید وی که باخود عهد کرده بودهروقت بتواندکارهرات راخاتمه دهد به جمع‌آوری سپاه پرداخت‌وقصد کرد که خودبه هرات رفته وکارآنجا را یکسره کند ، انگلیسها نیز بهروسیلهٔ که می‌توانستندکارشکنی کردند ، بالجمله‌کارمحاصرهٔ هرات قریب ده‌ماه طول کشید، شاهزادگان افغان‌چندین بار حاضرشدند تسلیم شوندوسقوط هرات‌قطعی بود که (مك‌نیل) وزیرمختار انگلیس درایران وارد اردوی ایران شده تقاضا نمود با پادشاه ایران‌ملاقات نماید .

دراین ملاقات وزیرمختار انگلیس تقاضا نمود جنگ را موقوف‌سازند، پادشاه تقاضای وی را ردنمود درملاقات دیگر وزیرمختار اصرار کرد که واسطهٔ صلح شود، بازشاه حاضربه‌وساطت نمایندهٔ انگلیس نگردید مك‌نیل

که دراین موقع دنبال بهانه می‌گشت که روابط خودرا با دربار ایران قطع کند، به لندن عزیمت نمود وچون مأمورین انگلیس حلادت قشون ایران را دیدند و دانستند که کار هرات خاتمه یافته وقریباً سقوط خواهد کرد به ایران اعلان جنگ دادند و کشتیهای انگلیسی درخارك سرباز پیاده نمودند وباین ترتیب محمد شاه با تهدید صریح انگلیس‌به جنگ با ایران واشغال کرانه‌های‌خلیج فارس ، با یأس‌کامل دست ازهرات برداشت

مسئلهٔ هرات ، عنوان بهانه جوئی به دست عمال انگلیسی داده وروابط دو کشور را برهم‌زده‌مدتها باعث‌نگار و کدورت بین دولتین ایران‌وانگلیس گردید «مراجعه شود به تواریخ دورهٔقاجار و کتاب مأموریت‌آجودانباشی ومحزن‌الوقایع»

دو جلد کتاب حاضر ، پرتو تازه‌ای برتاریکی‌های قرن سیزدهم هجری می‌افکند وسیاری ازحقایق تاریخی مربوط به کیفیت هرات راکه از وقایع مهم تاریخی ایران درقرن گذشته است نشان می‌دهد

این‌اسناد ازطرف‌آقای حسنعلی‌غفاری(معاون‌الدوله) نوهٔ فرخ‌خان‌برای چاپ وانتشار در اختیار دانشگاه تهران گذارده شده واطلاعات تازه ودست اول دراختیار مورخان قرار می‌دهد و وسیلهٔ اساسی در پیشرفت تحقیقات تاریخی است .

این اسناد همه متعلق است به وقایع یکصد سال قبل بلکه بیشتر که بکلی جزء تاریخ شده است وبطور کلی دونوع است

یکدسته ، اصل فرمان واختیارنامه ، دستورالعمل ، دستخط های شاه و نامه‌های میرزا آقاخان صدراعظم و وزیرخارجه و کسان دیگر است که از تصرفات روزگار مصون و درتصرف خاندان غفاری مانده است وطبعاًاوراق پراکندهٔ غیر مدونی است .

قسمت دیگر،سواد اسنادومراسلاتی‌است که به‌مرسوم زمان پس‌ازصدور، در دفتری سوادبرداری وبه اصطلاح ثبت می‌شده است، که طبعاً بررسی‌آنها

معرف طرز اداره و روش حکومت وچگونگی ضوابط و روابط امور کلی آن زمان می‌باشد

اسناد این کتاب‌بیشتر درموضوع‌دشمنی انگلیس‌ها با ایران برسرهرات است ، اما درحاشیهٔ‌این فاجعه، مسائل دیگری هم پیش‌آمده است که‌دانستن آن برهر ایرانی لازم است واهم آنها یکی سیاست روسیه در قبال انگلیس وایران است و دیگر سیاست عثمانی‌ها

روس‌ها ، بعنوان (حفظ‌صلح درآسیا)نمی‌خواستند باانگلیس‌ها گلاویز شوند، تا کمکی به‌ایران کرده‌باشند، علی‌الخصوص که ضعف‌ایران‌به‌نفع آنها نیزبوده ازاین‌روپیوسته به‌ایران توصیه میکردند که ازسرهرات بگذرد و ماجری را کوتاه سازد واین‌بطورغیرمستقیم کمکی بودبه‌انگلستان

عثمانی‌هانیزه«شریك دزد ورفیق‌قافله» بودند وباسیاست دورویه‌باایران معامله‌وازآن بدتر به مرزهای ایران دست‌اندازی می کردند .

اولیای دولت ایران هم که درآن روزگارنه شجاعت داشتند ونه تدبیر وباسعی درنابودی قائم‌مقام‌هاوامیرکبیرها، زمینه برای‌روی‌کارآمدن دست‌نشاندگان بیگانه وافرادبی علاقه طوری آماده شده بود که در قضیهٔ هرات باهمه گزارشهای امثال (حسام‌السلطنه) وسایر رجال وطن دوست وشرافتمند بازبه‌عجله تسلیم درخواست‌ها وتحکمات دولت انگلیس شدند وفرخ‌خان امین‌الدوله را به‌امضای عهدنامهٔ صلح با انگلستان مأمورساختند

این اسناد ومدارك دردوقسمت بشرح زیرمنتشرشده است :

جلد اول ـ مربوط به سالهای ۱۲٤۹–۱۲۷۳ است که بکوشش کریم ـ اسمهانیان وقدرت‌الله روشنی زعفرانلوتنظیم وانتشاریافته است

جلد دوم ـ این‌اسنادخوددر۲ بخش‌تنظیم گردیده،بخش‌اول‌دنبالهٔ‌جلداول وبخش‌دوم‌مربوط‌به‌سال۱۲۷٤تاذی‌القعدهٔ همان‌سال‌است تنظیم وتدوین این قسمت‌درعهدهٔ آقای کریم‌اصفهانیان‌بوده‌است ، وی‌بادقت نظر وحوصلهٔ بسیار، یك‌یك‌اوراق واسناد راخوانده‌واستنساخ ومقابله کرده وآنهارابرحسب‌تاریخ تنظیم نموده است

کاغذ وچاپ و کلیشه‌هاوصحافی کتاب مانندسایرانتشارات‌دانشگاه‌تهران بسیارخوب وممتاز است

هردومجلد کتاب باتنظیم فهرست‌های جامع وتحشیه‌وتذئیل وتوضیحات لازم ، مفید فایدهٔ بیشترشده است

کمك وراهنمائی دانشمند محترم آقای (حسین محبوبی اردکانی) در تصحیح متن وتوضیح مطالب وبیان مشکلات کتاب که مصححین و تنظیم ـ کنندگان رایاری کرده‌اند برمزایای کتاب افزوده است

این بود مختصری ازمعرفی این دوجلد کتاب مفید که مطمئناً مورد استفادهٔ اهل تحقیق قرارخواهد گرفت اماهنوزاین گنجینهٔ کم‌نظیر، به‌اتمام نرسیده وامید است درمجلدات بعد نامه‌ها واسناد مربوط به‌سال‌های ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۸ نیز به‌زیورطبع درآید واین مجموعه کامل شود

« پایان »

مجلهٔ
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

مدیر داخلی - ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)
جای اداره : تهران - چهارراه قصر ، ستاد بزرگ ارتشتاران
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن : ۷٦٤٠٦٤

بهای مجله هر شماره	**برای نظامیان ودانشجویان**	**۴۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**٦۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ٦ شماره در ایران	**برای نظامیان ودانشجویان**	**۲۴۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۳٦۰ ریال**

بهای اشتراک درخارج ازکشور : ٦ دلار

برای اشتراک . وجه اشتراک را به‌حساب ۷۱٤ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

یادداشت مجله

در شمارهٔ یکم سال چهارم مجله بررسی‌های تاریخی در نقشه‌ای که به پیوست مقاله «راهنامه» (صفحه ۱۲) بوده اشتباهاً نام افغانستان ذکر نشده است. باطلب پوزش از خوانندگان گرامی مجله خواهشمند است نقشهٔ پیوست این یادداشت را بجای نقشه قبلی بگذارید.

بررسی‌های تاریخی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران

کمیتهٔ تاریخ

Barrasihâye Târikhi

Historical Studies of Iran
Published by
Supreme Commanders' Staff
Tehran - Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران